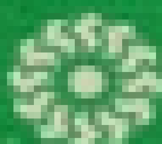
۶۲

ترجمه

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 978-600-715070-2 : ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 62

کتاب آسمان و جهان - 9

ترجمه:گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 62

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

(در ترجمه و آماده سازی این جلد از ترجمه مرحوم آیت الله محمد باقر کمره ای استفاده شده است)

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

ص: 5

ص: 6

ابواب حیوانات اهلی: که سخن درباره چهارپایان آنها گذشت

باب اول: استحباب نگه داری حیوانات اهلی در خانه

روایات:

1. قرب الإسناد: امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: پدرانم دوست داشتند تا در خانه حیواناتی مانند کبوتر، مرغ و بزغاله داشته باشند تا کودکان جنیان با آنها سرگرم شده و به بچه های ایشان کاری نداشته باشند.(1)

2. طبّ الأَئمّه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تعداد حیوانات اهلی را در خانه زیاد کنید تا شیاطین به آنها مشغول شده و از کودکان شما دست بکشند.(2)

توضیح: در قاموس جوهری ذیل واژه دجن چنین آمده: دجن بالمکان دجونا، یعنی در آن مکان اقامت گزید. ابن سکیت درباره این واژه می نویسد: شاه داجن و راجن، گوسفندی که مأنوس و مایل به ماندن در خانه باشد. به گفته ابن سکیت برخی از عرب ها شاه را به صورت شاه نیز به کار برده اند. لبید واژه دجن را در شعر این گونه به کار می برد:

حتی إذا یئس الرماه و أرسلوا

غضفا دواجن قافلا أعصامها

- تا هنگامی که تیراندازان نومید شدند و سگ های گوش فروهشته تعلیم شده لاغر شکم و خشک قلاده را رها کردند.

منظور از دواجن در بیت بالا سگان شکاری است.

در کتاب نهایه آمده، خدا لعنت کند کسی را که حیوانات خانگی خود را شکنجه دهد. دواجن جمع داجن به معنای گوسفندی است که مردم در خانه به آن علوفه می دهند. داجن و دجنت تدجن دجونا و المداجنه، همه به معنای نیکو در

1- . قرب الإسناد: 45
2- . طبّ الأئمّه: 117

آمیختن است و این فعل علاوه بر گوسفند بر هر آنچه از پرندگان و غیره که به بودن در خانه عادت دارند. المثله به معنای اخته کردن و بریدن گوش و... است. پایان.(1)

دمیری نیز در این زمینه می نویسد: الدجن، گوسفندی است که مردم در خانه به آن علوفه می دهند. همچنین به شتر و کبوتر خانگی نیز الدجن گفته می شود؛ مونث این کلمه داجنه و جمع آن دواجن است. زبان شناسان داوجن البیوت را به معنای هر آنچه از پرندگان، گوسفند و غیره که عادت به ماندن در خانه دارند، می دانند. دجن فی بیته: ملزم به ماند در خانه شد.(2)

1- . نهایه 2 : 14
2- . نهایه 2 : 14

باب دوم : نگه داشتن خروس و مرغ در خانه و بیان احکام آن

روایات:

1. عیون و خصال: امام رضا علیه السلام فرمود: خروس سفید پنج ویژگی از ویژگی های انبیا را در خود دارد: شناخت وقت نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت و آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد].(1)

2. مجالس صدوق: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از دشنام دادن به خروس بپرهیزید که این حیوان انسان را برای نماز بیدار می کند.(2)

3. مکارم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خروس پنج خصلت را بیاموزید: مراقبت بر وقت نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت و آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد].(3)

4. کتاب جعفر بن محمَّد بن شریح حضرمی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند خروسی دارد که دو پای آن در زمین و سر آن در عرش خداست و یک بال آن در در مشرق و بال دیگر آن در مغرب است. این خروس می گوید: پاک و منزه است پروردگارم که پادشاه پاک است. هنگامی که این عبارت را می گوید دیگر خروسان فریاد کشیده و پاسخ او را می دهند. پس هر گاه صدای خروس شنیده شد، بایستی هر یکی از شما بگوید: پاک و منزه است پروردگارم که پادشاه پاک است.

5. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس سفید افرق از خانه صاحب خود و از هفت خانه اطراف محافظت می کند.(4)

1- . نهایه 2 : 14
2- . نهایه 2 : 14
3- . مکارم الأخلاق: 154
4- . کافی 6 : 549

توضیح: در قاموس درباره «دیک أفرق» آمده، یعنی خروسی که تاج آن شاخ شاخ باشد.

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خروس سفید افرق، از خانه صاحب خود و هفت خانه اطراف محافظت می کند و یک بال زدن کبوتر خال دار، برتر از هفت خروس سفیدی است که تاجشان شکاف دارد.(1)

7. کافی: جعفر بن ابراهیم نقل می کند: نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام سخن از زیبایی طاووس به میان آمد. امام فرمود: آیا زیبایی خروس سفید تو را متعجب نمی کند؟ راوی نقل می کند که این سخن را نیز از امام شنیدم که فرمود: صدای خروس بهتر از طاووس بوده و نسبت به آن برکت بیشتری دارد؛ خروس تو را از وقت نماز آگاه می گرداند ولی طاووس تنها به سبب اشتباهی که به آن مبتلا شده، به افسوس فرا می خواند.(2)

8. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خروس سفید دوست من و دوست هر انسان مومن است.(3)

9. کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خروس سفید پنج ویژگی از ویژگی های انبیا را در خود دارد: سخاوت، شجاعت، شناخت وقت نماز، آمیزش زیاد [یا داشتن همسران زیاد] و غیرت.

توضیح: کثره الطروقه، با فتحه حرف طاء، بر گرفته از طروقه الفحل، یعنی ماده است. منظور از کثره الطروقه، زیاد بودن همسران است، یا با ضمه حرف طاء، از مصدر طرق الفحل الناقه، به معنای جهیدن شتر نر بر شتر ماده است. به این معنا، مقصود از کثره الطروقه، آمیزش زیاد است.

10. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صدای خروس همان نماز او و پر زدنش رکوع و سجده اوست.(4)

1- . کافی 6 : 550
2- . کافی 6 : 550

3- . کافی 6 : 550
4- . کافی 6 : 550

توضیح: این فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام اشاره دارد به آیه «وَ الطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ»(1) چنانچه بحث آن قبلا و نیز در بخش نخست باب استحباب نگهداری حیوانات اهلی بیان شد.

11. کافی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وزّ، گاومیش پرندگان، مرغ، خوک پرندگان و درّاج، حبشی پرندگان است. اما اینها کجا و دو جوجه ای که به سن پرواز رسیده اند و زنی از قبیله ربیعه که با قوتی خوب آن دو را پرورش داده است، کجا؟(2)

توضیح: الوّز به صورت الإوز هم آمده است. چون این پرنده علاقه زیادی به آب و گِل دارد، به گاومیش پرندگان شناخته شده است. مرغ نیز به سبب خوردن نجاست به خوک پرندگان معروف شده است. درّاج نیز به سبب سیاهی خود به حبشی پرندگان شهرت یافته است. ذکر زنِ قبیله ربیعه یا از آن جهت است که کبوتران این قبیله بهتر و نیکوتر بوده یا افراد این قبیله در پرورش کبوتران مهارت داشتند یا نزد این قبیله چنین پرند ه ای فراوان بود.

12. کافی: سیّاری نقل می کند که نزد عمر سخن از گوشت به میان آوردم و او گفت بهترین گوشت، گوشت مرغ است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این طور نیست، زیرا مرغ، خوک پرندگان است، بلکه بهترین نوع گوشت، گوشت جوجه ای است که به سن پرواز رسیده باشد.(3)

13. محاسن: یعقوب بن عبد الأعلی نقل می کند: با امام صادق علیه السلام غذا می خوردم، ایشان [غذا] خواست و مرغی شکم پر به همراه حلوا آوردند. امام فرمود: چنین غذایی را برای فاطمه زهرا سلام الله علیها هدیه آوردند. سپس امام

1- . نور / 41
2- . کافی 6 : 312 ، محاسن: 474
3- . کافی 6 : 312 ، محاسن: 475

کنیز خود را فرا خوانده و به او فرمود تا غذای همیشگی ایشان را بیاورد و آن کنیز شوربا، سرکه و روغن آورد.(1)

14. مجمع البیان: نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله مرغ و فالوده میل می کردند و از خوردن حلوا و عسل بسیار لذت می بردند.(2)

توضیح: اغلب روایات بر کراهت گوشت مرغ دلالت دارد و من ندیدم کسی متعرض ذکر این مطلب شود، مگر مرحوم شهید که در کتاب دروس روایت پیشین را آورده است. می توان روایت نکوهش خوردن گوشت مرغ را بر وقتی حمل کرد که مرغ نجاستخوار یا نزدیک به نجاست باشد و استبراء نشده باشد. پس با سه روز استبراء حکم تحریم یا کراهت از بین میرود. چنانچه ابن عمر نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله هر وقت می خواستند گوشت مرغ بخورند، می فرمود تا آن را چند روزی ببندند و آنگاه گوشت آن را می خوردند. پایان(3)

و چه بسا تعلیلی که در روایات پیشین آمد، اشاره به این مطلب باشد.

15. حیاه الحیوان: دیک، جنس نر مرغ است و به صورت دیوک و دیکه جمع بسته می شود و اسم مصغر آن دویک است. این حیوان مونس و همدم نیز نامیده می شود و از خصوصیات آن این است که با فرزندانش مهربانی نمی ورزد و با یک همسر انس نمیگیرد. سرشتی ابلهانه دارد، زیرا هنگامی که از دیوار می افتد دیگر نمی تواند به خانه صاحب خود برگردد. این حیوان دارای خصلت های پسندیده ای است که از آن جمله نگاه یکسان به مرغان خود است و خیلی کم اتفاق می افتد که یکی از آنها را بر دیگری ترجیح دهد. شگفت آورترین ویژگی این حیوان، شناختن اوقات شبانه است که در این اوقات می خواند و تقریبا هیچ وقت این خواندن خود را ترک نمی کند - چه شب طولانی باشد چه کوتاه - و خواندن خود را تا قبل و بعد از طلوع خورشید ادامه می دهد. پاک و منزه است خداوندی که چنین خروس را هدایت کرده است. براین اساس، قاضی حسین، متولی و رافعی فتوا داده اند که جایز است در

1- . محاسن: 400

2- . محاسن: 400

3- . حياه الحيوان 1 : 241

شناخت وقت نماز به خواندن خروس مجرب اعتماد کرد. از دیگر شگفتی های این حیوان، آن است که اگر تعدادی خروس در یک مکان باشند و یک خروس غریبه به میان آنها بیاید، تمامی خروس ها با آن خروس غریبه جماع می کنند. به گفته جاحظ، منظور از خروس، خروس های هندی، جلاسی، نبطی، سندی و زنگی است. همچنین به گفته جاحظ، افراد با تجربه چنین می پندارند که از ویژگی های خروس سفید و افرق، محافظت از خانه هایی است که در آن زندگی می کند و نیز به گمان آنها اگر مرد چنین خروسی را سر ببرد، همواره خانواده و ثروتش در معرض گرفتاری قرار می گیرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس سفید دوست من است. باز از آن حضرت نقل است: خروس سفید دوست من و دشمن شیطان است. این حیوان از خانه صاحب خود و از هفت خانه اطراف محافظت می کند. رسول خداصلی الله علیه و آله این حیوان را در خانه و مسجد نگه می داشتند.

انس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس سفید دوست من و جبرئیل است. این حیوان از خانه صاحب خود و از شانزده خانه همسایگان محافظت می کند.

شیخ محبّ الدین طبری نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خروس سفید رنگی داشتند و صحابه آن حضرت، در هنگام مسافرت خروسی را به همراه خود می بردند تا آنها را از وقت نماز آگاه گرداند.

ابو هریره از رسول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: هرگاه صدای خروس را شنیدید فضل و برکت آن را از خداوند بخواهید، زیرا آن خروس فرشته ای را دیده است و هنگامی که نعره خر را شنیدید، از شر شیطان به خدا پناه ببرید، چون آن الاغ شیطان را دیده است.

قاضی گوید: علت آن، امید به آمین گفتن ملائکه برای دعای انسان و استغفار آنها برای انسان و شهادت آنها به اخلاص انسان، و تضرع و زاری است. و از این حدیث استحباب دعا هنگام حضور صالحان و تبرک جستن به ایشان است. و به این دلیل آن حضرت به ما دستور داده اند هنگامی که الاغ نعره می زند به خدا پناه ببریم،

زیرا باید از شر شیطان هنگام حضورش ترسید. لذا شایسته است در این موقع به [خدا] پناه ببریم. پایان.

در معجم طبرانی و تاریخ أصبهان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروس سفیدی دارد که دو بال آن با زمرد، یاقوت و مروارید زینت داده شده است. یک بال این خروس در مشرق و بال دیگر آن در مغرب و سر آن در زیر عرش و پاهای آن در هوا قرار گرفته است. این خروس هر سحرگاه اذان می گوید که اهل آسمآنها و زمین، به جز جن و انس صدای آن را می شنوند و در این هنگام خروس های زمین به او پاسخ می دهند و هنگامی که روز قیامت نزدیک شود، خداوند متعال به این خروس می فرماید: بال هایت را جمع کن و صدایت را پایین بیاور. در این هنگام اهل آسمآنها و زمین به جز گروه انس و جن، به نزدیک شدن روز قیامت پی می برند.

جابر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروسی دارد که دو پایش در مرزهای زمین و سرش زیر عرش پنهان شده و هنگامی که پاسی از شب می گذرد، فریاد بر می آورد که [خداوند] پاک و منزه است و به دنبال او خروس ها فریاد بر می آورند.

در کتاب فضل الذکر از ثوبان مولی نقل است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروسی دارد که پنجه های آن در زمین زیرین و گردن آن زیر عرش خم شده و دو بال آن در هوا قرار گرفته است که هر شب به هنگام سحر دو بال خود را به هم زده و می گوید: پاک و منزه است خداوندی که پادشاه پاک و پروردگار بخشنده ماست؛ پادشاهی که جز او خدایی نیست.

ثعلبی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال سه نوع صدا را دوست می دارد: صدای خروس، صدای قاری قرآن و صدای استغفار کنند گان در سحرگاه.

زید بن خال جُهنی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خروس را دشنام ندهید، زیرا این حیوان شما را برای نماز بیدار می کند.

اسناد آن خوب است و در باره عبارت «فإنّه یدعو إلی الصّلاه» امام حلیمی می گوید: این فرمایش رسول خدا دلیلی بر این امر است که هر کسی که خیر و نیکی به آدمی برساند، سزاوار نیست که مورد دشنام و اهانت قرار گیرد، بلکه شایسته اکرام، سپاس و احسان است. معنای فرا خواندن خروس به نماز این نیست که حقیقت نماز را گفته یا فرا رسیدن زمان آن را اعلام کند، بلکه بدین معناست که طبق عادت خروس به هنگام صبحدم پی در پی فریاد برآورده و پس از سپری شدن این وقت، براساس فطرتی که خداوند در وجود او نهاده، مردم را با فریاد خود برای خواندن نماز تذکر می دهد. بنابراین مردم نباید تنها از روی فریاد خروس نماز بخوانند، مگر آن کسی که از روی تجربه بر او ثابت شده که خروس در این باره اشتباه نمی کند. الله اعلم. پایان.

ابو هریره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به من اجازه داد تا از خروسی صحبت کنم که دو پای آن در زمین و گردنش زیر عرش خم شده و چنین آواز می خواند: خدایا تو پاک و منزه هستی و چه عظیم است شأن و منزلت تو. پس به او جواب داده میشود: کسی که به منِ[خدا] قسم دروغ میخورد این[عظمتم] را نمیداند.

میمون بن مهران نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من خبر رسید که زیر عرش فرشته ای به شکل خروس هست که سر آن از مروارید و دو بالش از زمرد سبز است. این فرشته وقتی که یک سوم شب نخست سپری می شود بال هایش را تکان داده و فریاد زده و می گوید باید ایستادگان بایستند و هنگامی که نیمی از شب گذشت، همین فرشته بال هایش را گشوده و فریاد بر آورده و می گوید نمازگزاران بایستی برخیزند و زمانی که سپیده دم فرا رسد باز دو بال خود را گشوده و فریاد زده و می گوید غافلان بایستی برخیزند که سنگینی بارشان بر دوششان است. "زقا" به معنای فریاد زدن است.

عبدالله بن نافع نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اخته کردن اسب، گوسفند و خروس را نهی نمودند.

سود فقط در اسب است و اظهار نفرت از خروس حرام است.(1) کلمه دجاج، با فتحه، ضمه و کسره حرف اول خوانده می شود و مفرد آن دجاجه است؛ مذکر و مونث این واژه یکسان بوده و تاء مربوطه آن مانند تاء مربوطه بطه و حمامه است. از شگفتی های این حیوان آن است که سایر درندگان از کنار آن رد می شوند و او از آنها نمی ترسد و هنگامی که شغالی بر آن عبور کند و این حیوان در روی زمین یا دیوار یا درختی باشد، خود را جلوی شغال می اندازد. این حیوان را به آگاهی سریع و قوت خواب توصیف کرده اند و گفته اند که زمان خواب و بیداری این حیوان به اندازه نفس کشیدن و فرو بردن آن است و آورده اند که خواب و بیداری آن از شدت ترس چنین است. بیشترین تدبیر این حیوان آن است که بر روی زمین نمی خوابد، بلکه روی طاقچه یا تنه درخت یا دیوار و یا چیزی از این قبیل می رود. مرغ از طبیعتی مشترک برخوردار است، بدین معنا که هم گوشت و مگس می خورد و این از خصلت حیوانات شکاری است و هم نان و دانه می خورد که این از خصلت پرندگان اهلی و خانگی است. جوجه آن یک بار از تخمی که زیر مرغ است بیرون می آید و بار دیگر از تخمی که زیر سرگین و فضله است، خارج می شود.

ابو هریره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ثروتمندان فرمود که گوسفند نگه داری کنند و به فقیران فرمود که مرغ نگه داری کنند.

ابراهیم بن رهدم نقل می کند: نزد ابو موسی اشعری بودیم که او ما را به سر سفره غذایی فراخواند که گوشت مرغ داشت. در این هنگام مردی سرخ رنگ از قبیله بنی تمیم که مانند موالی بود، خارج شد. ابوموسی گفت: بفرما. آن مرد مکث کرد. دوباره گفت: بفرما زیرا من پیامبر را دیدم که از آن می خورد.

در نقلی دیگر: «گوشت مرغ می خورد». و آن مرد تمیمی درنگ کرد زیرا دیده بود که آن مرغ نجاست می خورد و آن را پاک نمی شمرد، احتمال می رود آن مرد درباره حکم خوردن گوشت مرغ تردید داشته یا اینکه چون دلیلی در این باره نداشته، درنگ کرد تا اینکه به حکم خداوند متعال پی برد.

1- . حیاه الحیوان 1 : 249 -250

باب سوم : کبوتران و انواع آن مانند فاخته، قمری، کبوتر نامه رسان، کبوتر صحرایی و غیره

روایات:

1. علل: عبداله بن مُسکان نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه یک جنسی [از حیوان] با جنس دیگری مختلط شود، بارور نمی شوند. گفتم مردم گمان می کنند یک از والدین کبوتر راعبی، ورشان است و ما می بینیم که این کبوتر هم تخم می گذارد و هم جوجه به دنیا می آورد. امام فرمود: دروغ می گویند، گاهی ورشان با پرنده[راعبی] جفت گیری کرده و تخم گذاشته و جوجه می آورد، ولی نسل آنها هیچ وقت جوجه نمیآورد.(1)

توضیح: منظور از اینکه وقتی چیزی با چیز دیگری مختلط شود، بارور نمی شود، این است که وقتی حیوانی از دو جنس مختلف به دنیا بیاید، عقیم شده و نمی زاید. از پاسخ امام به راوی که گفت کبوتر راعبی با اینکه دو رگه است ولی تخم گذاشته و جوجه می آورد نیز دو برداشت می تواند کرد: نخست، اینکه مردم در این باره اشتباه می کنند و این پرنده نه تخم گذاشته و نه جوجه می آورد، بلکه کبوتر راعبی از دو جنس متفاوت زاده می شود. دوم، اینکه آنچه که از کبوتر ورشان و جنس دیگر به وجود می آید، راعبی نبوده و جوجه نمی آورد؛ این برداشت درست تر است.

دمیری می گوید: راعبی پرنده ای است که از آمیزش کبوتر صحرایی به نام ورشان و کبوتر به وجود می آید و به گفته قزوینی شکل عجیبی دارد.(2)

1- . الخصال 2 : 181
2- . حیاه الحیوان 1 : 265

می گوید: «ساق حر»، ورشان است که آن همان قمری نر است و گفته شده پرنده ای است که از فاخته و کبوتر متولد می شود و برخی آن را وراشین می نامند. این حیوان چند نوع دارد، از جمله نوبی که پرنده ای سیاه رنگ حجازی است که آواز آن حزن انگیزتر از ورشان بوده و به محبت و عطوفت به فرزندان خود شهرت دارد، به گونه ای که چه بسا وقتی بچه خود را در دست شکارچی ببیند خود را می کشد.(1)

می گوید ورشان جنس نر قمری است و در این باره اختلافی وجود ندارد.(2)

2. عیون و علل: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السلام از صدای آواز کبوتر راعبی پرسید و امام در پاسخ فرمود: نوازندگان، کنیزان خواننده، نوازندگان سازهای بادی و زهی را نفرین میکند.(3)

توضیح: در قاموس معازف به معنای آلات موسیقی مانند عود و طنبور آمده و مفرد آن عزف یا معزف مانند منبر و منسکه است. قیان جمع قینه، کنیز آواز خوان و عطف بر أهل است. در دو مورد آخری مضاف مقدر است.

3. اختصاص و بصائر: نقل است که به امام صادق علیه السلام فاخته، ورشان و پرنده راعبی هدیه دادند. امام فرمود: فاخته می گوید شما را از بین بردم، شما را از بین بردم، پس آن را از بین ببرید قبل از آنکه او شما را از بین ببرد. لذا فرمود تا آن را ذبح کنند. سپس امام فرمود: ورشان می گوید: مقدس کردند شما را مقدس کردند شما را، و آن را به یکی از صحابه خود بخشید. درباره راعبی فرمود: وقتی پرنده راعبی نزد من است، با بودن آن خوشحال می شوم.(4)

توضیح: دمیری می گوید: «فاخته» مفرد فواخت، از تیره پرندگان طوق دار است. گمان می کردند که مارها از آواز این پرنده فرار می کنند. این پرنده حجازی نبوده و عراقی است و فصاحت و صدای نیکویی دارد و در سرشت این پرنده

1- . حیاه الحیوان 2 : 284

2- . حیاه الحیوان 2 : 8

3- . عيون الأخبار 1 : 246 علل الشرائع 2 : 283 - 284
4- . اختصاص: 294، بصائر الدرجات: 234

مؤانست نهفته شده است. در خانه ها زندگی می کند و عرب ها آن را به دروغ گویی توصیف کرده اند و از نظر آنها صدای آن این است: زمان رسیدن خرماست. در حالی که وقتی این را میگوید که درخت خرما هنوز شکوفه نداده است. و بسیار عمر میکند حتی دیده شده بیست و پنج یا چهل سال عمر کرده است.(1)

4. بصائر: شعیب بن حسن نقل می کند: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که ایشان صدای فاختهای را شنیدند و فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟ گفتم نه. فرمود: می گوید: شما را از بین بردم. سپس امام فرمود: آن را از بین ببرید قبل از آنکه آن شما را از بین ببرد.(2)

در همان کتاب با سندی دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(3)

5. بصائر: حفص بن بختری نقل می کند: صدای فاختهای را شنیدم که از خانه امام صادق علیه السلام می آمد. امام فرمود: آیا می دانید این فاخته چه می گوید؟ گفتم نه. فرمود: می گوید: شما را از بین می برم، ولی ما قطعا او را از بین می بریم قبل از اینکه او ما را از بین ببرد. سپس فرمود تا آن را ذبح کنند و آن را ذبح کردند.(4)

6. بصائر: علی بن سنان نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که ایشان آواز فاختهای را در خانه شنیدند و فرمود: این کجاست که صدای آن را می شنوم؟ گفتیم در خانه است که به یکی از اهل خانه هدیه داده شده است. امام فرمود: بی شک تو را از بین می بریم قبل از آنکه تو ما را از بین ببری. سپس حضرت دستور دادند تا آن را بیرون کنند و آن پرنده از خانه بیرون شد.(5)

توضیح: چه بسا که نفرین آن پرنده بر صاحب خانه بر این حمل میشود که این پرنده به سبب خساست و بعضی جهات شرّی که در او هست، در صدایش نُحُوستی وجود دارد که موجب در به دری و هلاکت صاحب خانه می شود پس گویا

1- . حیاه الحیوان 2 : 137 - 138
2- . بصائر الدرجات: 343

3- . بصائر الدرجات: 344
4- . بصائر الدرجات: 344
5- . بصائر الدرجات: 346

که صاحب خانه را نفرین می کند. ولی ضرورتی ندارد که خود را درگیر این تکلفات کنیم، همانگونه که پیش تر دریافتی.

7. کامل الزِّیاره: امام صادق علیه السلام فرمود: کبوتر راعبی را در خانه هایتان نگه داری کنید، زیرا این پرنده بر قاتلان امام حسین علیه السلام لعن می فرستد.(1)

در کتاب کافی نیز نقل شده است.(2)

8. کامل الزِّیاره: داود بن فرقد نقل می کند: در خانه امام صادق علیه السلام نشیته بودم و به کبوتر راعبی نگاه کردم که مدت طولانی آواز می خواند. امام فرمود: ای داود، آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟ گفتم نه به خدا، جانم به فدای تو. امام فرمود: بر قاتلان امام حسین علیه السلام لعن و نفرین می فرستد، پس آن را در خانه های خود نگاه دارید.(3)

در کتاب کافی نیز نقل شده است.

9. ارشاد مفید: ابو حمزه ثمالی نقل می کند: پسر دخترم کبوترانی داشت که من با خشم آنها را ذبح کردم. سپس عازم مکه شدم و پیش از طلوع خورشید نزد امام باقر علیه السلام رفتم. آنگاه که خورشید طلوع کرد در خانه کبوتران زیادی را دیدم. راوی می گوید از امام مسائلی را پرسیده و پاسخ آنها را می نوشتم و در باره کاری که در کوفه انجام داده و به ذبح بدون دلیلِ آن کبوتران می اندیشیدم؛ با خود گفتم اگر کبوتر خیر و منفعتی نداشت امام علیه السلام آنها را نگه نمی داشت. سپس امام به من فرمود: ای ابو حمزه تو را چه شده است؟ گفتم: ای پسر رسول خدا، خوبم. فرمود: دلت جای دیگری است. گفتم: آری به خدا سوگند، و ماجرا را برایشان تعریف کرده و گفتم که من آنها را ذبح کردم و اکنون از کثرت آنها نزد شما در شگفتم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه چه کار بدی کردی! آیا نمی دانستی که اگر از اهل زمین[منظور جنیان هستند] آزاری متوجه کودکان ما باشد، ما ضرر و زیان را از

1- . کامل الزیارات: 98

2- . کافی 6 : 547 - 548

3- . كامل الزيارات: 98

ایشان با بال زدن کبوتر دفع می کنیم؟ این کبوتران در پایان شب برای نماز خواندن اذان می گویند. پس به ازای هر یک از آنها یک دینار صدقه بده، چرا که از روی خشم آنها را کشته ای.(1)

توضیح: انتفاض الحمام: حرکت کردن کبوتر و تکان دادن بال های خود. این حدیث بر لزوم کفاره دادن در زمانی است که کبوتر از روی خشم کشته شود و چه بسا بر استحباب این امر دلالت کند و من ندیدم کسی این مطلب را ذکر کند.

10. طبّ الأَئمّه:(2) محمد بن کرامه نقل می کند: در منزل امام موسی بن جعفر علیه السلام یک جفت کبوتر دیدم که نر آن سبز مایل به گندمگون و مادّه آن سیاه بود. امام علیه السلام را دیدم که برای این دو کبوتر بر روی سفره نان خُرد کرده و می فرمود: این دو کبوتر در شب بال میزنند و [با اهل خانه] أنس میگیرند و به واسطه هر بالی که در شب میزنند خداوند جنیانی را که داخل خانه شدهاند، دفع مینماید.

توضیح: ارواح یعنی جنّ.

11. مشارق الأَنوار: امام باقر علیه السلام فرمود: از هر چیزی بعضی با ما دشمنی ورزیدند، حتی در میان پرندگان، فاخته و در میان روزها، روز چهارشنبه.

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یک تکان کبوتر خال دار بهتر از هفت خروس سفید افرق است.(3)

توضیح: در قاموس نمره با ضمه به معنای خال و نقطه به هر رنگی است. أنمر چیزی را گویند که نقطه های سفید و سیاه در آن باشد و مونث آن نمراء می باشد. نَمِر بر وزن کتف همان حیوان درنده مشهور است که به دلیل خال دار بودن به این اسم نامیده شده است.

13. کافی: به اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام فاخته یی هدیه داده شد. امام صادق علیه السلام وارد شدند و هنگامی که آن را دیدند، فرمود: این پرنده

1- . كافى 6 : 547
2- . طبّ الأئمّه : 111
3- . كافى 6 : 549 - 550

نحس است، آن را بیرون کنید، زیرا آن می گوید شما را از بین بردم. پس شما پیش از آنکه آن شما را از بین ببرد، آن را از بین ببرید.(1)

در کتاب بصائر نیز نقل شده است.(2)

توضیح: دمیری در باره کلمه الصُلصُل می گوید که همان فاخته است. جوهری و دیگران نیز چنین گفته اند. فیروز آبادی آن را بر وزن هدهد دانسته و گفته پرندهایست یا فاخته است.

14. کافی: معاویه بن وهب نقل می کند: کبوتر از پرندگان پیامبران است.(3)

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کبوتران در مکه، کبوتران اسماعیل بود.(4)

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبوتران حرم، باز مانده کبوتر اسماعیل فرزند ابراهیم هستند که آن را نگه داشته و با آن مأنوس بود. سپس امام فرمود: مستحب است که انسان کبوتر بال چیده را به دلیل ترس از جن نگاه دارد.(5)

توضیح: هوام، جمع هامه به معنای هر چیز سم دار که کشنده است. این کلمه گاهی به معنای حیوانات خزنده است هر چند کشنده نباشند. بسا که منظور از آن در اینجا، جن باشد. و احتمال دارد که کبوتر برای دفع هوام سودمند باشد.

17. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: این کبوتران حرم از نسل کبوتران اسماعیل فرزند ابراهیم هستند.(6)

18. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر خانه ای که در آن کبوتر باشد، از آفت جن در امان است. جنیان نادان در خانه با کبوتران بازی کرده و انسان را رها می کنند.(7)

1- . کافی 6 : 564
2- . بصائر الدرجات: 345

3- . كافى 6 : 546
4- . كافى 6 : 546
5- . كافى 6 : 564
6- . كافى 6 : 546
7- . كافى 6 : 546

.19 کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از وحشت(تنهایی) خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله علیه و آله شکایت نمود. حضرت به وی فرمود که در خانه خود یک جفت کبوتر نگاه دارد.(1)

.20 کافی: نزد امام صادق علیه السلام سخن از کبوتر به میان آمد. ایشان فرمود: آن را در خانه هایتان نگاه دارید، زیرا آن پرنده ای دوست داشتنی است که دعای نوح شامل حالش شد و این پرنده مأنوس ترین چیز در خانه هاست.

.21 کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کبوتر، پرنده ای از پرندگان انبیاء است که آن را در خانه های خود نگاه می داشتند. هر خانه ای که در آن کبوتر باشد، اهل آن خانه از آفت جن در امان خواهد ماند، زیرا جنیان نادان در خانه با کبوتران بازی کرده و مردم را رها می کنند. راوی نقل می کند که من در خانه امام کبوتری را دیدم که مال فرزندشان اسماعیل بود.(2)

.22 کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که به کبوتر در خانه خود می نگریستند، فرمود: این پرنده هیچ بالی نمیزند مگر اینکه خداوند با آن بال زدن، هر گروهی از اهل زمین را که وارد خانه شده اند، می راند.(3)

توضیح: عُزمه: خانواده و قبیله مرد را گویند و جمع آن مانند صُرَد است و اگر به صورت عَزَمَه بیاید، به معنای درمان کنندگان مودت است و بسا مراد از آن در اینجا، طائفه ای از جنیان باشد که وارد خانه شده و با اهل آن دوست میشوند.

.23 کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: صدای بال های کبوتر شیاطین را می راند.(4)

توضیح: خفیق جناح الطائر: صدای بال پرنده. خفق الطائر: پرنده پرواز کرد. أخفق الطائر: پرنده بال زد.

1- . کافی 6 : 546 ، الفقیه 3 : 220

2- . كافى 6 : 547
3- . كافى 6 : 547
4- . كافى 6 : 547 ، الفقيه 3: 220

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ با کبوتر، نابودی و ویرانی را از خانه دفع می کند.(1)

توضیح: هده الدار: نابودی و ویرانی خانه. یا دفع ضرر و زیان از ضعیفان خانه مانند زنان و کودکان. در قاموس هدّ به معنای ویرانی شدید، شکستن، صدای بم و مرد ضعیف، آمده است. هَدهَد: مفرد نداشته و به معنای صدای جنیان است. پایان.

در برخی نسخه ها «عن أهل هذه الدار» آمده که این واضح تر است.

25. کافی: عثمان بن اصبهانی نقل می کند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام از من هدیه ای طلب نمود و من به ایشان پرنده راعبی را هدیه دادم. امام وارد شده و فرمود: این پرنده راعبی را با من در خانه نهید تا با من انس گیرد. عثمان نقل می کند که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که کبوترانی پیش روی حضرت بود که برای آن نان خُرد می کرد.(2)

توضیح: در قاموس فتّ، به معنای کوبیدن و شکستن با انگشتان است. پایان. این حدیث دال بر استحباب غذا دادن به کبوتر راعبی و خرد کردن نان برای آن، است.

26. کافی: عبدالکریم بن صالح نقل می کند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و روی فشر ایشان سه کبوتر سبز رنگ را دیدم که در آنجا فضله انداخته بودند. گفتم: جانم به فدایت، این کبوتران فرش شما را کثیف کرده اند. امام فرمود: نه، مستحب است که اینها در خانه نگه داشته شوند.(3)

توضیح: ذرق الطائر، گاهی با ذال و گاهی با زاء استعمال می شود و بر وزن ضرب و نصر است.

27. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله یک جفت کبوتر سرخ وجود داشت.(4)

1- . کافی 6 : 547
2- . کافی 6 : 548

3- . كافى 6 : 548
4- . كافى 6 : 548

28. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام چاهی را حفر کردند ولی [جنیان]در آن چیزهایی پرتاب کردند. امام از این واقعه باخبر شده و بر سر چاه آمده و فرمود: یا از کار خود دست می کشید و یا اینکه در این چاه کبوترانی را ساکن می کنم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: صدای بال کبوتر، شیاطین را دور می کند.(1)

توضیح: خطاب امام به جنیان و شیاطینی بوده که پرتاب از جانب آنها بوده است.

29. کافی: نقل است که نزد امام صادق علیه السلام از کبوتر سخن به میان آمد و مردی خطاب به حضرت گفت: شنیدم که عمر کبوتری را در حال پرواز دید که مردی در زیر آن می دوید. عمر گفت: این شیطانی است که زیر آن شیطانی می دود. امام فرمود: اسماعیل نزد شما چه منزلتی دارد؟ مرد گفت: صدّیق است. امام فرمود: به درستی که کبوتران حرم از [نسل] کبوتر اسماعیل هستند.(2)

30. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بخواهد در خانه خود پرنده ای نگاه دارد، بهتر است کبوتر ورشان را نگاه دارد، زیرا این کبوتر بیشتر ذکر خدا را گفته و تسبیح او می کند و آن پرنده ای است که ما اهل بیت را دوست می دارد.(3)

31. کافی: عثمان بن اصبهانی نقل می کند: اسماعیل علیه السلام فرزند امام صادق علیه السلام از من پرنده ای از پرندگان عراق را هدیه خواست و من به ایشان کبوتر ورشان را هدیه دادم. آنگاه امام صادق علیه السلام وارد شده و آن کبوتر را دیدند و فرمود: به راستی کبوتر ورشان چنین می خواند: خیر و برکت بر شما باد، خیر و برکت بر شما باد. پس آن را نگاه دارید.(4)

1- . کافی 6 : 548
2- . کافی 6 : 548
3- . کافی 6 : 550
4- . کافی 6 : 551

32. کافی: امام صادق علیه السلام فرزندش اسماعیل را از نگه داشتن فاخته نهی کرده و فرمود: اگر ناگزیر میخواهی پرنده ای را نگه داری، پس کبوتر ورشان را نگاه دار که آن بسیار ذکر خداوند عزّ و جلّ می گوید.(1)

توضیح: همانطور که حدیث اشاره دارد، گویا امام علیه السلام مطلقا نگه داشتن کبوتر را به مصلحت اسماعیل نمیدید.

33. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در منزل ابو جعفر(امام باقر علیه السلام) فاختهیی بود که حضرت روزی صدای آن را شنیدند که در حال خواندن بود. امام از اصحاب پرسیدند: آیا می دانید این پرنده چه می گوید؟ گفتند خیر. فرمود: می گوید: نابود شوید، نابود شوید. آنگاه فرمود آن را از میان میبریم پیش از آنکه ما را نابود کند. سپس امام دستور ذبح آن را دادند و آن پرنده ذبح شد.(2)

34. کافی: ابوبصیر نقل می کند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. ایشان به من فرمود: ای ابومحمد، ما را نزد اسماعیل ببر تا عیادتش کنیم - اسماعیل مریض بود -. پس برخاستیم و بر اسماعیل وارد شدیم و در منزل او فاختهیی را دیدیم که در قفس می خواند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای فرزندم چه چیز تو را به نگه داری این پرنده وا داشته است؟ آیا نمی دانی که این پرنده شوم و نحس است؟ آیا نمی دانی این پرنده چه می گوید؟ اسماعیل گفت: نه. امام علیه السلام فرمود: این پرنده صاحبان خود را نفرین کرده و می گوید: نابود شوید، نابود شوید. پس آن را بیرون کنید.(3)

در کتاب خرائج این حدیث نقل شده است.

35. کافی: محمد بن عُذافر نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره پرنده ای پرسیدم که از سرزمینی دور دست که هرگز آن سرزمین را ندیده است، فرستاده میشود و او می آید. امام فرمود: ای ابن عُذافر، آن پرنده از مسافت سی

1- . کافی 6 : 551
2- . کافی 6 : 551

3- . كافی 6 : 551 - 552

فرسخی براساس حس و شناخت خود، به منزل صاحبش می رود. اگر مسافت بیش از سی فرسخ باشد، به سبب رزق و روزی خود به سراغ صاحبانش می رود.(1)

توضیح: منظور از بأرزاقها در کلام امام این است که آن پرنده به سبب رزقی که در منزل صاحب خود بر او مقدر شده فرود می آید و این به اراده خدا محقق می شود نه با شناختی که پرنده به راه دارد. روایتی که در ادامه می آید، همین مفهوم را در بر دارد و کلمه أکل یا أُکُل در آن به معنای رزق و روزی و بهره از دنیاست همان گونه که فیروز آبادی نیز چنین بیان داشته است.

36. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پرنده تا مسافت سی فرسخی را از روی هدایت می آید و اگر مسافت بیش از این باشد، به سبب رزق و روزی اوست.(2)

37. کافی: اسحاق بن عمّار نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم پرنده از مکان دور دست می آید. فرمود: آن به سبب رزق و روزی خود می آید.(3)

38. کافی: حدّاد بن حریز نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: کبوتران از مکآنهای دور دست فرستاده شده و می آیند و گاهی از مکان نزدیک فرستاده شده ولی نمی آیند. امام علیه السلام فرمود: اگر رزق و روزی آنها قطع شود، نمی آیند.(4)

توضیح: منظور از عبارت «إذا انقطع أکله» یعنی چنانچه روزی آن از دنیا قطع شود، که می میرد و یا رزقش از خانه صاحب خود قطع شود که به جای دیگری می رود.

39. دلائل الطّبری: امام صادق علیه السلام فرمود: ابوجعفر(امام باقر علیه السلام) در راه مکه بودند و ابو أمیّه انصاری در کجاوه همراه ایشان بود. ابو امیّه متوجه حضور یک جفت کبوتر ورشان در گوشه کجاوه شد و دستش را برای راندن آن دو از کجاوه بلند کرد. امام فرمود: دست نگه دار. این پرنده از آزار ماری به ما

1- . كافى 6 : 549
2- . كافى 6 : 549
3- . كافى 6 : 549
4- . كافى 6 : 549

اهل بیت پناه آورده است. این مار جوجه پرنده را هر سال می خورد. از خداوند تقاضا کردم تا این بلا را از آن دفع کند و خداوند نیز چنین کرد.(1)

40. مشارق الأنوار: محمد بن مسلم نقل می کند: نزد امام صادق امام علیه السلام بودم که ناگهان دو کبوتر ورشان بر حضرت فرود آمده و شروع به خواندن نمودند. امام آن دو را دور کردند، پس آن دو کبوتر پرواز کردند. گفتم: جانم به فدایت چه شده است؟ فرمود: این پرنده ای است که به جفت خود سوء ظن دارد و جفتش [برای تبرئه نمودن خود] سوگند خورده است. پرنده به جفت خود گفت راضی نمی شوم مگر اینکه مولایم محمد بن علی واسطه شود. آن جفت آمد و بر ولایت برای جفتش سوگند خورد که به وی خود خیانت نکرده است. و او هم سوگند او را تصدیق نمود. و هر موجودی که به ولایت سوگند یاد کند راست می گوید، مگر انسان که بسیار قسم خورنده و فرومایه است.

41. دلائل الإمامه طبری: فضل بن یسار نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودم که متوجه حضور یک جفت کبوتر نزد ایشان شدم که جنس نر جنس ماده را صدا می کرد. امام فرمود: آیا می دانی چه می گوید؟ گفتم: نه. فرمود: می گوید که ای آرامش و همسرم خداوند چیزی را دوست داشتنی تر از تو برای من نیافرید، مگر جعفر بن محمد را.(2)

42. حیاه الحیوان: جوهری می گوید: «الحمام»(کبوتر) نزد عرب پرنده ای طوق دار است چون فاخته، قمری، قمری نر، سنگخوار، ورشان و امثان اینها، این کلمه هم بر مذکر و هم بر مؤنث دلالت می کند. زیرا متصل شدن تاء مربوطه به آن بیانگر یک عدد از آن است نه اینکه نشانه تأنیث باشد. عامه مردم می پندارند که واژه حمام به معنای ماکیان است و مفرد آن حمامه می باشد. ابو حاتم از اصمعی در کتاب الطیر الکبیر، نقل می کند حمام همان یمام، کبوتر صحرایی است که مفرد آن یمامه می باشد و این پرنده دارای انواعی است. میان حمامه و یمامه تفاوت در این است که

-1 . دلائل الإمامه: 98
-2 . دلائل الإمامه: 134- 135

زیر دم حمامه که در امتداد پشت آن است سفیدی است، ولی در زیر دم یمامه هیچ سفیدی وجود ندارد. پایان.

نووی از اصمعی در کتاب التحریر نقل می کند: هر پرنده طوق داری حمام نامیده می شود و مراد از طوق، سبزی، سرخی و سیاهی است که گردن کبوتر را فراگرفته است. کسایی می گوید حمام، کبوتر صحرایی و یمام، کبوتری که با خانه ها انس دارد ولی سخن اصمعی درست است. ازهری از شافعی نقل می کند: حمام عبارت است از هر چه که جرعه جرعه آب بخورد و آواز بخواند هر چند نا م های مختلف داشته باشد. و «عب» یعنی جرعه جرعه آب خورد و در این صورت گفته نمیشود «شرب». «هدر»، جمع صوت، به معنای پی در پی خواندن(ترجیع دادن صدا و چهچهه زدن) پرنده. رافعی می گوید: صحیح این است که هر پرندهای آب را جرعه جرعه بنوشد، صدایش نیز ترجیعدار است. ولی اگر در تفسیر کبوتر به جرعه جرعه آب نوشیدن آن بسنده می کردند، برایشان کافی بود. دلیل این سخن آن چیزی است که شافعی در عیون المسائل آن را ذکر کرده و گفته: آنچه که آب را جرعه جرعه می نوشد، کبوتر است و آنچه که آب را مانند مرغ قطره قطره می خورد، کبوتر نیست. پایان. آنچه که رافعی می گوید، جای تامل دارد زیرا جرعه جرعه نوشیدن آب مستلزم پی در پی آواز خواندن نیست. شاعر می گوید: بر حوض کوچک من گنجشکی نشسته که اگر فرصتی به او دهی جرعه جرعه آب میخورد

و الاغهایی که نوشیدنشان جرعه جرعه است.

شاعر پرنده نغر را به جرعه جرعه آب نوشیدن توصیف می کند در حالی که آن پی در پی آواز نمی خواند که اگر چنین بود، کبوتر بود حال آنکه نغر نوعی گنجشک است.

اکنون که این را دانستی، سخن شافعی و زبا ن شناسان را می آورم که می گویند: کبوتر به پرنده ای اطلاق می شود که در خانه ها مانده و در آنجا جوجه به دنیا می آورد و شامل، کبوتر دشتی، قمری، ساق حر که همان قمری نر است، فاخته و

دبسی،(1)سنگخواره، وراشین، کبک نر، شفنین، زاغ، وردانی و طورانی می شود که إن شاء الله ذکر هر کدام از آنها در باب خود خواهد آمد.

اکنون سخن در باره کبوتری است که به خانه عادت کرده و آن بر دو قسم است: نخست، کبوتر صحرایی و مانند آن و چون بسیار رمنده است، صحرایی نامیده شده است. دومی اهلی بوده و انواع و اشکال مختلفی و متنوعی دارد که از آن جمله مراغیش، رواعب، عداد، مضرب، قلاب و منسوب است و منظور از منسوب، همان انواع آن است، چنانچه اسب انواعی مانند عتاق و براذین دارد. جاحظ می گوید: کبوتر سفید از تیره کبوتران مانند موی بور یعنی سفید در نزد مردم است.

ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: ایشان مردی را دیدند که کبوتری را دنبال می کند، پس فرمود: شیطانی، شیطانش را دنبال می کند یا شیطانی، شیطانی را دنبال می کند.

بیهقی می گوید و برخی از اهل این سخن را بر این حمل کردهاند که صاحب کبوتر پیوسته به کبوترها مشغول بوده و آنها را در سطوح بلندی که مشرف بر خانه همسایگان است، می پراند. اسامه بن زید روایت می کند: دیدم که عمر بن عبدالعزیر دستور داد کبوتران در حال پرواز کشته شوند ولی آنهایی را که بالشان چیده باشد باقی گذارند.

ابو کبشه از پدرش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کردن به أُترُج و کبوتر سرخ را دوست داشتند.

حاکم در کتاب تاریخ نیشابور از عایشه نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کردن به سبزه و کبوتر سرخ را دوست داشتند.

1- . الدبسی: به فتحه و کسره و کاهی با ضمه حرف دال، به معنای پرنده کوچک و منسوب به شیره خرما است. ادبس مِن الطّیر و الخیل: به آن دسته از پرندگان و اسبان گفته می شود که رنگ آن ها خاکستری مایل به سیاه و سرخ باشد. این نوع پرنده تیره ای از کبوتران صحرایی است. همچنین گفته اند آن جنس نر یمام است. جاحظ می گوید: صاحب کتاب

منطق الطیر می نویسد: به قمریان وحشی و فاختهیان و پرندگانی از این قبیل دباسی می گویند.

هلال بن علا منظور از الحمام الأحمر را سیب می داند. ابو موسی می گوید چنین تفسیری را فقط ابن علا گفته است. همچنین ابو موسی نقل می کند که در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله کبوتر سرخ رنگی به نام وردان وجود داشت.

معاذ بن جبل نقل می کند امیر المؤمنین علیه السلام از وحشت(احساس تنهایی) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد و آن حضرت فرمود: یک جفت کبوتر را در خانه نگه دار و هنگام آواز آن، به ذکر خداوند بپرداز.

حافظ این حدیث را از ابن عساکر نقل کرده و می گوید این حدیث جدّا غریب و سندش ضعیف است.

ابن عدی در کتاب کامل خود از زبان میمون بن موسی نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام از وحشت(احساس تنهایی) به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد و آن حضرت به امام فرمود: یک جفت کبوتر را نگه دار تا با تو مونس شده و با آواز خود تو را برای نماز بیدار کنند و همچنین خروسی را نگه دار تا با تو مونس شده و تو را برای نماز بیدار کند.

ابن عباس نقل می کند که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کبوترانی را که بالشان چیده شده در خانه هایتان نگه دارید زیرا آنها جن را که سراغ کودکان تان می رود، مشغول می سازد.

عبادت بن صامت نقل می کند که مردی از وحشت(تنهایی) نزد رسول خدا علیه السلام شکایت برد و حضرت فرمود: یک جفت کبوتر را نگه داری کن. (1)

جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: کعبه از اندک بودن زایران خود به خداوند متعال شکایت کرد و خداوند به آن وحی کرد اقوامی را به سوی کعبه می فرستم که مشتاق و شیفته کعبه هستند، همانطور که کبوتر شیفته جوجه های خود است.

1- . شیخ صدوق مشابه این حدیث را در الفقیه 3 : 220 نقل می کند.

در سنن ابو داود و نسائی با سندی خوب از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان قومی با رنگ سیاه خود را خضاب می کنند، مانند پاهای کبوتر، آنها رایحه بهشت را استشمام نمی کنند.

از سرشت کبوتر این است که با لانهاش مأنوس است حتی اگر به هزار فرسخی او را بفرستند[به لانهاش باز میگردد]. اخبار را از مسافتهای دور در مدت کمی میرساند و گونههایی از آن هست که سه هزار فرسخ را در یک روز می پیماید. و چه بسا که شکار شده و از وطن خود ده سال یا بیشتر ناپدید شود، پس ثبات عقلی و قدرت حافظه وگرایش به وطن در او وجود دارد تا اینکه فرصتی را پیدا کرده و به سمت وطن خود برمیگردد. پرندگان وحشی بسیار طالب کبوتر هستند و کبوتر بیشتر از همه از عقاب ها می ترسد، در حالی که از آن و سایر پرندگان بیشتر پرواز می کند، با وجود این، از آنها می ترسد و با دیدن آنها چنان می شود که خر با دیدن شیر و گوسفند با دین گرگ و موش با دیدن گربه به آن حال دچار می شوند. از شگفتی های دیگر کبوتر آن است که ابن قتیبه در عیون الأخبار به نقل از مثنی بن زهیر نقل می کند که می گوید: هر چه در زن و مرد دیدم آن را در کبوتر نیز مشاهده کردم. کبوتر ماده ای را ندیدم مگر آنکه طالب نر خود باشد و کبوتر نری را ندیدم مگر آنکه طالب ماده خود باشد، تا زمانی که یکی از آن دو نابود شده یا از دست رود. کبوتر ماده ای را دیدم که برای جفت نر خویش در همان زمانی که آن جفت نر می خواست، خود را آرایش می کرد. کبوتر ماده ای را مشاهده کردم که جفت نری داشت و قادر به تمکین به نر دیگری بود ولی به زوجش خیانت نکرد. و کبوتر ماده ای را دیدم که با کبوتر ماده دیگر در هم آمیخت که گفته میشود در این صورت تخم میکند ولی از آن تخم جوجه بیرون نمیآید و کبوتر نری را دیدم که با کبوتر نر دیگری در هم آمیخت و همچنین کبوتر نری را دیدم که با هر چه که [از کبوتران] برخورد می کرد، در هم می آمیخت ولی جفتی برای خود نمی گرفت. کبوتر ماده ای را دیدم که هر کبوتر نری با آن در می آمیخت، اما آن را به جفتی خود نمی گرفتند. هیچ حیوانی جز انسان و کبوتر در هنگام آمیزش همدیگر را نمی بوسند. کبوتران با عفت آمیزش می کنند، به گونه ای که کبوتر نر دُم خود را می کشد تا اثر جفت گیری را از

کبوتر ماده محو کند گویا که از کار جفت خود باخبر است و می کوشد تا آن را پنهان سازد. چه بسا کبوتران در طول تمام شش ماه با هم آمیزش کنند. کبوتر ماده در عرض چهارده روز حامله شده و دو تخم می گذارد که از یکی جوجه نر و از دیگری جوجه ماده به دنیا می آید که میان تولد اولین جوجه با دومی یک شبانه روز فاصله است. کبوتر نر بر روی تخم نشسته و در بخشی از روز آن را گرم نگاه می دارد و کبوتر ماده نیز در بخش دیگر روز این کار را می کند و این دو در شب نیز این گونه عمل می کنند. وقتی کبوتر ماده تخم گذاشته و به هر دلیلی از نشستن بر روی تخم خودداری کند، کبوتر نر جفتش را زده و آن را مجبور به نشستن بر روی تخم می کند. هرگاه کبوتر نر بخواهد با جفت خود آمیزش کند، جوجه های خود را از لانه بیرون می کند. وقتی که جوجه ها از تخم بیرون آمدند، چنین الهام شده که کبوتر نر خاک شوری را جویده و آن را به جوجه خود بدهد تا بدین وسیله مسیر غذا را [در بدن] او هموار کند. پاک و منزه است خداوندی که لطیف و آگاه است؛ خدایی که به هر جانداری هدایتش را ارزانی داشته است.

به نظر ارسطو طول عمر کبوتر هشت سال است. ثعلبی و دیگران از وهب بن منبه در باره سخن خداوند متعال «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ» {و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند}(1) می گوید: یعنی خداوند از میان گوسفند و بز، گوسفند را برگزیده و از میان پرندگان کبوتر را اختیار کرده است.

تاریخ نویسان آورده اند وقتی مسترشد زندانی شد، در خواب کبوتر طوق داری را در دست خود دید که شخصی نزد او آمد و به وی گفت: آزادی تو در گرو این کبوتر است. بامدادان که مسترشد از خواب برخاست و خوابش را برای امام ابن سکینه نقل کرد. ابن سکینه گفت: تو چگونه تعبیر کردی؟ گفت: به این بیت از ابو تمّام تعبیر کردم: آنها کبوتران هستند پس اگر به جهت فال بد حاءشان را با کسره بخوانی مرگ هستند.

و خلاص من در مرگ من است. وی چند روز بعد در سال 529 به قتل رسید.(2)

ص: 33

1- . القصص / 68

2- . حياه الحيوان 1 : 186 - 187

باب چهارم : طاووس

روایات:

1. نهج البلاغه: از خطبه های آن حضرت است که در آن از شگفتی های آفرینش طاووس سخن می گوید:

موجودات را آفرید آفریدنی عجیب، از جانداران و بی جان، و آرام و متحرک. و بر لطافت صنعش و عظمت قدرتش شواهدی آشکار اقامه کرد که عقلها در برابر آن سر فرود آوردند در حالی که به وجود او اعتراف نموده و تسلیم فرمان شدند.

و دلایل او بر توحیدش در گوشهای ما فریاد می زند، و نیز آنچه از پرندگان گوناگون به وجود آورده، پرندگانی که آنها را در رخنه های زمین و شکافهای بین دو کوه، و قله کوههای بلند جای داده، همانها که دارای بالهای گوناگون، و شکل های مختلف، و در مهار تسخیر حضرت اویند، و با بالهای خود در شکافهای هوای باز، و فضای گشاده پرواز می کنند. آنها را در صورتهای شگفت آور پس از آنکه وجود نداشتند به وجود آورد، و با استخوانهای قوی مفصل ها که از نظر پنهان است ترکیب کرد و به هم پیوست، بعضی از پرندگان را به خاطر سنگینی جثّه از اینکه به راحتی در فضای بالا پرواز کنند باز داشت، و چنان مقرّر فرمود که بتوانند در نزدیکی زمین به پرواز در آیند. پرندگان را با لطافت قدرتش و دقّت صنعتش به رنگهای گوناگون در آورد. برخی از آنها سراسر در یک رنگ که رنگ دیگری با آن آمیخته نیست در آمده اند، و دسته ای دیگر در رنگ دیگری فرو رفته اند به جز گردنشان که طوقی از غیر آن رنگ دارند.

و از عجیب ترین مرغان طاووس است که آن را در استوارترین شکل ایجاد کرد، و رنگهایش را در نیکوترین مرحله نظام داد، با بالی که قلمهای آن را به هم

پیوست، و دمی که آن را دراز و کشیده گردانید. چون به جانب طاووس ماده رود آن را باز کند، به طوری که بر سرش سایه اندازد، گویی بادبان کشتی ای است از منطقه دارین که کشتیبان آن را از جای خود می گرداند. به رنگش می نازد، و به نازش می خرامد. چون خروس با ماده اش مباشرت می کند، و برای جفت گیری همچون شتران نر پر از شهوتی که برای جفت گیری آمده اند با آلات تناسلی خود به او نزدیک می گردد. تو را در این زمینه به دیدن وضع طاووس حواله می دهم، نه مانند کسی که اثبات مطلبی را به سندی ضعیف احاله می دهد.

و اگر آنچه دیگران خیال می کنند که آمیزش طاووس به آن است که اشکی از چشمهایش سرازیر می شود و در اطراف پلکهایش جمع می گردد و ماده آن اشک را به منقار بر می دارد و می خورد، سپس تخم گذاری می کند، و نطفه نر بجز اشک بیرون آمده از چشم او نیست، این خیال بی پایه شگفت آورتر از این نمی باشد که مردم بر این گمانند که آمیزش کلاغ با قرار دادن منقار در منقار است.

انگار می کنی قلم های بال طاووس میله های چنگکی است ساخته شده از نقره، و آنچه از دایره های عجیب (زرد و سبز) بر بالها روییده گردن بندهای طلای ناب و پاره های زبر جد است. اگر بالش را به آنچه از زمین می روید تشبیه کنی می گویی: دسته گلی است که از شکوفه های بهاران چیده شده.

و اگر آن را به جامه ها مثل بزنی همچون حلّه هایی است پر از نقش و نگار، و یا جامه های خوش منظر یمنی. و اگر آن را به زینت و زیور تشبیه کنی مانند نگین های رنگارنگی است که میان نقره مرصّع به جواهر قرار داده شده.

به مانند متکبّر دلشاد راه می رود، و هر زمان دم و بال خود را می نگرد از زیبایی پیراهن پر از نقش و نگارش و حمایل مرصعش به قهقهه می خندد، و هرگاه به پاهای خود چشم می اندازد آنچنان فریاد می کشد که معلوم می شود دادخواهی می کند، و به دردی واقعی گواهی می دهد، زیرا پایش مانند پای خروس دو رگه باریک و تیره است، و از ساق استخوان پایش خاری پنهان بر آمده. در جای تاج خود کاکلی سبز و مزین به نقش دارد. محل بر آمدن گردنش مانند لوله ابریق کشیده و بلند است. جای فرورفتگی گردن تا شکمش چون رنگ نیل یمنی سبز سیر است،

یا چون قطعه دیبایی است که آینه صاف و درخشنده ای بر روی آن نشانده باشند، گویا چادری سیاه به خود پیچیده، و از برّاقی گمان می رود که رنگ سبز خوش نمایی با آن در آمیخته است.

در شکاف گوشش خطّی است مانند سر قلم و سپید سپید چون گل بابونه، که این سپیدی در میان رنگ سیاه اطرافش می درخشد، کمتر رنگی است که نمونه آن در این حیوان به کار گرفته نشده، و به خاطر صیقلی و برّاقی زیاد و درخشش و حسنش آن رنگ را بهتر جلوه داده، و به مانند شکوفه های پراکنده است که بارانهای بهاری و آفتاب با حرارت هنوز آن را نپروریده. گاهی از پر خود بیرون می آید، و از پیراهنش برهنه می گردد، پرها پشت سر هم می ریزند، دوباره پی در پی می رویند، مانند برگ درختان که در پاییز فرو می ریزند، سپس رشد کرده به هم می پیوندند تا بار دیگر به صورت اوّل باز گردند.

پر جدید در رنگ آمیزی مانند دفعه اول است، و هر رنگی در جای سابقش قرار می گیرد. چون به دقّت در مویی از موهای پر طاووس نظر کنی یک بار سرخ رنگ، و بار دیگر سبز زبر جدی، و مرتبه دیگر زرد طلایی نشان می دهد. پس چگونه فکرهای ژرف بین، و عقول با ذوق خلقت عجیب این حیوان را درک کند، و چسان توصیف وصف کنندگان وصفش را به نظم آورد، با آنکه کوچکترین اجزایش اندیشه های ژرف بین را از درک عاجز نموده و زبان وصف کنندگان را ناتوان کرده است؟! پاک است خداوندی که عقلها را از توصیف مخلوقی چون طاووس مبهوت و مقهور نموده با اینکه آن را چنان در برابر چشمها جلا داده که آن را محدود به حد معیّن و پدید آمده و با اندام ترکیب یافته و رنگ آمیزی شده درک کرده اند، و زبانها را از بیان کیفیت آن در ناتوانی نشانده، و آنها را از شرح وصف این حیوان به عرصه عجز کشیده. پاک است خداوندی که پاهای موران و پشه های کوچک را استوار کرد تا برسد به بزرگتر از آنها از ماهیان دریا و پیلان عظیم الجثّه، و بر خود لازم نموده

ص: 36

که هیچ جسمی که جان در آن دمیده جنبش ننماید مگر آنکه مرگ را وعده گاه و فنا را پایان کارش قرار دهد.(1)

سید، رضی الله عنه در در تفسیر بعضی از لغات مشکل این خطبه گوید: گفتار آن حضرت «یؤرّ بملاقحه» کلمه «أرّ» کنایه از نزدیکی است، عرب گوید: «أرّ الرجل المرأه یؤرها» آن گاه که مرد با زن نزدیکی کند. و «کأنّه قلع داریّ عنجه نوتیّه»: «قلع» بادبان کشتی است، و «داریّ» منسوب به دارین شهری است در ساحل دریا که از آنجا عطر می آورند. «عنجه» یعنی آن را بازگرداند، گفته می شود: «عنجت الناقه- کنصرت- أعنجها عنجا» وقتی که سر شتر را برگردانی.

و «نوتیّ» به معنی کشتیبان است. و «ضفّتی جفونه» دو طرف پلک دیده طاووس را منظور فرموده. لغت ضفّتان به معنی هر دو جانب است. و فرمایش حضرت «فلذ الزبرجد»: فلّذ جمع فلذه به معنای قطعه و تکه است. «کبائس» جمع کباسه به معنی خوشه است. «عسالیج» به معنی شاخه هاست، و مفردش «عسلوج» است.(2)

توضیح: طاووس بر وزن فاعول و اسم مصغر آن طویس است. طوست المرأه: خود را زینت داد. حَیَوان: جنس جاندار است و به معنای زندگی نیز میباشد. موات: بر وزن سحاب به چیزی اطلاق می شود که روحی نداشته و زمینی که هنوز زنده نگشته و مالک و ساکنی ندارد مانند زمین، کوه ها. و ذی حرکات: جبندگانی مانند آب و آتش. منظور از جبنده موجودی است که به طبع خود یا علی الاطلاق صاحب حرکت است و تداخل این دو معنا ضرری ندارد. اللطیف: نازک، باریک. «ما» مفعول أقام بوده و ضمیر در «به» و «له» به خداوند بر می گردد و احتمال دارد به «ما» بر گردد. نعقت: فریاد کشید. و مقصود، آگاهی دادن به وضوح دلایل است. ضمیر در « دلائله» به خداوند یا به «ما» بر می گردد. ما ذرأ: آفرید. گویند الذرء، فقط مختص به خلق نسل است. أخادید: جمع أخدود، به معنای شکاف در زمین است. و پرندهای که در این شکافها زندگی میکند مرغ سنگخواره و مانند آن است. فِجاج: جمع فَجّ به

1- . نهج البلاغه: 520 - 525

2- . نهج البلاغه: 529 چاپ فیض

معنای راه پهناور میان دو کوه است. و کبک در آنجا سکونت دارد. أعلام: کوه ها. رواسیها: کوههای ثابت. عقاب ها و کرکس ها و مانند این دو در کوه های بلند سکونت می کنند. تصریف: وارونه کردن و از حالی به حالی شدن. مصرفه: حال و منصوب و در برخی از نسخه ها به صورت مجرور آمده که در این صورت صفت برای «ذوات أجنحه» می باشد. مرفرفه نیز این چنین است. زمّه: آن را بست. و الزمام بر وزن کتاب یعنی آنچه که با آن چیزی را می بندند و به افسار شتر زمام گویند. زمام التسخیر: قدرت کامل. رفرف الطائر بجناحیه: دو بال خود را برای فرود آمدن بر روی چیزی گشود تا دور آن چرخیده و بر سر آن قرار گیرد. مخارق الجو: مکآنهایی از جو که هوا را شکافته و در آن وارد می شوند. المنفسخ: گسترده. فَضاء: مکان باز و گسترده. حِقاق: جمع حُقّ یه معنای مکان اتصال دو مفصل. احتجاب المفاصل: پوشانده شدن مفاصل با گوشت و پوست و امثال آن. عُبل الشی ء عباله: بر وزن ضخم ضخامه بوده و معنایش نیز مانند آن است. أن یسموا: یعنی بالا برود. فی السماء: یعنی در جهت بالا. و در بعضی از نسخه ها «فی الهواء» است. الخُفُوق: سرعت حرکت. دف الطائر: بالهایش را حرکت داد برای پرواز. و معنایش آن است که دو بالش را به هم زد. گویند منظور زمانی است که پرنده پاهایش بر زمین بوده و سرعت می گیرد سپس پرواز می کند. دفیف الطائر: پرواز پرنده بالای زمین. گویند عقاب دفوف و دفت الحمامه: بر وزن فرّ بوده و به معنای سیر کردن آرام کبوتر است. در کتاب المصباح نیز دفّ، چنین معنا شده است. برخی وزن و معنای دفّ را مانند مدّ دانسته اند، ولی بر طبق نسخه ما دفّ با کسره عین الفعل به کار رفته است. نسقها: آن را مرتب کرد. گویند نسقت الدّر: بر وزن نصر و به معنای مرواریدها را منظم کرد. نسقت الکلام: پاره ای را بر پاره ای دیگر عطف کرد. أصابیغ: جمع أصباغ جمع صِبغ به معنای رنگ است؛ بدین معنا که خداوند از روی حکمت بی منتها هر یک از آنها را به رنگی خاص قرار داده است. غمسه فی الماء: بر وزن ضرب به معنای داخل کردن و فرو بردن در آب است. پرنده به پیراهنی تشبیه شده است که رنگ رَز در هنگام رنگ کردن میکوبد. قالَب: با فتحه قالِب کفش و غیره مانند انگشتر و مهر، و اگر به صورت قالِب(با کسره) باشد، به معنای خرمای سرخ نارس می باشد و در قاموس

گوید: قالب، به معنای خرمای سرخ نارس و به معنای ظرفی که در آن فلزات ذوب شده میریزند. و اکثرا لامش را فتحه دادهاند. شاه قالب: گوسفندی که به رنگ مادرش نیست. در حدیث حضرت شعیب و حضرت موسی علیهما السلام آمده است: «لک من غنمی ما جاءت به قالب لون» در تفسیر قالب در حدیث مزبور گفته اند که منظور آن دسته گوسفندانی است که به رنگ مادران خود نیستند گویا رنگ آنها تغییر یافته است. همچنین منظور از قالب لون در حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در باره ویژگی پرندگان «فمنها مغموس فی قالب لون» این است که با رنگ دیگری درهم نیامیخته است.(1)پایان.

ظاهرا مراد از «الغمس فی قالب اللون»، احاطه یک رنگ بر تمام اجزاء آن است همانطور که قالب اشیای ذوب شده همچون مس و مانند آن را در بر می گیرد. و بنا بر کسره ممکن است مراد از «قالِب اللون»، رنگی باشد که رنگ را به رنگ دیگر درمی آورد. «لون صبغ» در برخی از نسخه ها با جر لون، ترکیب اضافی و اضافه بیانیه است. در بعضی از نسخه ها به صورت مجرور و منوّن و صبغ به صورت ماضی مجهول است یعنی آن فرو رفته رنگ آمیزی شد. طوق: زینت گردن و هر چیزی که گِرد چیزی باشد. این نوع از پرندگان شامل فاخته و غیره می شود. التعدیل: برابر ساختن و از آن است برابر ساختن قسمت، و مراد آن است که در آفرینش هر موجودی آنچه که مستحق آن است، داده شود و خلقت او عاری از هر نقص و عیبی باشد. نضد متاعه: بر وزن نصر و نضّده، یعنی برخی را داخل برخی دیگر کرد یعنی رنگ هایش را مرتب نمود. بجناح أشرج قصبه: یعنی بعضی را بر بعضی دیگر سوار کرد همان طور که بند کیسه داخل حلقهها میشود. سحبه: هم وزن منعه، یعنی او را بر روی زمین کشید. سحبت المرأه ذیله: یعنی زن دامن خود را کشید. درج: راه رفت. طوی الصحیفه: هم وزن رمی، به معنای پیچاندن نامه. سما: هم وزن دعا، یعنی اوج گرفته. سما به: آن را بالا برد. أطل علیه: بر آن اشراف یافت. القِطع: بادبان. داری: منسوب به دارین و آن مکانی است بر کنار دریا که عطر از هند

1- . نهایه 3 : 304

از آنجا میآوردند و اکنون از میان رفته و هیچ بنایی در آن باقی نمانده است و هیچ سکنه ای ندارد و در آن آثار قدیمی یافت می شود. وجه تسمیه آن بدان سبب است که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام لنگرگاه کشتی ها بوده است. عنجه: هم وزن نصره، به معنای آن را خم کرد. گویند این واژه به معنای آن است که سوار افسار شتر را به سمت خود بکشد و بر روی دو پایش برگرداند. در کتاب النهایه، نوتی به معنای کشتی بان آمده است. نات ینوت نوتا: به سبب چرت زدن تلو تلو خورد. النوتی: کسی است که کشتی را از یک سو، به سوی دیگر هدایت می کند. پایان. زیبابی این تشبیه واضح و روشن است.

اختال: تکبر ورزیده و خود شیفته شد. یمیس: تبختر ورزید. زاف یزیف زیفا: با کبر و غرور راه رفت. یفضی: آمیزیش می کند. أفضی المرأه: با زن جماع کرد یا با او خلوت کرد. الدیکه: هم وزن قِرده، جمع دِیک است. در برخی از نسخه ها و در کتاب النهایه ابن اثیر، «کإفضاء الدیکه» آمده است. «یَؤرّ أرّا» هم وزن مدّ، به معنای جماع کردن آمده است. ألقح الفحل الناقه: نر شتر ماده را بارور کرد. و ملاقحه: باب مفاعله از آن است. و در بعضی از نسخه ها بملاقحه، به صیغه جمع و مضاف به ضمیر استعمال شده، یعنی به آلت تناسلی و اعضایش. الفحل: جنس نر از هر حیوان. غلم: هم وزن علم، به معنای سخت آزمند شد و اغتلم البعیر، یعنی شتر از شدت شهوت به هیجان آمد.

عبارت «أر الفحول المغتلمه» در بعضی از نسخه ها نیامده است. إحاله: از حواله، «علی ضعیف إسناده» یعنی اسناد ضعیفش. در برخی از نسخه ها «علی ضعف» به صورت مصدر برای بیان مبالغه به کار رفته است. سفحت الدم: هم وزن منع، به معنای ریختن خون است. الدمع: اشکش را ریخت. در برخی از نسخه ها تنشجها بر وزن تضرب آمده است؛ نشج القدر و الزق: محتویات دیگ یا ظرف جوشید که صدای آن شنیده شد. شاید اولی روشن تر باشد، زیرا این فعل بر طبق آنچه در کتاب های لغت آمده متعدی بنفسه نیست. ضفتا جفونه: اطراف پلک چنانچه به اطراف رودخانه و دره ضفتا النهر و الوادی گویند. تطعم: از باب تفعّل بوده که یکی از تاء آن حذف شده است. بجس الماء: بیرون ریختن آب؛ این واژه به صورت

انبجس و بجّس نیز به کار رفته است و منظور از آن اشک بیرون ریخته شده می باشد. برخی از شارحان می نویسند: قومی چنین می پنداشتند که باردار شدن طاووس به سبب همان اشک است. امیر المؤمنین علیه السلام آن را درست ندانسته ولی فرمود: شگفت آورتر از غذا دادن زاغِ [نر و ماده به یکدیگر برای لقاح] نیست؛ عرب ها گمان می کردند که زاغ جفت گیری نمی کند و در مثل های آنان آمده، پنهان تر از جفت گیری زاغ. زیرا بنا به پندار عرب ها، جفت گیری زاغ از طریق غذا دادن صورت می گرفت؛ یعنی جفت گیری آنها با انتقال مقداری آب از منقار زاغ نر به منقار جنس ماده صورت می پذیرفت. اما حکیمان کمتر شده که این را تصدیق کنند با اینکه گاهی در کتابهایشان شبیه به این مطلب را گفتهاند؛ ابن سینا می گوید: کبک ماده را بادی که از صدای کبک نر میوزد بارور میکند. ابن سینا همچنین می گوید: نوعی دیگری هست که ملاقیا نامیده می شود که دهان خود را به یکدیگر چسبانده و از این طریق با هم جماع می کنند. پوشیده نیست که این مثل به آن معنا نیست که زاغ جفت گیری نمی کند، بلکه مراد خلاف این است، مگر اینکه مراد گوینده نیز همان باشد. ظاهر کلام امام علیه السلام بر این امر دلالت می کند که بارداری طاووس از طریق جماع صورت می گیرد، زیرا امام علیه السلام فرمود: یَؤر بملاقحه. و اینکه از قول دیگر و اینکه بارداری زاغ از طریق غذا دادن است به زعم و گمان تعبیر فرمود. در قاموس آمده وقتی کبوتر دهان خود را بر دهان ماده خود داخل می کند، میگویند: تطاعما و طاعما. خال الشیء: بر وزن خاف یعنی به آن گمان کرد. که به صورت خال یخیل و مضارع متکلم وحده آن اغلب با همزه مکسور [إخال] بر خلاف قاعده به کار می رود، ولی قبیله بنی اسد در این حالت با فتحه و مطابق با قاعده استعمال می کنند. مداری: در اکثر نسخه ها با حرف دال مهمله به کار رفته که جمع مِدری است؛ ابن اثیر می گوید: مدری و مدراه، چیزی از جنس آهن یا چوب که به شکل دندانه های شانه یا درازتر از دندانه های شانه است که برای مرتب کردن مو از آن کسی استفاده می کند که شانه نداشته باشد.(1) در نسخه ابن میثم با حرف ذال

1- . نهایه 2 : 23

به کار رفته که به معنای چوبی است که به شکل انگشتان بوده و برای صاف کردن غذا از آن استفاده می کنند. الداره: هاله ماه و هر آنچه چون دایره اطراف چیزی را احاطه کند، گویند. عُقیان: طلای خالص، و گفته شده چیزی که از آن گیاه می روید. فلذ: بر وزن عنب، پاره ای از طلا یا نقره و مانند آن. فلذتُ له مِن الشیء، بر وزن ضربت، به معنای قطع کردم است. زبرجد: گوهر مشهور، گفته شده مردم آن را بلخش می نامند که همان زمرد است. جنیتُ الثمره و الزهره: میوه و شکوفه را چیدم. جنیّ بر وزن فعیل نیز به همان معناست. در برخی نسخه ها جنی، بر وزن حصی به کار رفته که معنای آن عبارت است از چیدن میوه درخت زمانی که نارس است. و لفظ فعل مجهول در برخی از نسخه ها نیست. زَهر النبات: شکوفه گیاه و مفرد آن زهره است مانند تمر و تمره. گویند شکوفه تا زمانی که باز نشده زهره نامیده نمی شود. المضاهاه و مشاکله و مشابهه: هر سه به یک معنا یعنی شباهت داشتن است. و استعمال فاعل در معنای فعل با تشدید زیاد است خصوصا در کلام امام علیه السلام. لباس و لبس با کسره و ملبس یکی هستند به معنای پوشیدنی. وشی: نقش لباس با هر رنگی. موشی بر وزن مرمی به معنای آراسته شده. حلل: مانند صرد، جمع حُله و آن لنگ و ردائی(لباس پایینتنه و بالاتنه) از جنس بُرد و غیر آن است. پس حله نیست مگر در دو لباس یا لباسی که آستر داشته باشد. شیء انیق: زیبا و شگفت آور. مونق: بر وزن مفعل که همزه آن به واو تبدیل شده است. عَصب: نوعی از پارچه. حُلِیّ: جمع حَلی به معنای آنچه که بدان تزیین کنند از زیور آلات معدنی و سنگی. فصوص: جمع فص بر وزن فلس و فلوس است. به گفته ابن سکیت، فص با کسره لهجه نادرستی است.. فیروز آبادی می گوید: فصّ، با هر سه حرکت، نگین انگشتری را گویند و با کسره اشتباه نیست. نطقت الجین: نقره مانند کمربندی بر آن قرار داده شده است. و نطاق جامه بندداری است که زن آن را می پوشد و گویند جامه چاکدار که زنان می پوشند که وسط آن را با بند می بندند و قسمت بالای آن را به پایین آورده و قسمت پایین آن بر روی زمین کشیده می شود. کلل فلانا: بر او تاج و چیزی شبیه پارچه پوشاند که با جواهر آراسته شده بود. برخی از شارحان می گویند: امام علیه السلام به نگین های رنگانگ نقره کاری شده در بشقاب های

نقره ای تشبیه کرده اند. مکلّل: کسی که چیزی مانند تاج بر سر داشته باشد. نتیجه اینکه آن حضرت نی های پر طاووس را به ظرف های نقره ای تشبیه کرده که با نگین های رنگانگ مزین شده اند و نی های پر طاووس با این نقش و نگار مانند تاجی شده است. ظاهرا مکللّ صفت لجین است. مرح: از نظر معنا و وزن مانند فرح است و گویند معنای مرح شدیدتر از فرح است. و گفته اند که مرح، نشاط است. تصفحت الکتاب: برگه های کتاب را ورق زدم. قه: هم وزن فرّ، به معنای خندیدن است. گویند: در خنده او قه است. این کلمه در حالت تکرار به صورت قهقه و قهقهه هم وزن دحرج دحرجه استعمال می شود. الجمال: حسن و نیکویی در خلقت و آفرینش. السِربال: پیراهن یا هر چیزی که پوشیده شود. الوشاح: بر وزن کتاب چیزی است که از پوست درست میشود به شکل گردنبد زینت میدهند و زنان آن را به گردن آویزند. زقا یزقو: فریاد زده و ناله کنان صدای گریه خود را بالا برد. استغاثه: یاری خواستن. توجع: اظهار درد کرد یا شکایت کرد. یعنی از باریک بودن پاهای خود ناله و شکایت میکند. حمش یعنی باریک. رجل أحمش الساقین: مرد باریک پا. الخِلاسیه: خروسی که از تیره مرغان هندی و فارسی باشد. یعنی پدر آن سفید و مادرش سیاه و یا برعکس باشد. چنانچه در کتاب العین چنین آمده است. نجم النبات: هم وزن قعد به معنای آشکار شدن و تابیدن است. الظُنبوب: جوهری آن را به معنای لبه ساق پا می داند. در قاموس معنای آن لبه ساق پا یا استخوان آن و یا لبه استخوان آن، است. الصیصیه: بنا به گفته جوهری، در اصل میله بافندگی است که تار و پود را یکنواخت می کند. از این کلمه عبارت «صیصیه الدیک» مشتق شده که به معنای سیخچه پای خروس است. العُرف: موی گردن اسب و غیره. القُنزُعه: موی بر آمده را گویند، و گفته اند دسته ای از مو که در سر کودک می ماند.

موشاه: نقش و نگار شده. المخرج: اسم مکان به معنای محل خروج گردن آن مانند محل خروج دهانه آفتابه است. و دلالت میکند که گردن این حیوان چون دهانه آفتابه است. یا مخرج، مصدر است یعنی بیرون آمدن گردنش همچون بیرون آمدن دهانه آفتابه است. و این دلالتش بر مطلب قویتر است. إبریق واژه فارسی معرب از آفتابه است. غرزته: بر وزن ضربت، به معنای آن را در زمین استوار کردم.

ص: 43

مغرزها، مبتدا بوده و خبر آن کصبغ الوسمه می باشد و بطنه، مبتدا که خبر آن محذوف است؛ یعنی عبارت در اصل چنین بوده است: «مغرزها إلی حیث بطنه موجودا و ممتدا و منتهی إلیه کصبغ إلی آخره» حیث: غالبا به جمله اضافه شده و در معنا مضاف به مصدری است که از مضمون جمله بر می آید. گویند: حیث گرچه ظاهرا به جمله اضافه شده، ولی در معنا به مصدر اضافه شده است و چون حیث به طور کلی به جمله اضافه می شود، مبنی بر ضم است، مانند غایات که مبنی بر ضم هستند. سید رضی رضی الله عنه می گوید: حذف خبر مبتدایی که پس از حیث می آید، شایع است. الوسِمه: چنانچه به این صورت در برخی از نسخه ها آمده و این گونه استعمال مختص قبیله حجاز است و این فصیح تر از کاربرد وَسمه، با سکون حرف سین است. همانگونه که در برخی از نسخه ها آمده است. ازهری کاربرد این کلمه را با سکون حرف سین رد کرده است، ولی بعضی آن را جایز دانسته اند. وسمه گیاهی است که با برگ آن خضاب میکنند. گویند آن برگ نیل است. الصقال: بر وزن کتاب، اسم از صقله [آن را صیقل داد] بر وزن نصره است. اللفاع: بر وزن کتاب، به معنای ملحفه یا عبا یا هر آنچه که زن خود را با آن می پوشاند. تلفع الرجل بالثوب: مرد با لباس پوشانده شد. در برخی از نسخه ها متقنع است. مقنع و مقنعه - با کسره در هر دو - به معنای نقابی است که زن بر چهره می زند. القناع: بر وزن کتاب گشادتر از آن دو است. المعجر: بر وزن منبر، لباسی کوچک تر از ردا را گویند که زنان می پوشند. مطرزی می گوید: معجر لباسی شبیه سربند است که زن آن را دور سرش میپیچد. السَحَم و سُحمه: سیاه. أسحم یعنی سیاه. خیل له: فعل مجهول از ماده خیال به معنای وهم است، یعنی بر او مشتبه شد. و در برخی از نسخه ها یخیل به صورت معلوم به کار رفته که فاعل آن ضمیری است که به طاووس بر می گردد. البریق: درخشش. استدق: باریک و نازک گردید. مستدق، به صیغه اسم فاعل است که در برخی از نسخه ها با صیغه مفعول به کار رفته است. بنا به گفته ابن اثیر، استدقّ الدنیا: دنیا را حقیر و کوچک شمرد که باب استفعال برای کوچک و نازک شمردن چیزی است. بنا بر مفهوم نخست، قلم مشبه است و بنا بر مفهوم دوم چیز نگاشته شده مشبه است. ممکن است بنا بر احتمال اول ترکیب اضافی به دلیل کمترین مناسبتی باشد زیرا

نگاشتن نازک با قلم ارتباط دارد. الأقحوان: با ضمه همزه، به معنای بابونه است. أبيض يَقَق: سفيدی زياد. ائتلق و تألق: درخشيد. علا فلان فلانا: بر او غلبه يافته و مسلط شد. بص: هم وزن فرّ، درخشيد و برق زد. الديباج: لباسی كه تار و پود آن از ابريشم باشد. گويند اين واژه در اصل معرب بوده ولی به سبب كثرت استعمال، عرب از آن اشتقاق گرفت و گفت: دبج الغيث الأرض دبجا، يعنی باران زمين را سيراب نمود و سبب رويش گل های گوناگون شد. زيرا چيزی كه پر نقش و نگار است، ديباج ناميده می شود. رونق الشی ء: آب و تاب و زيبايی آن، و مراد از آن در متن اين است كه از هر رنگی بهره ای برده و برق و درخشش را بر آن رنگ ها افزود. الزهره: با فتحه، به معنای گياهان و شكوفه های آنهاست. جمع اين كلمه أزهار و جمع الجمع آن أزاهر است. البث: انتشار و پراكنده نمودن. رب فلان الأمر: فلانی آن كار را اصلاح نموده و به تدبير آن پرداخت. رب الدهن: بوی خوش روغن. القيظ: فصل گرما و شدت گرما. شايد جمع آمدن أمطار به اعتبار تعداد بارش ها بوده و جمع آمدن شموس به اعتبار تعداد طلوع ها باشد يا به اين اعتبار باشد كه خورشيد طالع در هر روز فردی جداگانه است به دليل اختلاف تأثير در رسيدن ميوهها و پرورش گياهان به دليل اختلاف در سرما و گرما و عواملی غير از اين دو.

تحسر البعير: از باب تفعّل يعنی به دليل خستگی از پا افتاد. در برخی از نسخه ها انحسر به كار رفته كه از باب انفعال است؛ حسره بر وزن ضرب و نصر، به معنای آشكار كردن است. العُرْی: برعكس لبس و هم وزن رضی است. تتری: به دو حالت منون و غير منون آمده است مانند علقی. هر كسی اين واژه را به سبب معرفه بودن غير منصرف بداند، الف آن را الف تانيث قرار داده است و اين شايسته تر است. اين كلمه در اصل وَتری بوده كه از وتر مشتق شده است. و وَتَر به معنای يكی است. خداوند متعال می فرمايد: «ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا»(1) {باز فرستادگان خود را پياپی روانه كرديم} يعنی يكی پس از ديگری. بنا به قول جوهری، اگر آن را تنوين دادند، الف آن الف ملحقه خواهد بود. برخی از شارحان نهج البلاغه اين واژه را به معنای

1- . مؤمنون / 44

چیزی پس از دیگری که میان آن دو فاصله است، می دانند. و این مطلبی است که عده ای در آن اشتباه کرده و پنداشتند که تَتری، به معنای بلافاصله و پی در پی است. ینبت تباعا: هیچ وقفه بین آن دو نیست. حالت پری که فرو می ریزد نیز چنین است. تِباع به معنای پیروی کردن است. انحتت ورق الشجر: برگ درخت فرو ریخت. عبارت «سالف ألوانه» در برخی از نسخه ها به صورت «سائر ألوانه» آمده است. جوهری می گوید: سائر النّاس یعنی همه مردم. در المصباح، ازهری می گوید: اهل لغت متفق اند که سائر الشیء: باقیمانده چیز است چه اندک باشد چه بسیار. شاید منظور عدم تفاوت رنگ پر روییده شده با سایر پرهای پیشین است یا منظور آن است که رنگ پرهای تازه روییده شده تفاوتی با هم ندارند. و آنچه در اصل موجود است واضحتر است. الوَرد: شکوفه هر درختی که غالبا به شکوفه سرخ رنگ گویند. التاره: وقت و زمان. العَسجد: بر وزن جعفر، به معنای طلا است. العُمق: با ضمه و فتحه حرف عین به کار می رود و به معنای ته چاه و مانند آن است. الفِطَن: بر وزن عنب، جمع فِطنه و آن مهارت و آگاهی به جوانب امر. عمائق الفطن: ذهن های ژرف اندیش. القریحه: اولین چیزی که از چاه کشف می شود و منظور از «لفلان قریحه جیده» خوش ذوقی در استنباط علم است با ذوقی نیکو. اقترحت الشی ء: آن چیزی را بی سابقه پدید آورد. واو در عبارت «و أقل» واو حالیه است. شکی نیست که ده کمترین جزئی است که قوام حیوان به آن وابسته است. عجز الأوهام: عاجز بودن از وصف چگونگی این رنگ ها و تفاوت آنها و اینکه هر کدام از آنها در جای خود قرار گرفته است و سایر قسمت هایی که مولا علیه السلام به آنها اشاره نمودند. یا منظور از عبارت مزبور، عاجز ماندن از درک جزئیات ویژگی های مذکور و توضیح حالت های ظاهر و خصوصیات پنهان در آفرینش این حیوان[طاووس] است. بهره: هم وزن منع، به معنای غلبه کردن است. جلاه: که در نسخه های مختلف به صورت مشدد و غیر مشدد آمده و معنای آن نمایان ساختن است. التکوین: ایجاد. قعد بها: آن را بازداشته و عاجز کرد؛ منظور این است که عقل ها از درک ذات خداوند سبحان عاجز مانده اند. زیرا وقتی ذهن ها از درک مخلوق قابل مشاهده و با اوصاف مذکور او درمانده باشند پس آنها در درک ذات خداوند سبحان و صفات او عاجزتر بوده و

همچنین زبآنها در وصف اوصاف و بیان کمالات او قاصر هستند. دَمَج الشی ء: هم وزن نصر، به معنای داخل شدن در چیزی و در آن استحکام یافتن است. الذره: مفرد ذر، به معنای مورچه ریز است. الهَمَجه: مفرد همج، به معنای مگس ریزی مانند پشه است که بر چهره و چشمان گوسفندان و الاغ ها می نشیند. الحیتان: جمع حوت، به معنای ماهی. الأَفْیِلَه: جمع فیل است که میان اهل لغت به فِیَلَه، بر وزن عِنبه شناخته شده است. در برخی از نسخه ها این کلمه به صورت أفیال و فیول به کار رفته است. ابن سکیت می گوید: أفیله نگو. وأی: وعده داد. اضطرب: حرکت کرد. شبح: شخص. أولج: داخل کرد. حمام: بر وزن کتاب رسیدن مرگ است.

2. تنبیه الخاطر: طاووس یمانی به امام صادق علیه السلام وارد شد. امام خطاب به او فرمود: تو طاووس هستی؟ گفت آری. امام علیه السلام فرمود: طاووس حیوان شومی است و به ساحت قومی نمی رود مگر آنکه کوچ کردن آنها را خبر دهد.(1)

توضیح: حدیث فی الجمله به تاثیر شگون دلالت دارد.

3. کافی: یعقوب بن جعفر نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام سخن از زیبایی طاووس به میان آمد. امام علیه السلام فرمود: آیا تو را زیبایی خروس سفید، به شگفت وا نمی دارد؟ خروس خوش صداتر و بابرکت تر از طاووس است. خروس تو را از وقت نماز آگاه می کند، ولی طاووس به خاطر خطایی که به آن مبتلا شده، ناله ناراحتی سر میدهد.(2)

دمیری می گوید: طاووس پرنده ای معروف است که اسم مصغر آن طویس بوده و کنیه آن ابو الحسن و ابو الوشی است؛ جایگاه آن در میان پرندگان از نظر زیبایی و عزت مانند جایگاه اسب در میان چهارپایان است. در سرشت این حیوان عفت و عشق به خود بینی و تکبر و عجب به پرها و گره ای که چون طوق در دمش قرار دارد، است؛ بویژه اگر طاووس ماده به آن بنگرد. طاووس ماده پس از اینکه سه ساله شد، تخم گذاری می کند و در طول این مدت پرها و رنگ طاووس نر، کامل می شود.

1- . تنبیه الخاطر:.
2- . کافی 6 : 550

طاووس ماده در هر سال یک بار تخم گذاری می کند و در هر بار دوازده تخم یا بیشتر و کمتر می گذارد. این حیوان در روزهای بهار جفت گیری کرده و در فصل پاییز زمانی که برگ درختان می ریزد، پرهای آن نیز می ریزد. طاووس نر زیاد با طاووس ماده هنگامی که بر روی تخم ها نشسته، بازی می کند و چه بسا که تخم ها را بشکند، به همین دلیل آنها را زیر مرغ می گذارند و مرغ نیز بیشتر از دو تخم را نمی تواند در برگیرد. شایسته است از ترس اینکه هوا تخم ها را فاسد کند، هر آنچه از خوردنی و نوشیدنی برای مرغ نیاز است، فراهم شود. جوجه ای که از زیر مرغ بیرون می آید زیبایی آن کمتر و ناقص الخلقه و ناقص الجسم است و مدت نشستن مرغ بر روی تخم ها سی روز است. شگفت آور اینکه این حیوان با وجود زیبایی اش، شوم تلقی می شود. علت این امر - الله أعلم - آن است که این پرنده ابلیس را داخل بهشت کرده و آدم علیه السلام را از آن بیرون راند و بهشت را در طول مدت دوام دنیا از وجود آدم خالی کرد و این سبب کراهت نگه داشتن آن در خانه هاست.(1)

4. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: طاووس مسخ شده است. مرد زیبایی بود که به زن مرد مومنی که دوستش داشت، اصرار کرده و با او در آمیخت. بعدا آن زن باز به او پیغام میداد. پس خداوند متعال آنها را به صورت طاووس نر و ماده مسخ نمود. پس گوشت و تخم آن قابل خوردن نیست.(2)

ص: 48

1- . حیاه الحیوان 2: 59 - 60

2- . کافی 6 : 247

باب پنجم: درّاج، سنگخواره، کبک و مانند این پرندگان و برتری گوشت برخی از پرندگان بر برخی دیگر

روایات:

1. کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: به کسی که تب دارد گوشت کبک بخورانید که آن باعث تقویت دو ساق او شده و تب را کاملا از بین می برد.(1)

2. کافی: علی بن مهزیار نقل می کند: با امام جواد علیه السلام مشغول غذا خوردن بودیم که یک مرغ سنگخواره ای را آوردند. امام فرمود: این پرنده با برکت است که پدرم از آن خوشش می آمد و توصیه می کرد کسی که یرقان دارد، گوشت کباب شده این پرنده را بخورد که برایش مفید است. (2)

3. خرائج: امام حسن علیه السلام فرمود: علی علیه السلام روزی در زمین خشکی بود که درّاجی را دید و فرمود: ای درّاج، چه مدتی در این بیابان هستی؟ از کجا غذا خورده و آب می نوشی؟ گفت: ای امیر المؤمنین ، من صد سال است که در این بیابان هستم. وقتی گرسنه می شوم بر شما درود می فرستم و سیر می گردم و وقتی تشنه می شوم، کسانی را که در حق شما ظلم کردند، نفرین می کنم و سیراب می شوم.(3)

4. محاسن: نزد امیر المؤمنین علیه السلام سخن از گوشت پرندگان به میان آمد. آن حضرت فرمود: بهترین گوشت، گوشت جوجه ای است که دختر جوانی از قبیله ربیع از باقی مانده غذاهای خود آن را تغذیه کند.(4)

1- . کافی 6 : 312
2- . محاسن: 474
3- . خرائج 2: 560
4- . محاسن: 474

5. محاسن: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: إوزّ، گاومیش پرندگان و مرغ، خوک پرندگان و درّاج، حبشی پرندگان است. اما اینها کجا و دو جوجه ای که به سن پرواز رسیده اند و زنی از ربیعه آن دو را از باقی مانده غذای خود پرورده، کجا !(1)

6. محاسن: سخن از دو نوع گوشت نزد امیر المؤمنین علیه السلام به میان آمد. عمر که در آنجا بود، گفت: بهترین آن دو، گوشت مرغ است. حضرت فرمود: هرگز. مرغ، خوک پرندگان است و بهترین گوشت، گوشت جوجه کبوتر است که به پرواز در آمده یا در شرف پرواز است.(2)

7. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی که دوست دارد خشم خود را فرو خورد، گوشت درّاج بخورد.(3)

در کافی مانند این نقل شده است.(4)

8. طب الائمه: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم هر کسی می خواهد خشم خود را فرو خورد، پس گوشت درّاج بخورد.

9. طب الائمه: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کسی قلبش مریض باشد و اندوه فراوان داشته باشد، پس گوشت درّاج بخورد.

10. حیاه الحیوان: الدرّاج با ضمه بر وزن رُمان و مفرد آن درّاجه است که نام پرنده ای مبارک، پر زاد و ولد و بشارت دهنده بهار می باشد. این پرنده در وزش باد شمال حال خوشی دارد ولی با وزیدن باد جنوب حالش بد می شود به طوری که نمی تواند پرواز کند. زیر بالهای این پرنده سیاه بوده و روی بال هایش خاکستری رنگ است و خلقت آن مانند سنگخواره است، به جز اینکه از آن لطیف تر است. جاحظ این پرنده را از تیره کبوتران می داند. از ویژگی های این پرنده آن است که تخم خود را در یک جا نمی نهد، بلکه آن را جابه جا می کند تا کسی مکان آن را

1- . محاسن: 474
2- . محاسن: 475

3- . محاسن: 475
4- . كافى 6 : 312

نیابد. ابن سینا می گوید گوشت این پرنده بهتر، معتدل تر و لطیف تر از گوشت فاختهها است و خوردن گوشت آن هوش، قوه درک و منی را زیاد می کند.(1)

قَبج، کبک است. قَبجه، اسم جنس بوده که بر نر و ماده دلالت می کند. مگر اینکه بگویی: «یعقوب» که لفظ مخصوص به جنس نر است. لفظ درّاجه، نیز چنین است مگر آنکه لفظ «حیقطان» که مخصوص نر آن است ذکر شود. و نحله نیز چنین است مگر آنکه «یعسوب» گفته شود. و امثال اینها زیاد است. جنس نر این پرنده به زیادی جفت گیری معروف است و به سبب این خصلت، مکان تخم ها را دنبال می کند و آنها را بشکند تا جنس ماده با خوابیدن روی تخم ها از او باز نماند. به همین دلیل جنس ماده به خاطر علاقه به جوجه نزدیکی زمان تخم گذاری فرار کرده و خود را پنهان می کند. وقتی که جنس ماده به این منظور فرار می کند، جنس نر آنها به جان هم می افتند و فریادشان بلند می شود. سپس پرنده مغلوب به دنبال غالب می رود و قوی ضعیف را از بین می برد. قبج در وقت نیاز صدای خود را به حالت های گوناگون تغییر می دهد. این پرنده پانزده سال عمر می کند. از شگفتی های خلقت آن این است که وقتی شکارچیان قصد شکار او می کنند، سر خود را زیر برف پنهان کرده و گمان می کند که شکارچی او را نمی بیند. جنس نر آن غیرت زیادی به جنس ماده خود دارد و جنس ماده آن از بوی جنس نر باردار می شود و تمامی انواع این پرنده دوستدار غنا و صداهای خوش هستند و چه بسا با شنیدن این صداها از لانه خود پایین می افتد و شکارچی آن را شکار می کند.(2)

قطا(مرغ سنگخواره)، پرنده ای شناخته شده است و مفرد آن قطاه بوده و دو تیره می باشد: کدری و جونی؛ جوهری نوع سومی نیز بر آن می افزاید که غطاه است. کدری، خاکستری رنگ بوده و پشت و شکم آن خال دار و گردن آن زرد رنگ و دمش کوتاه است. این تیره از مرغ سنگخواره، لطیف تر از تیره جونی است. جونی، زیر بال های آن و نیز پرهای جلو بال سیاه بوده و پشت آن خاکستری خال دار متمایل به رنگ زرد است. وجه تسمیه آن به جونی، این است که صدای خود را آشکار نمی سازد و تنها در گلوی خود غرغر می کند. اما کدری، [صدایش] واضح

1- . حیاه الحیوان 2 : 243

2- . حياه الحيوان 2 : 168 - 169

بوده و هنگام خواندن خود را صدا می زند. سرشت این پرنده به گونه ای است که وقتی طلب آب می کند، هنگام طلوع فجر از لانه خود به بالا پرواز می کند و به صورت دسته جمعی و نه پراکنده تا هنگام طلوع خورشید مسیری هفت مرحله ای را می پیمایند و در این هنگام خود را به آب زده و از آن جرعه جرعه می نوشد. عرب ها این پرنده را به زیبا راه رفتن وصف کرده و راه رفتن زنان با حیاء را به راه رفتن آن تشبیه می کنند.

ابن حیّان در حدیثی از ابوذر و ابن ماجه در حدیثی از جابر نقل می کنند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی برای خدا مسجدی را هر چند به کوچکی لانه مرغ سنگخواره بسازد، خداوند متعال برای او در بهشت خانه ای خواهد ساخت.

مفحص القطاه: با فتحه حرف میم، مکانی که مرغ سنگخواره در آن ساکن بوده و در آن تخم می گذارد و گویی که خاک را از آن تفحص میکند یعنی برمیدارد. الفحص: جستجو و کشف. این تشبیه از آن رو به مرغ سنگخواره اختصاص داده شده که این پرنده درون درخت یا بر روی کوه تخم نمی گذارد، بلکه بر خلاف سایر پرندگان، بر روی زمین لانه می سازد. از این روست که مسجد به لانه این پرنده تشبیه شده است. همچنین چون این پرنده به صداقت وصف شده است، گویا حضرت با این تشبیه اشاره به اخلاص در بنای مسجد نموده است. گفته شده: علت تشبیه مسجد به لانه این پرنده، آن است که لانه آن در گِردی و دایره شکل بودن مانند محراب مسجد است. و گفته شده: این تشبیه از آن روست که برای ترغیب به امر بزرگ، امر کوچک ذکر میشود، چنانچه برای بیم دادن از امر بزرگ، امر کوچک ذمر میشود. مانند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: خداوند دزد را لعنت کند که تخم می دزد و دستش بریده می شود و ریسمان را می دزد و دستش بریده می شود.

از همین روست که شارع مثلی را می زند که واقع نمیشود، مانند اینکه اگر فاطمه دختر پیامبر دزدی کند.(1) حال اینکه نسبت دادن سرقت به ایشان قابل تصور نیست.(2)

1- . اشاره به نقلی است که اهل سنت به پیامبر نسبت دادهاند!
2- . حیاه الحیوان 2 : 180 - 181

ابواب حیوانات وحشی و درنده از حیوانات خانگی و غیر آن

باب اول : سگ ها و انواع آنها و بیان ویژگی ها و احکام آنها، گربه و خوک و بیان آغاز خلقت و احکام آنها

آیات:

- قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ.(1)

{بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شما بعنوان مربّیان سگ های شکاری، از آنچه خدایتان آموخته }

- وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ* وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا.(2)

{و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آن گاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد.* و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم، امّا او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نَفْس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآوَرَد. این، مَثَل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. }

- وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصِیدِ.(3)

{و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]}

ص: 53

1- . مائده / 4
2- . اعراف / 175 - 176
3- . کهف / 18

- سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ.(1)

{به زودی خواهند گفت: «سه تن بودند [و] چهارمین آنها سگشان بود.» و می گویند: «پنج تن بودند [و] ششمین آنها سگشان بود.» تیر در تاریکی می اندازند. و [عده ای] می گویند: «هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود.» }

تفسیر:

تفسیر آیه نخست خواهد آمد. دمیری می گوید: این آیه بر این امر دلالت می کند که عالم از فضیلتی برخوردار است که جاهل آن را ندارد چرا که وقتی سگ تعلیم داده میشود، بر سگ غیر تعلیمی برتری پیدا میکند. پس انسان عالم به این برتری سزاوار تر است، به ویژه چنانچه به آنچه که می داند عمل کند. همانطور که علی علیه السلام می فرماید: هر چیزی بهایی دارد و بهای انسان به آن چیزی است که او را نیکو می کند.(2)

اما آیات سوره اعراف معروف است که درباره بلعم باعورا می باشد که داستان آن در جلد پنجم آمد. دمیری از قتاده نقل می کند: این مثلی است که خداوند برای کسی آورده است که هدایت بر او عرضه شد، ولی او از قبول آن امتناع نمود. «وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها» یعنی او را برای انجام آن موفق می کردیم و به واسطه آن منزلت او را در دنیا و آخرت رفیع می گردانیدم، ولی او «وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» به دنیا و لذت های آن روی آورد پس در دنیا مجازات شد، انگار که مانند سگی له له می زد. آن شخص[بلعم باعورا] در شکل و حالت به سگ تشبیه شده است. قتیبی می گوید: هر چیزی به هنگام تشنگی و خستگی له له می زند جز سگ که به هنگام خستگی، آسایش، سیراب بودن و تشنگی له له می زند. خداوند کسانی را که آیات او را تکذیب کرده اند به سگی تشبیه می کند که اگر او را اندرز بدهی گمراه می شود و اگر

1- . کهف / 22
2- . حیاه الحیوان 2 : 220

او را به حال خود واگذاری، گمراه می شود چون سگ که اگر طردش کنی له له می زند و اگر او را به حال خود بگذاری، باز هم له له میزند.

اللهث: سریع نفس کشیدن و حرکت اعضای دهان همراه آن. واحدی و دیگران می گویند: این آیه از شدیدترین آیات در باره اهل علم است، از آن رو که خداوند بر طبق این آیه به او [بلعم باعورا] نام اعظم خدا را بخشید و دعاهای او را مستجاب نمود و به وی علم حکمت داد، ولی او با اعتماد و اکتفا به دنیا و پیروی از هوی و هوس مستحق تغییر نعمت ها و بیرون رفتن از آنها شد. و کیست که از این دو حالت سالم بماند، مگر آنکه خدا او را حفظ کند.(1)

غالب مفسران بر این باورند که سگ اصحاب کهف، از تیره سگ ها بوده است، ولی ابن جریح می گوید: آن شیر بوده و شیر، سگ نامیده می شود. قومی نیز پنداشتند که آن مرد آشپزی بود و این را طبری نقل کرده و تعبیر «گشودن دو بازو بر روی زمین» این قول را تضعیف میکند زیرا آن عرفا از ویژگی های سگ است. و از جعفر بن محمد الصادق روایت شده که آن را «کالبهم» خوانده است که در این صورت امکان دارد مراد آن حضرت، همان مرد باشد. خالد بن معدان می گوید: هیچ چهارپایی در بهشت نیست جز سگ اصحاب کهف و الاغ حضرت عزیر و ناقه حضرت صالح. گویند: هر کسی اهل خیر را دوست بدارد، از برکت آنان بهره مند می شود و سگی که همراه اهل فضیلتی بود ایشان را دوست داشت پس خداوند متعال نیز در قرآن نام آن سگ را در کنار ایشان می آورد. الوصید: فضای جلوی غار. گویند: به معنای خاک است یا در یا آستانه در است. گویند: آن سگ مال آنها بوده و نیز گویند: از کنار سگی عبور کردند و سگ بر آنها پارس کرد و آنان سگ را دور نمودند، ولی آن سگ برگشت و آنها باز آن را دور نمودند و این کار چندین بار تکرار شد. پس سگ بر روی دو پای خود ایستاده و دو دستش را چون شخص دعاگو به سوی آسمان بلند کرده و به زبان آمده و گفت: از من نهراسید، من دوستداران خدا را دوست دارم بخوابید که من از شما نگهبانی می کنم.

1- . حیاه الحیوان 2 : 222

سدّی می گوید: وقتی آنها بیرون آمدند با چوپانی برخورد نمودند که همراه او سگی بود. چوپان گفت من شما را دنبال خواهم کرد تا با شما خداوند را عبادت کنم. گفتند بیا، پس او با آنها رفت و سگ نیز به دنبالشان رفت. آنان گفتند: ای چوپان این سگ به ما پارس می کند و دیگران را متوجه ما می سازد و ما نیازی به آن نداریم، پس آن را راندند، ولی سگ امتناع کرده و به آنها پیوست. آنان به سگ سنگ انداختند، پس سگ دستان خود را چون شخص دعاگو بلند کرد و خداوند او را به سخن در آورد و گفت: ای قوم، برای چه مرا رانده و به من سنگ می اندازید؟ چرا مرا می زنید؟ به خدا سوگند که من خدا را چهل سال پیش از آنکه شما او را بشناسید، شناختم. آنان از این سخن شگفت زده شدند و خداوند از این طریق به هدایت آنها افزود.

محمد الباقر فرمود: اصحاب کهف شمشیر تیز میکردند.(1)

عمرو بن دینار می گوید: آنچه که سبب می شود تا عقرب چه در شب و چه در روز به کسی آسیبی نرساند، درود فرستادن به حضرت نوح است و آنچه سبب می شود آدمی را از آسیب سگ چه در شب و چه در روز نگه دارد، خواندن «وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» است. قرطبی می گوید: در اخبار آمده، آیه ای در سوره الرحمان هست که اگر انسان آن را زمانی که سگی بر او حمله کرد، بخواند، آن سگ به اذن خداوند متعال به او آزار و اذیتی نمی رساند و آن آیه این است «يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»(2)

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کراهت دارد که مرد مسلمان در خانه خود سگ نگاه دارد.(3)

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کسی نیست که سگی را نگه داری کند، مگر اینکه هر روز از عمل صاحب آن، به اندازه قیراطی کم می شود.(4)

1- . حیاه الحیوان 2 : 204 - 205
2- . حیاه الحیوان 2 : 214 - 218
3- . کافی 6 : 552
4- . کافی 6 : 552

توضیح: شاید این حدیث بر کراهت حمل شود چنانچه حدیث پیشین به آن اشاره دارد و بر سگی حمل شود که سود و منفعتی ندارد یا میان سگ و صاحبش در بسته ای نباشد، ضمن اینکه احتمال دارد با وجود این دو حالت، کراهتش کمتر باشد.

دمیری می گوید: سگی که سود و نفعی ندارد، نگه داشتن آن جایز نیست، زیرا در نگه داشتن آن مفاسدی مانند ترساندن و زخمی کردن عابران است و شاید این امر به سبب دوری فرشتگان از محل سگ باشد و نزدیکی فرشتگان امری بسیار مهم است چرا که در همجواری با آنها الهام و دعوت شدن به خیر و نیکی وجود دارد.

اصحاب در جواز نگه داشتن سگ برای حفظ دربها و خانه ها به دو قول مختلف شدهاند که قول صحیحتر، همان جواز نگاه داری سگ است و آنها در جواز سگ نگه داشتن برای زراعت، دام و شکار اتفاق نظر دارند. ولی نگهداری سگ گله قبل از خریدن دام حرام است و همچنین سگ کشاورز و شکارچی که دیگر کشاورزی یا شکار نمی کنند و اگر اینها مخالفت ورزیده و سگی نگه داری کنند، هر روز از پاداش اعمال آنها قیراط[پاره] یا قیراطان[پاره هایی] - بنا به روایت دیگری -، کم می شود و هر دو تعبیر در روایات صحیح آمده است. این اختلاف بر نوعی از سگ که آزار و اذیتش بیشتر است حمل میشود. یا اینکه به دلیل صفتی چنین شده است. یا اینکه اختلاف به دلیل تفاوت مکانهای مختلف است. قیراطان در شهرها و مانند آن است و قیراط در بادیه و صحرا میباشد. یا اینکه اختلاف در در دو زمان است؛ نخست قیراط را ذکر میکند و سپس از بیشتر شدن آن می گوید و قیراطین را ذکر میکند. مراد از قیراط اندازه مشخصی در نزد خداوند متعال است که از اجر عمل انسان کم می شود و در نوع کم شدن اختلاف وجود دارد. برخی گویند: از اعمال گذشته او کم می شود. برخی گویند: از اعمال آینده او کم می شود. برخی گویند: پاره ای از اعمال شبانه و پاره ای از اعمال روزانه او کم می شود. برخی گویند: پاره ای از واجبات و پاره ای از نوافل او کم می شود.

نخستین کسی که سگ را برای نگهبانی نگاه داشت، نوح بود که گفت: پروردگارا تو مرا به ساختن کشتی فرمان دادی و من آن را در روزها می سازم و چون شب فرا می رسد، آنها آمده و هر چه را که انجام دادم، خراب می کنند. پس با

این حساب فرمان تو کی محقق می شود که مدت زیادی گذشته است؟ خداوند به نوح وحی کرد: ای نوح، سگی را برای محافظت اختیار کن. نوح سگی را به نگهبانی گرفته و روز را کار می کرد و شب می خوابید و هنگامی که قومش شبانه برای خراب کردن می آمدند، سگ پارس کرده و نوح بیدار می شد و چوبی برداشته و به سمت آنها حمله می برد و آنها نیز فرار می کردند و این چنین آنچه که می خواست تحقق یافت.(1)

13. کافی: سماعه نقل می کند: از امام پرسیدم آیا در خانه می توان سگ نگه داشت؟ فرمود: خیر.(2)

14. کافی: امام باقر علیه السلام نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ خیری در سگ نیست، جز سگ شکاری و سگ گله.(3)

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سگ شکاری را در خانه نگه داری نکنید، مگر آنکه میان تو و آن دری باشد.(4)

توضیح: گویا مراد از در، در بسته به روی او باشد. به دلیل روایتی که شیخ صدوق در کتاب الفقیه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: در خانه ای که سگ باشد نماز نخوان، مگر آنکه سگ شکاری باشد و اگر در مقابل آن دری را بستی اشکالی ندارد. فرشتگان بر خانه هایی که در آن سگ یا مجسمه یا بول جمع شده در ظرفی باشد، داخل نمی شوند.(5) پایان.

و ممکن است مراد از حدیث، آن باشد که بودن سگ در اتاق دیگر، موجب باطل شدن نمازِ نمازگزار نمی شود اگر چه میان اتاقی که در آن سگ باشد و اتاقی که در آن نماز گزارده می شود، دری باشد، چون با وجود این باز هم این دو اتاق یک اتاق محسوب نمی شوند. بر اساس چیزی که قبلا گفته شد، احتمال اولی ظاهرتر

1- . حیاه الحیوان 2 : 219
2- . کافی 6 : 552
3- . کافی 6 : 552
4- . کافی 6 : 552

5- . من لا يحضره الفقيه 1: 159

است و به دلیل آنچه کلینی نیز از سماعه نقل می کند که وی گوید: از امام پرسیدم آیا نگه داشتن سگ شکاری در خانه جایز است؟ فرمود: اگر به روی آن دری بسته شود، اشکالی ندارد.(1)

علامه قدّس سرّه، در کتاب المنتهی، گوید: نماز گزاردن در اتاقی که سگ در آن است، کراهت دارد. به دلیل روایت ابن بابویه از امام صادق علیه السلام و آنگاه روایت پیشین را آورده است.

سپس گفته: و شیخ از محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ما گروه فرشتگان در اتاقی که در آن سگ و مجسمه و ظرفی که در آن بول شده قرار دارد، داخل نمی شویم.

انزجار فرشتگان نشان میدهد که چنین مکانی محل رحمت نبوده و شایستگی عبادت در آن وجود ندارد. پایان.

مضمون این حدیث را شهید - خداوند مرقد او را نورانی گرداند - در کتاب الذکری آورده است.

دمیری از عمرو بن صلاح نقل می کند: فرشتگان با گروهی که میانشان سگ و زنگوله باشد، همراه نمی شوند. و اما درباره این سخن حضرت که «فرشتگان به اتاق هایی که در آن سگ و مجسمه باشد، داخل نمی شوند» عالمان علت خودداری فرشتگان از ورود به اتاقی که در آن مجسمه باشد را در این می دانند که بودن مجسمه در خانه گناه بزرگی است و آن همانند سازی خلق خداست. و برخی از این مجسمهها به اشکالی است که بتپرستان آن را به جای خداوند می پرستند. و علت خود داری فرشتگان از ورود به اتاقهایی که در آن سگ است، این است که این حیوان بسیار نجاست می خورد و نیز بنا بر روایت، برخی از سگ ها شیطان نامیده می شوند و فرشتگان با شیطان مخالفند و یا به سبب بوی بد سگ که فرشتگان از بوی بد بیزارند و به همین سبب نگه داشتن آن نهی شده و کسی که آن را نگاه دارد،

1- . کافی 6 : 552

با وارد نشدن فرشتگان به خانه او، و محرومیت از درود، استغفار و تبرک فرشتگان بر او و دفع نمودن آزار شیاطین توسط فرشتگان، مجازات میشود.

آن دسته از فرشتگانی که داخل خانه هایی که در آن سگ و مجسمه است نمی شوند، فرشتگانی هستند که با رحمت، برکت و استغفار می چرخند. ولی آن دسته از فرشتگانی که حافظ و مسئول قبض روح هستند، به هر خانه ای وارد می شوند و این حافظان در هیچ حال از آدمی جدا نمی شوند؛ زیرا آنها مأمور شمارش و نگارش اعمال آدمی هستند.

خطابی می گوید: بی شک فرشتگان به خانه هایی که در آن سگ و مجسمه باشد، وارد نمی شوند؛ در صورتی که نگاه داشتن آن سگان و مجسمه حرام باشد. اما در صورت نگاه داشتن مواردی که حرام نیستند همچون سگان شکاری، سگان مزرعه و سگان گله و نیز تصاویری که بر روی فرش ها و بالش ها پست انگاشته می شوند، فرشتگان از ورود به آن خانه ها خودداری نمی کنند. قاضی نیز شبیه به این سخن خطابی گفته است، اما نووی گفته: به دلیل اطلاق احادیث چنین می نماید که مراد همه سگ ها و مجسمهها باشد و فرشتگان به سبب آنها از ورود خودداری می کنند؛ اما توله سگی که در خانه رسول خدا زیر تخت آن حضرت بود، عذر حضرت در رابطه با آن پذیرفته است؛ چرا که ایشان از وجود آن آگاه نبودند، اما با وجود این، جبرئیل به این سبب داخل خانه نشد. پس اگر وجود عذری در بودن سگ و مجسمه مانع از ورود فرشتگان نمی شد، جبرئیل نیز امتناع نمی نمود.(1)

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساکنان مناطق دورافتاده اجازه دادند تا سگ را نگه داری کنند.(2)

توضیح: القاصیه: جای دورافتاده و غیرآباد.

17. کافی: محمد بن مسلم نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره سگ سلوقی پرسیدم. ایشان فرمود: هرگاه آن را لمس کردی، دستت را بشوی.(3)

1- . حياه الحيوان 2 : 219 - 220
2- . كافى 6 : 553
3- . كافى 6 : 553

توضیح: بنا به قول مشهور شستن دست زمانی که مرطوب باشد، واجب است و شستن آن زمانی که خشک باشد، مستحب می باشد. درباره این مسئله در کتاب طهارت سخن خواهیم آورد.

دمیری در کتاب حیاه الحیوان می گوید: کلب، حیوان شناخته شده ای است و چه بسا صفت واقع میشود مثلا به مرد کلب و به زن کلبه گویند. جمع آن أکلب، کلاب و کلیب است مانند اعبد، عباد و عبید که جمع عبد است. أکالب، جمع أکلب است. ابن سیده می گوید: به جمع کلاب، کلابات گویند.

این حیوان بر دو نوع است: اهلی و سلوقی منسوب به سلوق که شهری در یمن است و سگ های سلوقی را به آنجا نسبت می دهند. سرشت هر دو به یک گونه است و در سرشت این حیوان احتلام است و جنس ماده آن حیض میشود و پس از گذشت شصت روز یا کمتر از آن باردار می شود و توله هایش را کور به دنیا میآورد که تا دوازده روز نمی بینند. جنس نر این حیوان قبل از جنس ماده تحریک می شود و زمانی که یک سالش کامل شد، جفت گیری می کند و چه بسا قبل از رسیدن به این سن این کار را انجام دهد. و زمانی که سگانی با رنگ های گوناگون با یک سگ ماده جفت گیری کردند، آن سگ ماده از هر یک از آن سگان شباهتی می گیرد. سگ در دنبال کردن رد و اثر و استشمام بوی چنان قوه ای دارد که دیگر حیوانات آن را ندارند. این حیوان لاشه را بیشتر از گوشت تازه دوست دارد و کثافت و پلیدی را خورده و آن را در استفراغش بالا می آورد.

میان این حیوان و کفتار عداوت شدیدی هست و آنگاه که سگ در مکان مرتفعی باشد، کفتار بر روی سایه آن در نور ماه پا می گذارد. در این هنگام سگ خود را به طرف کفتار انداخته در حالی که درمانده است پس کفتار آن را از پای در آورده و می خورد. و اگر سگ چربی کفتار را بر خود بمالد، دیوانه می شود. اگر انسان زبان کفتار را با خود حمل کند، سگان بر او پارس نمی کنند.

از خصوصیات این حیوان آن است که از مالک خود محافظت کرده و از حریم او چه آن مالک باشد و چه نباشد و چه خوابیده و چه بیدار باشد، مراقبت می کند. چشم این حیوان هنگام نیاز به خواب نسبت به چشم سایر حیوانات بیدارتر

است و غالبا در روز و زمانی که نیازی به مراقبت کردن نباشد، می خوابد و این حیوان در خواب شنواتر از اسب و زیرک تر از پرنده عقعق است و وقتی که می خوابد، به سبب سبک بودن خوابش، پلک هایش را بر روی چشمانش در حد شکستن پایین آورده ولی آنها را روی هم قرار نمی دهد. مغز این حیوان نسبت به مغز انسان سردتر است. از شگفتی های این حیوان آن است که افراد سرشناس را گرامی داشته و بر آنها پارس نمی کند و چه بسا راه خود را کج می کند و بر افرد سیاه و کثیف و ناتوان پارس می کند. از ویژگی های این حیوان دم جنباندن(چاپلوسی)، جلب رضایت و ابراز دوستی و الفت است، به طوری که اگر پس از زدن و دور کردن، آن را بخوانی، باز می گردد. اگر صاحبش با آن بازی کند، او را گاز می گیرد به گونه ای که درد نداشته باشد در حالی که اگر دندان های خود را در سنگ فرو برد، به آن فرو رود. این حیوان قابلیت تعلیم و تربیت را دارد؛ به گونه ای که اگر بر سرش چراغی نهاده شود و در جلوی آن خوردنی انداخته شود، تا زمانی که در آن حالت قرار دارد، به خوراکی توجهی نمی کند، ولی وقتی چراغ را از سرش برداری، به آن خوراکی می پرد. بیماری های سوداوی در زمانی معین این حیوان را مبتلا می سازد. گاهی سگ مبتلا به کَلَب با فتحه لام میشود که مرضی شبیه جنون است. علامت این بیماری آن است که چشمان سگ سرخ شده و پرده ای بر روی چشمانش قرار می گیرد و گوش های آن شل شده و زبانش آویزان می شود و آب دهانش زیاد می شود و آب بینی آن ریزان شده و سرش را پایی انداخته و پشتش خمیده می شود. آلت تناسلی آن به یک طرف کج می شود و همواره دمش را میان پاهایش قرار داده و با ترس و اندوه چون مستان راه می رود. گرسنه شده و نمی خورد و به هنگام تشنگی نیز آبی نمی نوشد و چه بسا که آب را دیده و از آن هراسان شود و چه بسا به سبب ترس از آن بمیرد. اگر شخصی ببیند، بدون پارس به آن حمله می برد و سگان در این حالت از او فرار می کنند و اگر این سگ به آن سگان ناگهان نزدیک شود، سگان برای او دم تکان داده و در برابر او خضوع می کنند. اگر این سگ شخصی را زخمی کند، او به بیماری های بدی دچار میشود؛ مثل اینکه از نوشیدن آب خودداری می کند تا آن زمان که از تشنگی هلاک شود و همواره آب طلب

می کند اما زمانی که به او آب داده می شود، از آن نمی نوشد. زمانی که این بیماری در بدن شخص پابرجا شد، وقتی برای ادرار کردن می نشیند چیزی شبیه توله سگ از آن خارج می شود. صاحب الموجز فی الطب می نویسد: کَلَب حالتی شبیه جذام است که سگ، گرگ، شغال، راسو و روباه به آن مبتلا می شوند، سپس بیشتر مطالبی را که نقل کردیم گفته است. دیگران نیز گفته اند کَلَب جنونی است که سگان به آن مبتلا شده و می میرند و در این حالت هرچه را که گاز بگیرند، منجر به مرگ آن می شود مگر انسان که گاهی مداوا شده و صحت می یابد. گفته است: الاغ و شتر نیز به این بیماری مبتلا می شوند که گفته میشود: «کلبت الإبل تکلب کلبا» و «أکلب القوم» را زمانی گویند که شترانشان به بیماری کَلَب مبتلا شوند و زمانی که گویند «کلب الکلب و استکلب» یعنی سگ، درنده شده و به خوردن [و گاز گرفتن] مردم عادت کرده است. پایان.

قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات می نویسد: در یکی از روستاهای اطراف حلب چاهی بود که به آن چاه کلب می گفتند و هر کسی که سگ کَلَب او را گاز گرفته بود، اگر از آب آن چاه می نوشید بهبود می یافت. این امر شهرت دارد.

اما از خصوصیات سگ سلوقی این است که اگر آهوان را نزدیک یا دور از خود بیابد، تشخیص می دهد که کدام آهو به سمت او می آید و کدام یک به وی پشت می کند و نیز راه رفتن جنس نر آنها را از جنس ماده تشخیص می دهد. این حیوان انسان مرده را از کسی که خود را به مرگ زده است تشخیص می دهد؛ به گونه ای که در روم مرده ای را دفن نمی کنند مگر آنکه او را در معرض سگ ها قرار می دهند و با نشانهای که از استشمام آن شخص توسط سگ ظاهر می شود میفهمند که آیا زنده است یا مرده. گویند چنین ویژگی ای تنها منحصر به نوعی از سگ سلوقی به نام قلطی است که جثه کوچک و پاهای کوتاهی دارد و چینی نیز نامیده می شود. جنس ماده سگ سلوقی زودتر از جنس نر آن آموزش می بیند، ولی عکس این امر در میان پلنگ ها صادق است. سگان سیاه در مقایسه با سایر سگ ها از صبر کمتری برخوردارند.

ص: 63

در کتاب فضل الکلاب علی کثیر ممَّن لبس الثِّیاب، عمروبن شعیب از پدران خود نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد کشته شده ای را دیدند و پرسیدند علت مرگ او چیست؟ گفتند: این مرد به گله گوسفندان قبیله بنی زهره یورش برده و گوسفندی را سرقت کرده و سگ گله بر او حمله کرده و او را کشته است. آن حضرت فرمود: خود را کشته و دینش را تباه و پروردگارش را نافرمانی کرده و به برادرش خیانت ورزیده است و سگ از وی بهتر است.

ابن عباس می گوید: سگ امین بهتر از دوست خیانتکار است. وی همچنین نقل می کند: حارث بن صعصعه دوستانی داشت که از آنها جدا نشده و به آنها محبت شدیدی داشت. در یکی از تفریحات خود که دوستانش با وی بودند، یکی از دوستانش از آنها جا مانده و بر زن حارث وارد شد و آن دو با یکدیگر خوردند و نوشیدند و سپس همبستر شدند، پس سگ بر آن زن پریده و آن دو را کشت. هنگامی که حارث به منزل خود بازگشت، آن دو را کشته شده یافت و ماجرا را فهمیده و شروع به سرودن این ابیات نمود:

شگفتا از دوستی که به حرمت من تجاوز می کند و شگفتا از سگ که چگونه حفظ می کند.

سگی که همواره پایبند به حفظ شرافت من است و از من و همسرم مراقبت می کند؛ در حالی که دوست خیانت می ورزد.

و امام ابو الفرج بن جوزی در یکی از مصنفات خود می آورد: مردی در یکی از سفرهای خود از یک بنای گنبدی شکل و باشکوهی در نزدیکی دهکده ای گذر کرد که بر آن نگاشته شده بود: هر کسی که می خواهد سبب ساختن این بنا را بداند، وارد دهکده شود. آن مرد وارد دهکده شده و از اهل آن سبب ساخته شدن آن بنا را جویا شد، ولی خبری در این باره از کسی نیافت. تا اینکه او را به مردی راهنمایی کردند که دویست سال عمر داشت. او رفته و از آن مرد ماجرا را پرسید. آن مرد برای او از پدرش چنین نقل کرد: پادشاهی که در آن سرزمین بود، سگی داشت که از او جدا نمی شد و در سفر و حضر، خواب و بیداری همراه او بود و نیز آن پادشاه

کنیز گنگ و زمین گیری داشت. پادشاه در یکی از روزها به گشت و گذار رفته و دستور داد تا سگ را ببندند تا همراه او نرود و به آشپز خود دستور داد تا غذایی از شیر که دوست داشت، تهیه کند. آشپز چنین کرده و غذا را آورد و آن را مقابل کنیز و سگ قرار داده و آن را بدون پوششی رها نموده و رفت. مار بزرگی به سمت آن ظرف رفته و از آن غذا خورد و آن را در ظرف برگردانده و رفت. پادشاه از گشت و گذار خود بازگشته و دستور داد تا غذا را بیاورند پس غذا را آورده و مقابل او قرار دادند. آنگاه آن کنیز شروع به دست زدن نموده و به پادشاه اشاره کرد تا از آن نخورد، ولی کسی متوجه منظور او نشد. پادشاه دست خود را به سوی بشقاب برد و در این هنگام سگ شروع به پارس و فریاد نمود و خود را از زنجیر بیرون می کشید، به گونه ای که نزدیک بود خود را بکُشد. پادشاه از این امر شگفت زده شده و دستور داد تا آن سگ را آزاد کنند. سگ را رها کردند و در حالی که پادشاه داشت لقمه غذا را به سمت دهان خود می برد، سگ به سمت او پرید و بر دست پادشاه زد به گونه ای که لقمه از دست پادشاه افتاد. پادشاه خشمگین شده و تبری را که در کنارش بود برداشته و خواست با آن سگ را بزند. سگ سرش را داخل ظرف کرده و از آن غذا لیسید و به پهلو بر زمین افتاده و گوشتش متلاشی شد. پادشاه شگفت زده شد و سپس به کنیزک نگریست. کنیز با اشاره او را از کار مار باخبر کرد. هنگامی که پادشاه به ماجرا پی برد، دستور داد تا غذا را دور بریزند و آشپز را به دلیل آنکه غذا را باز گذاشته بود، تنبیه کنند و سگ را دفن کرده و گنبدی بر آن بسازند و بر روی آن آنچه را که مشاهده نمودی، بنویسند. این از شگفت انگیزترین حکایت هاست.

در کتاب النشور از ابوعثمان مدینی نقل است: مردی در بغداد بود که با سگان بازی می کرد. سحرگاه روزی برای کاری بیرون آمد و سگی از سگان خاص او، به دنبال او راه افتاد مرد او را رد کرد ولی او بازنگشت مرد او را به حال خود گذاشت و راه خود را ادامه داد تا اینکه مرد نزد قومی رسید که بین او و آنها دشمنی بود. آن قوم این مرد را بدون هیچ ساز و برگی یافته و او را دستگیر نمودند و سگ آنها را می دید. آنها مرد را داخل خانه کردند و سگ نیز با آنها داخل شد. آنان مرد را کشته و در چاه انداختند و سر چاه را پوشانده و سگ را زدند و بیرون انداخته و راندند.

سگ با شتاب به سمت خانه صاحب خود رفته و پارس کرد، اما کسی به او توجه نکرد. مادر آن مرد که فرزندش را از دست داده بود، فهمید که او به هلاکت رسیده است. پس برای او مجلس ماتم و عزا برپا کرد و سگ ها را از در خود راند، ولی آن سگ در را رها نکرده و نرفت. روزی یکی از قاتلان صاحب سگ از کنار خانه می گذشت در حالی که سگ نشسته بود. وقتی سگ او را دید به او پریده و دو پای او را زخمی کرده و گاز گرفت و با او درآویخت. عابران می کوشیدند او را از دست سگ برهانند ولی نتوانستند و داد و فریاد بزرگی میان مردم درگرفت. پس نگهبان در آمده و گفت: این سگ با مردی در نمی آویزد، مگر اینکه بین آنها ماجرایی نهفته باشد. شاید به همین دلیل او را زخمی کرده است. مادر مرد مرده این سخن را شنیده و بیرون آمد و دید که سگ با مرد درآویخته است. پس درباره آن مرد اندیشید و به یاد آورد که او یکی از دشمنان پسرش بوده و کسی بوده که دنبال پسرش می گشته است. پس به دلش افتاد که او پسرش را به قتل رسانده است. پس به آن مرد درآویخت و مردم آن دو را نزد قاضی بردند. زن ادعا کرد که او قاتل است، قاضی پس از آنکه مرد را زده و او اقرار نکرد، حکم حبس او را صادر کرد. سگ نیز ملازم ماندن بر در زندان شد. پس از گذشت چند روزی، قاضی حکم آزادی آن مرد را صادر کرد. وقتی آن مرد از در زندان بیرون آمد، سگ با او درآویخت؛ چنانچه بار نخست با او چنین کاری کرده بود. مردم از این کار شگفت زده شدند و کوشیدند تا او را از دست سگ نجات دهند و با تلاش زیاد توانستند او را از دست سگ رهایی بخشند. این خبر را به قاضی رساندند. پس به یکی از غلامان خود دستور داد تا مرد را آزاد کرده و سگ را دنبال او بفرستد و خود سگ را تعقیب کند. وقتی که مرد به خانه خود وارد شد، غلام خلیفه از او پیشی گرفته و داخل شد و سگ را نیز وارد خانه کرد و خانه را بازرسی کرده و اثر و نشانه هایی از آن مرد نیافت. سگ به جلو آمد و پارس کرده و مکان آن چاهی را که مرد را در آن انداخته بودند، نشان میداد. غلام از این کار شگفت زده شده و قاضی را باخبر کرد. قاضی دستور داد تا آنجا را نبش کنند. پس غلام آنجا را نبش کرده و جسد مرد کشته شده را یافت. صاحب آن خانه را نزد قاضی آوردند. قاضی حکم داد تا او را بزنند، پس آن مرد اقرار کرد که

به همراه گروهی او را به قتل رسانده اند. [قاضی] دستور به قتل او داد و مرد کشته شد و سایر [همدستانش] فرا خوانده شدند، اما فرار کردند.

در کتاب عجائب المخلوقات آمده که شخصی فردی را در اصفهان کشته و او را در چاه انداخت. مقتول سگی داشت که شاهد واقعه بود و هر روز بر سر آن چاه می آمد و خاک را از آن کنار زده و به آن اشاره می کرد. هنگامی که سگ، قاتل را می دید بر او پارس می کرد و وقتی به طور مکرر این کار از سگ ملاحظه شد، چاه را کَندند و آن شخص مقتول را در آنجا یافته و آن مرد را دستگیر کردند و از او اقرار خواستند و او نیز اقرار کرد پس او را کشتند.

ابن عبد البر در کتاب بهجه المجالس و أنس الجالس نقل می کند: به جعفر الصادق که یکی از امامان دوازدهگانه است گفتند: تحقق رؤیا چقدر طول می کشد؟ امام فرمود: پنجاه سال؛ زیرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید سگی خالدار ، خون ایشان را می لیسد. ایشان این گونه تعبیر نمود که مردی حسین نوه دختر ایشان را به قتل می رساند. قاتل حسین علیه السلام شمر بن ذی الجوشن مردی پیس بود و این ماجرا پس از پنجاه سال اتفاق فتاد.

در رساله قشیری در باره جود و بخشش نقل است: عبد الله بن جعفر به دهکده ای روانه شده و بر نخلستان قومی فرود آمد که در میان آنها غلام سیاهی بود که در نخلستان کار می کرد، غلام نهار خود را که سه قرص نان بود، آورد و یکی از آن سه قرص نان را برای سگی که در آنجا بود انداخت. سگ آن را خورد و غلام قرص نان دومی و سومی را به سمت آن انداخت. عبد الله بن جعفر که این واقعه را مشاهده می کرد، به غلام گفت: ای غلام مقدار قوت تو در هر روز چقدر است؟ گفت آنچه که دیدی. امام فرمود: پس چرا این سگ را بر خود ترجیح دادی؟ غلام گفت: این زمین، زمین سگان نیست و این سگ در حالی که گرسنه بوده، از مسافت دور به اینجا آمده است و من دوست نداشتم آن را برانم. عبد الله گفت: پس خودت امروز چه میکنی. گفت: قصدگرسنگی میکنم. عبد الله به یاران خود گفت: من به سبب

سخاوتِ [زیاد] نکوهش می شوم، در حالی که این بخشنده تر از من است. سپس آن غلام را خریده و آزاد کرد و آن باغ را نیز خریده و به غلام بخشید. (1)

ابو العلاء معری روزی بر شریف مرتضی وارد شد پس [لغزید و] بر روی مردی افتاد. آن مرد گفت این سگ کیست؟ ابو العلاء گفت سگ کسی است که برای سگ هفتاد اسم نمی شناسد. مرتضی او را به نزدیک خود خواند و آزمایشش کرد و او را علامه یافت.

روزی معرّی از متنبّی یاد کرد و شریف مرتضی بر او [متنبی] خرده گرفته و عیب های او را بر شمرد. معرّی گفت اگر متنبّی فقط شعر ذیل را می سرود:

لک یا مُنازلُ فی القلوب مَنازلُ

تو ای مُنازل در دل ها ساکن هستی.

برای شرف و برتری او کافی بود. شریف مرتضی خشمگین شده و دستور داد تا او را با پایش کشیده و از مجلس بیرون کنند. سپس به حاضران مجلس گفت: آیا می دانید این نابینا چه منظوری از این قصیده داشت؟ در حالی که متنبی بهتر از آن را داشت ولی او آنها را بیان نکرد؟ گفتند نه. گفت: منظور او این سخن متنبی بود:

و اگر روزی انسان ناقصی مرا مذمت کرد، این گواه آن است که من انسان کاملی هستم.(2)

18. کافی: امام باقر علیه السلام نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستاده و فرمود: هیچ مجسمهای را وامگذار مگر آنکه از بینش ببری و هیچ قبری را مگر آنکه صافش کنی و هیچ سگی را مگر آنکه آن را بکشی.(3)

1- . حیاه الحیوان 2 : 197 -200
2- . حیاه الحیوان 2 : 203
3- . کافی 6 : 528

توضیح: دمیری می گوید: مسلم از عبدالله بن معقل نقل می کند: رسول خدا به کشتن سگان دستور داده و سپس فرمود: شما را با سگان چه کار؟ سپس سگ شکاری و سگ گله را مستثنی کرد.

اصحاب امر به کشتن سگها را بر سگ هار و سگ درنده حمل کرده اند و درباره سگی که ضرر و زیانی ندارد، اختلاف دارند؛ قاضی حسین، امام الحرمین، ماوردی، نووی و مسلم برآنند که کشتن آن جایز نیست. گویند: حکم به کشتن آن منسوخ شده است. رافعی در الشرح به کراهت اکتفا کرده و کتاب الروضه نیز از این نظر پیروی کرده و افزوده است که حکم روایت برای کراهت تنزیهی است و نه تحریمی. ولی شافعی گفته سگانی که سود و منفعتی ندارند، هر کجا یافتید، بکشید. و این نظر راجح او در کتاب المهمات است.(1)

19. علل: وهب بن منبّه یمانی می گوید: هنگامی که نوح سوار کشتی شد، خداوند عزّ و جلّ آرامش را بر هر آنچه از چهارپایان، پرندگان و حیوانات وحشی که در آن کشتی بودند، نازل کرد، به طوری که هیچ چیزی به چیز دیگر آسیبی نمی رساند؛ گوسفند خود را به گرگ می مالید، و گاو خود را به شیر می مالید و گنجشک بر سر مار فرود میآمد. لذا هیچ چیزی به چیز دیگر آسیبی نرسانده و آن را به هیجان نمی آورد و هیچ جنجال و سر و صدایی و نفرین و دشنامی وجود نداشت، همه به خود مشغول بودند و خداوند عزّ و جلّ زهر تمام حیوانات زهر دار را از بین برده بود. تا زمانی که از کشتی بیرون آمدند وضع چنین بود. چون موش و نجاست در کشتی زیاد شد خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی کرد تا به شیر دست بکشد و آن حضرت بر این حیوان دست کشید و آن عطسه ای کرد و از بینی شیر دو گربه نر و ماده بیرون آمدند و موش ها را کم کردند و بر فیل دست کشید و آن عطسه ای کرده و از بینی آن دو خوک نر و ماده بیرون آمدند پس نجاست کم شد.(2)

1- . حیاه الحیوان 2 : 219
2- . علل الشرائع 2 : 181 - 182

توضیح: در قاموس گوید: حُمه بروزن ثُبه یعنی سم یا نیشی است که زنبور و مار و مانند اینها می زنند و با آن میگزند و جمع آن حمات و حمی می باشد.

20. علل: علی بن ابو طالب علیه السلام نقل می کند: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که خداوند عزّ و جلّ سگ را چگونه آفرید؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که خداوند آدم و حوا را به زمین فرو فرستاد، آن دو را مانند دو جوجه لرزان به زمین انداخت. ابلیس ملعون به سمت درندگانی که قبل از آدم در زمین بودند، دویده و به آنها گفت: دو پرنده ای از آسمان افتاده که هیچ کسی بزرگ تر از آنها را ندیده است پس بیایید و آن دو را بخورید. درندگان همراه او زوزه کشیدند و ابلیس شروع به تشویق و تحریک آنها کرده و فریاد زد و به آنها نزدیکی فاصله را وعده داد. در اثر صحبت کردن ابلیس از روی شتاب، از بینی او آبی افتاد؛ خداوند عزّ و جلّ از آن آب، دو سگ نر و ماده را آفرید. این دو سگ اطراف آدم و حوا ایستادند، سگ ماده در جُدّه و سگ نر در هند و نگذاشتند تا درندگان به آن دو نزدیک شوند. از آن روز سگ دشمن درندگان و درندگان دشمن سگ شدند.(1)

21. علل: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه پارس سگان و عرعر خران را شنیدید، از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببرید، زیرا آنها می بینند ولی شما نمی بینید. پس آنچه که به شما سفارش شد را به جا بیاورید.(2)

22. قصص: از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: قوم نوح از دست موش نزد آن حضرت شکایت کردند. پس خداوند به پلنگ فرمان داد تا عطسه بکند و این حیوان عطسه کرده و گربه ای را بیرون انداخت و موش ها را خورد و بر او به خاطر نجاست شکایت کردند. خداوند به فیل دستور داد تا عطسه بکند و این حیوان عطسه ای کرده و خوک افتاد.(3)

1- . علل الشرائع 2 : 182 - 183
2- . علل الشرائع 2 : 270
3- . قصص الأنبیاء: نسخه خطی

23. ثواب الأعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: زنی به سبب آنکه گربه ای را بند کرده بود و آن گربه از شدت تشنگی مُرده بود، مجازات شد.(1)

24. نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کنند: در آتش جهنم، صاحب عبایی را دیدم که آن را از غنیمت جنگی دزدیده بود، و در آتش جهنم، صاحب عصای سر خمیده ای را که دیدم که با عصای خود از حاجیان دزدی می کرد، و در آتش جهنم، [زن] صاحب گربه ای را دیدم که او را از جلو و پشت گاز میگرفت؛ آن زن آن را به بند کرده و غذایی به آن نمی داد و آن را نمی فرستاد تا از جانداران زمین بخورد. وارد بهشت شدم و در آنجا صاحب سگی را دیدم که سگ خود را سیراب کرده بود.(2)

توضیح: کتاب النهایه می نویسد: المحجن، عصایی که سر آن مانند چوگان کج و خمیده باشد. در این باره حدیثی نقل است که مردی به وسیله عصای خود از حاجیان دزدی می کرد و وقتی می فهمیدند، می گفت به عصایم آویخته شد. پایان.(3)

می گویم: صاحب سگ که در حدیث بالا بود، اشاره به داستانی دارد که دمیری از زبان مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: زنی در صحرایی راه می رفت که تشنگی بر او فشار آورد. پس داخل چاهی رفته و آب خورد و بیرون آمد و دید که سگی از شدت تشنگی خاک مرطوب می خورد. پس گفت این سگ همان حالتی را دارد که من داشتم. پس داخل چاه رفته و کفش خود را پر از آب کرد و آن را با دهان خود از قعر چاه بالا آورده و سگ را سیراب کرد. خداوند به سبب این کار از او تشکر کرده و آمرزید. گفتند: ای رسول خدا، آیا ما درباره چهارپایان اجری داریم؟ فرمود: آری هر جگر تشنهای که تر شود مزد دارد.(4)

1- . ثواب الأعمال: 278
2- . نوادر راوندی: 28
3- . نهایه 1: 238
4- . حیاه الحیوان 2 : 197 - 198

در کتاب النهایه در باره عبارت «فإذا کلب یأکل الثری من العطش» آمده، یعنی هنگامی که سگ از شدت تشنگی، خاک مرطوب می خورد.(1)

می گویم: بنا بر این قصه، منظور از صاحب سگ در حدیث بالاتر همان زنی است که سگ را سیراب کرد. مگر آنکه اشاره به داستان دیگری شبیه همین داستان باشد.

25. در المنثور: ابن عباس نقل می کند: حواریان که هفده تن بودند به عیسی بن مریم گفتند: کاش بر ما مردی را برانگیزی که کشتی [نوح] را دیده است. پس آن حضرت به همراه آنها به سمت تلی از خاکی روانه شدند و هنگامی که به آنجا رسیدند، حضرت مشتی از خاک آن را برداشته و فرمود: آیا می دانید این چیست؟ گفتند: خدا و فرستاده او آگاه است. حضرت فرمود: این کعب بن حام بن نوح است. سپس عصای خود را به تل خاک زده و فرمود: به اذن خداوند برخیز. هنگامی که او برخاسته و خاک ها را از سرش که موی های آن سفید شده بود، کنار زد، حضرت فرمود: آیا این گونه [در سن پیری] هلاک شده ای؟ گفت نه، من در حالی که جوان بودم مردم، ولی گمان کردم که روز قیامت برپا شده، به همین سبب پیر گشتم. حضرت فرمود: برای ما از کشتی نوح علیه السلام بگو. گفت: طول آن کشتی هزار و دویست ذراع و عرض آن ششصد ذراع بود؛ این کشتی سه طبقه داشت که در یک طبقه چهارپایان و حیوانات وحشی قرار داشت، در طبقه ای انسانها و در طبقه ای دیگر پرندگان. هنگامی که فضله جانوران زیاد شد، خداوند به نوح وحی کرد که دم فیل را لمس کن و ایشان آن را لمس کرد و از آن دو خوک نر و ماده افتاده و به سمت فضله ها روی آوردند. هنگامی که موشها رشته مهره های کشتی را می جوید، خداوند به نوح وحی کرد که به دو چشم شیر دست بزن. وقتی ایشان چنین کردند دو گربه نر و ماده از بینی او بیرون آمده و به سمت موش ها روی آوردند. عیسی فرمود: نوح چگونه فهمید که سرزمین ها غرق آب شده اند؟ گفت: آن حضرت کلاغ را برای یافتن خبری فرستاد و آن مرداری را یافته و بر آن فرود آمد و حضرت نفرین کرد

1- . نهایه 1: 148

که آن ترسو باشد از این روی این پرنده الفتی به ماندن در خانهها ندارد. سپس حضرت کبوتر را فرستاد؛ این پرنده با برگ زیتونی در منقار و گِلی را در پای خود برگشت. حضرت دانست که سرزمین ها غرق شده است. پس او را به رنگ سبزی که در گردنش است طوق داد. و دعا کرد تا در امنیت و آسایش باشد و از این روست که این پرنده ماندن در خانه ها را دوست دارد. حواریان گفتند: ای روح الله، او را با ما به سوی خانواده هایمان راهی نمیکنی تا با ما نشسته و صحبت کند؟!. حضرت فرمود: چطور کسی می تواند شما را دنبال کند که رزقی ندارد؟ سپس حضرت به او گفت به اذن خداوند باز گرد. پس او به خاک تبدیل شد.

عکرمه نقل می کند: نوح علیه السلام شیر را سوار کشتی کرد و خطاب به خداوند فرمود: خدایا، آن از من طعام می خواهد، از کجا به آن را غذا دهم؟ خداوند فرمود: من او را از غذا منصرف می کنم. پس خداوند او را به تب گرفتار ساخت و نوح برایش گوسفندی میآورد و میگفت: بخور، اما شیر میگفت: آه!

وهب بن منبّه نقل می کند: وقتی به نوح علیه السلام فرمان داده شد تا از هر حیوانی جفتی را سوار کند، گفت: با شیر و گاو، با بزغاله و گرگ و با کبوتر و گربه چه کنم؟ [اینها با هم نمی سازند] خداوند فرمود: چه کسی میان آنها عداوت و دشمنی انداخت؟ نوح علیه السلام گفت: تو ای پروردگارم. خداوند فرمود: پس من میانشان دوستی و الفت برقرار می سازم تا با یکدیگر در جنگ نباشند.(1)

توضیح: خرز السفینه: رشته هایی که با آن بافته میشود. السِّنَّوْر: با کسره حرف سین و فتحه حرف نون مشدد، مفرد سنانیر به معنای حیوانی فروتن و انس گیرنده است(گربه) که خداوند متعال برای دفع کردن موش ها آن را آفریده است. گویند مردی از عرب این حیوان را که نمی شناخت شکار کرد، سپس مردی با او برخورد کرد و گفت: این سنور چیست؟ با دیگری برخورد کرد و او گفت: این قِطّ چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: این هِرّ چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: ضَیوَن چیست؟ باز با دیگری برخورد کرد و او گفت: این

1- . الدّر المنثور 3 : 328 - 329 - 330

خَیدَع چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: این خیطل چیست؟ باز با یکی دیگر برخورد کرد و او گفت: این دِمّ چیست؟ آن مردی عرب گفت آن را میبرم و می فروشم شاید که خداوند متعال در آن مال فراوانی قرار داده است. وقتی آن را به بازار آورد، به وی گفتند: این را چند می فروشی؟ گفت به صد درهم. گفتند این نیم درهم می ارزد! پس مرد عرب آن را پرتاب کرده و گفت: لعنت خدا بر آن باد که چقدر اسمهایش زیاد است و قیمتش کم است!. این نام ها برای جنس نر آن است این را مولف کتاب الکفایه گفته است. ابن قتیبه می گوید به جنس ماده آن سنوره گویند.

ابو هریره نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه قومی از انصار می رفت و به خانه های اطراف آن نمی رفت. این امر برای آنها غیر قابل تحمل بود. پس از حضرت علت آن را پرسیدند. فرمود: در خانه شما سگ است. گفتند در خانه آنها هم گربه است. حضرت فرمود: گربه، درندهای است. در روایتی دیگر آمده: گربه نجس نیست و آن از حیواناتی است که دور شما میچرخند.

منظور از طوافین و طوافات، مردان و زنان خدمتگزار است. حضرت آن را به منزله مملوکات(غلام و کنیز) انسان قرار داده است.

گویند ساکنان کشتی نوح از موش ها آزار و اذیت دیدند. پس نوح پیشانی شیر را لمس کرد و شیر عطسه ای کرد و گربه از آن بیرون آمد. به همین دلیل گربه شبیه ترین حیوان به شیر است، به گونه ای که امکان ندارد گربه ای تصور شود مگر آنکه به صورت شیر میآید. گربه حیوان لطیف و ظریفی است که با آب دهان خود صورتش را می لیسد. هرگاه جنس ماده آن گرسنه شود، بچه های خود را می خورد. خداوند متعال در دل فیل ترس از او را نهاده است، به گونه ای که اگر گربه ای را ببیند پا به فرار می گذارد. آورده اند که گروهی از مردمان هند بدین سبب شکست خوردند.

گربه سه نوع است: اهلی، وحشی و گربه زباد. این حیوان در پاره ای از خصوصیات به انسان شباهت دارد؛ از جمله اینکه عطسه می کند، خمیازه می کشد، اندام خود را می کشد و با دست غذا می خورد. قزوینی از ابن فقیه نقل می کند که

برخی از گربه ها بال هایی چون بال خفاش دارند که از بناگوش تا دم آنها کشیده شده است. عالمان می گویند که نگهداری و تربیت گربه مستحب است.(1)

27. کافی: امام علیه السلام فرمود: سگان تماما سیاه از جنس جنیان هستند.(2)

28. کافی: ابو حمزه ثمالی نقل می کند: با امام صادق علیه السلام در بین راه مکه و مدینه بودیم. آن حضرت وقتی به سمت چپ خود برگشتند سگ تماما سیاهی را مشاهده کرده و فرمود: تو را چه شده - خداوند زشتت گرداند - چقدر شتاب داری؟ ناگهان آن سگ شبیه پرندهای شد. گفتم: جانم به فدایت این چیست؟ فرمود: این عثم، پیک جنیان است. در این ساعت هشام مرد و او میپرد و خبر مرگ او را در همه جا پخش میکند.(3)

29. کافی: امام صادق علیه السلام روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموند: سگان از جنیان ناتوانند. اگر یکی از شما غذایی را بخورد و سگی جلوی او باشد یا باید چیزی به بدهد و یا آن سگ را براند؛ چرا که نفس بدی دارد.(4)

30. کافی: از امام صادق علیه السلام درباره سگان پرسیدند؛ فرمود: هر سگ تماما سیاه، هر سگ تماما سرخ و هر سگ تماما سفید. [از جن است.] به این سبب خداوند سگان را از جن آفرید و سگی که ابلق(دو رنگ) باشد، مسخ از جن و انسان است.(5)

توضیح: اینکه سگ سیاه و غیر آن از جن است، امکان دارد به این معنا باشد که سگ خصوصیت جن را داراست یا اینکه گاهی جن به شکل آن درمی آید یا اینکه سگ از جنیان مسخ شده است؛ بدین معنا که در اصل جن بوده و سپس مسخ شده است. و اینکه فرمود «سگ ابلق مسخ از جن و انسان است» احتمال همین معانی را دارد؛ به این گونه که یا بر صفت جنهای بد و انسانهای بد - با هم -

---

1- . حیاه الحیوان 2 : 24 - 25
2- . کافی 6 : 552

3- . كافی 6 : 553
4- . كافی 6 : 553
5- . كافی 6 : 553

است. یا اینکه گاهی از جن مسخ شده و گاهی از انسان مسخ شده است. و یا اینکه از مسخ شده انس و مسخ شده جن متولد می شود.

دمیری می گوید: مسلم از ابوذر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الاغ، زن و سگ سیاه نماز را باطل می کنند. از ابوذر پرسیدند: سگ سیاه چه رابطه ای با سگ سرخ و سگ زرد دارد؟ ابوذر گفت: ای فرزند برادرم! همین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود: سگ سیاه شیطان است.

یکی از اهل علم، حدیث را بر ظاهر آن تفسیر کرده و گفته است: شیطان به شکل سگ سیاه درمی آید و از این روست که حضرت فرمود: از تیره سگان هر سگ تماما سیاه را بکشید.

و گفته شده از آنجایی که سگ سیاه بیشتر از سایر سگ ها زیان می رساند و در مقایسه با آنها ترسناک تر است، وقتی نمازگزار آن را می بیند، حواسش پرت شده و به همین سبب نماز او باطل می گردد. جمهور همین تأویل را در باره حدیث رسول خدا در رابطه با باطل شدن نماز به واسطه دیدن زن و الاغ آورده اند. پس این، مبالغه در ترساندن از قطع نماز و پرت شدن حواس نمازگزار با اشتغال به این امور است؛ زیرا زن افسونگری، و الاغ عرعر می کند و سگ سیاه می ترساند و بدین ترتیب ذهن مشوش می شود. از آنجایی که این امور منجر به قطع نماز می شوند، لذا روایت آنها را به عنوان قطع کننده نماز ذکر کرده است. احمد با تمسک به حدیث سگ سیاه گفته که چیزی که این حیوان شکار کند جایز و حلال نیست؛ زیرا این حیوان شیطان است(1)

خوک مابین حیوانات اهلی و درندگان است. از درندگان، دندان و خوردن مردار را داشته و از حیوانات اهلی ویژگی سُم دار بودن و خوردن گیاه و علف را داراست و گویند که این حیوان هیچ ویژگی حیوانات دم دار را ندارد. گفته میشود هیچ یک از دندان داران قدرت دندانش را ندارند؛ با دندانش به صاحب شمشیر و

1- . حیاه الحیوان 2 : 218 - 219

نیزه ضربه زده و به هر استخوان و عصبی که برخورد کند قطعش میکند. از شگفتی های این حیوان آن است که وقتی یکی از چشمانش کنده شود، بلافاصله جان می دهد.

انس نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است و کسی که علم را به نااهل آن میدهد، مانند کسی است که گردنبندی از گوهر، مروارید و دُر را بر گردن خوک ها می آویزد.

در کتاب احیا آمده: مردی نزد ابن سیرین رفت و به او گفت: در خواب دیدم که من دُرها را به گردن خوک ها می آویزم. ابن سیرین گفت: حکمت را به نااهل آن می آموزی.(1)

باب دوم: روباه، خرگوش، گرگ و شیر

روایات:

1- . حیاه الحیوان 1: 219 - 220

1. کافی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»(1) {ولی هر کس تکرار کند خدا از او انتقام می گیرد} فرمود: مردی در حالی که مُحرم بود به راه افتاد و روباهی را گرفته و آتش را نزدیک صورتش برد. روباه فریاد کرد و بادی از او در رفت. دوستان آن مرد او را از این کار نهی کردند سپس مرد آن روباه را رها کرد. هنگامی که آن مرد خوابیده بود، ماری آمد داخل دهان او شد و او را رها نکرد تا اینکه چون روباه بادی از او در رفت، آنگاه مار مرد را رها کرد.(2)

2. دلائل الإمامه: محمد بن مسلم نقل می کند: با امام باقر علیه السلام در راه مکه و مدینه بودیم؛ من بر الاغ خود و ایشان بر استر خود سوار بودند که ناگهان گرگی از قله کوه روی آورده و نزد امام رسید و استر امام را نگاه داشته و نزدیک امام شد و دستش را بر کوهه زین گذاشته و گردنش را به سمت امام دراز کرد. امام نیز گوش خود را مدتی به او نزدیک کرد و سپس فرمود: برو، انجام دادم. گرگ شتابان بازگشت. گفتم: جانم به فدایت، صحنه عجیبی را دیدم. فرمود: آیا فهمیدی چه گفت؟ گفتم: خدا، رسول خدا و فرزند رسولش می دانند. فرمود: گفت جفتم در این کوه هست و زایمان بر وی سخت شده است. از خداوند عزّ و جلّ خلاص و رهایی او را بخواه و اینکه خداوند از نسل من بر هیچ یک از شیعیان شما اهل بیت مسلط نگرداند. گفتم: چنین کردم.(3)

3. دلائل الإمامه: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا، حکیم بن عباس کلبی در کوفه اشعار هجوآمیزی در باره شما برای مردم می سراید. فرمود: آیا چیزی از آن را حفظ داری؟ گفت: آری و آن را خواند.

- ما برای شما زید را بر تنه درخت خرما به صلیب کشیدیم و ندیدیم شخص هدایت شده ای را که در این تنه به صلیب کشیده شود.

1- . مائده / 95
2- . کافی 4 : 397
3- . دلائل الإمامه: 98

- و از روی سفاهت و نادانی، عثمان را با علی مقایسه نمودید؛ در حالی که عثمان از علی نکوتر و بهتر است.

امام علیه السلام دو دست خود را سمت آسمان گرفتند، در حالی که دستانشان می لرزید، گفتند: پروردگارا اگر دروغگو باشد، سگت را بر او مسلط گردان. راوی می گوید: حکیم از کوفه خارج شده و شب هنگام به راه افتاد که در راه با شیری روبرو شد و شیر او را خورد. برای امام صادق علیه السلام که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مژده آوردند. حضرت به سجده افتاده و فرمود: حمد و سپاس خداوندی راست که وعده اش بر ما صادق است.(1)

توضیح: در کتاب النهایه در روایتی از حلیمه چنین آمده است: «رکبتُ أَتَاناً لی فخرجت أمام الرکب حتی ما یعلق بها أحد منهم» منظور از «یعلق بها» یعنی کسی به آن نمی رسید. در روایت ابن مسعود نیز آمده است: «أن أميرا كان بمكه يسلم تسليمتين فقال أنی علقها فإن رسول الله ص كان يفعلها»: یعنی آن را از کجا آموخت و از که گرفت؟(2)

4. دلائل الإمامه: امام صادق علیه السلام با جمعی از یاران خود به سمت زمین کشاورزی خود میرفتند. آنان مشغول رفتن بودند که گرگی به حضرت روی آورد. وقتی غلامان حضرت این صحنه را دیدند به سمت گرگ رفتند. امام فرمود: رهایش کنید، او نیازی دارد. گرگ نزدیک امام شده و دستان خود را بر چهارپای امام گذاشت و بر افسار آن را گرفت. امام سرش را پایین آورد و گرگ با زبان خود با امام صحبت کرد. امام با زبان خود آن حیوان پاسخش را دادند. پس گرگ برگشته و شتابان رفت. یاران امام گفتند: چیز شگفتی دیدیم. امام فرمود: آن حیوان به من خبر آورد که جفت خود را پشت این کوه در درون غاری گذاشته است و چون جفت او درد زایمان گرفته است، این گرگ ترسیده و از من خواست تا برای رهایی او دعا کنم و از خدا بخواهم که پسری روزی آنان کند تا ولیّ و دوستدار ما باشد، و من نیز به او آن را ضمانت کردم. راوی می گوید: امام راه افتاد و ما نیز با ایشان به سمت ده

1- . دلائل الإمامه: 115
2- . نهایه 3 : 138

ایشان راه افتادیم. امام فرمود: توله نری برای گرگ متولد شد. ما یک ماه در دهکده ایشان ماندیم سپس آن حضرت به همراه یاران خود بازگشتند که ناگهان در راه گرگ به همراه جفت و توله اش برای امام زوزه کردند، امام نیز با زبان خودِ آنها پاسخشان دادند. یاران امام نیز توله گرگ را دیده و دانستند که حضرت بر آنان راست گفته است. امام علیه السلام فرمود: آیا فهمیدید که آنها چه گفتند؟ گفتند: نه. امام علیه السلام فرمود: آنها از خدا بایر من و شما حسن دوستی را خواستند و من نیز بر آنها چنین دعا کرده و من دستور دادم تا دوست و اهل بیت مرا اذیت نکنند و آنها مرا از این امر مطمئن ساختند.(1)

5. دلائل الإمامه: منصور امام صادق علیه السلام را به سوی کوفه گسیل داشت. هنگامی که به امام اجازه داد. امام به من فرمود: ای مفضل!آیا همراه من می شوی؟ گفتم: آری جانم به فدایت. فرمود: پس هنگامی که شب شد پیش من بیا. پس آنگاه که نیمه شب شد، امام علیه السلام خارج شده و من نیز به همراه ایشان خارج شدم. ناگهان من با دو شیری زین دار و افسار زده روبه رو شدم. آن حضرت با دست خود بر چشم من زده و آن را بستند و مرا پشت خود [بر شیر] سوار کردند و صبح به مدینه رسیدیم و من همراه ایشان در منزلشان بودم تا اینکه خانواده شان وارد شدند.(2)

6. دلائل الإمامه: ابو خالد کابلی نقل می کند: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، ایشان به من فرمود: ای اباخالد! نامه مرا بگیر و آن را به فلان بیشه - که نامش را برد - ببر و آنجا بازش کن و هر حیوان درنده ای نزد تو آمد، آن را پیش من بیاور. گفتم: معذورم بدار، فدایت شوم. فرمود: ای اباخالد! برو. راوی می گوید: با خود گفتم: ای اباخالد! اگر یک ظالم بی رحم به تو دستور می داد، و از آن سر باز می زدی، آنگاه حالت چگونه بود؟ راوی می گوید: فرمان امام را به جا آورده و به آن بیشه رفتم و نامه را آنجا باز کردم دادم. یکی از آن حیوانات همراه من آمد و هنگامی که نزد امام علیه السلام رسیدیم، به آن [درنده] نگاه کردم که مقابل امام ایستاده و یک

1- . دلائل الإمامه: 119 - 120
2- . دلائل الإمامه: 125- 126

موی خود را نیز تکان نمی داد. با زبانی اشاره کرد که من آن را نفهمیدم. نزد امام ماندم و از بی تحرکی و سکون آن درنده نزد وی شگفت زده بودم. امام علیه السلام فرمود: ای ابا خالد! تو را چه شده است که در فکر فرو رفته ای؟ گفتم به خشک زدن درنده نزد شما می اندیشم. راوی می گوید: سپس درنده رفت و اندکی درنگ نکردم که آن درنده در حالی که کیسه ای در دهان خود داشت، پیدا شد. گفتم: جانم به فدایت، این چیز شگفتی است. فرمود: ای ابا خالد! این کیسه ای است که فلانی با مفضّل بن عمر آن را بر من فرستاده است و آنچه در کیسه است به آن نیاز داشتم و راه نیز ترسناک بود، پس این درنده را فرستادم و آن را بر من آورد. با خود گفتم: به خدا سوگند آسوده خاطر نمی شوم تا اینکه مفضّل بن عمر بیاید و آن را [از او] جویا شوم. امام علیه السلام خندیده و به من فرمود: ای ابا خالد! مطمئن نمی شوی تا اینکه مفضّل بن عمر بیاید!. راوی می گوید: سوگند به خدا از این امر حیرتی به من دست داد و گفتم: مرا ببخش فدایت شوم. چند روزی ماندم تا مفضّل آمد و امام به دنبال من فرستاد. مفضّل خطاب به امام گفت: خدا مرا فدای تو کند، فلانی به من کیسه ای داد که در آن پولی بود و هنگامی که من در مکان چنین و چنانی رسیدم، درنده ای از راه رسیده و ما را از بارهایمان جدا کرد و هنگامی که آن درنده رفت، میان بارها دنبال کیسه گشتم، ولی آن را نیافتم. امام علیه السلام فرمود: ای مفضّل! آیا کیسه را می شناسی؟ گفت آری خداوند مرا فدای تو گرداند. امام به کنیزی فرمود تا کیسه را بیاورد، کنیز کیسه را آورد و وقتی که مفضّل به آن نگاه کرد، گفت: آری این همان کیسه است. سپس امام علیه السلام فرمود: ای مفضّل! آیا آن درنده را می شناسی؟ گفت خداوند مرا فدای تو بگرداند، آن لحظه دلم را ترس و وحشت فراگرفته بود. امام به او فرمود: نزدیک من بیا. هنگامی که نزدیک حضرت رفت، ایشان دست خود را بر او زده و فرمود: ای ابا خالد، نوشته مرا به بیشه ببر و آن درنده را بر ما بیاور. هنگامی که من روانه بیشه شدم و مانند دفعه پیشین اقدام کردم، درنده با من آمد و زمانی که نزد امام رسید، به تکریم آن درنده از امام نگاه کرده و در دلم استغفار

می کردم. سپس امام فرمود: ای مفضّل! این همان است؟ گفت: آری خدا مرا فدای تو کند. فرمود: ای مفضّل! شاد باش که تو با مایی.(1)

توضیح: دست گذاشتن امام بر سر او برای فرو ریختن ترسش بود.

7. المهج: مفضّل بن ربیع نقل می کند: هارون روزی شراب صبحگاهی را نوشید و سپس دربان خود را فراخوانده و به او گفت: برو علی بن موسی علوی را از زندان بیرون بیاور و او را در اصطبل درندگان بینداز. راوی سخن را به آنجا می رساند که هنگامی [دربان] به اصطبل رسید و در آن را باز کرده و حضرت را داخل اصطبل کرد، در حالی که چهل درنده در آنجا بودند. راوی سخن را این گونه دنبال می کند که [دربان] گفت: وقتی به اصطبل برگشتم، ناگهان دیدم که آن حضرت مشغول نماز خواندن بوده و درندگان گِرد او هستند. راوی سخن را تا پایان حدیث طولانی پیش می برد که بیان آن در باب معجزه های علیه السلام گذشت.

سید بن طاووس رضی الله عنه می گوید: شاید این حدیث درباره امام کاظم علیه السلام باشد، زیرا ایشان زندانی هارون الرشید بودند. ولی من این حدیث را آن گونه که یافتم، بیان کردم.(2)

8. اختصاص: امام صادق علیه السلام نقل می کنند: علی بن الحسین علیه السلام با یاران خود در راه مکه بودند که روباهی بر ایشان گذر کرد، در حالی که یاران امام مشغول خوردن نهار بودند. امام فرمود: آیا به خاطر خداوند به من اطمینان می دهید که این روباه را هراسان نکنید تا من او را فرا خوانم و آن نزد ما بیاید؟ آنها سوگند خوردند. علی بن الحسین فرمود: ای روباه! بیا. روباه آمد و در برابر امام قرار گرفت. حضرت تکه استخوانی برای آن انداخت و روی خود را از آن برگرداند تا آن را بخورد. حضرت با یاران خود فرمود: آیا به خاطر خدا به من اطمینان می دهید تا من دوباره آن را فرا بخوانم و نزد ما بیاید؟ یاران این اطمینان را به حضرت دادند. امام علیه السلام روباه را فرا خواند و آن آمد. مردی از یاران امام علیه السلام با ترش رویی به چهره روباه نگاه کرد، پس روباه از جمع آنها خارج شده

1- . دلائل الإمامه: 128- 129

2- . مهج الدعوات

و دوید. امام علیه السلام فرمود: چه کسی پیمان مرا شکست؟ مردی گفت: ای فرزند رسول خدا! من به صورت آن روباه اخم کردم و نمی دانستم. پس آن مرد استغفار کرده و ساکت شد.(1)

دمیری می گوید: ثعلب، حیوانی مشهور است و به جنس ماده آن ثعلبه و جمع آن ثعالب و اثعل است. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که بدترین درندگان، این روباه ها هستند.

از مکر این حیوان در یافتن روزی آن است که خود را به مرگ می زند و شکمش را باد داده و پاهایش را دراز می کند، به گونه ای که گویی مرده است و هنگامی که حیوانی نزدیک او می شود، بر او پریده و آن را صید می کند. ولی این حیلهاش در سگ شکاری اثر نکند. از روباه پرسیدند چرا تو بیشتر از سگ می دوی؟ گفت: من برای خودم می دوم و آن برای دیگران می دود.

جاحظ می گوید: از شگفتی های تقسیم رزق و روزی آن است که گرگ، روباه را شکار کرده و می خورد و روباه، خار پشت را شکار کرده و می خورد و آن افعی را صید کرده و می خورد و افعی گنجشگ را شکار کرده و می خورد و گنجشگ ملخ را صید کرده و می خود و ملخ بچه های زنبور سرخ را می خورد و آن، زنبور عسل را شکار کرده و می خورد و زنبور عسل، مگس را شکار کرده و می خورد و مگس، پشه را شکار کرده و می خورد و عنکبوت، مگس را شکار کرده و می خورد. و گرگ طالب خوردن بچه های روباه است و وقتی که روباه می زاید، برگ های پیاز دشتی را جلوی لانه خود می گذارد تا گرگ از آنجا فرار کند.(2)

ابوهریره نقل می کند: رسول خدا مرا از سه چیز در نماز نهی کردند: نوک زدنی چون نوک زدن خروس، نشستنی مانند نشستن سگ و روی گرداندنی چون روی گرداندن روباه.(3)

1- . الاختصاص: 298
2- . حیاه الحیوان 1: 127 - 128
3- . حیاه الحیوان 1: 130

9. اختصاص: محمد بن مسلم نقل می کند: به همراه امام باقر علیه السلام در راه مکه و مدینه بودم. من بر الاغ خود و ایشان بر استر خود سوار بودند که ناگهان گرگی از قله کوه روی آورده و نزد امام رسید و استر امام را نگاه داشته و نزدیک امام شد و دستش را بر کوهه زین گذاشته و گردنش را به سمت امام دراز کرد. امام نیز گوش خود را مدتی به او نزدیک کرد و سپس فرمود: برو، انجام دادم. گرگ شتابان بازگشت. گفتم: جانم به فدایت، صحنه عجیبی را دیدم. فرمود: آیا فهمیدی چه گفت؟ گفتم: خدا، رسول خدا و فرزند رسولش می دانند. فرمود: گفت جفتم در این کوه هست و زایمان بر وی سخت شده است. از خداوند عزّ و جلّ خلاص و رهایی او را بخواه و اینکه خداوند از نسل من بر هیچ یک از شیعیان شما اهل بیت مسلط نگرداند. گفتم: چنین کردم.(1)

10. حیاه الحیوان: الذئب، هم با همزه و هم بدون آن استعمال می شود ولی در اصل به صورت همزه است. مونث این کلمه، ذئبه است و جمع قِلّه آن أذؤب و جمع کثیر آن، ذئاب و ذؤبان می باشد. شیر و گرگ در گرسنه بودن و تحمل گرسنگی، مثل هم هستند. شیر پرخور و حریص است، ولی با وجود این ممکن است چند روزی چیزی نخورد. و گرگ که در سرزمین خشک و بی آب و علف بوده اگر چیزی را نیابد، به نسیم بسنده کرده و از آن قوت میگیرد. شکمش، استخوان توپر را هضم می کند ولی هسته خرما را هضم نمی کند. از شگفتی های آن این است که با یک چشم خوابیده و دیگری بیدار می ماند تا اینکه آن چشم از خواب سیر شود، سپس آن را باز کرده و با آن یکی می خوابد. هرگاه بر برگ پیاز دشتی پا بگذارد، بلافاصله می میرد. خصومت و دشمنی گرگ با گوسفند به طوری است که اگر پوست گوسفند با پوست گرگ باهم جمع شوند، موهای پوست گوسفند میریزد. زمانی که گرسنگی بر گرگ چیره شود، زوزه می کشد و گرگ ها دور او جمع می شوند و برخی از آنها در برابر برخی دیگر می ایستند و هر کدام از آنها پشت کند، سایر گرگ ها بر آن پریده و آن را می خورند. هرگاه این حیوان انسانی را ببیند، و در مقابل آن احساس ضعف کند برای فریادرسی و کمک، زوزه می کشد و دیگر گرگ ها صدای آن را

-1 . الاختصاص: 300

شنیده و یکی یکی به سمت انسان روی می آورند و همه آنها به یک اندازه حریص خوردن انسان هستند و اگر انسان یکی از آنها را زخمی و خونین کند، سایر گرگ ها بر سر آن گرگ خونین شده پریده و او را تکه تکه کرده و انسان را رها می کنند.

الحاکم در کتاب المستدرک خود، از ابو سعید نقل می کند: در حالی که چوپانی گوسفندان را در ریگزاری می چراند، گرگی شتابان به گوسفندی حمله ور شد ولی چوپان مانع شده و نگذاشت گرگ چنین کاری را بکند، آن وقت گرگ، روی دم خود نشسته و گفت: ای بنده خدا! آیا مانع من و روزی ام که خداوند آن را بر من مقدر ساخته، می شوی؟ آن مرد گفت: شگفتا گرگی با من سخن می گوید. پس [گرگ] گفت: هان! تو را از امری شگفت تر از خود، باخبر می سازم؛ رسول خدا در بین دو ریگزار میآید و مردم را از اخبار پیشینیان آگاه می کند. چوپان گوسفندان خود را به گوشه ای از گوشه های شهر مدینه برد و سپس نزد حضرت آمده و ایشان را باخبر ساخت. حضرت به نزد مردم رفته و فرمود: سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست، راست گفت.

ابن عبد البر و دیگران می گویند: گرگ با سه تن از صحابه به نام های، رافع بن عمیره، و سلمه بن أکوع و أهبان بن أوس أسلمی سخن گفت. می گوید: از همین روست که عرب ها وقتی از چیزی تعجب کنند، می گویند: «او مانند گرگ أهبان است.» زیرا اهبان بن اوس در میان گله گوسفند بود که گرگ، گوسفندی را از آن گله گرفت و اهبان بر آن گرگ فریاد بر آورد و گرگ روی دُم خود نشسته و به اهبان گفت: آیا مرا از رزقی که خداوند متعال برایم مقدّر کرده محروم می سازی؟ اهبان می گوید: شگفت انگیزتر از این نشنیده و ندیده ام که گرگی صحبت کند. گرگ گفت: آیا از این واقعه تعجب می کنی، در حالی که رسول خدا در میان این نخل ها بوده - و با دستش به سمت مدینه اشاره کرد - و از آنچه رخ داده و خواهد داد، سخن میگوید و به سوی خدا و عبادتش دعوت می کند ولی مردم آن حضرت را اجابت نمیکنند. اهبان می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و داستان را بر ایشان نقل کرده و اسلام آوردم. حضرت فرمود: این را برای مردم نقل کن.

عبد الله بن ابو داود سجستانی می گوید: به اهبان مکلّم الذئب و به فرزندان او، فرزندان مکلم الذئب می گویند. محمد بن أشعث خزاعی از فرزندان اوست. این سخن درباره رافع بن عمیر و سلمه بن اکوع نیز صادق است.

در صحیحین به نقل از ابوهریره آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همراه دو زنی دو فرزندشان بود که گرگی آمده و یکی از فرزندان آنها را برد. این به دوستش گفت: گرگ فرزند تو را برد. آن دیگری نیز گفت: گرگ فرزند تو را برد. پس آن دو برای داوری نزد داود علیه السلام رفتند و آن حضرت حق را به زن بزرگ تر داد. پس آن دو خارج شده و با سلیمان پسر داود بر خورد کرده و او را از مسئله باخبر کردند. حضرت فرمود: سکّینی [چاقویی] را بیاورید تا آن را دو نیم کنم. آنگاه زن کوچک تر گفت: نه، خداوند رحمتش را بر تو ارزانی بدارد، او پسر آن زن است. در آن وقت، حضرت حق را به زن کوچک تر داد. ابو هریره می گوید: به خدا سوگند هرگز کلمه سکّین را تا آن روز نشنیده بودم و ما فقط به چاقو، مُدیه می گفتیم.

در تاریخ ابن نجّار از وهب بن منبّه نقل است: زنی از قوم بنی اسرائیل در ساحل دریا مشغول شستن لباس هایش بود و کودک او در نزد او می خزید. در آن موقع سائلی آمد و آن زن لقمه نانی که به همراه داشت به او داد. در همان لحظه گرگی آمد و کودک آن زن را گرفت و شتابان رفت، در حالی که آن زن می گفت: ای گرگ، بچه ام ، ای گرگ بچهام! خداوند فرشته ای را فرستاد و آن کودک را از دهان گرگ بر گرفته و آن را به سمت زن انداخت و گفت: لقمه ای در قبال لقمه ای.

در کتاب حِلیه از مالک بن دینار نقل است: درنده ای کودک زنی را گرفت و آن زن لقمه ای را صدقه داده بود. پس آن درنده کودک را انداخت و ندا آمد: لقمه ای در قبال لقمه ای.(1)

دمیری گوید: أرنب(خرگوش)، مفرد بوده و جمع آن أرانب است و آن حیوانی شبیه عناق(بزغاله) است. این حیوان دستانی کوتاه و پاهایی دراز دارد. أرنب، اسم جنس بوده و بر مذکر و مونث اطلاق می شود. گویند این حیوان وقتی دریا را ببیند،

1- . حياه الحيوان 1: 260- 262

می میرد از این رو در سواحل دریاها یافت نمی شود. این سخن از نظر من صحت ندارد. عرب ها در افسانه های خود گمان می کردند که جن به دلیل حیض آن از آن فرار میکند. از میان موجودات، چهار حیوان حیض می شوند: زن، کفتار، خفاش و خرگوش. گویند سگ نیز حیض می شود و در مَثَل های مشهور آنها آمده: برای حکم باید به خانه قاضی بروند. این از چیزهایی است که عرب ها از زبان حیوانات ساخته اند. گویند: خرگوش خرمایی را یافت ولی روباه آن را از او ربود. آنها به نزد سوسمار [برای داوری] رفتند. خرگوش گفت: ای ابا حسل! سوسمار گفت: به گوشم. خرگوش گفت: نزد تو آمده ایم تا میان ما داوری کنی. گفت: عادلی را به داوری برگزیده اید. گفت: به سمت ما بیا. گفت: برای حکم باید به خانه قاضی بروند[نه اینکه قاضی پیش طرفین دعوا آید]. گفت: من خرمایی را یافتم. گفت: شیرین است، پس آن را بخور. گفت: روباه آن را ربود. گفت: خیر را برای خود طلب کرد. گفت: او را زدم. گفت: حقّت را گرفته ای. گفت: او هم مرا زد. گفت: آزادی است که از خود دفاع کرد. گفت: بین ما حکم کن. گفت: حکم کردم. پس همه گفتار آنها ضرب المثل شد. مانند این، مثل عدی بن أرطاه است که نزد قاضی شریح رفت: در مجلس حکم، عدی به قاضی گفت: تو کجایی؟ گفت من میان تو و دیوار. گفت: به من گوش کن. گفت: برای گوش دادن اینجا نشسته ام. گفت: من با زنی ازدواج کردم. گفت: به خوشی و داشتن پسران. گفت: خانواده او شرط کرده اند که از محل آنان خارج نشوم. گفت: به شرط آنان پایبند باش. گفت: می خواهم خارج شوم. گفت: در امان خدا. گفت: پس بین ما داوری کن. گفت: کردم. گفت: علیه چه کسی داوری کردی؟ گفت: علیه پسر مادرت. گفت: با شهادت چه کسی؟ گفت: با شهادت پسر خواهر خاله ات.(1)

دمیری گوید: أسد(شیر) از درندگان معروف است و جمع آن أسود، أُسد و آسد و آساد است. مؤنث آن أسده می باشد. این حیوان نام های زیادی دارد. بنا به گفته ابن خالویه شیر پانصد اسم و صفت دارد. علی بن قاسم لغت شناس صد و سی اسم را نیز بر این نام ها می افزاید. این حیوان جزء شریف ترین حیوانات وحشی است

ص: 87

1- . حیاه الحیوان 1: 14 - 15

و جایگاه آن به منزله پادشاهی است که از قدرت، شجاعت، قساوت، شهامت و تندخویی او حساب می برند. از این روست که در قدرت، حمایت، بی باکی و شدت حمله و یورش به او مثال می زنند. به حمزه اسدالله می گفتند. گفتهاند از فضیلت شیر است که برای حمزه از نام او اشتقاق گرفتهاند. شیر در مقایسه با دیگر درندگان، در برابر گرسنگی تحمل ورزیده و کمتر به آب نیاز پیدا می کند. این حیوان شکار دیگر حیوانات را نمی خورد و هرگاه از شکار خود سیر شود، آن را رها کرده و به سمت آن برنمی گردد. هرگاه شیر گرسنه شود، اخلاقش بد می شود و هرگاه از غذا سیر شود، راضی می شود. این حیوان از آبی که سگ آن را لیسیده، نمی نوشد. گاز می گیرد ولی نمی خورد. آب دهان آن اندک است و به این سبب به بوی بد دهان موصوف است. به شجاعت و ترس وصف می شود. از جمله ترس های آن، هراسیدن از صدای خروس، صدای کوبیدن تشت و گربه است. این حیوان هنگام دیدن آتش متعجب می شود. حیوانی بسیار قدرتمند است و با هیچ یک از درندگان دوست نمی شود؛ زیرا در میان آنها کفو خود را نمی یابد. وقتی که پوست آن بر پوست سایر حیوانات قرار گیرد، موهای آن پوستها می ریزد. این حیوان به زن حائض نزدیک نمی شود هرچند تلاش شود. این حیوان زیاد عمر می کند و یکی از نشانه های طول عمر او، افتادن دندان هایش است. در حیله از ابونعیم نقل است: خبردار شدم که شیر تنها کسی را که مرتکب حرام شده است، می خورد.

محمد بن منکدر از سفینه غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: سوار کشتی در دریا بودم که آن کشتی شکست، پس بر تکه چوبی سوار شدم و مرا به بیشه ای رساند که در آن شیری بود. شیر نزد من آمد و گفتم: من سفینه، غلام رسول خدا هستم که گم شده ام. با شانه خود به من اشاره کرد تا اینکه مرا بر سر راه آورد. سپس پچ پچ کرد و من پنداشتم که خداحافظی می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله عتبه بن ابی لهب را نفرین کرده و فرمود: خدایا سگی از سگانت را بر او مسلط گردان. پس شیری او را در محلی به نام زرقاء در سرزمین شام درید.

حافظ ابونعیم از اسودبن هبّار نقل می کند: ابولهب و پسرش عتبه به سوی شام بار و بنه بستند و من نیز با آنها خارج شدم. در بلندی نزدیک به صومعه راهبی فرود آمدیم. راهب گفت: چرا اینجا منزل کردهاید که اینجا سرزمین درندگان است؟ ابولهب گفت: آیا شما سن و حق مرا می شناسید؟ گفتیم: آری. گفت: محمد بر پسرم نفرین کرده است، پس بار و بنه خود را در این صومعه جمع کنید، سپس آن را برای فرزندم بگسترانید و در باره وی بخوابید. ما چنین کردیم. بار و بنه را جمع نمودیم تا اینکه سطح آن بالا آمد و دور آن را احاطه کردیم و عتبه بالای وسایل خوابید. شیری آمد و چهره های ما را استشمام کرد. آنگاه بر عتبه که بالای وسایل بود، پرید و سرش را قطع نمود. گفت: ای کلب شمشیرم! و دیگر چیزی نتوانست بگوید. در روایت دیگری آمده که شیر با دستش ضربه ای به او وارد کرده و او را زخمی ساخت. عتبه گفت: مرا کشت، و بلافاصله جان داد. ما دنبال شیر گشتیم و آن را نیافتیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سگ نامیدند، چرا که به هنگام بول کردن، مانند سگ پاهای خود را بالا می گیرد.

بخاری در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: از شخص که جذام گرفته فرار کنید، همانگونه که از شیر فرار می کنید. (1)

در حدیث دیگری آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله دست شخص جذامی را گرفته و فرمود: به نام خدا و با تکیه و توکل بر او. آنگاه دست او را داخل بشقاب نمودند.

شافعی در کتاب عیوب الزوجین می گوید: بیماری جذام و پیسی مسری هستند. نیز می گوید: فرزند شخص جذامی کمتر اتفاق می افتد که سالم باشد.

میگویم: معنی این سخن که سرایت کننده است، یعنی به اراده خداوند نه به اراده خودش؛ زیرا خداوند متعال عادت امور را چنین جاری ساخته است که شخص سالم را هنگام اختلاط با شخص بیمار مبتلا می سازد و این گاهی با قضا و قدری موافق میشود و گمان می شود که آن مسری است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه واگیری باشد و نه بد فالی. و اینکه گفت: کم میشود که فرزند

1- . الفقيه 4 : 258

این فرد مبتلا به جزام سالم باشد، صیدلانی می گوید معنای آن این است که فرزند گاهی رگی از پدر دارد که در این صورت مبتلا به جذام می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ مردی که به ایشان گفت: زنم پسری سیاه به دنیا آورده است، فرمود: شاید رگی از او گرفته. بدین سان می توان میان احادیث جمع نمود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: شخص بیمار، بیماری خود را به شخص سالم انتقال نمی دهد.

نقل است که شخصی جذامی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا با ایشان بیعت کند. حضرت دستش را به سوی آن شخص دراز نکرده و فرمود: دستت را نگه دار پس من با تو بیعت کردم.

در مسند احمد نقل آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه طولانی به شخص جذامی نکنید و اگر با او صحبت کردید، میانتان به اندازه یک نیزه فاصله باشد.

شیخ صلاح الدین در القواعد می آورد: اگر مادر جذام یا پیسی داشته باشد، حق حضانت از او سلب می شود؛ چرا که ترس آن می رود که آن [بیماری] از طریق شیر دادن و ارتباط داشتن به فرزند منتقل شود.

طبرانی و دیگران از ابوهریره نقل می کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می دانید شیر در نعره کشیدن خود چه می گوید؟ گفتند: خدا و رسول او آگاهند. حضرت فرمود: می گوید: خدایا مرا بر شخص نیکوکار مسلط مگردان.

و ازقول ابن عباس آمده است: اگر در دره ای بودی که از شیر هراس داشتی، بگو: از شر شیر به دانیال و چاه پناه می برم. در این سخن اشاره کرده به آنچه که بیهقی در الشعب آورده که: دانیال به چاه انداخته شد و درندگان با او روبرو شدند. پس درندگان شروع به لیسیدن او کرده و بر ایشان دم جنبانیدند. سپس پادشاهی بر او آمد. دانیال به او گفت: شکر خداوندی که فراموش نمی کند کسی را که ذکر و یاد او می کند.

ابن ابیالدنیا نقل می کند: بُختنصّر دو شیر را به شکار تحریک کرد و آن دو را در چاهی انداخت و دستور داد دانیال را به چاه اندازند. سپس [دانیال] مدتی که

خدا خواست آنجا ماند آنگاه دلش غذا و نوشیدنی خواست. خداوند متعال به أرمیا که در شام بود وحی کرد تا برای دانیال غذا و نوشیدنی ببرد که در سرزمین عراق بود. پس أرمیا به نزد او رفته و بر سر چاه ایستاد و گفت: دانیال، دانیال. دانیال گفت: این کیست؟ گفت: ارمیا. گفت: چه کسی تو را به اینجا فرستاد؟ گفت: پروردگارت مرا به اینجا فرستاد. پس دانیال گفت: سپاس خداوندی که کسی را که یاد او می کند، فراموش نمی کند. سپاس خداوندی راست که ناامید نمی کند آن کسی را که به او امیداوار است. سپاس خداوندی راست که هر کسی به او توکل کند، او را به دیگری نمی سپارد. سپاس خداوندی راست که نیکی را با نیکی پاداش می دهد. سپاس خداوندی راست که برای صبر کردن، نجات و آمرزش را پاداش می دهد. سپاس خداوندی راست که ضرر و زیان ما را پس از مصیبت مان برطرف می کند. سپاس خداوندی راست که او تکیه گاه ماست آنگاه که با کردارمان سوء ظن می کنیم. سپاس خداوندی راست که او امید ماست آنگاه که چاره ها از ما بریده میشود.

از ابن ابیالدنیا به گونه ای دیگر نیز نقل شده که چنین است: پادشاهی که دانیال تحت فرمانروایی او بود، منجمان و اهل علم نزد آن پادشاه آمده و او را باخبر ساختند که بچه ای در شبی چنین و چنان زاده می شود و پادشاهی تو را از بین می برد. پادشاه دستور داد تا در آن شب هر کسی بزاید، او را بکشند. وقتی دانیال به دنیا آمد، مادرش او را در بیشه شیری انداخت. پس شیر و جفتش تا بامداد او را لیسیدند. این گونه خداوند او را نجات داد و رسید آنچه که رسید و تقدیر خداوند عزیز و آگاه محقق شد. (1)

باب سوم: آهو و سایر حیوانات وحشی

روایات:

ص: 91

1- . حیاه الحیوان 1: 2- 4

1. اختصاص: امام باقر علیه السلام نقل می کند: در حالی که علی بن الحسین علیه السلام با یاران خود بودند، آهویی از صحرا نزد ایشان روی آورد تا اینکه مقابل حضرت ایستاد و فریاد زد. یکی از جمع گفت: ای فرزند رسول خدا! این آهو چه می گوید؟ فرمود: می گوید: فلان مرد قریشی بچه او را گرفته و او از دیروز آن را شیر نداده است. حضرت افرادی را به سوی آن مرد فرستادند تا بچه آهو را نزد حضرت بفرستد. آن مرد چون بچه آهو را فرستاد، آهو با دیدن بچه خود فریاد زده و دستان خود را به هم زد و به آن شیر داد. پس حضرت آن بچه را به مادرش بخشید. سپس با زبان خود آهو سخن گفته و آن آهو نیز با حضرت سخن گفت و سپس دستانش را بر هم زده و با بچه خود روانه شد. از حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا، آن آهو چه گفت؟ فرمود: شما را دعا کرده و از خدا برایتان طلب خیر کرد.(1)

مؤلف: مانند حدیث یاد شده با سندهایی در باب معجزات گذشت.

2. محاسن: سعد بن سعد نقل می کند: از امام رضا علیه السلام در باره آمص [گوشت خام که در سرکه پرورند] پرسیدم و ایشان فرمود: آن چیست؟ پس شروع به توصیف آن کردم. فرمود: آیا آن [گوشت] گورخر نیست؟ گفتم: آری. فرمود: آیا آن را با سرکه و خردل و ادویه می خورند؟ گفتم: آری. فرمود: اشکالی ندارد.(2)

توضیح: در نسخه های فراوان، الیحامیر آمده که آن جمع یحمور بوده و به معنای گورخر است. در قاموس، آمص و آمیص را غذایی معنا کرده که از گوشت گوساله با پوستش درست می شود یا همان گوشت پخته در سرکه است. که سرد شده و تصفیه شده از روغن است و معرب از واژه خامیر می باشد. پایان. شاید آنها آمص را از گوشت گورخران می گرفتند. در برخی از نسخه ها به جای یحامیر، خامیر آمده است و این بنا به گفته فیروز آبادی، درست تر است. ولی در محاسن عنوان باب را

1- . الاختصاص: 299
2- . محاسن: 472

«گوشت آهوان و گورخران» آورده سپس فقط این روایت را ذکر کرده است. ضمن اینکه کنار هم آوردن آهو و خامیر - در عنوان باب - مناسب نیست.

در باره حلیت آهو وامثال آن در بابهای آینده سخن خواهیم گفت.

حیاه الحیوان: الیحمور: چهارپای وحشی که دو شاخ دراز دارد که گویی مانند اره ای است که با آن درخت را اره می کند. این حیوان هرگاه تشنه شده و وارد رودی شود و درخت انبوهی در آنجا بیابد، با دو شاخ خود آن را اره می کند. گویند این حیوان همان بز است و شاخ های آن مانند شاخ های بز کوهی است که هرساله آنها را می اندازد. شاخ این حیوان محکم بوده و میان تهی نیست. رنگ این حیوان سرخ بوده و سرعت آن از بز کوهی بیشتر است. جوهری می گوید: یحمور: خر وحشی است و چربی آن اگر همراه با چربی درخت بَلسان استفاده شود در رفع سستی که در نیمه بدن انسان پدید آید سودمند است. ابن جوزی در کتاب العرائس، آورده است: یک طلبه ای از سرزمین خود خارج شد و در راه شخصی را دید و وقتی به شهر مقصد نزدیک شدند، آن شخص به طلبه گفت: من بر گردن تو حقی دارم، من مردی از جنیان هستم و حاجتی دارم. طلبه گفت: کارت چیست؟ گفت: وقتی به جایی چنین و چنان رسیدی، در آنجا مرغانی را می یابی که خروسی در بین آنها هست. تو آن خروس را از صاحبش بخر و سپس آن را ذبح کن، این حاجتی بود که داشتم. گفتم: ای برادر، من نیز از تو حاجتی را می خواهم. گفت: آن چیست؟ گفتم: هرگاه شیطان تمرد ورزد، حرز و دعا تاثیری بر او نداشته باشد و آزار و اذیت ما پافشاری می کند، پس درمان آن چیست؟ گفت: درمان آن این است که مقداری از پوست گورخر بگیری و با آن انگشت شست دست کسی را که به شیطان مبتلا شده، محکم ببندی. سپس چهار قطره از روغن گیاه سداب صحرایی را در سوراخ راست بینی او و سه قطره را در سوراخ چپ بینی او بریزی. در این صورت آن کسی که در جلد او رفته، می میرد و دیگر باز نمی گردد. گفت: هنگامی که وارد شهر شدم و به آن مکان رسیدم، آن خروس را یافتم که مال پیرزنی بود و از او پرسیدم که آیا آن را می فروشد؟ او امتناع کرد و من آن را با قیمتی بالا خریدم. آن مرد از دور بر من نمایان شده و با اشاره می گفت: آن را ذبح کن. آن را ذبح کردم و در آن لحظه مردان

و زنانی بیرون آمده و شروع به زدن من کرده و می گفتند: ای جادوگر! گفتم: من جادوگر نیستم. گفتند: هنگامی که تو آن خروس را ذبح کردی، دختر جوانی از ما به جن زدگی مبتلا شده و جن در جلد او رفت و او را رها نکرد. من زهی به اندازه یک وجب که از پوست گورخر درست شده بود، از آنها خواستم و روغن گیاه سداب صحرایی را از آنها طلب نمودم. این دو را برایم آوردند. انگشت شستم را محکم به دست آن دختر جوان بستم. آن جن فریاد زده و گفت: من آنچه را که به ضرر خودم بود به تو آموختم. [طلبه] گفت: سپس قطره های روغن را چهار بار در سوراخ راست بینی او و سه بار در سوراخ چپ بینی او ریختم. پس همان وقت آن جن افتاد و مرد و خداوند متعال آن دختر جوان را شفا داد و شیطان دیگر هرگز به سراغش نیامد.(1)

4. دلائل الإمامه: حُمران بن أعين نقل می کند: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و در نزد ایشان جمعی از یارانشان حضور داشتند. آهویی آمد و دم خود را تکان داد. امام علیه السلام فرمود: آیا دانستید که این آهو چه گفت؟ گفتیم: نفهمیدیم. فرمود: این آهو می گوید مردی بچه او را شکار کرده و آن از من خواست تا از آن مرد بخواهم که بچه او را برگرداند. راوی می گوید: حضرت برخاسته و ما نیز با ایشان برخاستیم و به سمت در خانه آن مرد رفتیم و آهو نیز همراه ما بود. وقتی که آن مرد بیرون آمد، امام به او فرمود: این آهو چنین و چنان می گوید و من از تو می خواهم که آن را بر او بازگردانی. مرد بلافاصله به داخل خانه خود رفته و آن بچه آهو را آورده و تحویل داد. پس آهو به همراه بچه خود رفتند، در حالی که دم خود را تکان می داد. حضرت فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟ گفتیم: نمی دانیم. فرمود: می گوید: خداوند هر حقی را که از شما غصب کردند یا هر غایبی را و یا هر امری که به آن امید دارید، به شما باز گرداند و علی بن الحسین را بیامرزد که فرزندم را به من بازگرداند.(2)

در حیاه الحیوان آمده که ابن خلکان در زندگی نامه امام صادق علیه السلام آورده است: آن حضرت نظر ابو حنیفه را درباره شخص محرمی که دندان رباعی

1- . حیاه الحیوان 2 : 294 - 295
2- . دلائل الإمامه: 89

آهویی را بشکند پرسید. او گفت: در این باره چیزی نمی دانم. فرمود: آهو دندان رباعی ندارد و این حیوان همیشه ثنیّ است.(دندان پیشینش میافتد)

کشاجم در کتاب المصائد و المطارد مطلب فوق را نقل کرده است.

جوهری در ذیل واژه «سنن» سخن شاعری را که در وصف شترش است، می آورد:

پس همچون دندان آهو آمد که مثل او را ندیدهام

که شفای مریض است و غذایی گوارا برای گرسنه

یعنی آن شتر ثنیان است (دندانهای پیشینش ریخته است). زیرا ثنیّ، حیوانی است که دندانهای پیشین آن افتاده باشد و آهو هیچگاه دندان پیشینی برایش نمیماند و ثنیّ است.

الدّارقُطنی و الطبرانی در معجم الأوسط خود از أنس بن مالک و بیهقی در سُنَن خود از ابو سعید خُدری، نقل می کنند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قومی گذشتند که آهویی را شکار کرده و آن را به ستون های خیمه بسته بودند. آهو گفت: من وضع حمل کردم و دو بچه دارم، پس اجازه بگیرید تا من به آنها شیر دهم دوباره به نزد آنها برگردم. حضرت فرمود: آن را رها کنید تا به نزد بچه های خود رفته و به آنها شیر دهد، سپس به نزد شما برگردد. گفتند: ای رسول خدا ! چه کسی این امر را بر ما تضمین می کند؟ فرمود: من. پس آن را آزاد کردند و آهو رفت و بچه های خود را شیر داد و سپس به نزد آنها برگشت. آنها آهو را بستند. حضرت فرمود: آیا آن را می فروشید؟ گفتند: آن برای شماست ای رسول خدا ! پس آن را رها کردند و حضرت آن را آزاد ساختند. در روایتی از زید بن ارقم آمده: وقتی حضرت آن حیوان را آزاد ساختند، دیدم که در صحرا تسبیح گفته و می گوید: خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست.

طبرانی از امّ سلمه نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحرا بودند که کسی ندا داد: ای رسول خدا ! حضرت نگاه کردند و چیزی ندیدند. سپس دوباره نگاه کردند و ناگهان آهویی بسته را مشاهده کردند. آن آهو گفت: ای رسول خدا ! به من نزدیک شو. حضرت به آن نزدیک شد و فرمود: چه حاجتی داری؟

گفت: من دو بچه در این کوه دارم، مرا رها کن تا نزد آنها بروم و به آنها شیر داده سپس نزد شما برگردم. حضرت فرمود: این کار را انجام می دهی؟ گفت: خداوند مرا سخت عذاب کند اگر این کار را انجام ندهم. پس حضرت آن را رها کردند. آهو رفت و بچه هایش را شیر داده و برگشت و حضرت آن را در بند کردند. مرد عرب متوجه حضرت شد و خطاب به ایشان گفت: ای رسول خدا آیا حاجتی داری؟ فرمود: آری، آیا این را رها میکنی؟ مرد آن را رها کرد و آهو آزاد شده و دوید؛ در حالی که می گفت: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده او هستی.

در کتاب دلائل النبوه بیهقی از ابوسعید نقل است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از آهویی بسته شده در خیمه ای گذشت. آهو گفت: ای رسول خدا! مرا رها کن تا بروم و بچه ام را شیر داده سپس بازگردم و مرا در بند کنید. حضرت گفتند: تو شکار و در بند قومی هستی. حضرت از او قول گرفت و او نیز قول داد و حضرت آن را آزاد نمود. طولی نکشید که آهو آمد، در حالی که آنچه را که در پستان داشت، ریخته بود. حضرت آن را در بند کرده، سپس آن را به خیمه صاحبانش برده و از آنان خواست آن را به او ببخشند. آنها نیز آن را به حضرت بخشیدند، حضرت نیز آن را رها نموده و سپس فرمود: اگر چهارپایان از مرگ چیزی را می دانستند که شما می دانید، هرگز هیچ حیوان چاقی را نمی خوردید.(یعنی آن حیوانات از غصه مرگ هیچگاه چاق نمیشدند)

ازرقی در بزرگ بودن گناه شکار حیوانات حرم از عبدالعزیز بن ابی داود نقل می کند: قومی به محل ذی طوی رسیدند و در آنجا فرود آمدند که ناگهان آهویی از آهوان حرم به آنها نزدیک شد. پس مردی از آنها یکی از پاهای آهو را گرفت. یارانش گفتند: وای بر تو، رهایش کن تا برود. مرد خندید و از رهاکردن آن ابا نمود. پس آهو پشکل انداخته و بول کرد و مرد آن را رها کرد. آنها به خواب قیلوله رفتند و یکی از آنها ناگهان متوجه ماری شد که بر شکم مردی که آهو را گرفته بود، حلقه زده. یارانش به او گفتند: وای بر تو! حرکت مکن. مار از بدن او پایین نیامد تا اینکه از او همان چیزی سر زد که از آهو سر زده بود.

ص: 96

همچنین مجاهد نقل می کند: تاجرانی از شام در زمان جاهلیت پس از دوران قصی بن کلاب، وارد مکه شدند و در دره طوی زیر سایه درختان سمر فرود آمدند و بر روی خاکستر داغ نان پختند و چون خورشتی همراه آنان نبود، مردی از میان آنها برخاست و کمان خود را برداشته و تیری بر آن گذاشته و به سمت آهویی از آهوان حرم که اطراف آنها می چرید، پرتاب کرد. آن قوم به سمت آهو رفته و پوست آن را کنده و آن را پختند تا از آن خورشت درست کنند. آنها مشغول این کار بودند و دیگ آنها بر روی آتش می جوشید و برخی از آنها کباب درست می کردند که ناگهان شراره بزرگی از آتش بیرون آمده و همه آنها را سوزاند ولی لباس ها، کالاها و درختان سمری را که زیر آن نشسته بودند را نسوزاند.

در مختصر الحیاء شیخ شرف الدین بن یونس، شارح التنبیه، در باب اخلاص چنین یافتم: هر کس در کاری اخلاص داشته باشد، و نیت چیزی در قبال آن نکرده باشد، آثار برکت آن بر او و نسلش تا روز قیامت آشکار خواهد شد. چنانچه گویند هنگامی که آدم علیه السلام به زمین فرود آمد، وحشیان صحرا نزد ایشان آمده و بر او سلام کرده و ایشان را زیارت نمودند. آن حضرت بر هر جنسی از آنها دعایی که مستحق بودند، نمود. دسته ای از آهوان نزد حضرت آمدند، حضرت آنها را دعا کرده و بر پشت آنها دست کشید، پس از آنها مشک ظاهر شد. وقتی سایر آهوان این را دیدند گفتند: این را از کجا آورده اید؟ پاسخ دادند: آدم برگزیده خدا را زیارت کردیم. او برای ما دعا کرده و بر پشت ما دست کشید. پس سایر آهوان نزد حضرت رفتند. ایشان آنها را دعا نمود و دست خود را بر پشت آنها کشید ولی چیزی از مشک بر آنان ظاهر نگشت. گفتند: ما چون شما سلام کردیم ولی آنچه را که شما به دست آوردید، ندیدیم. گفتند: کار شما برای آن بود تا آنچه که برادرانتان به دست آوردند، به دست آورید ولی کار آنها بدون چشم داشتی برای خدا بود، به همین سبب آن [مشک] در نسل و فرزندان آنها تا قیامت آشکار می شود.(1) پایان.

1- . حیاه الحیوان 2 : 70- 74

ابواب شکار و چیزهایی که ذبح می شوند و آنچه که از حیوان و غیر حیوان حلال و حرام است

باب اول : کلیات آنچه از خوردنیها و آشامیدنیها که حلال و حرام است و حکم مشتبه به حرام و آنچه به آن اضطرار یافته اند

آیات:

- الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّکُمْ (1)

{همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد}

- هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فیِ الْأَرْضِ جَمِیعًا (2)

{اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید}

- کُلُواْ وَ اشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ(3)

{از روزی خدا بخورید و بیاشامید}

- یَا أَیُّهَا النَّاسُ کلُواْ مِمَّا فیِ الْأَرْضِ حَلَالاً طَیِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ (4)

{ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام های شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست.}

1- . بقره / 22
2- . بقره / 29
3- . بقره / 60
4- . بقره / 168

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ*إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می پرستید. [خداوند،] تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که [هنگام سر بریدن] نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است. [ولی] کسی که [برای حفظ جان خود به خوردن آنها] ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. }

- كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِّبَنىِ إِسْرَ ءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَ ءِيلُ عَلىَ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَئةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَئهِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَدِقِينَ*فَمَنِ افْترَى عَلىَ اللَّهِ الْكَذِبَ مِن بَعْدِ ذَلِك فَأُوْلَئكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (2)

{همه خوراکی ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل [یعقوب] بر خویشتن حرام ساخته بود. بگو: «اگر [جز این است و] راست می گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید.» پس کسانی که بعد از این، بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند. }

- أُحِلَّتْ لَكُم بهِيمَةُ الْأَنْعَمِ إِلَّا مَا يُتْلىَ عَلَيْكُمْ غَيرْ محُلىّ ِ الصَّيْدِ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ (3)

{برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده، جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود، در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمرید. }

- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخْنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرْ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُترَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكلَ َ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلىَ النُّصُبِ وَ

1- . بقره / 172 - 173
2- . آل عمران / 93 - 94
3- . مائده / 1

أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» إلی قوله «فَمَنِ اضْطُرَّ فیِ مخْمَصَهٍ غَیرْ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ*یَسْئلُونَکَ مَا ذَا أُحِلَّ لهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ(1)

{بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید- و [همچنین] آنچه برای بتان سر بریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] ست} تا این سخن خداوند {و هر کس دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد]، بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است. از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده»}

- الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ حِلٌّ لَّکمُ ْ وَ طَعَامُکُمْ حِلٌّ لهَّمْ (2)

{امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده، و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال، و طعام شما برای آنان حلال است.}

- یَا أَیهَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ لَا تحُرِّمُواْ طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لَا تَعْتَدُواْ إِنَّ اللَّهَ لَا یحُِبُّ الْمُعْتَدِینَ*وَ کلُواْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَیِّبًا وَ اتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهایِ پاکیزه ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید و از حدّ مگذرید، که خدا از حدّ گذرندگان را دوست نمی دارد. و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید، و از آن خدایی که بدو ایمان دارید پروا دارید.}

- لَیْسَ عَلیَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعِمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ أَحْسَنُواْ وَ اللَّهُ یحُِبُّ المُحْسِنِینَ (4)

1- . مائده / 3 - 4
2- . مائده / 5
3- . مائده / 87 - 88
4- . مائده / 93

{بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه [قبلاً] خورده اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد. }

- قُل لَّا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُواْ اللَّهَ یَأُوْلیِ الْأَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(1)

{بگو: «پلید و پاک یکسان نیستند، هر چند کثرت پلید [ها] تو را به شگفت آوَرَد. پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.» }

- وَ مَا لَکُمْ أَلَّا تَأْکُلُواْ مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُم مَّا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ وَ إِنَّ کَثِیرًا لَّیُضِلُّونَ بِأَهْوَائهِم بِغَیرِْ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ(2)

{و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی خورید؟ با اینکه [خدا] آنچه را بر شما حرام کرده- جز آنچه بدان ناچار شده اید- برای شما به تفصیل بیان نموده است. و به راستی، بسیاری [از مردم، دیگران را] از روی نادانی، با هوس های خود گمراه می کنند. آری، پروردگار تو به [حال] تجاوزکاران داناتر است. }

- وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَجَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَیرَْ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مخُْتَلِفًا أُکُلُهُ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشَبهًا وَ غَیرَْ مُتَشَبِهٍ کُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ ءَاتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لَا یحُِبُّ الْمُسْرِفِینَ*وَ مِنَ الْأَنْعَمِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا کُلُواْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَنِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ*ثَمَنِیَهَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَینْ ِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَینْ ِ قُلْ ءَالذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَیَینْ ِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَیَینْ ِ نَبُّونیِ بِعِلْمٍ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ*وَ مِنَ الْابِلِ اثْنَینْ ِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَینْ ِ قُلْ ءَالذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَیَینْ ِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَیَینْ ِ أَمْ کُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّئکُمُ اللَّهُ بهَِذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْترََی عَلیَ اللَّهِ کَذِبًا لِّیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیرِْ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا یهَْدِی الْقَوْمَ الظَّلِمِینَ*قُل لَّا

1- . مائده / 100

2- . انعام / 119

أَجِدُ فی مَا أُوحِیَ إِلیَّ مُحَرَّمًا عَلیَ طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَن یَکُونَ مَیْتَهً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَیرْ‌ِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرْ‌َ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ*وَ عَلیَ الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَایَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِک جَزَیْنَاهُم بِبَغْیِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ(1)

{و اوست کسی که باغ هایی با داربست و بدون داربست، و خرمابن، و کشت زار با میوه های گوناگون آن، و زیتون، و انار، شبیه به یکدیگر و غیر شبیه پدید آورد. از میوه آن- چون ثمر داد- بخورید، و حق [بینوایان از] آن را روز بهره برداری از آن بدهید، و [لی] زیاده روی مکنید که او اسراف کاران را دوست ندارد. و [نیز] از دام ها، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را [پدید آورد]. از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید، و از پی گام های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است.

هشت فرد [آفرید و بر شما حلال کرد]: از گوسفند دو تا، و از بز دو تا. بگو: «آیا [خدا] نرها [ی آنها] را حرام کرده یا ماده را؟ یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟» اگر راست می گویید، از روی علم، به من خبر دهید.» و از شتر دو، و از گاو دو. بگو: «آیا [خدا] نرها [ی آنها] را حرام کرده یا ماده ها را؟ یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ آیا وقتی خداوند شما را به این [تحریم] سفارش کرد حاضر بودید؟» پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی، مردم را گمراه کند؟ آری، خدا گروه ستم کاران را راهنمایی نمی کند. بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خونِ ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند. یا [قربانیی که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی [به خوردن آنها] ناچار گردد، قطعاً پروردگار تو آمرزنده مهربان است. و بر یهودیان، هر [حیوان] چنگال داری را حرام

1- . انعام / 141 - 146

کردیم، و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است. این [تحریم] را به سزای ستم کردنشان، به آنان کیفر دادیم، و ما البتّه راستگوییم. }

- وَ لَقَدْ مَکَّنَّاکُمْ فیِ الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَکُمْ فِیهَا مَعَایِشَ قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ(1)

{و قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم، و برای شما در آن، وسایل معیشت نهادیم، [اما] چه کم سپاسگزاری می کنید. }

- وَ کُلُواْ وَ اشرْبُواْ وَ لَا تُسرِْفُواْ إِنَّهُ لَا یحُِبُّ الْمُسرِْفِینَ*قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتیِ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ فیِ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الاْیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(2)

{و بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده روی مکنید که او اسراف کاران را دوست نمی دارد. [ای پیامبر] بگو: «زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و [نیز] روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این [نعمت ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت [نیز] خاصّ آنان می باشد.» این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم. }

- وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائثَ(3)

{و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند}

- وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنیِ إِسْرَءِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ(4)

{به راستی ما فرزندان اسرائیل را در جایگاه [های] نیکو منزل دادیم، و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم}

- فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّکُمْ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فیِ الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهَارَ(5)

1- . اعراف / 10
2- . اعراف / 31 -32
3- . اعراف / 157
4- . يونس / 93
5- . ابراهيم / 32

{و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد، و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود، و رودها را برای شما مسخّر کرد. }

- وَ جَعَلْنَا لَكمُ ْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ.(1)

{و برای شما و هر کس که شما روزی دهنده او نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم. }

- وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْ ءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ.(2)

{و چارپایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آنها می خورید. }

- وَ إِنَّ لَكمُ ْ فيِ الْأَنْعَامِ لَعِبرْةً نُّسْقِيكمُ مِّمَّا فيِ بُطُونِهِ مِن بَينْ ِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَائغًا لِلشَّارِبِينَ*وَ مِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فيِ ذَلِک لاَيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.(3)

{و در دام ها قطعاً برای شما عبرتی است: از آنچه در [لابلای] شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست. و از میوه درختان خرما و انگور، باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید. قطعاً در این [ها] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه ای است. }

- وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ.(4)

{و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید. }

- فَكلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالاً طَيِّبًا وَ اشْكُرُواْ نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ*إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرْ ِاللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرْ َبَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*وَ لَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلىَ اللَّهِ الْكَذِبَ.(5)

1- . حجر / 20

2- . نحل / 5
3- . نحل / 66 - 67
4- . نحل / 72
5- . نحل / 114 - 116

{پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده است، حلال [و] پاکیزه بخورید، و نعمت خدا را- اگر تنها او را می پرستید- شکر گزارید. جز این نیست که [خدا] مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است. [با این همه،] هر کس که [به خوردن آنها] ناگزیر شود، و سرکش و زیاده خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است. و برای آنچه زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید: «این حلال است و آن حرام» تا بر خدا دروغ بندید. }

- فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتىَ*كُلُواْ وَ ارْعَوْاْ أَنْعَامَكُمْ(1)

{پس به وسیله آن رُستنی های گوناگون، جفت جفت بیرون آوردیم. بخورید و دام هایتان را بچرانید. }

- كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكمُ ْ غَضَبىِ(2)

{از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم، بخورید و [لی] در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید. }

- وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فىِ الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلىَ ذَهَابِ بِهِ لَقَادِرُونَ*فَأَنشَأْنَا لَكمُ بِهِ جَنَّاتٍ مِّن نخَِّيلٍ وَ أَعْنَابٍ لَّكمُ ْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَهٌ وَ مِنهْا تَأْكلُونَ*وَ شَجَرَهً تخَْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِّلْاكِلِينَ*وَ إِنَّ لَكمُ ْ فىِ الْأَنْعَامِ لَعِبرْهً نُّسْقِيكمُ مِّمَّا فىِ بُطُونهِا وَ لَكمُ ْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَهٌ وَ مِنهْا تَأْكلُونَ(3)

{و از آسمان، آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آن مسلماً توانایيم. پس برای شما به وسیله آن باغ هایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم که در آنها برای شما میوه های فراوان است و از آنها می خورید. و از طور سینا درختی برمی آید که روغن و نان خورشی برای خورندگان است. و البته برای شما در دام ها [ی گلّه درس] عبرتی است: از [شیری] که در شکم آنهاست، به شما می نوشانیم، و برای شما در آنها سودهای فراوان است و از آنها می خورید. }

1- . طه / 53 - 54
2- . طه / 81
3- . مؤمنون / 18 - 21

- أَ لَمْ تَرَوْاْ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فيِ السَّمَاوَاتِ وَ مَا فيِ الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً(1)

{آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در آسمآنها و آنچه را که در زمین است، مسخّر شما ساخته و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟ }

- أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلىَ الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَمُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ(2)

{آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر می رانیم، و به وسیله آن کِشته ای را برمی آوریم که دام هایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟ }

- وَ مِن كُل تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا(3)

{و از هر یک گوشتی تازه می خورید. }

- وَ أَخْرَجْنَا مِنهْا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ*وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّن نخَّيِلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ عيون*لِيَأْكُلُواْ مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ*سُبْحَانَ الَّذِى خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ(4)

{و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند. و در آن [زمین] باغ هایی از درختان خرما و تاک قرار دادیم و چشمه ها در آن روان کردیم. تا از میوه آن و [از] کارکردِ دست هایِ خودشان بخورند، آیا باز [هم] سپاس نمی گزارند؟ پاک [خدایی] که از آنچه زمین می رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی دانند، همه را نر و ماده گردانیده است. }

- اللَّهُ الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِترْكَبُواْ مِنهْا وَ مِنهْا تَأْكلُونَ*وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُواْ عَلَيهْا حَاجَةً فيِ صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلىَ الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ(5)

1- . لقمان / 20
2- . سجده / 27

3- . فاطر / 12
4- . يس / 33 - 36
5- . غافر / 79 - 80

{خدا [همان] کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید. و در آنها برای شما سودهاست تا با [سوار شدن بر] آنها به مقصودی که در دل هایتان است برسید، و بر آنها و بر کشتی حمل می شوید. }

- فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا*وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا*وَ زَيْتُونًا وَ نخْلًا*وَ حَدَائقَ غُلْبًا*وَ فَاكِهَةً وَ أَبًّا*مَّتَاعًا لَّكُم وَ لِأَنْعَامِكُم(1)

{پس در آن، دانه رویانیدیم. و انگور و سبزی، و زیتون و درخت خرما، و باغ های انبوه، و میوه و چراگاه، [تا وسیله] استفاده شما و دام هایتان باشد. }

تفسیر:

«الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا» {همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده]، قرار داد} دلالت دارد بر جایز بودن بهره بری از زمین به هر وجه که باشد از قبیل سکونت و زراعت و آباد کردن و جوی کندن و کاریز در آوردن و جز آن از هر گونه بهره بردن جز آن بهره ای که دلیل آن را خارج کرده.

و قول خداوند متعال که فرمود: «رِزْقًا لَّکُمْ» {رزقی برای شما} دلالت دارد بر حلال بودن همه میوه ها و خرید و فروش آنها و بهره های دیگر، و اگر منظور از«رزقا»، مرزوق(فرد روزی داده شده) باشد، «لکم» صفت برای آن است و اگر منظور از «رزقا»، مصدر باشد، «لکم» مفعول له برای آن است. گویا که فرموده: روزی دادن او شما را. دنباله آیه دلالت دارد بر وجوب شکر منعم.

«هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فیِ الْأَرْضِ جَمِیعًا» {اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید} خدای سبحان بر بندگانش منت نهاده به سبب آفرینش جمیع آنچه در زمین است برای آنها، و این دلالت می کند بر صحت بهره مندی آنها از همه آنچه از وجوه مصالح که در زمین است اگر خالی از مفسده باشد، و از آن استدلال می شود بر اینکه اصل در اشیاء، اباحه است چون اشیاء برای کسی

1- . عبس / 27 - 32

که برایش آفریده شدند، مباح هستند و گفته شده: منت نهادن به خاطر آفرینش همه، مقتضی حلال بودن همه و اینکه برای هر شیئی از آن اشیاء فایده و نفعی وجود دارد می باشد. و آنچه گفته شده: که آنچه که سودی ندارد مانند سم و عقرب و برخی از حشرات، از آن خارجند، در آن اشکال وجود دارد، و نیافتن، دلیل بر نبودن نیست و وجود داشتن ضرر در چیزی دلالت بر منتفی بودن نفع در آن نمی کند، آیا نمی بینی که خوردنی های پاکیزه، نهایت زیان را به بیمار می رساند؟ و هر کس در حکمت خداوند متعال بیندیشد جرات نمی کند که مثل این گفته را بگوید، و شاید مقصود این باشد که در آفرینش، چیزی که زیان محض و خالی از نفع باشد وجود ندارد، بلکه تنها از جهتی، در آن زیان وجود دارد و جهتی که به خاطر آن وجه، خالی از منفعت است، منت نهادن بر آن، از آن جهت واقع نمی شود، بلکه منت نهادن از جهت نفع با خالی بودن از زیان، می باشد و واژه «الطَّیِّب» در برخی از آیات، اشاره ای به آن می باشد، همان گونه که طبرسی آن را تفسیر کرده به اینکه منظور، طاهر از هر شبهه پلیدی و زیانی می باشد و خداوند متعال آگاه است. پایان.

بیضاوی گفته: معنی «لَکُم»، به خاطر شما و سود بردن شما در راه دنیایتان به وسیله بهره برداری شما از آنها در مصالح جسم هایتان با واسطه یا بدون واسطه یا در راه دینتان به وسیله دلیل آوردن و عبرت گیری و آشنا شدن با آنچه از لذت های آخرت و دردهای آن که با آنها مناسبت دارد، و آن مقتضی مباح بودن چیز های سودمند است و مخصوص بودن برخی از آنها برای برخی به خاطر سبب های عارضی مانع عمومیت اباحه نیست؛ زیرا که آن دلالت می کند بر اینکه همه برای همه است نه اینکه هر یک برای هر یک و «ما» هر آنچه در زمین است را در بر می گیرد نه خود زمین مگر آنکه مقصود از آن جهت پایین باشد، همان گونه که مقصود از سماء، جهت بالا است و «جَمِیعًا» حال از موصول دوم است.

«کُلُوا وَ اشْرَبُوا»: ظاهرخطاب به بنی اسرائیل است و مقصود، آنچه از منّ(عسل) و سلوی(بلدرچین) و چشمه ها که خداوند متعال به آنها روزی داده است،

می باشد و دلیل آوردن برای عمومیت ممکن است باشد به گونه ای که خالی از تکلف نیست.(1)

«یَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ»؛ طبرسی رحمه الله گفته: از ابن عباس نقل شده که این آیه درباره ثقیف و خزاعه و بنی عامر بن صعصعه و بنی مدلج، هنگامی که آنان زرع و چهار پایان و بحیره و سائبه و وصیله را بر خودشان حرام کرده بودند نازل شده است.

و طبرسی قدس سره گفت: علما درباره خوردنی ها و منافعی که در آنها زیانی بر کسی وجود ندارد اختلاف دارند پس برخی از آنان قائل به این شده اند که آنها ممنوعیت دارند و برخی از آنان قائل به این شده اند که آنها مباح هستند که سید مرتضی- که رحمت خداوند متعال بر او باد- آن را برگزیده، و برخی از آنان کسانی هستند که بین دو امر توقف کرده اند و هر یک از آن دو را جایز دانسته اند. و این آیه دلیل بر اباحه خوردنی ها است مگر آنچه که دلیل، بر ممنوعیت آن دلالت می کند و آیه به عنوان تاکید کننده برای حکم عقل آمده است، پایان.

و مقصود از خوردن یا خصوص خوردن به معنای لغوی است یا مطلق انتفاع است که آن مجازی است که شیوع دارد، و حلال عبارت است از افعال جایز بندگان، و مباح نظیر آن است و طیّب برای چند معنی گفته می شود؛ نخست، آنچه که شارع آن را حلال کرده، دوم، آنچه که پاک است.سوم، آنچه که خالی از اذیت در روح و بدن است. چهارم، آنچه که طبع سالم آن را لذیذ می شمرد و از آن تنفر ندارد. پنجم، آنچه که وجه زشتی که موجب منع از آن شود در آن وجود ندارد، همان گونه که از بیشتر موارد استعمال آن می فهمیم، (و آن را خواهی دانست).

خطاب در اینجا برای همه مکلفین از بنی آدم، عمومیت دارد و امر در «کُلُوا» برای اباحه است و چون در خوردنی، آنچه که حرام است و آنچه که حلال است وجود دارد، آن صفتی که لازم است برای آن باشد را تبیین کرد، پس فرمود: «حَلالاً» و گفته شده: امر، از جهت رعایت کردن قیدِ[حلال] برای وجوب است،

1- . أنوار التنزیل و أسرار التأویل 1 : 66

«طَيِّباً»؛ گفته شده: آن هم به معنای حلال است، و بین آن دو به خاطر تفاوت دو لفظ از لحاظ تأکید، جمع کرده است، و گفته شده: یعنی آنچه که آن را در دنیا و آخرت نیکو و خوشمزه می یابید، و در کشاف و جوامع است که: یعنی پاک از هر شبهه ای، گفته شده: و برفرض مفعول بودن «حَلالاً» و حال بودن «طَيِّباً»، بعید نیست که مقصود از حلال، آنچه که به حسب ذات و احوال غالبی خود، خالی از وجه ممنوعیت است و مقصود از طیب آنچه که از هر جهتی خالی از وجه ممنوعیت است باشد.

مؤلف: بر فرض حال بودن طیب و حمل کردن امر بر رجحان، اظهر آن است که حلال برای احتراز کردن از حرام و طیب برای احتراز کردن از شبهات باشد.

«حَلالاً»؛ احتمال دارد که مفعول «كُلُوا» باشد و در این هنگام «مِن»، ابتدائیه یا بیانیه است و ظاهر کتاب کشاف این است که آن تبعیضیه است، و تفتازانی از قول کشاف منع کرده است زیرا «مِن» تبعیضیه در موضع مفعول یعنی: بعضی از آنچه را در زمین است بخورید.

گفت: پس اگر گفته شود: چرا جایز نیست که «مِن»، حال از «حَلالاً» باشد؟ می گوییم: به خاطر اینکه ظرف مستقر بودن «مِن» تبعیضیه و حال بودن لغو از چیزهایی است که علمای علم نحو قائل به آن نیستند، و گفته شده: در آن اشکالی وجود دارد؛ زیرا در موضع مفعول بودن «مِن» تبعیضیه، معنایش این نیست که آن از جهت اعراب، مفعول به است و کفایت کننده از مفعول به. بلکه تنها با مفعول به متحد می شود، پایان.

یا حال از مفعول که «مِمَّا فِي الْأَرْضِ» است، می باشد، پس مقصود از ما فی الارض؛ خوردنی های حلال شده است.

یا اینکه صفت برای مصدر محذوف است یعنی خوردنی حلالی را بخورید و «مِن» تبعیضیه یا ابتدائیه است، اما مفعول له یا تمیز بودن آن همان گونه که بعضی از آنان گمان کرده اند، غیر واضح است.

«طَيِّباً» مثل «حَلالاً» و یا صفت آن است.

ص: 110

مؤلف: این، آن چیزی است که قوم آن را ذکر کرده اند و اظهر در نزد من این است که «حَلالاً و طَیِّباً» برای تأکید هستند نه برای تقیید، و تفاوتی نمی کند که آن دو، دو حال مؤکد قرار داده شوند یا غیر آن، زیرا تقیید در صورت حمل کردن امر بر اباحه، - همان گونه که اکثریت گفتهاند - کلام را خالی از فایده قرار می دهد، چرا که حاصل آن در این هنگام این است که: آنچه که برای شما حلال شده است، برای شما حلال شده است، چرا که سود بردن از آنچه که برای شما حلال شده است، برای شما جایز می باشد.

پس اگر گفته شود: چگونه این مطلب تمام است با اینکه معلوم است که آنچه در زمین است مشتمل بر محرمات بسیاری است؟

می گوییم: اگر «مِن» را حمل بر تبعیض کنیم، این اشکال وارد نیست، و همچنین ممکن است که این قبل از تحریم اشیاء حرام شده باشد؛ زیرا از بعضی از اخبار چنین بر می آید که قبل از هجرت چیزی به جز شهادتین و آنچه از عقاید که در پی آن می آید واجب نشده و به جز شرک و انکار نبوت و آنچه لازمه آن دو است حرام نشده بود و بعد از هجرت، واجبات و محرمات به صورت تدریجی نازل شده اند. علاوه بر اینکه ممکن است که آن عامی باشد که تخصیص خورده است همان گونه که در سایر عمومات این چنین است، پس بر حلال بودن جمیع آنچه که در زمین است دلالت می کند، مگر آنچه که دلیل آن را خارج کرده است.

گفته شده که: از عمومات خطاب، بر می آید که آن چیز هایی که حلال شده، برای کفار و فاسقان نیز حلال است و از چیز های حلال شده به آنها دادن جایز است، مگر آنچه که دلیلی بر منع از آن دلالت کند.

«وَ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» یعنی از وسوسه های شیطان در حرام کردن آنچه خداوند متعال، حلال کرده یا در ترک کردن شکر آن نعمت هایی که خداوند متعال داده است، پیروی نکنید، و قول خداوند متعال: «وَ أَن تَقُولُواْ عَلَىَ اللَّهِ»، معنای اول را تأیید می کند، و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که

گام های شیطان، قسم خوردن به طلاق و نذر در گناهان و هر قسمی به جز بر خدا می باشد.(1)

مؤلف: احتمال دارد که به قرینه صدر آیه، مقصود، قسم خوردن و نذر کردن بر حرام کردن آن چیز هایی که حلال شده اند، باشد.

و گفته شده: در این نهی هشداری است بر اینکه مقصود از «حَلَالًا» در امر، تقیید است نه اطلاق حلال بودن آنچه در زمین است و خوردنی از آن یا خوردن آن. و مخالفت امر، تعدی کردن به خوردن غیر حلال و اجتناب از خوردن حلال و انجام غیر آن از محرمات را در بر می گیرد، پایان. و ضعف آن از آنچه ذکر کردیم روشن است.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ» مضمون صدر آیه، نزدیک به آنچه که گذشت می باشد، جز آنکه این آیه به اعتبار خطاب، مخصوص مؤمنین است، و گفته شده: امر برای تشویق یا اباحه خوردن آنچه مؤمنان آن را خوشمزه و نیکو می یابند و آن را پاک می شمارند، می باشد نه پلیدی که طبع از آن نفرت دارد و عقل، قطع به زشتی خوردن آن دارد؛ مانند خون و بول و منی و حشرات و غیر آن. و از آن طاهر بودن آن خوردنی هم فهمیده می شود، زیرا نجس پلید است و از آن چیز هایی نیست که مؤمنان آن را پاک می شمارند، و آن در دلالت کردن بر اباحه همه چیز هایی که عقل آن را پاک می شمارد و در آن ضرر و پلیدیی نمی یابد، از چیز هایی که برای بنی آدم رزق نامیده می شود یعنی در خوردن از آن نفع برده می شود، صریح تر از آنچه گذشت می باشد، و فهمیدن اینکه اشیاء بر اصاله الحلّیه هستند، از آن أولی است.

مؤلف: بر طبق روش آنچه در پیش گفتیم حاصل این است که از آنچه که دلیلی شرعی بر تحریم آن دلالت نمی کند، بخورید؛ در آنچه که به شما روزی دادیم و به شما قدرت عمل در تصرف در آن دادیم، یا از آنچه که در آن وجه قبح واقعی وجود ندارد که به معنای اول باز می گردد؛ زیرا قبح به وسیله بیان شارع دانسته

1- . مجمع البیان 2 : 252

می شود، یا از آنچه که برای نفس و بدن مضر نمی باشد یا از آنچه که طبع سالم آن را لذیذ می شمرد و از آن تنفر ندارد یا بنا بر اینکه غالباً رغبت به غیر آن ندارد، یا بنا بر اینکه روش آیه مشتمل بر امتنان است و عمده امتنان به آن چیزی است که طبع آن را لذیذ می شمرد نه به آنچه که طبع ها از آن تنفر دارند، یا به خاطر ناروا بودن خوردن پلیدی هایی است که حرام نشده اند، بنا بر اینکه امر برای صرف اباحه است یا به خاطر رجحان تصرف در چیز های پاک و خوردن آنها، بنا بر اینکه امر برای استحباب است.

و به طور کلی دلیل آوردن به وسیله امثال این آیه بر تحریم چیزهایی که عموم طبع ها از آن نفرت دارند مشکل است.

رازی گفته: بدان که خوردن گاهی واجب است و آن هنگام دفع زیان است و گاهی مستحب است و آن اینکه گاهی مهمان هنگامی که تنهاست از خوردن خودداری می کند و هنگامی که دعوت میشود انبساط پیدا میکند[برای خوردن] و این خوردن مستحب است. و گاهی مباح است؛ هنگامی که خالی از این عوارض باشد، و اصل در شیء این است که خالی از عوارض باشد، پس به طور مسلم چیزی که خوردن نامیده شود مباح است و هنگامی که امر این چنین است امر هم برای اباحه است.

سپس گفته: اصحاب، قول خداوند متعال: «مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ» را دلیل بر این دانسته اند که گاهی روزی حرام می باشد، زیرا طیب همان حلال است، پس اگر هر رزقی حلال باشد همانا معنا چنین می شود که از حلال شده های آنچه برای شما حلال کردیم بخورید، پس تکرار می باشد و آن خلاف اصل است، و از آن پاسخ دادند به اینکه طیب در لغت عبارت است از خوشمزه و نیکو، و شاید گروه هایی گمان کردند که از فراخی در غذا و بسیار خواستن طیبات از غذاها منع شده است، پس خداوند متعال به وسیله فرموده خود: از لذائذ آنچه برای شما حلال کردیم بخورید، آن را مباح کرد، پس ذکر مخصوص آن برای این معنی است، پایان.

و مضمون باقی آیه عبارت است از: وابسته بودن وجوب شکر خداوند متعال به اینکه آنان او را عبادت میکنند، و خلاصه آن اینکه اگر عبادت بر شما واجب

است، زیرا او معبود شماست پس شکر برای او هم بر شما واجب است زیرا او نعمت دهنده و احسان کننده به شماست، این چنین طبرسی رحمه الله آن را ذکر کرده است،(1) و رازی گفت: در آن وجوهی است:

1. اگر عارف به خداوند متعال و نعمت های او هستید، خداوند متعال را شکرگزاری کنید، و بنا بر اطلاق اسم اثر بر مؤثر، از معرفت خداوند متعال به عبادت او تعبیر کرد.

2. معنای آن این است که اگر می خواهید که خداوند متعال را عبادت کنید، پس او را شکرگزاری کنید زیرا شکر رئیس عبادات است.

3. و خدایی را که این نعمت را روزی شما کرده است شکرگزاری کنید، اگر تنها او را می پرستید، یعنی اگر صحیح است که شما او را مخصوص به عبادت می دانید و اعتراف دارید به اینکه او که منزه است، معبود شماست نه غیر، پایان.

مؤلف: احتمال دارد که غرض این باشد که شکر شما تنها با ترک شرک و اخلاص عبادت برای خداوند متعال، صحیح و مستقیم است.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ»؛ گویا این آیه مانند استثناء از عموم آنچه گذشت می باشد یا اینکه چون خدای سبحان در آیه به خوردن طیبات امر کرد، در این آیه خبائث را توضیح داد تا دانسته شود که جز آنها، از طیبات هستند، و «إنّما» بنا بر آنچه که مشهور در بین علمای ادبیات عرب و اصول است برای حصر می باشد و بر منحصر بودن محرمات از خوردنی ها در این چیزها، دلالت می کند، پس آن در حلال بودن غیر آنها مگر آنچه که دلیل آن را خارج کرده است، حجت است.

و بیضاوی گفت: مقصود انحصار حرمت بر آنچه که ذکر شده از میان آنچه که آنان آن را حلال می دانند، است نه به طور مطلق یا انحصار حرمت آن بر حالت اختیار می باشد، گویا خداوند متعال فرموده: خداوند، تنها این چیزها را بر شما حرام گردانیده است، مادامی که اضطرار به آنها نداشته نباشید، پایان.

1- . مجمع البيان 2 : 252

و ممکن است که تحریم، در این وقت، منحصر به آنچه که ذکر شده باشد و بعد از آن، غیر آنها را حرام گردانیده است، همان گونه که گذشت، و اولین از محرمات در آن آیه، مردار است و آن بنا بر مشهور، آن چیزی است که روح بر وجه ذبح شرعی از آن جدا نشود. و در مجمع: مردار، هر چیز دارای خون جهنده است؛ از حیوانات و پرندگان خشکی، از آن چیز هایی که خداوند متعال، خوردن آن را مباح کرده است، اهلی و وحشی آن دو که بدون ذبح شرعی، روح از آن جدا شود، و گفته شده که: مردار، هر چیزی از حیوانات و پرندگان خشکی است که بدون ذبح شرعی، حیات از آن جدا شود، و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ایشان ملخ ها و ماهی را مردار نامیدند و فرمود: دو مردار مباح هستند: ملخ ها و ماهی، پایان.(1)

و بعید نیست که اطلاق مردار بر ماهی و ملخ ها بر وجه مجاز باشد، زیرا بیرون آوردن اولی از آب و گرفتن دومی، ذبح شرعی آن دو است.

به این آیه و امثال آن بر حرمت همه انتفاعات مردار جز آنچه دلیل آن را خارج کرده، استدلال شده است، زیرا حرمت ضمیمه شده به عین، عرفا حرمت تصرف در آن را به طور مطلق افاده می کند، و گفته شده که: حرمت ضمیمه شده به هر عینی حرمت بهره بردن متعارف و غالبی در آن را افاده می کند، زیرا متبادر در تحریم مردار، خوردن است، به خصوص به قرینه ذکر آن با خون و گوشت خوک، چنانچه متبادر در تحریم امهات، وطی است و به همین گونه در موارد دیگر. و این أقوی است و مردار را بر خود مردار و بر اجزائی از آن که حیات در آن بوده حمل کردند، پس اعضاء بی جان از مردار حرام نشده است جز آنچه خبیث است بنا بر مشهور، آن هم نه به خاطر جزء مردار بودنش، بلکه به خاطر خبیث بودن آن، - بر طبق نظر آنها - و هر چیزی از اجزاء جاندار که از حیوان زنده جدا شود، بر آن حمل شده است.

و دوم: خون است و به خون بر زمین ریخته شده، مقید شده، زیرا در آیه دیگر، خون به آن مقید شده است، و مطلق بر مقید حمل می شود و خون مسفوح آن

1- . مجمع البیان 3 : 157

خونی است که در هنگام بریدن رگ حیوان یا ذبح آن با قوت خارج می شود، که از «سفحت الماء» یعنی آب را ریختم گرفته شده پس مسفوح یعنی ریخته شده و با این قید از آن خونی که با سنگینی از حیوان خارج می شود مانند خون ماهی، جدا میشود، که این خون نجس نمی باشد ولی در حرمت[خوردن]آن اختلاف کردند؛ پس گفته شده که: آن به خاطر اطلاق این آیه حرام است و جواب آن را دانستی و به خاطر اینکه آن از خبائث است و آن منع شده است، و به زودی سخن درباره خبائث و حرمت آنها را خواهی شنید.

و اما خون به جا مانده در جسم حیوان ذبح شده حلال گوشت، پس نظر مخالفی در بین اصحاب درباره حلال بودن آن نمی شناسم و علامه، اجماع بر آن را نقل کرده و آنچه را که نفس به درون حیوان ذبح شده جذب می کند، در حلال بودن و طهارت در حکم آنچه که در جسم حیوان ذبح شده باقی مانده نیست و درباره حرمت آنچه در میان جگر سیاه و قلب می ماند دو وجه وجود دارد و به خاطر ظاهر آیه، ترجیح عدم حرمت، بعید نیست مگر اینکه خبیث بودن آن و حرمت مطلق خبیث ثابت شود.

خون به جا مانده در حیوان حرام گوشت، تابع حکم همان حیوان است، و ظاهر اصحاب، حکم به نجاست آن است و از برخی از متأخرین، توقف در نجاست نقل شده است، و غیر از خون های ذکر شده، از خون هایی که با قوت از رگ خارج نمی شوند و کثرت خون ریزی برای آنها وجود ندارد، ولی آن از حیوانی است که نفس[سائله] دارد؛ پس ظاهر اصحاب، اتفاق بر نجاست آن است و ظاهر علاّمه و محقق حلی، ادعای اجماع بر آن است، و از برخی اخبار هم استفاده شود، و حرمت هم ثابت می شود، و اما خون غیر ماهی از چیزهایی که نفس[سائله] ندارند، پس گروهی از اصحاب، اجماع بر طهارت آن را نقل کرده اند و سخن درباره حلال و حرام بودن آن، مانند سخن درباره خون ماهی است.

سوم: گوشت خوک؛ گفته شده که: خداوند متعال، گوشت خوک را مخصوص گردانید، اگرچه همه اجزاء آن حرام است؛ زیرا مقصود از خوردن، گوشت است و

غیر آن، تابع آن است و به خاطر شدت حرص کافران و بیشتر بودن اعتقاد آنان به خوبی و برکت آن، پس برای ردّ آنها گوشت را مخصوص به ذکر گردانید.

چهارم: آنچه را که هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده؛ یعنی آنچه که هنگام ذبح حیوان برای غیر خدا، مانند بت و مسیح و غیر آن دو، صدا به آن بلند شود. و ریشه اهلال، رؤیت هلال است، گفته می شود: هلال در آمد و نمایان شد و آن را دیدم، لکن از آن جایی که هنگامی که ماه دیده می شود، عادت بر بالا بردن صدا به تکبیر جاری شده، آن اهلال نامیده شده، سپس اهلال برای بالا بردن صدا، اگر چه برای غیر تکبیر باشد، گفته شده است و خداوند متعال در جای دیگری فرمود: «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» {و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید}؛ گفته شده که: پس این آیه مطلق است و آیه اول، مقید و دومی بر اولی حمل می شود، یا اینکه رابطه بین آن دو، عموم و خصوص من وجه است، پس به مقتضای روایات معتبره، بین آن دو جمع صورت گرفته است، و احکام تسمیه به خواست خداوند خواهد آمد.

«فَمَنِ اضْطُرَّ» {کسی که ناچار شود} یعنی به خوردن این چیزها، طبرسی رحمه الله گفت: از اکثر مفسرین نقل شده که مقصود، ضرورت گرسنگی است، و گفته شده که: از مجاهد نقل شده که مقصود، ضرورت اکراه است، و تفسیر آن این است که: پس هر کس بترسد که از گرسنگی بمیرد و خوردنی را که به وسیله آن جان خود را حفظ کند نیابد.

فرموده خداوند متعال که: «غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» {در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد}؛ درباره آن سه قول وجود دارد:

1- ستمگر نبودن در لذت بردن و متجاوز نبودن در رفع گرسنگی.

2- ستمگر نبودن در زیاده روی کردن و متجاوز نبودن در کوتاهی نمودن.

3- ستمگر نبودن بر امام مسلمین و متجاوز نبودن برخداوند متعال به وسیله معصیت و آن از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت شده است، پایان.(1)

1- . مجمع البيان 1 : 257

و در کافی از امام صادق علیه السلام است که: باغی کسی است که علیه امام شورش می کند و عادی کسی است که دزد راهزن است، که در وقت اضطرار، خوردن مردار برای آن دو جایز نیست.(1)

و در تهذیب است که باغی، طالب شکار و عادی، دزد است که این دو نمی توانند مردار را هنگامی که مضطر هستند، بخورند و آن بر هر دو حرام است.(2)

و در فقیه از امام جواد علیه السّلام نقل شده که فرمود: عادی دزد است و باغی کسی است که برای خوشی یا سرگرمی به دنبال شکار می رود، نه برای اینکه آن را برای خانواده اش فراهم آورد، که این دو نمی توانند مردار را هنگامی که مضطر هستند، بخورند و آن در حالت اضطرار بر هر دو حرام است، همان گونه که آن در حالت اختیار هم بر هر دو حرام است، و آن دو نمی توانند در سفر، در روزه گرفتن کوتاهی کنند و نماز را شکسته بخوانند.(3)

و بیضاوی گفت: ستمگر نبودن در اینکه خود را بر مضطر دیگری برگزیند و متجاوز نبودن در حفظ جان و رفع گرسنگی، و گفته شده که یعنی: ستمگر نبودن بر حاکم و متجاوز نبودن به وسیله راهزنی، و بنا بر این مردار بر کسی که به وسیله سفر گناه می کند، مباح نیست و آن، ظاهر مذهب شافعی و قول احمد است.

«فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» [بر او گناهی نیست]؛ طبرسی رحمه الله گفت: یعنی ایرادی بر او نیست، و این لفظ فقط برای برای بیان اینکه آن در اصل، مباح نیست، و فقط به خاطر ضرورتِ رفع حرج چنین شده، ذکر شده است، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيم»؛ آمرزش، فقط به خاطر دو چیز ذکر شده است: یا برای بیان اینکه هنگامی که خداوند متعال گناه را می آمرزد، درباره آنچه که در آن رخصت داده مؤاخذه نمی کند و یا به خاطر اینکه آن، وعده به آمرزش در هنگام بازگشت به طاعت الهی از آنچه که آنان

1- . کافی 6 : 265
2- . تهذیب الاحکام 9 : 78
3- . من لا یحضره الفقیه 3 : 344

از تحریم آنچه از سائبه و غیر آن که خداوند متعال آن را حرام نکرده است، دچار آن بودند، می باشد، پایان.(1)

مؤلف: و اگرچه ظاهر برخی از اخبار، اختصاص حکم به اضطرار در گرسنگی می باشد، ولی لفظ آیه شامل هر اضطراری از قبیل گرسنگی یا ترس از کشته شدن یا ضرر بزرگی که بر حسب عادت تحمل ناپذیر است، می باشد.

«کُلُّ الطَّعامِ»؛ در مجمع چنین آمده که: همه خوردنی ها «کَانَ حِلاًّ» یعنی حلال بود «لِّبَنىِ إِسْرَءِیلَ» [بر فرزندان اسرائیل] و اسرائیل که یعقوب علیه السلام است «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِیلُ عَلىَ نَفْسِهِ» [جز آنچه، اسرائیل- یعقوب- بر خویشتن حرام ساخته بود]؛ درباره آن طعام اختلاف کردند؛ پس گفته شده: که یعقوب گرفتار بیماری عرقی شد که به آن عرق النساء گفته می شود و نذر کرد که اگر خداوند متعال او را شفا دهد، عروق و گوشت شتر را که دوست داشتنی ترین طعام در نزد او بود، بر خود حرام کند؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد، و گفته شده که: اسرائیل، گوشت شتر را به خاطر عبادت کردن خداوند متعال بر خودش حرام کرد و از خداوند متعال خواست که آن را به برای او مجاز گرداند و خداوند متعال، آن را بر فرزندان او حرام کرد؛ این قول از حسن می باشد، و گفته شده که دو برآمدگی کبد و قلوه ها و پیه (چربی گوشت حیوان)، جز پیه هایی که بر پشت های آنها است را بر خودش حرام کرد؛ این قول از عکرمه است، و در اینکه او چگونه آن را بر خودش حرام کرد، اختلاف شده است.

پس گفته شده که: به وسیله اجتهاد خود، و گفته شده که: به وسیله نذر، و گفته شده که: به وسیله نصّی که به او رسیده است، و گفته شده که: او همان گونه که احتیاط کننده زاهد در دین، لذت را بر خودش حرام می کند، آن را بر خود حرام کرد، «مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَئةُ»[پیش از نزول تورات]؛ یعنی همه خوردنی ها، پیش از نزول تورات بر موسی، برای بنی اسرائیل حلال بود، پس تورات، تحریم آنچه که

1- . مجمع البیان 1 : 257

برای بنی اسرائیل حلال بود را در بر گرفت، و درباره آنچه بر آنان حرام شده و وضعیت آن پس از نزول تورات، اختلاف کردند.

و گفته شده که: آنچه که آنها پیش از نزول تورات، آن را به پیروی از پدرشان یعقوب حرام می دانستند، همان بر آنها حرام شده است؛ این قول از سدی می باشد.

و گفته شده که: خداوند متعال، آن را در تورات بر آنها را حرام نکرده است و فقط پس از تورات، به خاطر ظلم و کفرشان، بر آنها حرام کرد، و شیوه این بود که هنگامی که بنی اسرائیل، گناه بزرگی می کردند، خداوند متعال خوردنی پاکی را بر آنها حرام می کرد و عذابی را بر آنان می فرستاد و آن مرگ بود، و آن فرموده خداوند متعال است که: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ» [پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زَد، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم].(1)

و گفته شده که: در تورات، هیچ کدام از آن بر آنها حرام نشده و فقط آن، چیزی بود که آنها خودشان به پیروی از پدرشان بر خودشان حرام کردند، و تحریم آن را به خداوند متعال نسبت دادند و خداوند متعال آنها را تکذیب کرد و علیه آنان، تورات را دلیل و برهان خود دانست و آنها را به آوردن آن و خواندن آنچه در آن است فرمان داد، زیرا در تورات وجود داشت که آنها برای انبیاء حلال بوده اند، و فقط اسرائیل آنها را بر خودش حرام کرد و آنها به خاطر علمشان به راستگویی پیامبر و دروغگو بودن خودشان، جرأت به آوردن آن نکردند و آن دلیلی بر درستی نبوت پیامبر بود.

«مِن بَعْدِ ذَلِکَ» [بعد از این]؛ یعنی بعد از تمام شدن حجت، «فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» [آنان خود ستمکارانند]؛ به خودشان.(2)

مؤلف: ظاهر کلام بنا بر برخی از وجوه، حلال کردن آن چیزی است که آنها بر خودشان حرام کردند، پس خوب بیندیش.

1- . نساء / 160
2- . مجمع البیان 2 : 475

«أُحِلَّتْ لَكُم بهَيمَهُ الْأَنْعَامِ» [برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده]؛ تفسیر آن در باب انعام گذشت. «إِلَّا مَا يُتْلیَ عَلَيْكُمْ» [جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود]؛ گفته شده: یعنی جز آن چیز حرام شده ای که بر شما خوانده می شود، مانند فرموده خداوند متعال: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ» [بر شما حرام شده است: مردار] یا جز آنچه آیه تحریم آن بر شما خوانده می شود، «غَيرْ مُحِلِّیِ الصَّيْدِ» [در حالی که نباید شکار را...حلال بشمرید]؛ حال از ضمیر در کلمه « لَكُم» می باشد، و گفته شده که: حال از واو در کلمه « أَوْفُواْ» می باشد، و گفته شده که: استثناء می باشد، و آن مشکل است، و «الصَّيْدِ»؛ احتمال دارد که مصدر و مفعول باشد و «وَ أَنتُمْ حُرُمٌ» [در حال احرام]؛ حال از آنچه که در «مُحِلیّ ِ» مستتر شده می باشد، و «حُرُمٌ»؛ جمع حرام و آن محرِم است، و ان شاء اللّه تعالی تفسیر آیات در کتاب حج خواهد آمد.

«وَ الْمُنْخَنِقَهُ» [و حیوان حلال گوشتِ خفه شده]؛ طبرسی رحمه الله گفت: آن حیوانی است که سرش را میان دو شاخه از درخت وارد می کند و خفه شده و می میرد؛ این قول از سدی می باشد، و گفته شده که: آن حیوانی است که به وسیله طناب شکارچی خفه شده و می میرد؛ این قول از ضحاک و قتاده است، و ابن عباس گفت: اهل جاهلیت، آن حیوان را خفه می کردند و آن را می خوردند، «وَ الْمَوْقُوذَهُ» [و به چوب مرده]؛ آن حیوانی است که زده می شود تا اینکه بمیرد؛ این قول از ابن عباس و سدی می باشد، و وقذ عبارت است: از شدت زدن، گفته می شود: وقذتها، أقذها و قذاٌ و أوقذتها ایقاذا: هنگامی که آن را با ضربه ای از پای درآورم. «وَ الْمُترَدِّيَهُ» [و از بلندی افتاده]؛ و آن حیوانی است که از کوهی یا جای بلندی بر روی زمین می افتد و یا در چاهی می افتد و می میرد؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد، و وقتی که در چاهی افتاد و توانایی بر ذبح شرعی آن وجود نداشته باشد، جایز است که به آن نیزه زده شود و در جایی غیر از محل ذبح آن، ضربه زده شود تا اینکه سرد شود، سپس خورده شود.

«وَ النَّطِيحَهُ» [و به ضربِ شاخ مرده]؛ و آن حیوانی است که دیگری، آن را شاخ می زند و او می میرد، و اگرچه در فعیل به معنای مفعول، هاء ضمیر ثابت

نمی ماند، مثل «لحیه دهین» و «عین کحیل» و «کفّ خضیب»، در نطیحه، هاء ضمیر، ثابت می ماند، فقط به خاطر اینکه آن در جای اسامی، وارد شده است، و برخی از کوفیون گفتند که: هاء ضمیر، فقط هنگامی از فعیله به معنای مفعوله، حذف می شود که آن، صفت برای اسمی که مقدّم بر آن صفت شده، باشد؛ مثل کفّ خضیب و عین کحیل، و اما هنگامی که کف و عین و آنچه که فعیل، برای آن صفت می باشد، حذف شود و به فعیل اکتفا کنند، هاء تأنیث را در آن ثابت می گذارند تا به وسیله ثبوت هاء در آن، دانسته شود که آن کلمه، صفت برای مؤنث می باشد، و گفته می شود که: رأینا کحیله و خضیبه؛ یعنی زن سرمه کشیده و خضاب کنندهای را دیدیم.

«وَ مَا أَكلَ َ السَّبُعُ» [و آنچه درنده از آن خورده باشد]، یعنی و آنچه که درنده، آن را خورده باشد؛ به معنای اینکه درنده، آن را کشته باشد، و آن شکار حیوان درنده می باشد بر شما حرام شده است؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد.

«إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» [مگر آنچه را که زنده دریافته و خود سر ببرید]؛ یعنی جز آنچه از این چیزها که آن را برای تذکیه اش، زنده دریافتید و سرش را بریدید، و از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام، روایت شده که: کمترین چیزی که زنده بودن حیوان برای تذکیه، به وسیله آن دریافت می شود، این است که آن حیوان را در حالی که گوش آن یا دم آن تکان می خورد یا چشمش می گردد، دریابی.

و در اینکه استثناء به چه چیزی بازمی گردد، اختلاف شده است؟ پس گفته شده که: به همه آنچه از محرمات که ذکر آن گذشت، غیر از آنچه که تذکیه پذیر نیست، از قبیل خوک و خون باز می گردد؛ این قول از حضرت علی علیه السلام و ابن عباس می باشد.

و گفته شده که: آن، استثناء از تحریم است، نه از محرّمات؛ زیرا مردار و خوک تذکیه ندارند و استثناء پذیر نیستند و معنای آن این است که سایر آنچه ذکر شده، بر شما حرام شده است، جز آنچه که تذکیه کنید از آن چیزهایی که خداوند متعال، آن را برای شما به وسیله تذکیه(ذبح شرعی) حلال کرده است. پایان.(1)

1- . مجمع البيان 3 : 156 - 158

و گفته شده که: استثناء، فقط به مورد اخیر باز می گردد.

سپس طبرسی رحمه الله گفت: و هرگاه گفته شود که: وجه تکرار در فرموده خداوند متعال که: «وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ» تا آخرین چیزی که تحریم آن را شمرد، چیست؟ با اینکه خداوند متعال، آیه را با فرموده خود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» [بر شما حرام شده است: مردار] که آن، همه آنها را در بر می گیرد، شروع کرد، اگرچه اسباب مرگ، متفاوتند؛ از قبیل: خفگی یا پرت شدن یا شاخ زدن یا به نام غیر خدا کشتن یا خوردن توسط درنده؟

پس پاسخ این است که: فایده در آن این است که آنها تنها آنچه را که به مرگ طبیعی خود و به غیر از چیزی از این اسباب می مرد، مردار می شمردند، پس خدای سبحان، آنها را آگاه نمود که حکم همه، یکی است و اینکه وجه مباح بودن، تنها تذکیه شرعی می باشد. سدّی گفت: همانا جمعی از عرب، همه آنها را می خوردند و آنها را مردار نمی شمردند؛ یعنی منحصرا، آن حیوانی را که از درد می میرد، مردار می شمردند.

«وَ مَا ذُبِحَ عَلىَ النُّصُبِ» [و آنچه برای بتان سر بریده شده]؛ یعنی سنگی که آنها آن را می پرستیدند و آن بت ها هستند، یعنی آنچه به نام بت ها ذبح شده، بر شما حرام شده است، و گفته شده که: معنای آن عبارت است از: آنچه که برای بت ها و به خاطر تقرب به آنها ذبح شده، و لام و علی پشت سر یکدیگر می آیند. آیا به فرموده خداوند سبحان نمی نگری: «فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصحْابِ الْيَمِينِ»(1)[از یاران راست بر تو سلام باد]؛ که «لَكَ» به معنای علیک می باشد، و آنها به وسیله خون های آن حیوانات قربانی شده به بت ها تقرب می جستند و بت ها را به خون آنها آلوده می کردند، ابن جریح گفت: نُصُب، بت ها نیستند، بت ها فقط چیزهایی هستند که صورت گری و رنگ آمیزی می شوند، بلکه نُصُب، سنگهایی نصب شده در در باره کعبه بود و آنها سیصد و شصت سنگ بودند، و گفته شده که: سیصد تا از آنها برای خزاعه بود، و هنگامی که چیزی را قربانی می کردند و خونش را بر آن جایی که

1- . واقعه / 91

جلوی خانه کعبه بود می پاشیدند و گوشت را پخش میکردند و آن را روی سنگها قرار می دادند، و مسلمانان گفتند: یا رسول الله، اهل جاهلیت، خانه کعبه را با خون، بزرگ می داشتند و ما به بزرگداشت آن سزاوارتریم، پس خدای سبحان، چنین نازل فرمود: «لَن يَنَالَ اللَّهَ لحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لكِن يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ»(1)[هرگز نه گوشت های آنها و نه خون هایشان به خدا نخواهد رسید، ولی این تقوای شماست که به او می رسد.]

«وَ أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالْأَزْلَامِ» [و نیز قسمت کردن شما چیزی را به وسیله تیرهای قرعه]؛ موضع آن، رفع است، یعنی خواستار تقسیم شدن به وسیله تیرهای قرعه بر شما حرام شده است و معنای آن خواستار تقسیم ارزاق شدن به وسیله تیرهایی که به آنها در سفرهایشان و آغاز کارهایشان فال می زدند، می باشد، و آنها تیرهایی برای جاهلیت بود که بر برخی از آنها نوشته شده بود: رب من مرا امر کرد، و بر برخی از آنها نوشته شده بود: رب من مرا نهی کرد و برخی از آنها بی نشان و علامت بودند و چیزی روی آن نوشته نشده بود، و هنگامی که قصد سفر یا کاری که اهتمام به آن داشتند، می کردند، آن تیرها را بر هم می ریختند و یکی را برمی داشتند و اگر تیری که بر آن نوشته بود: رب من، مرا امر کرد، خارج می شد، مرد به دنبال آن کار می رفت و اگر تیری که بر آن نوشته بود: رب من مرا نهی کرد، خارج می شد، به دنبال آن کار نمی رفت و اگر تیری که چیزی روی آن ننوشته بود، خارج می شد، برداشتن تیر را تکرار می کردند. و خداوند متعال بیان کرد که انجام آن کار، حرام است؛ این قول از حسن و جمعی از مفسرین نقل شده است، سپس طبرسی ،آنچه از علی بن ابراهیم خواهد آمد را ذکر کرده، سپس گفته: و گفته شده که: ازلام؛ قاب قمار بازی فارس و روم بوده که با آنها قمار می زدند، این قول از مجاهد می باشد، و گفته شده که: شطرنج است؛ این قول از سفیان بن وکیع می باشد.

«ذَلِكُمْ فِسْقٌ» [این کارها همه نافرمانی خداست]؛ معنای آن این است که همه آنچه که سابقا ذکر شد، فسق است، یعنی گناهی بزرگ و خروج از طاعت خداوند

ص: 124

1- . حج / 37

متعال به معصیت اوست؛ این قول از ابن عباس است، و گفته شده که: «ذَلِکُمْ»، اشاره به فال زدن به ازلام می باشد، یعنی اینکه آن فال زدن، فسق است، و آن روشن تر می باشد، پایان.(1)

و بر مبنای معنای اول گفته شده که: سبب تحریم این است که آن، داخل شدن در علم غیب و گمراهی در اعتقاد به اینکه آن راهی به سوی علم غیب است و دروغ بستن به خداوند متعال می باشد، اگر مقصود از پروردگار من، خداوند متعال باشد و نادانی و شرک است، اگر مقصود از پروردگار من، بت باشد، و بنا بر این، تحریم استخاره معروفی که اکثریت قائل به جواز آن، بلکه به استحباب آن شده اند، و روایات، بر آن دلالت دارند، از آن فهمیده می شود پس آنچه که ذکر شد، سبب تحریم نمی باشد، بلکه مجرد نص مخصوص، سبب تحریم است و استخاره، به وسیله نص از آن بیرون است، زیرا ظاهر این است که خصوص آنچه که آنها خودسرانه آن را انجام می دادند، راه شرعی نداشته و روایات راه های شرعی و حجت رسا می باشند و این مانند آن نیست؛ برخی از محققان، چنین آن را ذکر کردند.

مؤلف: همچنین از برخی از روایات بر می آید که آنها نزد خدایانشان تیرها را بر هم می ریختند و یکی را برمی داشتند و در آن به آنها توسل می جستند، پس ممکن است که فسق بودن آن از این جهت هم باشد.

سپس همانا آیه هایی که در میان آن آیه ها و میان فرموده خداوند متعال: «فَمَنِ اضْطُرَّ» می باشند، بیان کردن آنچه است که دور شدن از آن حرام ها را موجب می شود و آن این است که اخذ آنها نافرمانی خداوند متعال است، و حرمت آنها از جمله دین کامل و نعمت تامه و اسلام پسندیده است.

مؤلف: تغییر نظم آیات از ترتیبی که نازل شده، بعید نیست؛ به خاطر دلالت روایات متواتره از طرق خاصه و عامه بر اینکه آن آیات معترضه درباره ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده که در روز غدیر نازل شد، و شاید آنها عمدا برای دور کردن ذهن ها از فهم مقصود آن را انجام دادند.

1- . مجمع البيان 3 : 157 - 158

«فَمَنِ اضْطُرَّ فيِ مخْمَصَهٍ» [و هر کس دچار گرسنگی شود]؛ در مجمع، معنای آن این است که: و هر کس ضرورت گرسنگی او را به خوردن مردار کشاند، تا جایی که امتناع از خوردن آن برای او ممکن نیست؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد، «غَیرْ مُتَجَانِفٍ لّإِثْمٍ»، یعنی مایل به گناه نباشد، و آن بنا بر حال بودن منصوب شده، یعنی و هر کس که به خوردن مردار و آنچه که خداوند متعال تحریم آن را بر شمرده است، در هنگام گرسنگی سخت، غیر عامدانه و نه از روی اختیار و نه از روی حلال شمردن آن، اضطرار پیدا کرد، پس خدای سبحان، خوردن آن به اندازه ای که جان او را به وسیله آن حفظ می کند، نه بیش از آن، برای او مباح کرد؛ این قول از ابن عباس و غیر او می باشد و اهل عراق آن را گفتند، و اهل مدینه گفتند: در هنگام ضرورت جایز است که از آن، شکم خود را سیر کند، و گفته شده که: همانا معنای فرموده خداوند متعال که: «غَیرْ مُتَجَانِفٍ لّإِثْمٍ»؛ نافرمان نبودن به اینکه ستمگر یا متجاوز یا مسافر برای گناه باشد؛ این قول از قتاده است.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» [بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است]؛ در کلام، چیزی حذف شده که آنچه که ذکر شده بر آن دلالت می کند، و معنا این است که: و هر کس که به آنچه که بر او حرام شده، بی آنکه به گناه متمایل باشد، مضطر شود و آن را بخورد، پس همانا خداوند متعال، آمرزنده گناهان او و پوشاننده خوردن آن بر او می باشد و او را به آن مؤاخذه نمی کند، و نه این است که می خواهد عقاب آن خوردن را بر او بیامرزد، و عقاب بر فعل مباح، سزاوار نیست و او رحیم است؛ یعنی نسبت به بندگانش، رئوف است، و از رحمتش، آنچه که بر آنها حرام شده را در حال خوف بر جان، برای آنها مباح کرد.

«یَسْئَلُونَکَ» [از تو می پرسند] ای محمّد «مَا ذَا أُحِلَّ لهُمْ» [چه چیزی برای آنان حلال شده است؟]؛ معنای آن این است که: کدام چیز برای آنها حلال شده است؟ یعنی مؤمنان از تو خبر می پرسند که چه چیزی از خوردنی ها، و گفته شده که: چه چیزی از صید و چیزهایی که ذبح می شوند برای آنها حلال شده است؟ «قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ» [بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده] از آنها و آن حلالی است که پروردگار شما در خوردن آن به شما اذن داده؛ از خوردنی ها و

چیزهایی که ذبح می شوند و صید، این قول از جبّائی و ابی مسلم می باشد، و گفته شده که: یعنی از آنچه که نه قرآن و نه سنتی در تحریم آن وارد نشده است، و این به خاطر آنچه که رسیده که همه چیز ها آزاد و مباح هستند، تا اینکه شرع در تحریم آنها وارد شود، سزاوارتر است، و بلخی گفت: طیبات یعنی آنچه خوشمزه به شمار می آید.(1)

«الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ» [امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده]؛ طبرسی رحمه الله گفت: این بر حلال کردن همه غذا هایی که طیّب شمرده می شوند، جز آنچه که دلیل بر تحریم آن اقامه شده است، دلالت می کند.(2)

مؤلف: تفسیر آیه در باب چیزهایی که کفار، ذبح می کنند، ان شاء اللّه خواهد آمد.

«لا تُحَرِّمُوا» [حرام مشمارید]؛ طبرسی در مجمع گفته: آن چند احتمال دارد:

1- مقصود این باشد که معتقد به حرمت آنها نشوید.

2- مقصود این باشد که تحریم آنها را اظهار نکنید.

3- مقصود این باشد که آنها را به وسیله فتوا و حکم، بر غیر خودتان، حرام نکنید.

4- اینکه آنها را در شدت اجتناب، به منزله محرمات ندانید.

5- مقصود این باشد که به وسیله نذر یا قسم، تحریم آنها را بر خود لازم نکنید، پس حمل آیه بر همه این وجوه، لازم است، و طیبات یعنی چیز های لذیذی که دل ها آنها را بخواهند و به سمت آن تمایل پیدا کنند، و ممکن است گفته شود که: طیب به معنای حلال است، همان گونه که گفته می شود که: یطیب له کذا یعنی برای او حلال است و آن مناسب اینجا نیست.(3)

مؤلف: در آن سخن اعتراضی است و سخن ما درباره آن گذشت، و احتمال می رود که مقصود از طیّب، چیزی باشد که در آن جهت قبح و خبث معنوی نباشد، و

1- . مجمع البيان 3 : 159 - 161
2- . مجمع البيان 3 : 162
3- . مجمع البيان 3 : 236

هر چیزی که خداوند متعال، آن را حلال کرده، پس آن، این گونه است و ذکر آن برای بیان علت حکم است، و گویا او فرموه: آنچه را که خداوند متعال برای شما حلال کرده، حرام مشمارید؛ زیرا هر چیزی که او، آن را برای شما حلال کرده، زشتی و خباثت در آن نیست، پس چرا آنها را بر خودتان حرام می کنید؟

«وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ» [و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید]؛ محقق اردبیلی رحمه الله گفته: یعنی آنچه را که خداوند متعال برای شما حلال کرده و روزی شما گردانیده، بر خودتان حرام نکنید و از روی کناره گیری، از آن دوری نگزینید، بلکه بخورید؛ زیرا همه چیز هایی که خداوند متعال روزی شما گردانیده کرده، حلال و پاکیزه است. و «حَلَالًا» حال بیان کننده مقصود است، نه حال تقیید زننده و«طَیِّبًا» هم، این گونه است، و احتمال می رود که قید باشد و سبب تقیید، آنچه است که قبلا فرمود: «لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ» [چیزهایِ پاکیزه ای را که خدا برای استفاده شما حلال کرده، حرام مشمارید] ؛ زیرا آنجا از تحریم چیزهایِ پاکیزه ای که خداوند متعال حلال کرده، یعنی هر چه که پسند افتاد و از آن لذت برده شود سخن گفته، و همانا گفته شده که: ظاهر این است که قید «طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ» برای وقوع و توصیف است و اینکه آن محلی برای تحریم است و گرنه تحریم همه آنچه که خداوند متعال حلال کرده ممنوع است، و احتمال می رود که اضافه نیز بیانیه باشد. و از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که ایشان روزی قیامت را برای اصحابش شرح داد و در بیم دادن آنها مبالغه کرد و رقت کردند و گروهی از اصحاب در خانه عثمان بن مظعون گرد هم آمدند و عهد و پیمان بستند که همیشه روزه دار و شب زنده دار باشند و گوشت نخورند و در بستر نخوابند و به زنان و بوی خوش نزدیک نشوند و لذت های دنیا را رها کنند و پلاس پاره یعنی جامه پشمین بپوشند و در زمین بگردند، پس گزارش آن به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رسید و فرمود: همانا من مأمور به آن نشده ام، همانا برای نفس های شما بر شما حقی است، پس روزه دارید و افطار کنید و به پا خیزید و بخوابید، و همانا من شب به پا می خیزم و می خوابم و روزه می دارم و افطار می کنم و

گوشت و روغن می خورم و هر کس از روش من روگرداند از من نیست، و روایت مشهور است.

یا به خاطر اینکه که رغبت نفس به سمت آن بیشتر است، پس آن در معرض تحریم است. پس در آیه، دلالت بر اینکه رزق، گاهی حلال و گاهی حرام می باشد، وجود ندارد و اینکه حرام نیز، رزق می باشد، همان گونه که آن مورد اعتقاد جاهلان و مردم عوامی که اموال مردم را می خورند و می گویند: این چیزی است که خداوند متعال آن را روزی ما کرده است، و آن مقتضای مذهب اشاعره است و بیضاوی به آن اشاره کرده به اینکه اگر رزق، بر حرام واقع نمی شد، برای ذکر حلال در آیه، فایده زائدی وجود نداشت، و این خیال باطلی است، زیرا ذکر هر چیزی، نیاز به فایده زائدی ندارد، با اینکه آن فائده در اینجا وجود دارد، و آن اشاره به عدم معقولیت منع است، یعنی آن حلالی است که خداوند متعال، روزی شما کرده و معنایی برای تحریم و منع وجود ندارد.

و به طور کلی، قید گاهی برای کشف و بیان و گاهی برای اشاره به عدم معقولیت اجتناب و اینکه آن وصف، علت برای نکوهش ترک کننده است، و گاهی برای غیر آن می باشد، و در اینجا، دو تای اول کفایت می کند و آیه دلالت بر عدم جواز تجاوز از مقررات خداوند متعال و تشریع و نیکو نبودن اجتناب از آنچه خداوند متعال حلال کرده دارد و احتمال می رود که منظور، اجتناب با اعتقاد به حرمت یا کراهت باشد، پس با ترک، برای زهد و اینکه آن سببی برای خواب و کسالت و قساوت قلب نشود، منافات ندارد، و از این رو نقل شده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نان گندم نخورد و از نان جو سیر نشد، و زهد امیر المؤمنین علیه السّلام مشهور است، ولی شایسته است که آن با اعتقاد پیروی از آنها باشد، جز اینکه هنگامی که به خاطر برخی فوائد مانند علت بودنش برای کم خوابیدن و اصلاح نفس و زبون کردن آن، اجتناب شود، پس ظاهر این است که در این صورت همراه با اعتقاد به حلال بودن، مانعی ندارد، پایان.(1)

1- . زبده البیان: 621 - 622

و طبرسی در مجمع گفته: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که ایشان فرمود که: آیه درباره علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شده، و اما علی علیه السّلام؛ زیرا ایشان سوگند خورده بود که شب را هرگز نخوابد مگر آنچه که خدا بخواهد، و اما بلال؛ زیرا او سوگند خورده بود که در روز هرگز افطار نکند، و اما عثمان بن مظعون؛ زیرا او سوگند خورده بود که هرگز نکاح نکند.

و ابن عباس گفته: مقصود از طیبات رزق، گوشت و غیر آن است.

«وَ اتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ» [و از آن خدایی که بدو ایمان دارید پروا دارید]؛ این، دعوت به پرهیزگاری با لطیف ترین وجوه است، و تقدیرش این است که: ای مؤمنان به خداوند متعال، ایمانتان را با کوتاهی کردن در تقوا، ضایع نکنید، تا حسرت بزرگ بر شما باشد، و در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای شما حلال کرده و در همه نافرمانی های او، از کسی که به او ایمان دارید و او خدای سبحان است، بترسید و در این دو آیه دلالتی بر ناپسندی کناره گرفتن و تکروی و تنها زیستن(توحش)، و بیرون آمدن از شیوه ای که عموم مردم در ازدواج کردن و خواستن فرزند و آباد کردن زمین، بر آن هستند، وجود دارد و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله، گوشت مرغ و فالوده می خورد و از حلوا و عسل خوشش می آمد و فرمود: همانا مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست می دارد، و فرمود: همانا در شکم مؤمن گوشه ای است که جز حلوا آن را پر نمی کند.

«لَیْسَ عَلیَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ» [بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی نیست] در مجمع است که، یعنی: گناه و حرج «فِیمَا طَعِمُواْ» [در آنچه قبلاً خورده اند]، از شراب و قمار، پیش از نزول حرمت آنها. و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که یعنی: در آنچه که قبلا از حلال خورده اند، و این واژه برای جمیع خوردن و نوشیدن، شایسته است، از ابن عباس و انس و ابن عازب و مجاهد و قتاده و ضحاک روایت شده که هنگامی که حرمت شراب و قمار نازل شد، صحابه گفتند: یا رسول اللّه درباره برادران ما که گذشتند و آنها شراب می خوردند و از قمار غذا می خوردند، چه می فرمایید؟ و این آیه نازل شد. و گفته شده که: آن درباره قومی که گوشت ها را بر خودشان حرام کردند و راه رهبانیت

را پیمودند، مانند عثمان بن مظعون و غیر او، نازل شده است، و خداوند متعال برای آنها بیان کرد که گناهی در تناول مباح با اجتناب از محرمات نیست، «إِذَا مَا اتَّقَواْ» [در صورتی که تقوا پیشه کنند] از نوشیدن آن پس از حرمت، «وَ ءَامَنُواْ» [و ایمان بیاورند] به خداوند متعال، «وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» [و کارهای شایسته کنند]؛ یعنی طاعات، «ثُمَّ اتَّقَواْ» یعنی تقوا را ادامه دهند، «وَ ءَامَنُواْ» یعنی ایمان را ادامه دهند، «ثُمَّ اتَّقَواْ» به انجام واجبات، «وَ أَحْسَنُواْ» به انجام مستحبات، و بنا بر این، تقوای اول پرهیز از نوشیدن بعد از حرمت می باشد و تقوای دوم مداومت بر آن و تقوای سوم پرهیز از همه گناهان است و احسان را هم به آن افزود، و گفته شده که: همانا تقوای اول پرهیز از گناهان عقلانی است که مختص مکلف است و از او تجاوز نمی کند، و ایمان اول ایمان به خداوند متعال و به آنچه که خداوند متعال، ایمان به آن را واجب کرده، و ایمان به زشتی این گناهان و لزوم دور شدن از آنهاست، و تقوای دوم پرهیز از گناهان شرعیه و ایمان به زشتی آنها و وجوب اجتناب از آنها، و تقوای سوم به مظالم عباد اختصاص دارد و چه بسا به غیر سرایت کند مثل ظلم و فساد.

و ابو علی جبائی گفته: همانا شرط اول به زمان گذشته تعلق دارد و شرط دوم به دوام بر آن و استمرار بر انجام آن تعلق دارد، و شرط سوم به مظالم عباد اختصاص دارد و سپس برای اینکه این تقوا، به مظالم اختصاص دارد، به فرموده خداوند متعال که: «وَ أَحْسَنُواْ» [و احسان نمایند]، دلیل آورده؛ زیرا وقتی که احسان به دیگران می رسد، لازم است که گناهانی که قبل از آن، به پرهیز از آنها فرمان داده شده اند نیز نسبت به دیگران باشد، و این دلیل ضعیف است؛ زیرا در آیه تصریحی وجود ندارد به اینکه مقصود از آن، احسانی است که به دیگران باشد، و مانعی ندارد که مقصود از احسان، انجام کار نیک و مبالغه در آن باشد و اگر چه اختصاص به فاعل داشته باشد و از او به دیگری نرسد، همان گونه که به کسی که در انجام کار نیک مبالغه کند، می گویند: أحسنت و أجملت، سپس اگر پذیرفته شود که مراد از آن، احسانی است که به دیگران باشد، پس چرا جایز نباشد که فعل متعدی بر فعل لازم عطف شود؟ و اگر خدای سبحان تصریح می کرد و می فرمود: و از همه زشتی ها بپرهیزند و به دیگران احسان کنند، مانعی نداشت، و شاید ابا علی، در شرط سوم

فقط به خاطر آنچه که او گمان کرده به اینکه در آن، آنچه که در شرط اول و دوم امکان داشت، امکان ندارد، از ذکر زمانها صرف نظر کرد، و این ممکن است و ممتنع نیست که شرط اول بر گذشته و دوم بر حال و سوم بر آنچه که مورد انتظار در آینده است، حمل شود و هر گاه گفته شود که: همانا نزد متکلمین، واسطه ای میان گذشته و آینده وجود ندارد زیرا فعل، یا موجود است که گذشته می باشد و یا معدوم است که آینده می باشد و تنها علمای علم نحو، زمانهای سه گانه را ذکر کرده اند. پس پاسخ آن این است که درست است که در وجود، واسطه ای میان معدوم و موجود نیست، همان گونه که ذکر شده، جز اینکه مانعی ندارد که موجود در نزدیک ترین زمان را حال بنامیم و میان آن و گذشته دور و آینده مورد انتظار، فرق بگذاریم، پایان.(1)

و برخی از محققین گفته اند که: برای ایمان، درجات و منازلی است، همان گونه که اخبار زیادی بر آن دلالت می کنند، و مراحل اولیه ایمان عبارت است از: تصدیق هایی آمیخته با شک ها و شبهه ها، با اختلاف مراتب آنها، و امکان دارد که همراه آنها شرک، وجود داشته باشد؛ «وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُم مُّشْرِكُونَ»(2)[و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه با او چیزی را شریک می گیرند]، و از این مراحل بیشتر به اسلام، تعبیر می شود؛ «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَ لَكِن قُولُواْ أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْايمَانُ فىِ قُلُوبِكُمْ»(3)[برخی از بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم.» و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است] و درجات میانه ایمان، تصدیق هایی هستند که نه شک و نه شبهه، با آنها آمیخته نیستند؛ «الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُواْ»(4)[کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و دیگر شک نیاورده اند]، و بیشتر اطلاق ایمان، به طور خاص بر آنها می باشد؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ

1- . مجمع البیان 3 : 240 - 241
2- . یوسف / 106
3- . حجرات / 14
4- . حجرات / 15

قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ ءَایَاتُهُ زَادَتهُمْ إِیمَانًا وَ عَلیَ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ»(1) [مؤمنان، همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دل هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکّل می کنند.]

و مراحل نهایی ایمان، همین تصدیقات بدون شک و ریب به همراه کشف و شهود و ذوق و مشاهده حقایق و محبت کامل به خدای سبحان و اشتیاق تمام به حضرت قدسیه خداوند متعال می باشد،«یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلیَ الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلیَ الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ»(2)[خدا آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست دارند. اینان با مؤمنان، فروتن، و بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد] و از آن مرتبه گاهی تعبیر به احسان شده که در روایت است که: احسان این است که خداوند متعال را طوری عبادت نمایی که گویا تو او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی، پس همانا او تو را می بیند، و گاهی تعبیر به یقین شده است؛ «وَ بِالْأَخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ»(3)[و به آخرت یقین دارند] و به این مراحل سه گانه، فرموده خداوند عزوجل که: «لَیْسَ عَلیَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعِمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ أَحْسَنُواْ وَ اللَّهُ یحُِبُّ الْمُحْسِنِینَ»(4) اشاره دارد و به مقابل های آن که آنها مراتب کفر می باشند، فرموده خداوند جلّ و عزّ که: «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلًا»(5)[کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند آن گاه به کفر خود افزودند، قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به

1- . انفال / 2
2- . مائده / 54
3- . بقره / 4
4- . مائده / 93
5- . نساء / 137

ایشان نخواهد نمود.] اشاره دارد.

مؤلف: و تحقیق آن در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد.

رازی گفته: اگر گفته شود که: چرا رفع گناه بر خوردن خوراکی ها، به شرط ایمان و تقوا، مشروط شده، با اینکه معلوم است که کسی که ایمان نیاورده و کسی که تقوا، پیشه نکرده است، سپس چیزی از مباحات را خورد، پس همانا در آن تناول، گناهی بر او نیست، آری در ترک ایمان و در ترک تقوا گناه دارد؟ می گوییم: این برای شرط کردن نیست بلکه برای بیان این است که آن گروه هایی که این آیه درباره آنها نازل شده چنین وصفی داشتند و منظور ستایش آنها است.

و طبرسی گفته: و سید مرتضی علی بن الحسین موسوی قدس الله روحه در برخی از مسائل خود ذکر کرده که: مفسران به توضیح وجه در تکراری که این آیه آن را دربرگرفته، پرداختند و گمان کردند که آن، مشکلی در آیه است و آنچه را که آن، مشکل تر از تکرار است را رها کردند و آن این است که خداوند متعال، گناه را از کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در آنچه که می خورند، به شرط تقوا و ایمان و انجام کارهای شایسته، نفی کرده، با اینکه ایمان و انجام کارهای شایسته، در نفی گناه [از امر مباح] شرط نیستند؛ زیرا کار مباح، هنگامی که از کافر نیز واقع شود، گناهی بر او نیست.

و در حل این شبهه ما دو راه داریم: اول اینکه به مشروطی که به ذکر آن تصریح شده، چیز دیگر پیوست شود تا اثر آنچه که شرط شده، ظاهر گردد و تقدیر آیه چنین می باشد که: بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه قبلاً خورده اند و غیر آن نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ زیرا شرط در نفی گناه، باید برای آن تأثیری باشد تا این گونه باشد که هرگاه آن شرط منتفی شود، گناه پابرجا و استوار شود، و ما دانستیم که با پرهیز از حرام ها، در آنچه خورده می شود، گناه منتفی می شود و آن شرطی است که چیز بیشتری بر آن نیست و چون به دنبال ذکر تقوا، ایمان و انجام کارهای شایسته را آورد و این دو تأثیری در نفی گناه ندارند، دانستیم که آنچه که که ذکر آن گذشت در تقدیر است، تا شرط، صحیح و مطابق با مشروط باشد؛ زیرا کسی

که در آنچه که خورده نمی شود، از حرام بپرهیزد، در آنچه که او آن را می خورد، گناهی بر او نیست، ولی ممکن است صحیح باشد که در آنچه از واجب که او در آن اخلال کرده یا آنچه از واجب که او آن را ضایع کرده، گناه بر او پابرجا و استوار شود و هنگامی که شرط کردیم که پرهیز از زشتی از جانب کسی که به خداوند متعال ایمان آورده و کارهای شایسته کرده، واقع شود، گناه از هر وجهی از او مرتفع می شود، و حذف آنچه که ما آن را ذکر کردیم، به خاطر دلالت کلام بر آن، قبیح نیست، و از عادت عرب است که آنچه را به منزله این است حذف کنند و قوت دلالت بر آن، بی نیاز کننده از سخن گفتن از آن می باشد، و مانند آن، قول شاعر است که:

تراه

كأن الله يجدع أنفه

و

عينيه إن مولاه بات له و فر

- او را می بینی، گویا خداوند متعال، بینی او و دو چشم او را، اگر مولایش صاحب مال فراوان گردد، می برد.

چون کلمه جدع، مناسب چشم نیست و چشم، عطف بر انف شده که جدع مناسب آن است، لذا لفظی که مناسب چشم است از قبیل فقوء و آنچه که به منزله آن است در تقدیر است.

و راه دوم اینکه ایمان و انجام کارهای شایسته که در اینجا قرار داده می شود، اگرچه عطف بر شرط شده اند، اما شرط حقیقی نیستند، و گویا چون خداوند متعال خواسته که وجوب ایمان و انجام کارهای شایسته را بیان کند، آن را به آنچه از پرهیز از حرام ها که واجب است عطف کرده؛ به خاطر اشتراک آن دو در وجوب، گرچه آن دو در شرط بودن در نفی گناه در آنچه که خورده می شود، با هم مشترک نیستند، و این توسّعی است در بلاغت و رسایی سخن که عقل در حسن و غرابت آن متحیر می ماند. کلام سید رحمه الله به پایان رسید.

و همچنین در جواب درباره آن گفته شده که: همانا مؤمن، صحیح است که به او اطلاق شود که گناهی بر او نیست، و کافر مستحق کیفر است و فرو رفته در آن است، و این لفظ بر او اطلاق نمی شود، و همچنین، همانا کافر، راه فهم حلال و حرام را بر خودش بسته، و از این رو، خدا مؤمن را یاد کرده است.

ص: 135

فرموده خداوند متعال: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [و خدا نيكوكاران را دوست مى دارد]؛ يعنى خداوند متعال، ثواب دادن به آنها و بزرگ داشت و گرامى شمردن و تجليل كردن آنها را مى خواهد. و روايت شده كه قدامه بن مظعون، در دوران عمر بن خطاب شراب مى نوشيد و وى خواست كه او را حد زند، پس قدامه گفت: «لَيْسَ عَلىَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ» [بر كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده اند، گناهى نيست] تا آخر آيه، و عمر خواست كه حد را از او بردارد، پس على عليه السّلام فرمود: او را ميان صحابه بگردانيد، و اگر از كسى از آنها نشنيده كه آيه حرمت شراب را بر او خوانده باشد، پس او را حد نزنيد و اگر شنيده بود، پس او را توبه دهيد و حد بزنيد، و اگر توبه نكند، كشتن او واجب است.(1)

مؤلف: ممكن است كه در پاسخ شبهه اى كه سيد مرتضى رضى الله عنه آن را ايراد كرده، گفته شود كه: ما نمى پذيريم كه مباح بر كافر، مباح است و ممكن است كه اباحه، مشروط به ايمان باشد، همان گونه كه صحت عبادات، مشروط به ايمان است، همان طور كه از نامه اميرالمؤمنين عليه السّلام به اهل مصر، به همراه محمّد بن ابى بكر، و غير آن از اخبار، بر مى آيد كه خداوند متعال، مؤمن را بر لذت هاى دنيا بازخواست نمى كند و غير او را بر آنها بازخواست مى كند، و آنها را فقط براى مؤمنين مباح كرده، و مراد از انجام كارهاى شايسته، ولايت ائمه عليهم السّلام و مقصود از تقوا، ترک خوردنى هاى حرام است، و از آيه، عدم گناه بر مؤمنين در هر چيزى كه بخورند و بنوشند هنگامى كه از خوردنى ها و نوشيدنى هاى حرام اجتناب كنند، و ثبوت گناه بر مؤمنين، هنگامى كه حرام را بخورند و بنوشند، و بر غير آنها، به طور مطلق، به خاطر عدم حصول شرط اباحه در غير مؤمنين، استفاده مى شود، و به طور بعيد، احتمال مى رود كه مقصود اين باشد كه صرف چيزهاى خوشمزه، براى كسى كه ايمانش كامل است، ضرر ندارد و تنها به كسانى كه ايمانشان ناقص است و آن، سبب سركشى نفس هاى آنها و چيره شدن شهوات حرام بر آنها مى شود، زيان مى رساند، و

1- . مجمع البيان 3 : 240 - 242

ریاضت های جسمی برای امثال اینها، جهت کامل شدن نفس هایشان و خارج کردن شهوات و حب لذت ها از دل هایشان، مستحب و مطلوب است.

«قُل لَّا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ» [بگو: پلید و پاک یکسان نیستند]؛ طبرسی در مجمع گفته: هنگامی که خدای سبحان، حلال و حرام را بیان کرد، بیان کرد که آن دو برابر نیستند، و خدای سبحان فرمود: «قُل» [بگو:] ای محمّد «لَا یَسْتَوِی» یعنی برابر نیستند، «الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ» یعنی حرام و حلال؛ این قول از حسن و جبّائی می باشد، و گفته شده که: یعنی کافر و مؤمن؛ این قول از سدی می باشد، «وَ لَوْ أَعْجَبَکَ» [هر چند تو را به شگفت آوَرَد]؛ ای شنونده یا ای انسان، «کَثْرَةُ الْخَبِیثِ» [کثرت پلیدها]؛ یعنی فراوانی آنچه از حرام که آن را می بینی؛ زیرا در حرام بسیار، برکت نمی باشد، و در حلال اندک، برکت می باشد، و گفته شده که: همانا خطاب به پیامبر است و مقصود امت ایشان است، «فَاتَّقُواْ اللهَ» یعنی پس از آنچه خداوند متعال بر شما حرام کرده، اجتناب کنید، «یَا أُوْلِی الأَلْبَابِ»؛ ای صاحب خردان، «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» یعنی برای اینکه رستگار شوید و به ثواب بزرگ و نعمت هایی پایدار برسید، پایان.

و می گویم: عمومی دانستن طیب و خبیث به گونه ای که هر چیزی را که وجه پلیدی و زشتی واقعی، در آن می باشد، را در بر بگیرد، ممکن است؛ چه انسان باشد و چه مال و چه خوردنی باشد و چه نوشیدنی؛ زیرا با پاک و طاهر از آن، یکسان نیست، اگرچه، پلید بیشتر باشد، یعنی محور قبول و کمال بر کثرت نیست، بلکه بر خوبی و پاکی واقعی است، و پوشیده نماند که خبیث و طیّبی که اصطلاح میان اصحاب است به معنای مورد پسند بودن یک چیز یا عدم آن برای مردم، در آن دو لفظ داخل نیست، «مَا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ» [آنچه را بر شما حرام کرده]؛ یعنی به وسیله فرموده اش که: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ...» [بر شما حرام شده است: مردار و...].

«إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ» [جز آنچه بدان ناچار شده اید]؛ از آنچه که بر شما حرام شده، که همانا آن نیز در حال ضرورت، حلال است، «وَ إِنَّ کَثِیرًا لَّیُضِلُّونَ» [و به راستی، بسیاری از مردم، دیگران را گمراه می کنند]؛ به وسیله حلال شمردن حرام و حرام شمردن حلال، «بِأَهْوَائهِم بِغَیرِ عِلْمٍ» [از روی نادانی، با هوس های خود]؛

یعنی به دل خواه خود و بدون تعلق داشتن به دلیلی که مفید علم باشد، «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ» [آری، پروردگار تو به حال تجاوزکاران داناتر است]؛ یعنی تجاوز کنندگان از حق به باطل و از حلال به حرام.

مؤلف: دلالت دارد بر اینکه اصل در خوردنی ها، خصوصا در چیزهایی که ذبح می شوند، حلال بودن است و حکم به حرمت، جز با دلیل جایز نیست، و اینکه محرمات در هنگام ضرورت، هر ضرورتی که باشد، حلال می شوند.

«وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ» [و اوست کسی که پدید آورد]؛ در مجمع: یعنی او بی نمونه آفرید و آغاز کرد: «جَنَّاتٍ» یعنی باغ هایی که در آنها درختان گوناگونی می باشد، «مَّعْرُوشَاتٍ» بر افراشته شده هایی به وسیله ستون ها. گفته شده که: آن چیزی است که عرش آن از شاخههای انگور و مانند آنها است؛ این قول از ابن عباس می باشد، و گفته شده که عرش آنها آن است که برای آنها محافظانی چون دیوارها قرار داده شود. «وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ» [و بدون داربست]؛ یعنی آنچه از انواع درختان، که در بیابانها و کوه ها خودرو است؛ این قول از ابن عباس می باشد، و گفته شده که آنها بر افراشته نشده اند، بلکه بر ریشه هایشان بر پا هستند و نیازی به چوب بست ندارند، «وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ» [و خرمابن، و کشتزار]؛ یعنی نخل و زرع را آفرید، «مُخْتَلِفًا أُکُلُهُ» [با میوه های گوناگون آن]؛ یعنی مزه آن، و گفته شده که: میوه آن، و گفته شده که این صفتی برای جمیع نخل و کشتزار می باشد و خدای سبحان برخی از آنها را گوناگون در رنگ و مزه و بو و صورت آفرید و برخی از آنها را گوناگون در صورت و هم مزه و برخی از آنها را گوناگون در مزه و یکسان در صورت آفرید، و همه اینها بر یگانگی خداوند متعال و بر اینکه او قادر بر آنچه که بخواهد و عالم به هر چیزی می باشد، دلالت دارند، «وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً» [و زیتون، و انار، شبیه به یکدیگر]؛ در مزه و رنگ و صورت، «وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ» [و غیر شبیه]؛ در آنها، هنگامی که ثمر دهد، و زیتون را تنها به خاطر این با انار آورد که آن دو در اینکه برگ ها در شاخه هایشان مخفی است، شبیه به یکدیگر هستند، «کُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ» [از میوه آن- چون ثمر داد- بخورید] و مقصود از آن مباح بودن است، اگرچه به لفظ امر

می باشد، جبائی و گروهی گفتند که: این بر جواز خوردن از میوه، اگرچه حق فقراء در آن باشد، دلالت دارد، پایان.(1)

مؤلف: ضمیر در «ثَمَرِهِ» به همه آنچه که ذکر شده باز می گردد و بر مباح بودن همه دلالت دارد، علاوه بر اینکه ذکر آن در مقام امتنان نیز بر آن دلالت دارد، «وَ ءَاتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ» [و حق بینوایان از آن را روز بهره برداری از آن بدهید]؛ گفته شده که: آن زکات می باشد، و در اخبار ما است که آن غیر زکات است، و در جای خود إن شاء اللّٰه خواهد آمد. «وَ لا تُسْرِفُوا» [ولی زیاده روی مکنید]؛ یعنی در دادن و صدقه یا در خوردن پیش از درو، یا مطلقا، و گفته شده که: یعنی در گناه خرج نکنید، و تفسیر آیات دیگر در باب أنعام گذشت.

«قُلْ لا أَجِدُ فی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ» [بگو: در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم]؛ یعنی خوردنی حرامی بر خورنده ای که آن را می خورد، و مقصود از وحی، آنچه در قرآن است یا اعم از آن می باشد و در آن اشاره به این است که حرمت جز به وسیله وحی نمی باشد و به وسیله غیر آن، نمی باشد، زیرا پیامبر از سر هوس سخن نمی گوید، و سخن او به جز وحیی که وحی می شود نیست. «إِلَّآ» [مگر آنکه] خوراک، «مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا» [مردار یا خونِ ریخته] باشد.

طبرسی رحمه الله گفته: یعنی خون ریخته شده و تنها خون ریخته شده را نام برده، به خاطر اینکه آنچه از آن که با گوشت در هم آمیخته می شود و تصفیه کردن گوشت از آن امکان ندارد، عفو شده و مباح است، «أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ» [یا گوشت خوک]، و در اینجا تنها این چیزهای سه گانه را به حرمت، مخصوص به ذکر گردانید، با اینکه غیر آنها هم حرام می باشند به خاطر اینکه خدای سبحان در سوره مائده، حرمت حیوان حلال گوشتِ خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده و غیر آنها را ذکر کرد، زیرا همه آنها اسم مردار بر آنها واقع می شود و در حکم آن می باشند، و در اینجا به اجمال فرمود و در آنجا شرح داد، و

1- . مجمع البیان 4 : 374 - 375

بهتر از این، این است که گفته شود: این چیزها را به خاطر بزرگداشت حرمتشان، به تحریم اختصاص داد و حرمت غیر آنها را در جاهای دیگر توضیح داد: یا به وسیله نص قرآن یا به وسیله وحی غیر قرآن، و همچنین همانا این سوره، مکیه و مائده مدنیه است و جایز است که این گونه باشد که غیر از آنچه از محرمات که در آیه می باشد، پس از آن حرام شده باشند.

مردار عبارت است از آنچه که در آن حیات وجود داشته و بدون تذکیه شرعیه آن را از دست داده است، «فَإِنَّهُ رِجْسٌ» [که اینها همه پلیدند]؛ یعنی نجس هستند، و رجس؛ اسم برای هر چیز چرک و پلید شمرده شده و نفرت بار می باشد، و رجس، همچنین به معنای عذاب است، و هاء در فرموده خداوند متعال که: «فَإِنَّه»؛ به آنچه که ذکر آن گذشت باز می گردد، پایان.(1)

و گفته شده که: ضمیر به خوک یا گوشت آن باز می گردد و پلیدی آن به خاطر عادت کردن آن به خوردن نجاست است. «أَوْ فِسْقاً» [یا از روی نافرمانی]؛ بیضاوی گفته: بر گوشت خوک، عطف شده و آنچه که بین آن دو است، جمله معترضه برای بیان علت می باشد.

«أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» [قربانیی که به هنگام ذبح، نام غیر خدا بر آن برده شده باشد]؛ صفت برای آن و روشن کننده آن می باشد، و آنچه که به نام بت، ذبح شده، تنها به خاطر اینکه آن داخل در فسق است، فسق نامیده شده است، و جایز است که «فِسْقاً»، مفعول له از «أُهِلَّ» باشد و آن بر «يَكُونَ»، عطف شده و ضمیر مستتر در آن، به آنچه باز می گردد که ضمیر مستتر در «يَكُونَ» به آن باز می گردد.

«وَ عَلىَ الَّذِينَ هَادُواْ» یعنی بر یهود در زمان موسی «حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ» [هر حیوان چنگال داری را حرام کردیم]؛ در مجمع است که: در معنای آن اختلاف شده است؛ و گفته شده که: آن هر حیوانی است که دارای انگشتان جدا از هم نیست، مانند شتر، شتر مرغ و مرغابی و غاز؛ این قول از ابن عباس و ابن جبیر و غیر آن دو می باشد، و گفته شده که: آن، فقط شتر است، و گفته شده که: همه درنده ها و سگ ها

1- . مجمع البيان 4 : 378

و گربه ها و آنچه با چنگالش شکار می کند در آن داخل می شود، و گفته شده که: هر چنگال دار از پرندگان و هر سم دار از جانوران، «وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا» از چربی و پیه نازک اطراف روده و شکمبه و پیه قلوه و غیر آن، «إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا» [به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو است]؛ از پیه، و آن گوشت فربه است که آن بر آنها حرام نشده است، «أَوِ الْحَوَايَا» یعنی آنچه از پیه که روده ها آن را حمل می کند و حوایا همان روده ها می باشند، و گفته شده که: آنها بنات اللبن(یکی از احشاء بدن) هستند و گفته شده که: آنها احشایی هستند که پیه بر روی آنها وجود دارد.(1)

و بیضاوی گفته که: حوایا، جمع حاویه یا حاویاء مانند قاصعاء و قواصع یا حویه مانند سفینه و سفائن می باشد، و گفته شده که: آن بر «شُحُومَهُمَا» عطف شده و «أو» به معنای واو می باشد.

«أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ» [یا آنچه با استخوان درآمیخته است]؛ در کشاف و غیر آن است که: آن، پیه دنبه است، به خاطر چسبیدن دنبه به استخوان دم، و گفته شده که: مغز است، و در کنز است که: آن، پیه پهلو و دنبه می باشد، زیرا آن به استخوان دم ترکیب شده، و داخل شدن پیه پهلو در پیه هایی که بر پشت آن دو است، روشن تر است، و گفته شده که: در آیه، دلالتی بر حلال بودن این چیزها در شریعت ما وجود دارد، و گر نه برای اختصاص دادن یهود به حرمت آنها، معنایی وجود نداشت، و همچنین فرموده خدای سبحان«ذلِکَ جَزَيْناهُمْ بِبَغْيِهِمْ» [این تحریم را به سزای ستم کردنشان، به آنان کیفر دادیم]؛ دلالت بر تخصیص دارد، به کمک قرینه هایی که نهان نیستند.

«وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» [و ما البتّه راستگوییم]؛ در مجمع است که: یعنی در خبر دادن از تحریم و از ستمکاری آنها و در هر چیزی و در اینکه آن تحریم، کیفری برای پیشینیان آنها و مصلحتی برای کسانی که بعد از آنها تا وقت نسخ هستند، می باشد.(2)

1- . مجمع البیان 4 : 379

2- . مجمع البیان 4 : 379

طبرسی رحمه الله درباره فرموده خداوند متعال که: «وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ» [و قطعاً شما را در زمین، قدرت عمل دادیم] گفته که: یعنی شما را بر تصرف در آن توانا کردیم و آن را به شما دادیم و آن را برای شما قرارگاه قرار دادیم، «وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ» [و برای شما در آن، وسایل معیشت نهادیم]؛ یعنی آنچه از انواع روزی و وجوه نعمت ها و منافع، که به وسیله آن زندگی می کنید، و گفته شده که: منظور، کسب ها و قدرت بر آنها به وسیله علم و قدرت و ابزار است، «قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ» [اما چه کم سپاس گزاری می کنید]؛ یعنی شما با وجود این نعمت هایی که آنها را بر شما ارزانی داشتیم، باید سپاس گزاری کنید، اما شما کمتر سپاسگزاری می کنید، «وَ كُلُواْ وَ اشرْبُواْ» [و بخورید و بیاشامید]؛ صورت آن، صورت امر است و مقصود از آن، اباحه می باشد و آن در همه مباحات عمومیت دارد، «وَ لَا تُسرْفُواْ» یعنی از حلال به حرام تجاوز نکنید. مجاهد گفته: اگر مانند کوه احد را در راه طاعت خداوند متعال صرف کنی، مسرف نمی باشی، و اگر یک درهم پول یا یک مدّ گندم را در راه نافرمانی خداوند متعال صرف کنی، اسراف است، و گفته شده که: معنای آن این است که: با زیادی مقدار، از حد وسط خارج نشوید، و حکایت شده که رشید، پزشک نصرانی ماهری داشت و روزی به علی بن الحسین بن واقد گفت: در قرآن شما چیزی از علم پزشکی نیست با اینکه دانش دو تا است: دانش دین و دانش تن، و علی به او گفت: خداوند متعال، همه پزشکی را در نصف آیه از کتابش جمع کرده و آن فرموده خداوند متعال است که: «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا» [بخورید و بیاشامید، ولی زیاده روی مکنید]؛ و پیامبر ما صلّی الله علیه و آله، همه طب را در فرموده خود جمع کرده که: معده، خانه بیماری و پرهیز، اولین دارو از همه داروها است، و به هر بدنی، آنچه را که آن بدن را به آن عادت دادهای بده. پزشک نصرانی گفت: قرآن شما و پیامبر شما برای جالینوس، طبی را به جای نگذاشتند.

و گفته شده که: معنای آن این است که حرام و باطلی را بر وجهی که حلال نیست، نخورید، و خوردن حرام، اگرچه اندکی باشد، اسراف و گذشتن از حد می باشد، و آنچه را که عقلاء، آن را زشت می دانند و به زیان بر شما باز می گردد نیز، اسراف است و حلال نیست، مانند کسی که آبگوشت را با گلاب بپزد و به جای آب،

در آن مشک بریزد، و مانند کسی که تنها یک دینار دارد و با آن عطر بخرد و عطر بزند و عیال خود را نیازمند رها کند، «إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ» [که او اسراف کاران را دوست نمی دارد]؛ یعنی آنها را دشمن می دارد.

و چون خدای سبحان، برگرفتن زیور نزد هر مسجدی را تشویق کرد و به آن فراخواند و خوردن و آشامیدن را مباح کرد و از اسراف نهی فرمود، و گروهی از عرب، بسیاری از این چیزها را حرام می دانستند، تا آنجا که آنها روغن ها و شیرها را در حال احرام، حرام می دانستند و سائبه و بحیره ها را حرام می دانستند، خداوند عزّ اسمه آن را بر آنها عیب و ایراد گرفت و فرمود: «قُلْ» [بگو] ای محمد «مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّٰهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ» یعنی چه کسی جامه هایی را که مردم به وسیله آنها به خود زینت می بخشند، از آن چیز هایی که خداوند متعال آنها را برای بندگانش، از زمین برآورده، حرام گردانیده است؟ «وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛ گفته شده که: آنها چیزهای خوشمزه از رزق هستند، و گفته شده که: آنها چیزهای حلال می باشند و نظر اول، به خاطر ویژه مؤمنین بودن آنها در روز قیامت، اظهر است، «قُلْ هِیَ لِلَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا خالِصَةً یَوْمَ الْقِیامَه» [بگو: این نعمت ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت نیز خاصّ آنان می باشد]؛ ابن عباس گفته: یعنی اینکه مؤمنین در دنیا، در طیبات با مشرکین شریک هستند و مشرکان از غذاهای پاکیزه آنها می خورند و از جامه های خوب آنها می پوشند و با زنان شایسته آنها ازدواج می کنند، سپس در آخرت، خداوند متعال، طیبات را ویژه مؤمنان قرار می دهد و برای مشرکین، در آنها بهره ای نمی باشد، و گفته شده که: معنای آن این است که: بگو: آنها در زندگی دنیا برای مؤمنین آلوده به غم ها و حزن ها و رنج می باشند و در روز قیامت از آن آلودگی پاک هستند، «کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ» [این گونه آیات خود را به روشنی بیان می کنیم]؛ یعنی همان گونه که آیات را برای شما ترجیح می دهیم و به وسیله آنها شما را به منافعتان و مصلحت دینتان

راهنمایی می کنیم، این گونه، آیات را «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» [برای گروهی که می دانند]؛ به روشنی بیان می کنیم، پایان.(1)

مؤلف: ممکن است تقدیر آیه این باشد که: آنها برای مؤمنین و خاص آنان است و آنها را برای آنان آفریدیم، در حالی که آنها در روز قیامت، ویژه آنان می باشد، یعنی کفار و مخالفان، در دنیا به زور و ناحق، شریک آنها می باشند و در قیامت، ویژه آنان می باشد و کفار و مخالفان، در آنها شریک مؤمنین نمی باشند، و آنچه که ما درباره فرموده خداوند متعال که: «لَيْسَ عَلىَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ»، تا آخر آیه، ذکر کردیم، آن را تأیید می کند، و گویا آنچه که امیرالمؤمنین علیه السّلام، آن را در نامه خود به اهل مصر، ذکر فرموده، به این معنا اشاره دارد که: ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران به خیر دنیا و آخرت دست یافتند، در دنیای خود با اهل دنیا شریک گشتند، و اهل آخرت در آخرتشان با اهل دنیا شریک نیستند، خداوند متعال در دنیا آنچه را که آنها را کفایت می کند و به وسیله آن آنها را بی نیاز می کند، برای آنان مباح کرد. خداوند عزّ اسمه فرمود: « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللّه»؛ تا آخر آیه.

رازی گفته: آنها در زندگی دنیا برای مؤمنینند و خاص آنها نیستند، زیرا مشرکان، شریک آنان در آنها می باشند و روز قیامت خاص مؤمنین می باشند و کسی در آنها، شریک آنان نمی باشد، و اگر گفته شود: چرا نفرموده: برای مؤمنین و برای غیر آنان؟ می گوییم: به خاطر اشاره کردن به اینکه آنها در اصل، برای مؤمنین، آفریده شده اند و اینکه کفار به تبع آنها می باشند مانند فرموده خداوند متعال که: «وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَليلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلى عَذابِ النَّارِ» [ولی هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش دوزخ می کشانم]، سپس گفته: نافع، خالِصَةً را مرفوع خواند و دیگران منصوب خواندند، زجاج گفته: رفع؛ بنا بر اینکه آن خبر بعد از خبر می باشد، و معنا این است که: بگو: آنها برای مؤمنین ثابت هستند و در روز قیامت خاص آنان می باشند.

1- . مجمع البیان 4 : 413

ابوعلی گفته: جایز است که خالِصَةً، خبر برای مبتدا، و «لِلَّذینَ آمَنُوا»، متعلق به خالِصَةً باشد، و تقدیر این است که: آنها در زندگی دنیا خاص مؤمنین می باشند، و اما نصب بنا بر حال بودن است و معنا این است که: آنها برای مؤمنین، در حال خاص بودنشان برای آنان در روز قیامت، ثابت هستند، پایان.

یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس از امام صادق علیه السّلام پرسید: شما را از این زمین چه بهره ای است؟ پس لبخندی زد و فرمود: همانا خداوند متعال، جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد که با انگشت بزرگ پایش، هشت نهر در زمین بکند، از جمله آنهاست: سیحون و جیحون که نهر بلخ است و خشوع که نهر شوش است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات، و آنچه را آب دهند یا آب از آنها گیرند، پس آن از آن ما است و هر چه از آن ما باشد، پس آن برای شیعه ما است و برای دشمن ما، بهره ای از آن نیست، جز آنچه را که به زور بگیرد، و همانا دوست ما در گشایشی فراخ تر از آنچه میان این و آن - یعنی میان زمین و آسمان - است، می باشد، سپس این آیه را تلاوت فرمود که: «قُلْ هِیَ لِلَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» [بگو: این نعمت ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند]، ولی دیگران به زور از آنها گرفته اند، «خالِصَةً»[خاص] آنها در، «یَوْمَ الْقِیامَهِ» [روز قیامت]؛ و بدون غصب می باشد.(1)

سپس طبرسی رحمه الله گفته: در این آیه دلالتی بر جواز پوشیدن جامه های فاخر و خوردن غذاهای پاکیزه حلال می باشد.

امام زین العابدین علیه السلام، عبائی به پنجاه دینار می خرید و چون تابستان می شد، آن را صدقه می داد و در آن اشکالی نمی دید، و می فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ»، تا آخر آیه.

یوسف بن ابراهیم گفت که نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ایشان جبه و روپوش خز بر تن داشت. پس ایشان به من نگاه کرد و عرض کردم: فدایت شوم، این خز است، درباره آن چه می فرمایید؟ پس فرمود: خز اشکالی ندارد، عرض کردم:

1- . کافی 1 : 409

پود آن، ابریشم است، فرمود: اشکالی ندارد، حسین علیه السلام را که کشتند، جبه خز بر تن داشت. سپس فرمود: همانا عبدالله بن عباس، هنگامی که امیرالمؤمنین او را نزد خوارج فرستاد، بهترین جامه اش را پوشید و عالی ترین عطرهایش را به کار برد و بر بهترین مرکب هایش سوار شد و به سوی آنها به راه افتاد، تا با آنان رو به رو شد. خوارج گفتند: ای ابن عباس تو که بهترین مردم هستی، از چه رو با لباس و مرکب های جباران نزد ما آمده ای؟ پس ابن عباس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّٰهِ»، تا آخر آن؛ پس بپوش و خوش بپوش که همانا خداوند متعال جمیل است و جمال را دوست می دارد، ولی باید از حلال باشد.

و همچنین در این آیه، دلالتی بر اینکه اشیاء بر اباحه هستند می باشد، به خاطر فرموده خداوند متعال که: «مَنْ حَرَّمَ»، و نقل، برای تأکید آنچه در عقل میباشد، وارد شده است، پایان.(1)

سپس خدای سبحان، محرمات را با فرموده خود که: «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِکُوا بِاللّٰهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ» [بگو: پروردگار من فقط زشتکاری ها را، چه آشکارش باشد و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و نیز اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر حقّانیّت آن نازل نکرده و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید] برشمرد، و گویا اشاره است به اینکه خوردن طیبات و بهره بردن از چیزهای خوشمزه حلال، حرام نیست، بلکه حکم به حرام بودن آنها، حرام است؛ زیرا آن ندانسته، چیزی به خداوند متعال نسبت دادن است.

گفته شده که فواحش عبارتند از همه زشتی ها و کبائر؛ چه آشکارش باشند و چه پنهان، و گفته شده که آن زنا است، و گفته شده که طواف به حالت عریان است. گفته شده که اثم، عبارت است از گناهان و نافرمانی ها، و گفته شده که گناهی است که حد ندارد، و گفته شده که اثم، شراب است و بغی عبارت است از ظلم و فساد.

1- . مجمع البیان 4 : 413

فرموده خداوند متعال «بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ تاكيد است. فرموده خداى سبحان كه: «وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ» [و براى آنان چيزهاى پاكيزه را حلال مى گرداند]؛ در مجمع البيان است كه: معناى آن اين است كه چيزهاى خوشمزه خوب را براى آنها مباح و زشتى ها و آنچه كه نفس ها از آن نفرت دارند را بر آنها حرام مى گرداند، و گفته شده: آنچه كه آنها آن را از راه حلال به دست آوردند، براى آنان حلال و آنچه را كه آنها آن را از راه ناپاك به دست آوردند بر آنان حرام مى گرداند، و گفته شده: آنچه را كه راهبان آنها و دانشمندانشان، بر آنها حرام كردند و آنچه را از بحيره ها و سائبه ها كه اهل جاهليت، حرام مى كردند، براى آنها حلال مى گرداند و مردار و خون و گوشت خوك و آنچه با آنها ذكر شده را بر آنها حرام مى گرداند، پايان.(1)

مؤلف: بيشتر اصحاب ما بر حرمت بسيارى از چيزهايى كه طبع هاى بيشتر مردم، آنها را پليد مى شمرند، به وسيله اين آيه دليل آورده اند و اين مورد اعتراض است؛ زيرا ظاهر از سياق آيه، مدح پيامبر و شريعت او است و اينكه آنچه براى آنها حلال كرده، واقعا پاكيزه است و اگرچه ما پاكيزگى آن را نفهميم، و آنچه بر آنها حرام كرده، واقعا پليد است اگرچه ما پليدى آن را ندانيم مانند خوراك لذيذى كه از مال دزدى به دست آمده كه طبع هاى مردم آن را لذيذ مى شمرند و آن در واقع پليد است، و بيشتر داروهايى كه مردم به آنها نياز دارند، در نهايت زشتى و ناپسندى مى باشند و طبع هاى مردم آنها را پليد مى شمرند و من، كسى كه قائل به حرمت آنها باشد را نديده ام، و تفسير آيه به معنايى كه احتياج به تخصيصى ندارد و موافق با قواعد اماميه از حسن و قبح عقلى است، سزاوارتر مى باشد از تفسير به معنايى كه به تخصيص هاى بسيارى نياز دارد، بلكه آنچه از آن دو خارج مى شود، بيشتر است از آنچه كه در آن دو داخل مى شود؛ همان گونه كه بر كسى كه موارد آن دو را بررسى كند، پنهان نمى ماند، و ممكن است كه گفته شود: اين آيه مانند صريح در ثبوت حسن و قبح عقلى مى باشد و اصحاب رضى الله عنهم به آن، دليل نياورده اند.

1- . مجمع البيان 4 : 487

و شهید ثانی رفع الله درجته در مسالک گفته: و طیب بر حلال اطلاق می شود؛ خداوند متعال فرمود: «کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ» [از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم، بخورید]؛ یعنی از روزی حلال، و بر طاهر اطلاق می شود؛ خداوند متعال فرمود: «فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا»(1)[پس بر خاکی پاک تیمّم کنید]؛ یعنی پاک، و بر آنچه که آزاری در آن نیست، اطلاق می شود مانند زمانی که نه گرما و نه سرما، در آن نیست؛ گفته می شود: این زمان طیبی است، و بر آنچه که نفس آن را نیکو می یابد و از آن نفرت ندارد اطلاق می شود؛ مانند فرموده خداوند متعال که: «يَسْئَلُونَکَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّبَاتُ» [از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده]؛ زیرا در اینجا مقصود از طیّب، حلال نیست، به خاطر اینکه بنا بر تقدیر آن، در جواب، فایده نمی باشد؛ زیرا آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که حلال را برای آنها توضیح دهد و در جواب نمی فرماید: حلال است، و نه طاهر است؛ زیرا طاهر تنها از شرع و به صورت توقیفی دانسته می شود، و نه آنچه را که آزاری در آن نیست؛ چون خوردنی، به بی آزاری وصف نمی شود، پس باید مقصود، ارجاع آنها به آنچه که آنان آن را نیکو می یابند و آن را پلید نمی یابند، باشد؛ به خاطر بازگشت آن به عادت آنان و آنچه که در طبع های آنها ثابت می باشد، و به خاطر اینکه آن، همان است که عرفا از معنای طیب متبادر است و در اخبار، چیزی وجود دارد که به آن اشاره دارد، و مقصود از عرفی که در نیکو یافتن چیزها به آن رجوع می شود، عرف میانه مردم از توانگران در حال اختیار است، نه مردم بیابان و بیچارگان از درشت خویان عرب؛ زیرا آنها آنچه را که بجنبد و بر زمین راه رود را نیکو می یابند، همان گونه که از یکی از آنها پرسیده شد که از چه چیزی می خورند؟ پس گفت: هر چه که بجنبد و بر زمین راه رود، مگر «امّ جنین». و بعضی از آنها گفتند: امنیت بر «امّ جنین» مبارک باد؛ به خاطر اینکه آن در امان ماند از اینکه خورده شود، این خلاصه چیزی است که شیخ طوسی در مبسوط و غیر آن، آن را بیان کرده، جز اینکه او، اولا حلال را به حیوان و غیر آن و حیوان

1- . نساء / 43

را به زنده و غیر آن تقسیم کرده و گفته: آنچه از حیوان که زنده باشد، جایی که حلال بودن آن را شرع نیاورده پس آن حرام است؛ با دلیل آوردن به اینکه ذبح حیوان ممنوع است، و آنچه از حیوان که غیر زنده باشد یا از غیر حیوان؛ پس آن بر اصل اباحه می باشد، و در استثناء حیوان زنده از آن اصل، اشکال است؛ به خاطر عمومیت ادله حلال بودن، و استناد به حرمت ذبح آن، بدون دستور شرع، قابل منع است، و این، همان اصلی است که در باب اطعمه به آن رجوع می شود، پایان.

مؤلف: سستی برخی از این سخن را در آنچه گذشت دانستی، و همچنین می گوییم: گفته او که: مراد از طیب حلال نیست؛ قابل منع است، به خاطر احتمال اینکه لام برای عهد باشد؛ یعنی آنچه که ما حلیت آن را برای شما توضیح دادیم، سپس حلال های دیگر را، پس از آن ذکر کرده، و آن را به عنوان طیّبات معرفی نموده؛ برای بیان اینکه آنچه ما آن را برای شما حلال کردیم، همان طیّب واقعی است و این گونه است آنچه که ما آن را برای شما حلال کردیم، و گفته او که: زیرا طاهر، تنها از شرع دانسته می شود، دلیل برعدم حمل جواب بر آن نمیشود، پس از بیان نجاسات، به وسیله خداوند متعال در قرآنش و به زبان پیامبرش که از آن استفاده می شود که غیر نجاسات منصوصه و آنچه که با دلیلی از آنها خارج شده اند، حلال هستند. سپس گفته او که: چون خوردنی، به بی آزاری وصف نمی شود، قابل منع است؛ زیرا بسیاری از خوردنی ها و نوشیدنی ها عقل یا بدن را فاسد می کنند، و همچنین انحصار معنای طیب در آنچه ذکر کرده، ممنوع است؛ زیرا احتمال می رود که مقصود از طیب، چیزی باشد که در آن ناپلیدی معنوی و زشتی واقعی نمی باشد به خاطر اینکه آن، ضرری دینی یا دنیوی را شامل می شود، اگر چه ارجاع آن به معنای آنچه که در آن آزاری وجود ندارد، ممکن است.

«وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» [و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم]؛ برخی از وجوه گذشته احتمال می رود، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ» [و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد]، فرمود: «مِنَ الثَّمَراتِ»، تنها به خاطر اینکه همه ثمرات، برای آن شایستگی ندارند، و احتمال می رود که «مِن» برای بیان باشد.

بیضاوی گفته: روزی برای شما که با آن زندگی می کنید و آن خوراک و جامه را شامل می شود، و آن مفعول «أَخْرَجَ» است و «مِنَ الثَّمَراتِ»، بیان یا حال از آن می باشد، و عکس آن احتمال می رود، و جایز است که مقصود از آن مصدر باشد، پس به خاطر علت یا مصدر بودن، منصوب می شود؛ زیرا «أَخْرَجَ» در معنای «رِزْق» می باشد.

«وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» [و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود]؛ یعنی به خواست او تا هر جا که آنها را ببرد، «وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهارَ» [و رودها را برای شما مسخّر کرد] و آنها را آماده برای بهره مندی و تصرف شما قرار داد، و گفته شده که: معنی مسخر کردن این چیزها، آموختن راه بهره بردن از آنها است.

و می گویم: آیه، بر حلال بودن ثمرات آنچه از زمین خارج می شود و جواز بهره بردن از آنها در خوردن و نوشیدن و پوشیدن آنها و بر جواز کشتی رانی و کشتی سواری و بر جواز نوشیدن از رودها و وضوء و غسل و دیگر بهره ها از آنها، جز آنچه که دلیل آن را خارج کرده، دلالت دارد. و همچنین بر جواز آبیاری کشت ها و درختان و پاشیدن آنها بر زمین و غیر آن از انتفاعاتی که نهیی از آنها وارد نشده، دلالت دارد. و قبل از آن، زمین را برای شما ساختیم: «وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ أَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْزُونٍ» [و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه های استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانیدیم]، «وَ جَعَلْنا لَکُمْ فیها مَعایِشَ» [و برای شما در آن وسایل زندگی قرار دادیم]؛ که با آن زندگی می کنید، در مجمع است که: یعنی در زمین، وسایل زندگی از کشت یا گیاه را برای شما آفریدیم، و گفته شده که: معنای آن یعنی خوراکی ها و نوشیدنی هایی که با آنها زندگی می کنید، و گفته شده که: آن، تصرف در وسایل روزی در مدت زندگی می باشد، «وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقینَ» [و هر کس که شما روزی دهنده او نیستید] یعنی بردگان و جانوران که خداوند متعال، آنها را روزی می دهد و شما آنها را روزی نمی دهید.(1)

1- . مجمع البیان 6 / 333

و بیضاوی گفته: بر «مَعايِشَ» یا محل «لَكُمْ»، عطف شده است.

«فَأَسْقَيْناكُمُوهُ» [پس شما را بدان سیراب نمودیم]؛ یعنی آن را وسیله سیراب شدن شما ساختیم، «وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنينَ» [و شما خزانه دار آن نیستید]؛ یعنی شما نگهبان و نگه دارنده آن نیستید، بلکه خداوند متعال، آن را نگه می دارد، سپس آن را از آسمان می فرستد، سپس آن را در زمین نگه می دارد، سپس آن را به اندازه نیاز، از چشمه ها بیرون می آورد.

«وَ إِنَّ لَكُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً» [و در دام ها قطعاً برای شما عبرتی است]؛ بیضاوی گفته: یعنی دلالتی که به وسیله آن از جهل به سوی علم عبور می شود، «نُسْقيكُمْ مِمَّا فی بُطُونِهِ» [از آنچه در لابلای شکم آنهاست]؛ جمله استینافیه برای بیان عبرت است و در اینجا تنها به خاطر لفظ آن، ضمیر را ذکر کرد و آن را مفرد کرد، و آن را به خاطر معنا، در سوره مؤمنین مؤنث کرد؛ زیرا أنعام، اسم جمع است، و کسی که گفته: همانا آن جمع نعم است، ضمیر را برای بعض قرار داده زیرا لبن برای بعضی از آنها می باشد، نه همه آنها، یا ضمیر را برای یکی از آنها یا بنا بر معنا قرار داده است زیرا مقصود از آن، جنس می باشد، و گروهی آن را مفتوح خوانده اند.

«مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً» [از میان سرگین و خون، شیری]؛ که آن از برخی از اجزاء خون به دست آمده از اجزاء لطیفه ای که در سرگین می باشند، آفریده می شود، و آنها چیزهای خورده شده و به اندازه ای هضم شده، در شکمبه می باشند. و از ابن عباس است که چهارپا هنگامی که علف می خورد و علف در شکمبه اش پخته می شود، پایین آن، سرگین و وسط آن، شیر و بالای آن، خون می باشد، و شاید اگر آن درست باشد، مقصود این است که وسط آن، مایه شیر می باشد و بالای آن، مایه خونی که بدن را تغذیه می کند؛ زیرا آن دو(شیر و خون) در شکمبه ایجاد نمی شوند و ته نشین آن باقی می ماند که آن سرگین است، سپس آنها را مدتی نگه می دارد، تا آنها را بار دوم هضم کند، پس اخلاط چهارگانه، که آبکی هستند با آنها پدید میآیند و نیروی تشخیص دهنده، آن آبکی را از آنچه زائد بر اندازه نیاز از آن دو بار[هضم] است تشخیص می دهد و فزونی آن را به کلیه و کیسه صفرا و طحال می ریزد، سپس باقی اخلاط را با سفت کردن آنها بر اعضای بدن پخش می کند و حق هر کدام، بنا بر

آنچه که شایستگی آن را دارد، به تقدیر حکیم علیم به آن می رسد، سپس اگر حیوان، ماده باشد، اخلاط آن بیشتر از اندازه غذای آن می باشد؛ به خاطر چیره شدن برودت و رطوبت بر مزاج آن؛ که آن فزونی را به خاطر جنین، نخست به رحم می ریزد و هنگامی که زاییده شد، آن زائد یا برخی از آن را به پستانها می ریزد و به واسطه مجاورت با گوشت های سفیدش، سفید می گردد و شیر می شود.

کسی که در صنع خداوند متعال در ایجاد اخلاط و شیرها و آماده کردن قرارگاه ها و مجاری آنها و اسباب تولید کننده و نیروهای کارگر در آنها، در هر زمانی بنا بر آنچه شایسته است، تدبر کند، به اعتراف به کمال حکمت و تمام کردن رحمتش، ناگزیر می شود.

«مِن» اول، تبعیضیه است؛ زیرا شیر، بعضی از آنچه که در شکم آنهاست، می باشد، و «مِن» دوم، ابتدائیه است مانند گفته تو که: سقیت من الحوض؛ زیرا بین سرگین و خون، محلی است که طلب آب از آنجا آغاز می شود و «مِن» دوم، متعلق به «نُسْقِیکمُ» یا حال از «لَبَنًا» می باشد که به خاطر نکره بودن لبن و برای اشاره به اینکه آن موضع عبرت است، بر آن مقدم شده است. «خَالِصًا» شیری پاک که رنگ خون و نه بوی سرگین را به همراه خود نمی گیرد، یا به واسطه تنگی محل خروجش، ناب از آنچه از اجزاء متراکم که آن را همنشینی می کند، می باشد، «سائِغاً لِلشَّارِبینَ» [که برای نوشندگان گواراست]؛ گذشتن آن از گلویشان آسان است.

و رازی در تاویل آیه گفته: مقصود این است که شیر، فقط از برخی از اجزاء خون به دست می آید و خون فقط از اجزاء لطیفه ای که در سرگین هستند، به دست می آید؛ که آنها چیزهای خورده شده حاصل شده در شکمبه هستند و این شیر، نخست از اجزائی که میان سرگین، حاصل شده بودند، سپس بار دوم از اجزائی که میان خون حاصل شده بودند، به دست می آید و خداوند متعال آن را از آن اجزاء متراکم و خشن، تصفیه و پاک می نماید و اوصافی که به اعتبار آنها، شیر می شود، در آنها می آفریند که با بدن طفل سازگار می باشند، پایان.

«وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الْأَعْنابِ» [و از میوه درختان خرما و انگور]؛ گفته شده: متعلق به محذوف می باشد؛ یعنی و از میوه درختان خرما و انگور، از آب میوه

آن دو به شما می نوشانیم، و گفته شده: یعنی و در آنچه که خداوند متعال از میوه درختان خرما و انگور برای شما خارج کرد، برای شما عبرتی است، و گفته شده: معنای آن این است که از میوه درختان خرما و انگور، آنچه که از آن شراب مستی بخش برای خود می گیرید. و عرب در موارد بسیاری مای موصوله را پنهان می کند، و اعناب بر ثمرات عطف شده است.

سکر؛ مفسران در معنای آن اختلاف کرده اند؛ گفته شده: سکر، عبارت است از شراب و رزق حسن، عبارت است از خرما و کشمش و شیره انگور و شیره خرما و سرکه. و گفته شده: «سَكَراً» مفعول «تَتَّخِذُونَ» بر وجه استفهام می باشد و عامل «رِزْقاً» مقدر است و تقدیر عبارت است از: شراب مستی بخش برای خود می گیرید، با اینکه خوراکی نیکو را از آن روزی شما کردیم؟! که در آن جمع بین سرزنش و امتنان می باشد، و برای همین، اتخاذ به آنها نسبت داده شده است، و گفته شده: سکر عبارت است از سرکه و رزق حسن عبارت است از آنچه که بهتر از آن است، و گفته شده: سکر عبارت است از هر آنچه از محصولات آنها که خداوند متعال حرام کرده؛ شراب باشد یا غیر آن مانند نبیذ و فقّاع و آنچه مانند آن دو است، و رزق حسن عبارت است از هر آنچه از محصولات آن دو که خداوند متعال آن را حلال کرده است، و گفته شده: سکر عبارت است از چیزی که سیر می کند و گرسنگی را رفع می کند.

علی بن ابراهیم گفته: سکر عبارت است از سرکه، و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آیه، قبل از آیه تحریم خمر نازل شده و به وسیله آن نسخ شده است. و در آن دلالتی است بر اینکه مقصود از آن، شراب است، و سکر به هر دو معنی آمده است، گفته شده: و بنا بر اراده شراب از آن، مستلزم حلال بودن آن در زمانی نیست؛ به خاطر جواز اینکه آن، عتاب و منتی قبل از بیان حرمت آن باشد، و معنای نسخ، نسخ سکوت از بیان حرمت است، و با آنچه آمده درباره اینکه آن هرگز حلال نبوده، منافات ندارد و در مقابله کردن آن با رزق حسن، اشاره ای بر زشتی آن می باشد.

«إِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ» [قطعاً در این ها برای مردمی که تعقل می کنند، نشانه ای است]؛ یعنی عقل هایشان را با نظر و تأمل در آیات به کار می گیرند.

«وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» [و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید]؛ بیضاوی گفته: یعنی از لذت بخش ها و حلال ها، و «مِن» برای تبعیض است؛ زیرا روزی در دنیا نمونه ای از آنها است، «أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ» [آیا باز هم به باطل ایمان می آورند]؛ و باطل این است که بت ها به آنها سود می رسانند یا اعتقاد به اینکه بعضی از طیبات مانند سائبه ها و بحیره ها، بر آنها حرام شده، «وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ» [و به نعمت خدا کفر می ورزند؟]؛ از جایی که آنها نعمت های خداوند متعال را به بت ها نسبت دادند یا آنچه که خداوند متعال برای آنها حلال کرده را حرام کردند.

«فَکلُواْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ» [پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده است، بخورید]؛ آنها را به خوردن آنچه که خداوند متعال برای آنها حلال کرده و شکر نعمت هایی که به آنها داده بود، فرمان داد؛ پس از بازداشتن آنها از کفر و تهدید آنها بر آن، سپس حرام هایش را بر آنها شمرده تا دانسته شود که غیر آنها برای آنان حلال است، سپس آن را به وسیله نهی از حرام کردن و حلال کردن به دل خواه خودشان تأکید کرد، و فرمود: «وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ»[و برای آنچه زبان شما می پردازد، مگویید]؛ همان گونه که گفتند: «ما فی بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا» [آنچه در شکم این دام هاست، اختصاص به مردان ما دارد]، تا آخر آیه، و سیاق کلام و آغاز جمله با انّما، حصر محرمات را در اجناس چهارگانهای که ذکر کرده میرساند جز آنچه که دلیلی بر آن باشد مانند درنده ها.

منصوب کردن «الْکَذِبَ» به وسیله «لَا تَقُولُواْ» می باشد و «هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ» مفعول «لَا تَقُولُواْ» است، یا «الْکَذِبَ» منصوب شده به وسیله «تَصِفُ» و «ما» مصدریه می باشد؛ یعنی مگویید این حلال است و آن حرام؛ به خاطر دروغ پردازی زبان شما، و این در وصف کلامشان به دروغ گویی بسیار رسا است، گویا که حقیقت دروغ نامعلوم می باشد و زبان آنها آن را شرح می دهد و با این کلامشان آن را معرفی می کند و از این رو از سخن شیوا شمرده شده، مانند قولشان که: وجهها یصف

الجمال و عينها يصف السحر؛ چهره او زيبايى را وصف مى كند، و چشمش جادو را بيان مى كند.

«لِتَفْتَرُوا» [تا بر خدا دروغ بنديد]؛ بيان علت است و شامل غرض نمى شود، «أَزْواجاً»[جفت جفت]؛ يعنى اصنافى كه به خاطر شباهتشان و نزديكيشان به يكديگر، به آن نام گذارى مى شوند. «مِنْ نَباتٍ» بيان يا صفت براى «أَزْواجاً» مى باشد و همچنين «شَتَّى» بيان يا صفت براى «أَزْواجاً» است و احتمال مى رود كه آن، صفت براى نبات باشد؛ زيرا از آنجا كه آن در اصل، مصدر است، مفرد و جمع در آن يكسان است؛ و آن جمع شتيت است؛ مانند مريض و مرضى، يعنى پراكنده ها در صورت ها و عوارض و منافع كه برخى از آنها براى مردم و برخى از آنها براى بهائم شايسته اند، و از اين رو فرمود: «كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَكُم» [بخوريد و دام هايتان را بچرانيد]؛ و آن حال از ضميرِ «فَأَخْرَجْنا» بنا براى اراده قول ميباشد، يعنى اصناف نبات را بيرون آورديم و در حالى كه گفتيم: بخوريد و بچرانيد. و معنا اين است كه آنها را براى استفاده شما در خوردن و چراى دامهايتان آماده كرديم و اجازه داديم.

«كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ» در مجمع البيان آمده است كه مقصود از امر در اين آيه اباحه مى باشد. «و لا تَطغوا فيه» يعنى سركشى نكرده و آن را آن گونه كه حرام شده نخوريد، و گويند: يعنى از حلال به حرام تجاوز نكنيد و مال حلال را به اين سبب نخوريد كه به شما در ارتكاب معصيت يارى رساند. « فَيَحِلَّ عَلَيْكمُ ْ غَضَبى» عقوبت من بر شما واجب گرديد. و با ضمه حرف حاء، به اين معناست كه عذاب من بر شما فرود آيد. «ماء بِقَدَرٍ» گفته شده منظور به اندازه اى است كه پر سود و كم زيان است يا آنچه كه مى دانيم در خور صلاح آنها است. «فَأَسكّنّاه فِى الْأَرْضِ » آن را در زمين ثابت و استوار قرار داديم. « وَ إِنَّا عَلى ذَهابٍ بِهِ » آن را از بين مى بريم به وسيله فاسد كردن، بخار كردن و فرو بردن در زمين به گونه اى كه بيرون آوردن آن غير ممكن باشد. «لَقادِرُونَ» چنانچه ما بر فرو فرستادن آن توانا بوديم. «فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ» يعنى با آب «لَكُمْ فِيها» در باغ ها « فَواكِهُ كَثِيرَةٌ» كه با آنها شاد هستيد. «وَ مِنْها» يعنى از ميوه ها و محصولات باغ ها «تَأْكُلُونَ» از آنها تغذيه كرده يا ارتزاق مى كنيد و معيشت خود را به دست مى آوريد. از سخنان عرب ها

است: فلانی از شغل خود نان می خورد. جایز است که ضمیر به نخیل و اعناب برگردد؛ بدین معنا که برای شما در ثمره این باغ ها، انواع میوه ها چون رطب، انگور، خرما، کشمش، عصاره و شیره خرما و غیر آن برای شما است و نیز غذایی که شما می خورید.

«وَ شَجَرَةً» به جنات عطف شده است. «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ» کوه موسی میان مصر و ایله واقع شده و گویند در فلسطین است. «تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ» یعنی به روغن آغشته شده و با آن همراه است. جایز است که باء فعل تنبت را متعدی کرده باشد؛ مانند: ذهبتُ بزید. «وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ» بر دهن عطف شده و اعراب آن را گرفته است و یکی از دو صفت شیء به دیگری عطف شده است یعنی چیزی که هم روغن بوده که آن را مالیده و با آن چرب می کنند و هم خورشتی است که با آن نان را رنگین می کنند یعنی نان را برای خورشت گرفتن در آن فرو می برند.

«سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ» آن را اسبابی قرار داد تا منفعت شما را حاصل کند. «وَ ما فِي الْأَرْضِ» شما را قادر ساخت تا از آن چه با واسطه و چه بی واسطه، بهره ببرید. «ظاهِرَةً وَ باطِنَةً» قابل حس و معقول یا آنچه را که می شناسید و آنچه را که نمی شناسید. «إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» زمینی که گیاهان آن قطع شده و از بین رفته نه زمینی که اصلا نمی روید به دلیل «فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً» و گفته شده نام جایی در یمن است. «تَأْكُلُ مِنْهُ» یعنی از آن زراعت چهارپایانشان میخورند مانند کاه و برگ. «وَ أَنْفُسُهُمْ» مانند دانه و میوه. «أَ فَلا يُبْصِرُونَ» تا با آن به کمال قدرت خداوند و فضیلت او استدلال بکنند. «أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا» منظور جنس دانه است. «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» صله از آن رو مقدم شده است تا بیان کند که دانه بیشترین چیزی است که خورده می شود و قوام زندگی بدان وابسته است. «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ» یعنی میوه آنچه که ذکر شد و همان دانه هاست. گفته شده بنا بر قاعده التفات، ضمیر به خداوند برمی گردد و اضافه شدن به او از آن روست که ثمر جزء مخلوقات اوست. «وَ ما عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ» به ثمر عطف شده و منظور از آن چیزی است که از آن می گیرند؛ مانند عصاره و شیره خرما و امثال آن. همچنین گفته اند ما نافیه بوده و منظور از آن این است که خرما آفریده خداست نه نتیجه کار آنها. «أَ فَلا يَشْكُرُونَ» به شکرگزاری

امر کرده و استفهام انکاری است. «خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها» یعنی انواع و اقسام آنها. «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» از گیاهان و درختان. «وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» نر و ماده. «وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ» و زوج ها و آنچه که خداوند آنها را از آن باخبر نساخته است و راهی برای شناخت آن، برای آنها قرار نداده است. «فَأَنْبَتْنا فِیها حَبًّا» مانند گندم و جو. «وَ عِنَباً وَ قَضْباً» یعنی تره. قضب مصدر «قضبه» است یعنی آن را قطع کرد. وجه تسمیه تره به قضب از آن روست که به دفعات متعدد بریده می شود. «وَ حَدائِقَ غُلْباً» یعنی بزرگ؛ باغ ها از آن رو به بزرگ توصیف شده اند که انبوه بوده و درختان زیادی دارند؛ زیرا درختان ضخیم دارند و این وصف از ویژگی های گردن است که استعاره گرفته شده است. «وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا» یعنی چراگاهی که آن را قصد کرده و به جستجوی آن هستند و یا چراگاه از آن رو که برای چریده شدن مهیا شده است یا میوه خشک که برای فصل زمستان تدارک دیده شده است. «مَتاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعامِکُمْ» آن انواع یاد شده برخی غذا بوده و برخی دیگر علف است.

روایات:

1. تفسیر قمی: حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای حفص! دنیا در نظر من جز مرده ای نیست که از روی اضطرار اندکی از آن می خورم.

2. محاسن: مفضل بن عمر نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم مرا با خبر کن که چرا خداوند خمر، مرده، خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ فرمود: اینکه خداوند متعال آن را بر بندگانش حرام کرد و غیر از اینها را برایشان حلال نمود از آن رو نبوده است که خداوند آنچه را که خود رغبت داشت بر آنها حرام کرده و آنچه که رغبت نداشت برایشان حلال کرده، بلکه خداوند عزّ و جل مخلوقات را آفرید و از آنچه که مایه قوام بدن های آنها بوده و صلاح آنها در آن است، آگاه بود. لذا از روی فضل خود و برای خیر و مصلحت آنها را برای آنان حلال و مباح نمود و خداوند متعال از آنچه که به زیان آنهاست آگاه بود، پس آن را نهی کرده و بر آنها حرام نموده است. سپس آن را برای شخص مضطر مباح کرده و

در زمانی که قوام بدن بدان وابسته است، دستور داده تا به مقدار اندکی نه بیشتر از آن بخورند. سپس امام فرمود: کسی بر خوردن مردار عادت نکند، مگر اینکه بدن او ضعف کرده و جسم او لاغر شده و قوتش از بین برود و نسلش منقرض شود. کسی که گوشت مرده را می خورد به طور ناگهانی می میرد. اما خورنده خون، آب زرد برآورد و دهنش گندیده شده و بد خلق می شود و دچار مرض هاری گردیده و سخت دل و بیرحم می شود تا آنجا که فرزند، پدر، مادر، خویشاوند و رفیق او از دست وی امنیت ندارند از اینکه او آنها را بکشد. اما گوشت خوک، از آن رو حرام شده است که خدای تبارک و تعالی مردمی را به صورت خوک، خرس، میمون و مسخ شده ها، در آورد سپس از خوردن گوشت حیوانات شبیه آنها [که انسانهایی به شکل آنها مسخ شده بودند] نهی نمود تا مردم از آن بهره نبرند و کیفر آن انسانها را سبک نشمارند. اما خدا خوردن خمر را به سبب اثر و تباهی آن نهی کرد. انسان دائم الخمر دچار لرزش شده و نورش از بین رفته و مروتش نابود میشود تا آنجا که به ریختن خون خویشان خود و زنا با آنها جسارت می یابد و چون مست گردد، بسا به محرمان خاندانش جهیده و نفهمد چه کاری می کند. خمر، به نوشنده خود جز بدی نیفزاید.

در کتاب کافی نیز این حدیث به نقل از امام صادق علیه السلام بیان شده است.

توضیح: در قاموس آمده: بُلغه: آنچه که برای زندگی کافی است. کَلَب: تشنگی، حرص، سختی و پرخوری است که سیر نشود و فریاد شخصی که سگ هار او را گزیده باشد. این کلمه همچنین برای سگان هاری که گوشت انسان را می خورند، می گویند یا حالت جنونی که آدمی در اثر گزیدن سگ هار بدان مبتلا می شود. پایان. شاید مقصود از آن در حدیث، تشنگی یا پرخوری یا دیوانگی مانند سگ هار گزیده است.

و در قاموس گوید: «مثل بفلان مثلا و مثله» با ضمه یعنی بلا رساند، شکنجه داد. مانند مثّل تمثیلا. و «هی المَثُله» به ضم و سکون ثاء. و وثوب یعنی جهیدن

کنایه از جماع است و «حُرَم» یعنی کسانی که نکاح با آنها حرام است. و ممکن است مقصود از آن کشتن و مقصود از حرم، زنان او باشد چنانچه در قاموس است.

3. معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» فرمود: باغی: کسی است که علیه امام شورش کند و منظور از عادی، راهزن است؛ بر این دو نفر گوشت مرده حلال نیست.

4. روایت شده که عادی، دزد است و باغی کسی که دنبال شکار رفته و برای این دو روا نیست که در سفر نماز شکسته خوانند و در حال اضطرار مردار خورند.

5. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» نقل می کند: منظور از باغی ظالم است و منظور از عادی غاصب.

6. تفسیر عیاشی: حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ» فرمود: باغی: کسی است که علیه امام شورش کند و منظور از عادی، راهزن است؛ بر این دو گوشت مرده حلال نیست.

7. روایت شده که عادی، دزد است و باغی کسی که دنبال شکار رفته و برای این دو روا نیست که در سفر نماز شکسته خوانند و در حال اضطرار مردار خورند.

8. دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از باغی در آیه مزبور، ظالم و منظور از عادی، شخص غاصب است.

9. دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از باغی در آیه مزبور، کسی است که علیه امام شورش کند و منظور از عادی، دزد است.

توضیح: از مجموع اخبار چنین برمی آید هر سفری که برای معصیت باشد، جایز نیست در آن سفر نماز شکسته خوانده شده و روزه باطل شود و گوشت مردار برای ضرورت در آن سفر حلال نیست.

10. دعائم الإسلام: از امام صادق علیه السلام نقل است که ایشان به طور کامل آنچه خوردنش حلال و آنچه خوردنش حرام است، بیان کردند؛ آنچه خوردنش برای آدمی حلال است و از زمین برآید سه صنف است از خوراکی ها:1.

ص: 159

همه انواع دانه ها چون گندم، برنج، و اقسام قطنیه از عدس و نخود و لوبیا و مانند این ها 2. همه میوه ها 3. همه قسم سبزی و گیاه

و هر کدام از این ها که خوراک آدمی باشد و سود و نیرو بر او دهد، خوردنش حلال است، و هر کدام زیان دارند خوردنش حرام است مگر برای درمان بیماری. و اما آنچه از گوشت جانداران حلال است: گوشت گاو، گوسفند و شتر، و از جانداران وحشی گوشت هر کدام که نیش و چنگال ندارند، و از گوشت پرنده هر کدام چینه دان دارند، و از شکار دریا هر کدام فلس دارند؛ به غیر از این اصناف، بقیه حرام است. هر تخمی که دو سویش نابرابر باشد، خوردنش حلال است و آن تخمی که دو طرف آن برابر باشد، مربوط به حیوانی حرام گوشت است.

توضیح: در کتاب النهایه آمده، «کان یأخذ من القطنیه العشر»؛ قطنیه با کسره و تشدید که مفردِ قطانی می باشد مانند: عدس، نخود، لوبیا و مانند اینها.

در قاموس، قطنیه با ضمه و کسره و به معنای گیاه و حبوبات زمین آمده است و شامل دانه های زمینی، به جز گندم، جو، کشمش و خرما می باشد یا قطنیه بنا به گفته شافعی، شامل دانه های پختنی مانند: عدس، خلّر(1)،

سیر، لوبیا و نخود می شود. جمع این واژه، قطانی است. یا منظور از این کلمه، خرفه و سبزی تابستان است.

11. دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: شخص مضطر مردار را می خورد و هرچه حرام شده هنگام ضرورت خورده می شود.

12. امام صادق علیه السلام فرمود: هر که به خوردن مردار مضطر شود، بخورد تا سیر شود و اگر به نوشیدن خمر مضطر شود، بنوشد تا سیراب گردد و بر او نیست که به سراغ آنها برود مگر دوباره مضطر شود.

13. از امام صادق علیه السلام نقل است: در نزد حضرت سخن از پنیری به میان آمد که مشرکان آن را سازند با اینکه از مایه مردار در آن نهند و از ذبیحه ای که نام خدا در ذبح آن نبرند. حضرت فرمود: اگر به این مطلب علم داشته باشی نباید

1- . گیاهی است جزو دسته پیچی های دارای برگ های کوچک و گل های سفید یا آبی و یا زرد که دانه آن خوردنی است.

بخوری، و اگر وضع پنیر دانسته نیست و معلوم نیست چه کسی آن را ساخته و در بازار مسلمانان فروخته شود، از آن بخور.

14. تفسیر نعمانی: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: و اما آن چیزهایی که تأویلش در تنزیلش است عبارت است از هر آیه محکمی که درباره تحریم چیز معروف و رایجی است که در زمان عرب بوده و تأویل آن در تنزیلش نهفته است و نیازی به تفسیر و شرح بیش از تأویلش ندارد؛ مانند آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ»(1) {[نکاح

اینان] بر شما حرام شده است: مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان} تا پایان آیه. یا آیه «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ»(2)

{[خداوند] تنها مردار و خون و گوشت خوک... حرام گردانیده است.}یا آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا» {ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید} یا آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» {و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است} یا آیه «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ» {بگو: «بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم} تا پایان آیه. مانند اینها در قرآن زیاد است از مواردی که خداوند سبحان حرام نموده و شنونده نیازی به پرسش در باره آن ندارد. از آن است سخن خداوند عزّ و جلّ در باره مفهوم حلال نمودن: «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ» {صید دریا و مأکولات آن برای شما حلال شده است تا برای شما و مسافران بهره ای باشد} یا آیه «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا» یا آیه «يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ....مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» {از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟... از آنچه خدایتان آموخته} و آیه «وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» و آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» {به قراردادها [ی خود] وفا کنید. برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده، جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می شود، در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمرید} و آیه «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى

1- . نساء / 23
2- . بقره / 173

نِسائِکُمْ» {در شب های روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است} و آیه «لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ» {چیزهایِ پاکیزه ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده، حرام مشمارید} و مانند اینها فراوان است.

تفسیر علی بن ابراهیم، نیز آن را آورده است.

15. محاسن: امام صادق علیه السلام از پدرانشان نقل می کند: از علی علیه السلام در باره سفره ای پرسیدند که در راه پهن بود و در آن مقدار زیادی گوشت، نان، پنیر و تخم بود و چاقویی در آن سفره بود. حضرت فرمود: آنچه در آن سفره هست، نخست قیمت گذاری شود، سپس خورده شود. چرا که آن فاسد شدنی بوده و مدت زیادی نمی ماند و اگر کسی آمد که آن را طلب کند(صاحب آن)، باید قیمت آن را برایش جبران کنید. گفتند: ای امیر المؤمنین! نمی دانیم این سفره مسلمان است یا سفره فرد مجوسی؟ فرمود: مردم در گشایشند تا وقتی که بدانند.(1)

در کتاب کافی، مانند حدیث بالا روایت شده است.(2)

16. نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: از علی علیه السلام در باره سفره ای پرسیدند که در راه پهن بود و در آن مقدار زیادی گوشت، نان، پنیر و تخم بود و چاقویی در آن سفره بود. حضرت فرمود: آنچه در آن سفره هست، نخست قیمت شود، سپس خورده شود. چرا که آن فاسد شدنی بوده و مدت زیادی نمی ماند و اگر طالب(صاحب) آن آمد، قیمتش را به او بدهید. گفتند: ای امیر المؤمنین! نمی دانیم این سفره مسلمان است یا سفره فرد مجوسی؟ فرمود: آنها در خوردن آن مجازند تا وقتی که بدانند.(3)

17. نوادر راوندی: از امیر المؤمنین علیه السلام در باره گوسفندی پوست کنده و دیگری سر بریده پرسیدند که صاحبش نمی داند کدام مردار است و کدام ذبح شده. فرمود: هر دو را نزد سگ ها اندازد.(4)

1- . محاسن : 452
2- . کافی 6: 297

3- . نوادر راوندی: 50
4- . نوادر راوندی : 46

18. فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر گوشتی یافتی و ندانستی که مردار است یا ذبح شده، پاره ای از آن را در آتش انداز، اگر به هم کشیده شد، ذبح شده بوده و اگر روی آتش شل شد مردار است. و هر شکاری بکنی چه در خشکی چه در دریا حلال است، جز آنچه برایت بیان کردم که در خبر آمده خوردنش ناروا است.

توضیح: از روایات مذکور، احکام مهمی به دست می آید؛ از روایت سکونی و دیباجی این استفاده می شود که اصل در گوشت افتاده شده، مادام که نداند مردار است تذکیه(حلال) آن است، چنانچه از ظاهر عموم آیات و روایات گذشته، و از حصر محرمات در چیزهایی معین که این مورد از آنها نیست استنباط میشود. و ممکن است این حکم را به بلاد مسلمانان تقیید زد و گویا ظاهر همین است. بلکه میتوان به موردی تخصیص زد که قرائن بر مسلمان بودن صاحب آن دلالت داشته باشد و سخن سائل که گفته: یا سفره مجوسی است، منافاتی با آن ندارد زیرا محض احتمال، برای چنین پرسشی کافی است. ولی اینکه حضرت فرمود: تا بدانید، بر این امر دلالت دارد که با ظن به اینکه از کافر است هم خوردنش رواست، جز اینکه علم حمل بر ظن شود.

ولی مشهور میان اصحاب خلاف آن است. یعنی اصل عدم تذکیه(ذبح شرعی) است تا دانسته شود و یا اینکه از دست مسلمان و یا از بازار مسلمانان گرفته شود، تا آنجا که برخی مبالغه کرده و گفته اند: اگر جلد قرآن در مسجدی باشد، جلد آن در حکم مردار است. برخی از اصحاب گفتند: در این باره، اعتماد به نشانه های افاده کننده ظن جایز است. شهید ثانی قدس سره در باره برداشتن کفش، انبان و شلاق گفته: نهان نیست که بیشتر کفش ها از پوست هستند، همانطور بیشتر انبانها و شلّاق ها از پوست می باشند، و اطلاق حکم بر جواز برداشتن آنها حمل می شود بدانچه از پوست نباشد؛ زیرا پوست افتاده مجهول بوده و بنا بر اصل عدم تذکیه، در حکم مردار است یا حمل می شود به موردی که نشانه های تذکیه آن آشکار باشد. که برخی اصحاب، اعتماد بدان نشانهها را جایز دانسته اند.

ص: 163

علامه رحمه اللَّه در تحریر می گوید: اگر حیوانی ذبح شده و انداخته شده یافت شد، تا زمانی که دانسته نشود آیا شخص مسلمان سر آن را بریده یا در دست فرد مسلمان بوده یا نه؟ خوردن آن جایز نیست.

محقق اردبیلی نوّر الله ضریحه در شرح إرشاد می گوید: دلیل اجتناب از گوشت افتاده در راه که ذبحش معلوم نیست، این است که اصل در مردار حرمت است، چون زوال روح از آن معلوم است ولی ذبح شرعی مشروط به موارد زیاد وجودی است که اصل، عدم آنهاست. ولی بسا به قرینه دانسته شود و از این رو، در مورد حیوان قربانی[در ایام قربانی حج] ذبح فهمیده می شود. و برخی از روایات عموما بر آن دلالت می کنند، چون صحیحه عبد اللَّه بن سنان که حلال بر حرام غلبه دارد و به ویژه روایت سکونی، که آن روایت را آورده و گفته است: ضعف سند، زیانی ندارد چون موافق عقل است و به دلیل غیر آن، که در این روایات احکام بسیاری است؛ مانند پاکی گوشت افتاده و پوست افکنده شده که حمل می شود بر وجود قرینه مبنی بر اینکه آن دو در دست مسلمان بوده است. و بودن گوشت در دست فرد گبر[در آن روایت] روشن نیست تا بر حلال بودن ذبیحه کافر دلالت کند. و جواز خوردن مال مردم در صورتی که علم به تلف شدن آن حاصل شود، بدون اذن حاکم شرع به شرطی که آن را قیمت کند بدون شرط عدالت برای قیمت گذار و تصرّف کننده و پرداخت غرامت برای صاحب آن، و اینکه شخص نادان تا زمانی که بداند، معذور است. به طور کلی، قرینه مفید ظن غالب، معتبر است تا چه رسد به آنچه که مفید علم و ظن همپایه آن باشد. پایان.

بدان که محقق رحمه الله در شرایع می گوید: هرگاه گوشتی پیدا شود و دانسته نشود که آیا تذکیه شده است یا مردار، گفته اند: آن را در آتش اندازند، اگر به هم رفت پس تذکیه شده است و اگر پهن شد پس مردار می باشد.

علامه طاب ثراه در قواعد می گوید: اگر گوشتی افتاده پیدا شود و تذکیه شدن آن معلوم نباشد، از آن پرهیز شود و گویند آن را در آتش اندازید و اگر به هم رفت تذکیه شده(حلال) و اگر پهن شد مردار است.

شهید ثانی - رفعت درجته - در مسالک پس از نقل سخن محقق می گوید: این قول میان اصحاب به خصوص متقدمان مشهور است، شهید در شرح می نویسد: ندیدم کسی مخالف آن باشد جز محقق در شرایع و جز فاضل. این دو بزرگوار، آن را با لفظ «قیل»آورده اند که اشاره به سستی و ضعف آن دارد با اینکه محقق در کتاب نافع با آنها هم رأی است و در کتاب مختلف، در باب مسائل الخلاف آن را بیان نکرده است. شاید این امر، بدان سبب باشد.

برخی اجماع را دلیل آن دانسته اند. شهید می گوید: بعید نیست و مؤید این امر، موافقت ابن ادریس با آن است که روایت واحد را حجت نمی داند و اگر اجماع آن را فهم نمی کرد، بدان فتوا نمی داد و اصل این حکم روایت محمد بن یعقوب است که نقل می کند: امام صادق علیه السلام به مردی که وارد دهکده ای شده و در آنجا به گوشتی برخورده و ندانسته تذکیه شده است یا مردار، فرمود: آن را به آتش بینداز هر آنچه به هم رفت، تذکیه شده بوده و هر آنچه پهن شد، مردار است.(1)

روایت مزبور، با وجود شهرتش سندش ضعیف است و توقف مصنف در موافقت با ایشان در حکم در این باره موجّه است. ظاهر روایت این است که به حلال بودن گوشت و عدم آن تنها با آزمایش پاره ای از آن، حکم نشود بلکه باید هر تکه جدا آزموده شود و هر کدام حکم خود را دارند، زیرا حضرت فرمود: هر آنچه به هم رود حلال است و هر آنچه پهن شود حرام است. براین اساس، شهید رحمه الله در دروس به سرایت حکم آن به گوشت مشتبه که شامل گوشت تذکیه شده و غیره می شود، روی آورده که با آتش معلوم می شود. پایان.

مؤلف: تعبیر فقه الرضا از تعبیر این روایت بهتر است و بر بسنده کردن به آزمایش یک قطعه به جای همه آن، دلالت دارد. اینکه او گفته هر تکه باید آزمایش شود، اگر مقصود تکه های به هم پیوسته باشد، بسیار بعید است، چرا که مستلزم آن است که تا می شود تکه تکه کرده و بیازماییم حتی قسمتی که تکه تکه نمی شود. اما اگر مقصود تکه های جدا است، پس اگر معلوم نباشد که همه آن تکه ها از یک

1- . کافی 6: 261

جاندار است یا نه؟ شکی در این حکم(لزوم تکرار آزمایش برای هر تکه) نیست اما اگر معلوم باشد که از یک جاندار است، در آن اشکالی هست و احتیاط در تکرار آزمایش است.

حال بدان که منافاتی میان روایت شعیب و روایت سکونی نیست، چون روایت نخست درباره گوشت نپخته و روایت دومی، درباره گوشت پخته شده است. و پس از پختن، آزمودن سودی ندارد، زیرا ظاهرا سبب جمع شدن گوشت ذبح شده بیرون ریختن بیشتر خون رگ ها است که با آتش منعقد می شود. اما گوشت مردار غالبا خونش برجاست و میان رگ ها بسته شده و چون آتش بدان رسد خون روان شده و گوشت پهن می گردد و پس از پخته شدن، رطوبت گوشت خارج می شود و در آن چیزی نمی ماند تا آزمایش شود.

اگر گویند: جواب حضرت شامل این مورد نیز می شود، می گویم: در سخن حضرت «هم فی سعه» عمومیتی ندارد. اگر گویند ضمیر به «الناس» بر می گردد، ممکن است حمل بر استحباب شود یا گفته شود: آنان مختارند زمانی که راهی برای دانستن برایشان میسر نباشد، در حالی که در این صورت راه برای هست.

دوم: بیشتر اصحاب برآنند هنگامی که گوشت تذکیه شده با گوشت مردار مخلوط شود، واجب است از همه آن اجتناب شود تا اینکه گوشت تذکیه شده به طور کامل معلوم شود؛ - ولی برای دفع حرج حکم را اختصاص به شبهه محصوره دادند - به دلیل وجوب اجتناب از مردار که جز با اجتناب از جمیع حاصل نشود. و به دلیل عمومیت قول پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: حلال و حرام باهم جمع نمی شوند، مگر آنکه حرام بر حلال غلبه یابد.

بر این حکم، اعتراض میشود به اینکه وجوب اجتناب از مردار به طور مطلق ممنوع است و رواست که حرمت، مخصوص به مرداری باشد که دقیقا معلوم است چنانچه روایات درست بدان دلالت دارند. و روایت نبوی هم عامی و مخالف روایات معتبر است. و اصل، عمومات و حصر محرّمات، حلال بودن را ترجیح می دهد و ممکن است حرام منصوب و مفعول بوده و معنای حدیث چنین باشد: حلال بر حرام غلبه می کند. چنانچه محقق اردبیلی رحمه الله بیان کرده است.

گفته میشود: در صورت اشتباه، آن را به کسی که مردار را حلال می شمارد، بفروشند. چنانچه شیخ در النهایه گفته است. ابن حمزه نیز از این نظر پیروی کرده و علامه هم در مختلف آن را تأیید نموده است و محقق نیز در شرایع با آن موافق بوده است با این شرط که در فروش همان گوشت تذکیه شده را قصد کند.

مستند این حکم صحیحه حلبی است که گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هرگاه گوشت تذکیه شده با مردار مشتبه شود، آن را به کسی که مردار را حلال می شمارد، بفروشید.(1) و حسنه حلبی(2) نیز بر آن دلالت دارد. ولی ابن ادریس به طور مطلق فروش و استفاده از آن را منع کرده است. برای آنکه روایت فروش، مخالف اصول مذهب است، و محقق رحمه الله روایت را به قصد فروش گوشت تذکیه شده توجیه کرده، ولی بر آن اعتراض شده که مبیع مجهول است و قدرت بر تسلیم میسر نیست پس بیع آن به تنهایی درست نیست. و در مختلف پاسخ داده که این بیع حقیقی نیست، بلکه رهایی دادن مالی است از دست کافر به رضای او که این جایز است و اطلاق بیع بر آن صوری است برای مشابهت؛ چون دادن مالی است در مقابل عوض آن. به این جواب او اعتراض شده کسی که مردار را حلال می شمرد، بسا کافر ذمی باشد مانند مسیحی که مالش محترم است پس نمی توان به طور مطلق این گونه فروشِ[صوری] به کسی را که مردار را حلال می شمارد، روا دانست. پس سزاوارتر آن است که بدین روایت صحیحه عمل شود و این مخالفت ها در مقابل آن ترک شود. آری ظاهر روایت راوندی بر عدم جواز بیع دلالت دارد ولی از نظر سند با روایت صحیحه تعارضی ندارد و همچنین تعارض حقیقی نیز با آن ندارد؛ زیرا اینکه حضرت فرمود: آنها را به سگ بدهید، کنایه از ترک استفاده و خوردن آنها است و این منافاتی با جواز دادن آن به کسی که چون سگ است، ندارد. و کسی نگفته باید آن دو را فقط به سگ خوراند، همانطور که در مردارهای دیگر هم این را نگفته اند.

1- . کافی 6: 260
2- . کافی 6:260

شهید به این حکم قائل شده که آن را با آتش آزمایش کنند و با درهم شدن و پهن شدن تشخیص دهند چنانچه با گوشت نامعلوم چنین می کردند. بر وی اعتراض شده که قیاس او، قیاس مع الفارق و باطل است، زیرا گوشت انداخته شده، ممکن است تماما تذکیه شده باشد یا مردار باشد پس مردار بودنش معلوم نیست، ولی در اینجا معلوم است که مشتمل بر مردار است و حکم مشتبه را نمی توان به معلوم اعمال کرد. محقق اردبیلی می گوید: این اعتراض قابل تامل است، زیرا از روایت، علت حکم به دست میآید که آن حصول علم به تعیین یکی از آن دو مورد(تذکیه شده و مردار بودن) است. و این اعم از گوشت انداخته شده و مشتبه با مردار است. ضمنا فارقی هم وجود ندارد زیرا گوشت انداخته شده شرعا نزد فقها در حکم مردار است و هر یک از گوشت مردار واقعی و گوشت مشتبه [در نظر مکلف] امکان دارد که مردار باشد و علم یقینی اجمالی به مردار بودن اثری در اینجا ندارد. پس یا باید علت را در مورد اشتباه مستقل ندانست و مثل این اشکال در همه موارد قیاس منصوص العله وارد میشود و یا از اصل حرمت دست برداشت. پایان.

سوم: دو روایت نخست بر آنچه فقها گفته اند، دلالت دارند مبنی براینکه در برداشتن آنچه که فاسد شدنی است مانند خوراک، یابنده مخیر است میان آنکه آن را به قیمتش، صاحب شود یا آن را بفروشد و بهای آن را بگیرد سپس آن را معرفی کند[برای پیدا کردن صاحبش] یا آن را به حاکم دهد تا هرگونه که برای مالک بهتر است، در آن عمل کند. از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله هم روایت شده که فرمود: هر که غذائی یافت، آن را بخورد. ولی آن دو حدیث تنها بر جواز خوردن دلالت دارند. و اولی بر این دلالت دارد که اگر مالکش آمد، پولش را به او بدهد. به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

چهارم: حدیت آن حضرت که فرمود: هر شکاری... بر این امر دلالت دارد که اصل در حیوان این است که حلال گوشت و پاک باشد مگر آنچه را که دلیل خارج کرده باشد.

شهید ثانی قدس سره می گوید: اصل در چیزی که خوردنش حلال یا حرام است، این است که به شرع رجوع شود. پس شرع هر چه را مباح کرده مباح، و هر

چه را که منع کرده حرام است، و هر چه در شرع ذکر نشده حکم آن در عادت عرب است؛ لذا آنچه را پاکیزه دانند حلال و آنچه را زشت شمرند حرام است. سپس شهید رحمه الله به آیات پیشین استدلال کرده که سخن درباره آنها گذشت.

محقق اردبیلی طاب ثراه می گوید: دلایل عقلی و نقلی با یکدیگر موافقند که خوردن هر چیزی که زیانی نداشته باشد، حلال است؛ زیرا بیان شد که حکم عقل مباح بودن هر خوراک بی زیان است مگر آنچه که به واسطه دلیل خارج شده است. آیات شریفه هم در این باره بسیارند مانند: «خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً»(1) {اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید} «وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ حَلالاً طَیِّباً»(2)

{و از آنچه خداوند روزیِ شما گردانیده، حلال و پاکیزه را بخورید} از ظاهر آیات چنین برداشت می شود که «جمیعا» و «طیّبا» حال موکده هستند نه مقیّده. روایات و اجماع در این معنا فراوان است. پس همه چیز به حکم عقل و نقل از کتاب، سنت و اجماع بر اباحه است جز آنچه در نصّ قرآن به طور عموم حرمت آنها بیان شده مانند: «وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ»(3) {چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند} هر آنچه که فهمیده شود پلید و ناپاک است، حرام می باشد، ولی معنی خبیث مبهم است زیرا شرع آن را شرح نداده و معنی لغوی هم مقصود نیست و عرف هم یک اتفاق نظر ندارد. ممکن است گفته شود که مقصود از عرف، عامه مردم و بیشتر آنها است: مانند مردم شهر و ده نه بیابان گردان که چیزی نزد آنها نفرت انگیز نیست بلکه هر خوردنی را پاکیزه شمارند و اعتماد نمودن به آنها شایسته نیست.

یا به طور خصوص مانند: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ»(4) {بر شما حرام شده است: مردار}

1- . بقره / 29
2- . مائده / 88
3- . اعراف / 157
4- . مائده / 3

پس به طور کلی، ظاهر، حلال بودن است تا وقتی که دانسته شود به دلیل خباثتش یا دلایل دیگر حرام است. دلیل این مطلب اموری است که ذکر شد و نیز صحیحه ابن سنان است. مؤید این سخن حصر شدن محرمات در آیه «قُلْ لا أَجِدُ»(1) است. بدون شک آنچه از این آیه فهمیده می شود حلیت است مادامی که وجه حرمت شناخته نشود حتی در رابطه با حیوان ذبح شده و اجزای مردار. اما آنچه دانسته شود که مردار است و یا ذبح شرعی نشده، حرام خواهد بود، مگر آنچه که استثنا می شود. اما چیز مشتبه و مجهول از آیه استثناء نشده است. ولی بنا بر ظاهر کلام فقها حرام هستند و جای تأمل دارد که پیشتر بدان اشاره شد. این حکم به طور کلی و بدون توجه به دلیل خاصی است و اما آنچه که دلیل خصوصیتی به طور مفصل در رابطه با آن آمده است از نظر حلال یا حرام شمردن، تابع دلیل آن است پس تأمل نما. سخن شهید قدس سره به پایان رسید. و آن در نهایت متانت و استواری است.

19.لفقیه و تهذیب: عبدالعظیم حسنی نقل می کند: از امام جواد علیه السلام در باره آیه «أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»(2) {و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد} پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی آنچه برای بت سر برند یا برای درخت که خداوند آن را حرام کرده است همانطور که مردار، خون و گوشت خوک را حرام نموده است. پس هر کس مضطر بوده و باغی و عادی نباشد، گناه ندارد که از مردار بخورد. گفتم ای فرزند رسول خدا! کی مردار برای مضطرّ حلال می شود؟ فرمود: پدرم از نیاکانش برایم نقل کرد: همین سخن را از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند: ای رسول خدا! اگر ما در سرزمینی باشیم و دچار قحطی شویم چه زمانی مردار بر ما حلال شود؟ حضرت فرمود: تا چاشت و شام ندارید و دست شما به سبزه بیابان نرسد. عبد العظیم گفت: به ایشان گفتم ای فرزند رسول خدا! معنای این سخن خداوند «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ» {ولی کسی که [برای حفظ جان خود به خوردن آنها] ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهی نیست} چیست؟ فرمود: عادی، دزد است و باغی، کسی که برای خوشگذرانی به شکار

1- . انعام / 145
2- . مائده / 3

می رود نه برای مخارج عیال خود. بر این دو جایز نیست چون مضطر شدند، گوشت مردار بخورند. پس مردار بر آنها در حال اضطرار همانند زمان عادی حرام است. این دو نمی توانند در سفر روزه را بخورند و نماز را شکسته بخوانند.گفتم: معنای این سخن خداوند: «وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلّا ما ذَكَّيْتُمْ»(1) {و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید }چیست؟ فرمود: منخنقه، جانوری است که آن را خفه کنند تا بمیرد. موقوذه، بیمار بوده و بیماری آن را از پای در آورد. متردیه، آنچه از بلندی یا کوه پرت شده یا در چاه افتاده و مرده باشد. نطیحه، جانوری که به ضرب شاخ حیوان دیگر مرده باشد. و آنچه که درنده از آن خورده باشد و بمیرد و آنچه برای بتان ذبح شود حرام است، مگر اینکه آن را زنده دریافته و سرش را ببرند و تذکیه اش کنند. گفتم: منظور از «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ»(2) {و

[نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه} چیست؟ فرمود: در دوره جاهلی ده نفر شریک می شدند و یک شتر می خریدند و ده چوبه تیر تقسیم بندی می کردند که هفت تای آنها بهره داشت و سه تای دیگر بی بهره بودند. نام آنها که بهره داشتند، عبارت بود از: فذ، توام، نافس، حلس، مسبل، معلّی و رقیب و نام بی بهره ها عبارت بود از: سفیح، منیح، و وغد. با ده تیر هم قرعه می زدند و هر کس تیر بی بهره به نامش درمی آمد، بایستی یک سوم پول شتر را می داد. قرعه را ادامه می دادند تا صاحبان سه تیر بی بهره درآیند و پول شتر را از آنها می گرفتند و آن را می کشتند و آن هفت تن که پولی نداده بودند، می خوردند و به آن سه تن که پول شتر را داده بودند، چیزی نمی دادند. چون اسلام آمد خداوند آن را حرام کرده و فرمود: «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ

1- .[1] مائده / 3
2- . مائده / 3

فِسْقٌ»(1) {و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] ست} به این معنا که حرام است.(2)

توضیح: مخمصه: قحطی و گرسنگی. اینکه فرمود: ما لم تصطبحوا: این روایت را عامه هم به نقل از ابو واقد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله روایت کردند و در تفسیرش اختلاف دارند. در النهایه آمده: در حدیث است از حضرت سوال شد که چه زمانی مردار برای ما حلال است؟ فرمود: «ما لم تصطبحوا أو تغتبقوا أو تحتفئوا بها بقلا» اصطباح در اینجا، چاشت خوردن است، و غبوق، شام خوردن و اصل این دو نوشیدن در بامدادان و شامگاهان است سپس در معنای خوردن به کار رفته اند. یعنی نمی توانید آنها را با خوردن مردار جمع کنید. ازهری می گوید: این تفسیر را از ابی عبیده غلط گرفتند و گفتند: مقصود این است که چون برای چاشت و شام چیزی ندارید که بخورید یا بنوشید و سبزی و گیاه هم نیافتید که بخورید، مردار برای شما حلال است. وی می گوید: این تفسیر درست است.(3)

در باب حاء با فاء، ابو سعید ضریر می گوید: درست «ما لم تحتفوا بها» است بدون همزه از ماده احفاء الشعر: یعنی آراستن مو. کسی که با همزه روایت کرده از ماده حفأ به معنای برریّ است و این نادرست است؛ زیرا برری از سبزی ها نیست. ابو عبیده می گوید: حفأ، با همزه و مقصور بوده و آن ریشه برری سفید و تازه است که گاهی خورده می شود. حضرت می فرمایند: مادامی که آن را کامل نکَنده اید، تا بخورید. «ما لم تحتفوا» با فاء مشدّد نیز روایت شده است که به معنای گرفتن چیزی یکجا است. چنانچه زن مو را کاملا از چهره خود میگیرد.(4)

ص: 172

1- . مائده / 3

2- . من لا یحضره الفقیه 3: 216 - 217

3- . نهایه 2: 271

4- . نهایه 1: 276

در باب جیم و فاء می گوید: از آن است حدیث «کی حلال شود برای ما مردار؟ فرمود: آنگاه که «لم تجتفئوا بقلا» یعنی سبزی را از بُن نکَنده و آن را بیندازید. «جفأت القدر» یعنی کف و چرک روی دیگ را انداختم.(1)

در باب خا و فاء می گوید: «او تختفوا بقلا» یعنی سبزی را آشکار کنید، چون اختفاء به معنی اظهار بوده و اخفاء به معنی نهان کردن. پایان.(2)

طیبی می گوید: «تحتفوا بها» یعنی تا زمین را خوب جستجو نکنید، آنگاه به مردار بچسبید و «أو» به معنای واو است یعنی هر سه چیز نباید باشند تا مردار حلال گردد؛ به عبارتی، تا زمانی که یکی از این سه چیز نباشد، مردار حلال می شود. پایان.

در برخی از نسخه های فقیه با «واو» آمده است و نیازی به تکلف ندارد. اگر با حاء بی نقطه آمده باشد، کنایه از نبودن سبزی و ریشه کن شدن آن است که در عرف ما، آن را برای نابودی و هلاکت مثل می آورند و چه بسا در عرف آنان نیز چنین کاربردی داشته است. در برخی نسخه های تهذیب «تحتقبوا» با حاء بی نقطه و قاف و باء آمده است که مقصود از آن ذخیره کردن است یعنی تا گیاهی ذخیره نکردید. و گفته: «الحقیبه» هر چیزی که در انتهای بار یا محمل ببندند و ظاهر آن است که تصحیف میباشد. «بإخناقها» گویا از باب افعال است یعنی به اینکه دیگری آن را خفه کند یا به اینکه در تنگنایی خفه شود. و یا با فتحه به صیغه جمع است یعنی با اسبابی که آن را خفه کند. جوهری گوید: «الخنق» با کسره نون مصدر «خنقه یخنقه» است و همچنین است خنّقه و از این ریشه است «الخناق» و «أخنق هو و اختنقت الشاه بنفسها فهی منخنقه».

در قاموس چنین آمده است: زَلَمَ: تیر بی پیکان. و أنصباء جمع نصیب است. و نام هایی که در روایت بیان شد، بر خلاف ترتیب مشهور است. شاید نامرتب آمدن آنها از جانب راوی باشد و بسا که منظور امام تعلیم آن نام ها نبوده و بلکه اشاره اجمالی به آنچه که مردم می دانستند، کرده اند یا چه بسا حضرت عمدا چنین آورده اند

1- . نهایه 1: 195
2- . نهایه 1: 343

تا آموختن روش قمار نباشد، هرچند امکان دارد بر آن برای جواز تعلیم و تعلم روش قمار جز برای عمل کردن استدلال کرد.

جوهری می گوید: چوبه تیرهای قمار ده تا بوده و بدین ترتیب هستند: فذ، توام، رقیب، حلس، نافس، مسبل، معلّی و سه بی بهره عبارتند از: سفیح، منیح، وغد. پایان. با اینکه در این ترتیب میان اهل لغت اختلاف است، فیروزآبادی می گوید: مسبل چون محسن، ششمین یا پنجمین تیر، از چوبه تیرهای قمار است.

20. تحف العقول: در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: آنچه از زمین برمی آید و خوردن آنها بر آدمی حلال است سه دسته از خوراک هستند؛ نخست: همه دانه ها از گندم، جو، برنج، نخود و از قبیل این حبوبات و هر بخش از کنجد و غیر آن و از هر دانه هایی که جزء خوراک آدمی بوده و تقویت جسم و نیروی او می شود، به طور کلی حلال هستند، و هر چه به تن آدمی زیان برساند، خوردن آن حرام است مگر در حال ضرورت. دوم: هر میوه ای که از زمین به دست آمده و در شمار خوراک آدمی باشد که خوردن آنها سودمند و انرژی زا باشد، خوردنشان حلال، ولی اگر زیانی برساند، حرام است. سوم: هر نوع سبزی و گیاه که برای آدمی سودمند، و جزء خوراک است، حلال هستند و هر روییدنی که خوردن آن بر آدمی زیان آور باشد مانند گیاهان زهردار یا مثل خرزهره و روییدنی هایی از این قبیل که زهر کشنده ای دارند، خوردنشان حرام است.

اما آنچه از گوشت جانوران حلال است عبارتنداز: گوشت گاو، گوسفند و شتر. از جانوران وحشی هر کدام بی نیش و بی چنگال باشند، خوردن گوشت آنها حلال است. از پرنده ها هر کدام چینه دان داشته باشند، خوردن گوشت آنها حلال است و هر کدام که چینه دان ندارند، خوردن گوشت همه آنها حرام است. خوردن هر نوع ملخ اشکالی ندارد. اما آنچه از تخم حلال است عبارت است از تخمی که دو سویش با هم نابرابر باشد اما تخمی که دو سویش باهم برابر باشد، خوردنش حرام است. آنچه از شکار دریا حلال است، انواع ماهیانی می باشد که فلس دارند و آن دسته که فلس ندارند خوردنشان حرام است. اما نوشیدنی هایی که مقدار زیاد آنها

عقل را دگرگون نکند نوشیدن آنها اشکالی ندارد و آن دسته از نوشیدنی ها که مقدار زیاد آنها عقل را دگرگون کند، مقدار اندکشان نیز حرام است. (1)

توضیح: جمع آمدن سماسم یا به اعتبار انواع آن مانند بری و بستانی بوده یا به اعتبار معانی مجازی آن و یا به اعتبار اطلاق آنچه بدان شباهت دارد مانند دانه های ریز.

فیروزآبادی می گوید: سِمسِم، کنجد بستانی و دشتی که به خلبهنگ و جلجلان و دانه آن مشهور است. همچنین می گوید: دِفل و دفلی بر وزن ذکری، گیاهی کشنده است که به فارسی آن را خرزهره نامند که گل آن چون گل سرخ است و چون خرنوب مالیدن بارَش، برای کچلی و خارش و برای درد زانو و پشت ضمادش سودمند است و برای راندن کک و موریانه آب پخته آن را بپاشند. دوازده بار مالیدن مغز این گیاه برای از بین بردن [آثار]پیسی بعد از خوب شدن، سودمند است.

21. محاسن: عبدالله بن سلیمان نقل می کند: از امام باقر علیه السلام در باره پنیر پرسیدم. ایشان فرمود: از خوراکی پرسیدی که از آن خوشم می آید. آنگاه چند درهم به غلامی داده و فرمود: برایم پنیر بخر. سپس حضرت غذا خواستند و ما به همراه ایشان غذا خوردیم و پنیر را آوردند. حضرت فرمود: بخور. چون از غذا فارغ شدیم گفتم: درباره پنیر چه می فرمایید؟ فرمود: ندیدی من آن را خوردم؟ گفتم: چرا، ولی می خواهم از زبان شما بشنوم. فرمود: من به تو از پنیر و غیر آن خبر دهم. هر آنچه در آن حلال و حرام است برایت حلال است تا اینکه حرام را به عینه بشناسی و آن را کنار بگذاری.(2)

در کافی حدیث مزبور آمده است.(3)

توضیح: در قاموس جُبُن، با ضمه و دو ضمه بر وزن عتل، معروف است. پایان. ظاهرا پرسش از پنیر برای آن بوده که عامه از خوردن آن کناره گیری می کردند. به این احتمال که مایه پنیر از مردار گرفته می شود. مایه پنیر نزد ما از

1- . تحف العقول : 337 - 338
2- . محاسن : 495
3- . كافى 6: 339

اعضای نجس مردار مستثنی شده است و چه بسا که جواب امام بر پایه چشم پوشی از آن بوده است. یعنی حتی اگر مایه پنیر در حکم مردار بود، خوردن پنیر بر ما رواست، به این دلیل که علم نداریم از آن گرفته شده است. چه رسد به اینکه حکم مردار در آن جاری نیست

یا به اعتبار نجاستش قبل از شستن آن - بنا بر قول به آن - و یا برای آنکه غالباً مایه پنیر از گبرها گرفته می شد - چنانچه از برخی اخبار برمی آید - عامه از آن اجتناب میکردند.

در النهایه ذیل حدیث ابن حنفیه آمده است: «پنیر هر جا در معرض فروش دیدی، بخور» یعنی از هر دستی بخر و نپرس که مسلمان آن را ساخته یا دیگری؟. از «عرض الشیء» به معنای کنار آن گرفته شده است.(1)

22. محاسن: ابو جارود نقل می کند: از امام باقر علیه السلام در باره پنیر پرسیده و گفتم کسی به من خبر داده که دیده در آن مردار نهادند. حضرت فرمود: برای اینکه در یک جا مردار در آن نهند در همه روی زمین حرام شود؟ ! چون دانستی در آن مردار است، آن را نخور و اگر ندانی بخر و بخور. به خدا من به بازار وارد شده و از آنجا گوشت، روغن و پنیر بخرم و گمان ندارم همه آنها نام خدا را در کشتن ذبیحه برده باشند. اینان بربرند و اینان سودانی.(2)

توضیح: اعتراض السوق: رفتن به بازار و از هر فروشنده ای و بدون پرس و جو خریدن. جوهری می گوید: خرجوا یضربون الناس عن عرض: یعنی آنها خارج شده و مردم را از هر طرف و ناحیه ای هر طور که میشد میزدند و اهمیت نمیدادند چه کسی را میزنند. محمد بن حنفیه می گوید: کل الجبن عرضا، بنا به گفته اصمعی، یعنی آن را از هر کسی دیدی بخر و از کار او مپرس یا مپرس که از اهل کتاب است یا مجوس. گویند: استعرض العرب، هر کدام از آنها که خواستی بپرس.

1- . نهایه 3: 93
2- . محاسن : 945

در قاموس آمده است: بربر، نسلی از انسانهاست. جمع این کلمه برابره می باشد که گروهی در مغرب و گروهی دیگر در میان حبشی ها و زنگی ها هستند که آلت مردان را ببرند و آن را مهر زنان خود کنند. پایان.

این روایت دلالت دارد که جایز است خرید گوشت و مانندش از بازار مسلمانان و بررسی و پرسش بد است. محقق و دیگران گفته اند: آنچه در بازار مسلمانان فروخته شود از ذبیحه و گوشت، خرید آن رواست و بررسی از آن لازم نیست. در مسالک آمده: در این باره فرقی نیست که از دست کسی که مسلمان بودنشان معلوم است بخرد یا کسی که مسلمان بودنش معلوم نیست و و یا در صورت مسلمان بودن فرقی نیست که ذبیحه اهل کتاب را حلال دانند یا نه، بنا بر قول درست تر، برای عموم نصوص و فتاوی. مستند این حکم، اخبار زیادی است و مانند آن است پوست هایی که در دست آنها است.

در تحریر شرط کرده که مسلمان، از کسانی باشد که ذبیحه اهل کتاب را حلال ندانند. این نظر جدّاً سست است؛ زیرا همه مخالفان، ذبیحه اهل کتاب را حلال دانند. بنابراین، باید گرفتن آن(گوشت و روغن و...) از مخالفان به طور مطلق روا نباشد و این خلاف اخبار است.

بدان که در سخن فقهاء معیاری برای بازار مسلمانان بیان نشده و باید در آن به عرف رجوع کرد.

در موثقه اسحاق بن عمار از امام کاظم علیه السّلام نقل است: پوستین یمانی و هر چه در سرزمین اسلام ساخته شود، اشکالی ندارد. به ایشان گفتم: هرچند آن از غیر مسلمان باشد؟ فرمود: اگر غالب آنها مسلمان باشند، اشکالی ندارد.

عمل به این روایت پسندیده است و منافی عرف هم نیست پس بازار اسلام به غلبه مسلمانان آن سرزمین تشخیص داده شود خواه حکمران آنها مسلمان و نافذ الحکم باشد خواه نه، به دلیل عموم روایت. چنانچه خرید گوشت و پوست را از بازار اسلام جایز دانسته و لزومی ندارد که بررسی شود آیا ذبح کننده آن مسلمان بوده یا نه و از اینکه بسم اللّٰه گفته و رو به قبله سر بریده یا نه، و بررسی در این باره مستحب هم نیست و اگر گفته شود مکروه است، وجهی دارد زیرا در روایتی از آن

نهی شده و کمترین مرتبه نهی کراهت است و در دروس به نفی استحباب بسنده کرده است.

23. محاسن: از امام صادق علیه السلام در باره پنیر پرسیدند که مایه آن از مردار است. فرمود: شایسته نیست. سپس غلامی را با درهمی فرستاده و فرمود: از یک مسلمانی آن را بخر و چیزی از او مپرس.(1)

24. محاسن: مردی نقل می کند: نزد امام باقر علیه السّلام بودم و یکی از یاران ما از حضرت در باره پنیر پرسید. فرمود: من از آن خوراکی خوشم می آید و من تو را از پنیر و جز آن خبر دهم. هر چه حلال و حرام دارد برای تو حلال است تا زمانی که حرام بودن آن را به عینه بشناسی و آن را کنار بگذاری.(2)

25. سرائر: ضُریس کُناسی نقل می کند: از امام باقر علیه السّلام در باره پنیر و روغن پرسیدم که اگر آن را در سرزمین مشرکان روم یافتیم، آن را بخوریم؟ فرمود: هر چه را بدانی با حرام آمیخته آن را نخور و آنچه را ندانی بخور، مگر اینکه بدانی حرام است.(3)

26. سرائر: امام باقر علیه السلام فرمود: هر چه حرام و حلال دارد بر تو همیشه حلال است، تا زمانی که خود حرام آن را به عینه بشناسی و کنار بگذاری.(4)

27. تفسیر الإمام: فرمود: خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا النّٰاسُ کُلُوا مِمّٰا فِی الْأَرْضِ»(5) یعنی از میوه و خوراکی های زمین«حَلاٰلاً طَیِّباً» حلال و پاکیزه است بر شما که پروردگارتان را فرمانبردار شدید در بزرگداشت هر کسی که او را بزرگش داشته و سبک شمردن هر کسی که به او اهانت کرده و او را کوچک نموده است.(6)

-1 . محاسن : 496
-2 . محاسن : 496
-3 . السرائر
-4 . السرائر
-5 . بقره / 168

6- . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام : 265

28. تفسیر الإمام: فرمود: خداوند می فرماید «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»(1) یعنی به توحید خداوند و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام که ولی خداست، «کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ اشْکُرُوا لِلَّهِ»(2) از آنچه که خداوند نصیب شما کرده به سبب ماندن در ولایت محمد صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام تا بدین وسیله خداوند شما را از شر شیاطین رانده شده از مقام ربوبی حفظ کند.(3)

29. کافی: امام باقر علیه السلام در روایتی طولانیفرمود: تو را از پنیر و غیر آن آگاه می سازم. هر چه حرام و حلال دارد بر تو همیشه حلال است تا زمانی که خود حرامِ آن را به عینه بشناسی و کنار بگذاری.(4)

30. کافی: امام صادق علیه السلام در باره پنیر فرمود: هر چیزی بر تو حلال است تا اینکه دو شاهدی بر تو شهادت دهند که در آن مردار است.(5)

توضیح: روایاتی از این قبیل بر این امر دلالت می کنند که در این باره شهادت مورد قبول است نه روایت. در باره این مسئله میان اصحاب اختلاف هست.

31. شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حرام کننده حلال، چون حلال کننده حرام است.

توضیح: فائده حدیث این است که باید به آنچه خدا در باره حلال و حرام مقرر کرده، پایبند بود. و اینکه حرام کننده حلال همچون حلال کننده حرام عقوبت میشود. راوی حدیث ابن عمر است.

32. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه در هر چیز است و هر چه آدمیزاد بدان ناچار شود، البته خدا آن را برایش حلال نموده است.(6)

1- . بقره / 172
2- . بقره / 172
3- . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام : 266
4- . کافی 6: 339

5- . کافی 6: 339
6- . محاسن : 259

33. عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: شخص ناچار نباید خمر بنوشد، چرا که آن برایش جز بدی ندارد و اگر آن را بنوشد، او را بکشد. پس مبادا قطره ای از آن بنوشد.(1)

علل: شبیه روایت بالا را نقل می کند و در آن آمده: اگر آن را بنوشد، او را می کشد. پس قطره ای از آن ننوشد.(2)

34. روایت است که جز بر تشنگی او نیفزاید.(3)

سپس شیخ صدوق رحمه الله می گوید: این روایت چنانچه آوردم، نقل شده است و شرب خمر در حالت ناچاری مانند مردار، خون و گوشت خوک مطلقا مباح است. این حدیث را از آن رو آوردم که در آن علتی ذکر شده است. و لا قوه إلّا باللّه.(4)

35. عیاشی: امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ»(5) فرمود: منظور از باغی، کسی است که دنبال شکار می رود و منظور از عادی، دزد است که این دو نمی توانند نماز را شکسته بخوانند، و نمی توانند اگر به مردار مضطر شدند از آن بخورند و آنچه در ناچاری برای مردم حلال است، بر آنها حلال نیست.(6)

36. تفسیر الإمام: فرمود: خداوند عزّو جلّ می فرماید: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ»(7) حیوانی که جانش درآمده بدون ذبح شرعی، «وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ» که بخورند آن را، «وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللّهِ» آنچه جز نام خدا در ذبح آن برده شده باشد و آن قربانی کفار است به نام بت هایشان در برابر خدا، «فَمَنِ اضْطُرَّ» به مقداری از این محرمات «غَیْرَ باغٍ» کسی که به امام حق نشوریده در ناچاری قرار گیرد «وَ لا عادٍ»

1- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 74
2- . علل الشرائع 2: 154
3- . علل الشرائع 2: 154
4- . علل الشرائع 2: 154
5- . بقره / 173
6- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 75

7- . بقره / 173

تجاوزکار و پیرو عقیده باطل در نبوت کسی که پیغمبر نیست یا امامت کسی که امام بر حق نیست، نباشد «فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ» در خوردن این موارد، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ» پوشاننده عیب های شما ای مومنان! «رَحِيمٌ» که در حال ضرورت برایتان مباح کرده آنچه را که در حال خوشی و فراوانی حرام نموده است.(1)

توضیح: بدان که به اتفاق اختلافی در این نیست که تحریم خوردن محرمات مختص به زمان غیر ناچاری است، ولی در هنگام ضرورت و ناچاری جایز است جز برای باغی و عادی. مطالبی در تفسیر آن دو ضمن تفسیر آیات بیان شد. گویند: باغی، شورش کننده بر امام زمان، و عادی، راهزن است. گویند: باغی کسی است که قوت شخص مضطر را برای حفظ جان خود به زور بستاند و این جایز نیست، بلکه باید تن به مرگ دهد و او را به خود واگذارد. عادی: آنکه بیش از اندازه در زمان ناچاری، حرام را تناول کند. گویند: باغی، طالب مرده و یا طالب لذت است و عادی، کسی است که بیش از اندازه سیری از مردار بخورد. آنچه را از روایات که در تفسیر این دو آمده دانستی.

اضطرار با ترس از بین رفتن جان آدمی محقق میشود. اما در این باره، اینکه ظن شرط بوده یا تنها حصول ترس کافی باشد، مورد اشکال است. اغلب فقیهان ترس نابودی را ترس از بیماری مهمی دانسته اند که شدید شدن یا طول کشیدن آن جان انسان را تهدید می کند. همچنین ترس از ناتوانی در راه رفتن ضروری یا همگام شدن ضروری با یاران سفر که در مفارقت آنها خود یا آبرویش در خطر باشد. همچنین ترس از جان همراهانش. شاید ترس از تباهی مال هم بدان ملحق شده و این حالت را جزء حصول معنای اضطرار دانسته اند.

شیخ در النهایه می گوید: خوردن مردار جایز نیست، مگر ترس از جان باشد که در این صورت به مقدار زنده ماندن اکتفاء شود و نه به اندازه سیر شدن، و عده ای از اصحاب هم رأی او شدند. و واجب نیست از خوردن مردار خودداری کند تا آنگاه که مشرف بر مرگ شود چرا که خوردن گوشت مردار در آن لحظه سودی ندارد.

1- . تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام : 268

جواز خوردن چیز حرام در حال ناچاری مختص به نوعی از آن نیست، ولی پاره ای از محرمات بر پاره ای دیگر مقدم است، چنانچه بحث آن خواهد آمد. خلافی نیست که شخص مضطر به قدر زنده ماندن خود میتواند از آن بخورد و به اتفاق، خوردن آن در حد بیشتر از سیری جایز نیست. اما آیا بر شخص ناچار روا است که از حرام بیش از مقدار زنده ماندن تا برسد به حد سیر شدن بخورد؟ ظاهرا اکثر فقیهان به عدم جواز آن حکم داده اند و این درست است در صورتی که ناچاری او رفع شود، ولی اگر نیاز به سیری باشد مثل اینکه شخص گرفتار در بیابان بترسد اگر سیر نخورد در راه بماند یا نیاز به رفتن یا دویدن باشد، خوردن در حد سیری جایز است. ولی اگر بترسد به [خوراک]حلال نمی رسد، در آن صورت، می تواند از آن توشه بردارد. اما آیا خوردن محرمات به هنگام ناچاری، واجب است یا از باب رخصت است تا جایز باشد از آن دوری کند؟ اقرب وجوب است؛ زیرا ترک آن سبب مرگ او می شود که در کتاب و سنت، از آن نهی شده است. اگر شخص گرفتار بتواند مال دیگری را برای رفع ضرورت به زور و ظلم بگیرد در صورتی که خود او بدان نیاز دارد، جایز نیست و این یکی از معانی باغی است که گذشت. بسا مطلقاً چنین کاری جایز نباشد(حتی بدون زور و ظلم)، زیرا موجب هلاک دیگری می شود و این مانند کشتن دیگری برای حفظ جان خود است.

و اقرب آن است که جایز نیست دیگری را ترجیح دهد به گونهای که موجب هلاکت خود شود، چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَ لا تُلْقُوا»(1) {و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید} و گفته شده جایز است به دلیل سخن خداوند متعال «وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَ»(2) {و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آنها را بر خودشان مقدّم می دارند. }بر این دلیل اعتراض شده که خاص مقدم بر عام است.

اگر خود مالک بدان نیازمند نباشد و شخص ناچاری باشد، بر مالک واجب است که آن را به او بذل کند، چه شخص حاجتمند مسلمان باشد یا کافر ذمی یا

1- . بقره / 195
2- . حشر / 9

پناهنده به مسلمانان. و اگر مالک گمان می کند که پس از آن، بدان نیازمند می شود، در وجوب دادن به شخص ناچار کنونی اشکال است. اگر مالک خود آن را به شخص حاجتمند ندهد نه تنها جایز است که شخص حاجتمند آن را به زور از او بستاند بلکه واجب است، هرچند به مقاتله انجامد. اگر شخص حاجتمند بهای آن را دارد، بخشش مجانی بر مالک واجب نیست و اگر مالک قیمت آن را در آن موقع مطالبه کند، بر شخص حاجتمند لازم است که بهاء را بپردازد، هر چند مالک بیش از بهای مثل آن مطالبه کند. شیخ می گوید: بذل فزونی بها واجب نیست، شاید هم واجب باشد، برای اینکه می تواند با آن رفع ضرورت کند. اگر شخص حاجتمند بهای آن را ندارد، در وجوب پرداخت بها هنگام توانائی بر آن دو قول است.

اگر برای رفع ضرورت مردار و خوراک دیگری باشد؛ اگر صاحب خوراک آن را بی عوض یا به عوضی که بدان تواناست به او دهد، مردار بر او حلال نیست، هرچند بهاء بیش از ثمن المثل باشد. و اگر مالک آن را ندهد و شخص مضطر قادر به زورگیری از مالک باشد یا مالک غالب باشد، در این صورت سه وجه وجود دارد؛ مردار خورد یا مال غیر را یا اینکه مخیّر است.

بنا به گفته شیخ در مبسوط، اگر شخص حاجتمند جز خمر چیزی نیابد، رفع ضرورت بدان جایز نیست. گروهی هم از جمله شیخ در نهایه به سبب ترجیح حفظ جان، حکم به جواز آن داده اند. مؤید این نظر روایتی است که محمّد بن عذافر و دیگران آن را نقل می کنند که آن را خواهیم آورد. هرچند این روایت مجهول است، ولی به چند سند روایت شده که یکدیگر را تأیید می کنند. روایت عیاشی و صدوق از ابو بصیر که سند آن ضعیف و ممکن است بر تحریم مداوا به آن باشد، بر قول نخست دلالت می کند، هر چند دنباله روایت را که شیخ صدوق بدون ذکر سند نقل کرده، شامل رفع تشنگی هم هست.

اما بحث در باره معالجه با خمر و حرام های دیگر در ابواب طب ذکر شد. همچنین در آن قسمت بیان شد که هنگام ضرورت، بول بر خمر مقدم است. بنا بر قوی، بول خود، بر بول دیگری مقدم است. گویند: اگر جز مردار آدمی نیابد جایز است از آن بخورد. برخی مردار پیامبر را مستثنی کرده اند. اگر هم مردار جانوری و

هم مردار آدمی را بیابد، بایستی از مردار جانور بخورد. اگر آدم زنده ای یابد که خونش محترم است، جایز نیست از او بخورد هرچند که کافر ذمی و عهد بسته باشد. جایز نیست مولا بنده خود را و پدر فرزندش را بخورد. و اگر خونش محترم نباشد مانند کافر حربی و مرتد، کشتن و خوردن او جایز است، هرچند کشتن او موقوف به اجازه امام است؛ زیرا آن مختص به حال اختیار است. در این معناست زانی محصن، محارب، منکر نماز و از قبیل اینها که کشتن آنها مباح است.

اگر [شخص مضطر] حق قصاص بر کسی دارد و در حال اضطرار او را یابد، می تواند برای قصاص او را کشته و بخورد. اما در جواز کشتن و خوردن زن حربیه و کودکان اهل جنگ، دو وجه وجود دارد و برخی متاخران جواز را ترجیح داده اند چون خونشان محترم نیست. و منع کشتن آنها در غیر حال ضرورت برای احترام جانشان نیست؛ از این رو کشتن آنها بر خلاف ذمّی، و معاهد، کفاره و دیه ندارد. اگر شخص مضطر جز خود را نیابد، و می تواند قسمتی از ران یا مانند آن را بریده و بخورد. اگر ترس از این مطلب همانند یا بیشتر از ترس بر جانش در صورت نخوردن باشد پس قطعا بریدن آن حرام است، ولی اگر امید سالم بودن داشته باشد، در آن دو وجه وجود دارد.

باب دوم: علل تحریم خوردنی ها و نوشیدنی های حرام

روایات:

1. احتجاج: هشام بن حکم نقل می کند: زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خدا شراب را حرام کرده با اینکه لذتی بهتر از آن نیست؟ فرمود: برای اینکه، شراب ام الخبائث و سرچشمه هر بدی است و هنگام مستی، نوشنده آن، خدا را نشناسد و دست به هر گناهی زده و از هیچ حرمتی چشم پوشی نمی کند، مگر آنکه آن را هتک کرده و هر پیوند نزدیکی را قطع می کند و هر هرزگی و گناهی را مرتکب می شود. انسان مست زمام او به دست شیطان است. اگر فرمان بر او دهد که بت را سجده کند، سجده می کند، و هر جا که شیطان بخواهد، او را می کِشد. شخص زندیق گفت: چرا خداوند [خوردن] خون ریخته را حرام کرده است؟ فرمود: برای آنکه سبب سنگدلی و بی رحمی شده و بدن را فاسد می کند و رنگ را دگرگون می سازد و بیشترین عامل دچار شدن آدمی به خوره و پیسی، از خوردن خون است. گفت: خوردن غدّه ها چطور؟ فرمود: سبب پیسی می شود. گفت: چرا مردار را حرام کرده است؟ فرمود: میان آن و آنچه با نام خدا سر بریده شود، تفاوت وجود داشته باشد. همچنین خون در بدن مردار منعقد شده و بدان می چسبد، و گوشت آن سنگین و ناگوار گردد؛ زیرا گوشت آن با خونش در آمیخته می شود. گفت: ماهی هم مردار است؟ فرمود: تذکیه(حلال شدن) ماهی، زنده برآوردن آن از آب است سپس واگذارده می شود تا جان دهد و این کار برای آن است که ماهی خون ندارد و ملخ هم چنین است.(1)

1- . الاحتجاج 2: 346

توضیح: در قاموس آمده: بینهم رحم ماسه، یعنی میان آنها پیوند نزدیکی است. درباره عبارت حضرت « فرقا بینها» می گویم: دو چیز سبب حرام شدن مردار می شود: یکی رعایت نشدن شرایط ذبح و سر بریدن، مانند بسم الله الرحمن الرحیم نگفتن و رو به قبله نکردن آن. دیگری ذبح نکردن و سر نبریدن به طور کلی. امام علیه السّلام برای هر یک سببی بیان کرد. سبب نخست دینی و روحانی است که اطاعت از فرمان خدا و برکت آن مترتب روح و جان در دنیا و آخرت می شود و چه بسا رعایت این شرائط به ویژه بردن نام خدا، در سود بخشی اجزاء ذبیحه تاثیر داشته و سبب سازگاری آن با بدن شود.

سبب دوم: ترک ذبح و سر بریدن، که خون رگ ها به گوشت می چسبد و به همراه آن خورده می شود و بدین ترتیب مفاسد خون خواری بر آن مترتب می شود. سائل اعتراض کرد که بنابراین، باید ماهی هم حرام باشد چون ذبح نشده و خونی از آن بیرون نمی آید. ولی امام علیه السّلام پاسخ دادند که ماهی خون بسیار و جهنده ندارد تا نیاز به بریدن آن باشد تا خونش بیرون بریزد و اندک خونی که در آن است مانند خون باقی مانده در گوشت جانداری می باشد که نفس سائله دارد و این خون زیانی نداشته و خوردن آن حرام نیست پس خون ماهی نیز چنین است.

2. علل و مجالس شیخ صدوق: راوی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خدا مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرد؟ فرمود: خداوند متعال این طور نبوده که اینها را بر بندگانش حرام کند و غیر اینها را حلال از جهت رغبتی که به حلالها داشته و یا بی رغبتی که به حرامهائی که بر ایشان حرام فرموده داشته باشد، نه این طور نبوده. بلکه خداوند عزّ و جلّ مخلوقات را آفریده و آنچه سبب سودمندی و قوام بدن آنها می شد، آگاه بود؛ از این روی آنها را حلال و مباح کرد. همچنین خداوند از آنچه که سبب ضرر و زیان آنها می شد، آگاه بود؛ پس ایشان را از آنها نهی کرد آنگاه آن را تنها در موقع ناچاری یعنی زمانی که زنده ماندن آدمی در گِرو آن است، به مقدار اندکی حلال کرد نه در سایر مواقع. حضرت فرمود: اما مردار، کسی از آن نمی خورد مگر آنکه بدن او سست شده و قوای او به تحلیل رفته و مقطوع النسل شود. مردار خورنده نمی میرد مگر به صورت ناگهانی. اما خوردن

خون سبب آب زرد و بیماری هاری شده و باعث سنگدلی و بی رحمی آن شخص می شود، به طوری که نه بر همدمش امنیتی بوده و نه بر دوستان او. اما گوشت خوک، چون خدای تبارک و تعالی مردمی را به صورت خوک، میمون و خرس مسخ کرده سپس از خوردن مانند اینها نهی فرمود تا مردم از آنها بهره نبرند و کیفر آنها را کوچک نشمرند. اما خداوند شراب را به سبب تاثیر و فساد آن حرام کرده و دائم الخمر، چون بت پرست است. شخص شراب خوار دچار رعشه، بی مروتی، گستاخی بر محارم، خونریزی و زناکاری می شود، تا آنجا که چون مست شود بسا بر محارم خود پریده [با آنها نزدیکی کند] و در این باره اندیشه نکند. شراب چیزی جز بدی بر نوشنده آن به بار نمی آورد.(1)

در علل نیز از امام باقر علیه السلام آمده است.(2)

می گویم: در علل، روایت با سند نخست بیان شده است و در آن به جای پدرش، برخی از مردان آمده است. در اختصاص نیز مانند این روایت به نقل از محمد بن عبدالله از امام صادق علیه السلام آمده است.(3)

عیاشی: نیز آن را نقل می کند.(4)

علل محمد بن علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام مانند حدیث مزبور نقل می کند.

3. عیون و علل: محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام نقل می کند: امام علیه السلام نوشتند: خداوند خوک را حرام کرد؛ زیرا خوک زشت است. خداوند عزّ و جلّ آن را برای مردم مایه پند، عبرت، بیم و دلیلی بر آنچه به صورت آن مسخ شده، قرار داد. همچنین خوراک این حیوان، پلیدترین خوراک هاست و به سبب علت های زیاد دیگری، گوشت این حیوان حرام شده است. همچنین خداوند میمون را حرام کرد، زیرا این حیوان نیز مانند خوک مسخ شده است و آن را برای مردم پند،

1- . علل الشرائع 2: 169 - 170 ؛ المجالس: 395
2- . علل الشرائع 2: 170
3- . الاختصاص : 103

4- . تفسير العيّاشیّ 1 : 291

عبرت و دلیلی بر آنچه به صورت آن مسخ شده، قرار داد. در این حیوان شباهتی از آدمی نهفته است تا دلیلی باشد که این حیوان از مردمانی بوده که مورد غضب واقع شدهاند. امام علیه السلام همچنین در جواب پرسش های او نوشتند: مردار حرام شده است چون تن آدمی را تباه و آفت زده می کند و نیز بدان سبب که خدای عزّ و جلّ اراده کرد تا بسم الله الرحمن الرحیم گفتن، سبب حلال شدن ذبح شده و تمایز میان حلال و حرام باشد. همچنین خوردن مردار، آب زرد آورده و دهن و باد شکم را بدبو می کند و موجب بدخلقی، سنگدلی و بی رحمی می شود؛ به گونه ای که از کشتن فرزند، پدر و رفیق خود پروایی نداشته باشد. خداوند طحال را حرام کرد به سبب خونی که در آن است و نیز بدان سبب که علت آن با علت خون و مردار یکی است و در تباهی مانند آنها است.(1)

توضیح: در آن اشاره است به علت دینی که ما آن را در روایت نخست ذکر کردیم.

4. فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: بدان - خداوند تو را رحمت کناد - که خداوند تبارک و تعالی خوردن و نوشیدنی را مباح نکرده مگر آنکه در آن سود و منفعتی باشد و چیزی را حرام نکرده مگر آنکه در آن ضرر و زیانی باشد. پس هر چه سودمند و سبب قوام تن باشد حلال و هر چه زیان آور و موجب به تحلیل رفتن قوای بدنی و کشنده باشد حرام است، از قبیل زهرها، مردار، خون، گوشت خوک، درنده های نیش دار، پرندگان چنگال دار و آن دسته که چینه دان ندارند، تخمی که دو سویش برابر باشد و ماهی بدون پولک همه حرام هستند مگر هنگام ضرورت و ناچاری. علت حرمت مارماهی و هر مسخ شده دیگر از خشکی و دریا زیان داشتن آنها به بدن آدمی است؛ چرا که خدا - تقدست اسمائه - به شکل آنها کسانی را مسخ کرده و اراده نموده تا مانند آن سبک شمرده نشود. علت حرام بودن مردار آن است که سبب بیماری هاری، مرگ ناگهانی و خوره می شود. علت حرام بودن خون آن است که سبب قساوت و سنگدلی شده و دل را سخت کند و موجب بیماری

1- . علل الشرائع 2: 170 - 171

دبیله(دمل و کورک) می شود. علت حرام بودن زهرها کشنده بودن آنهاست. علت حرام شدن شراب، آن است که سبب قساوت قلب شده و دندانها را سیاه کرده و دهان را بدبو می سازد و آدمی را از خدا دور ساخته و خشم او را نزدیک می کند. شراب از نوشیدنی های ابلیس است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: شخص شراب خوار همانند بت پرست است و در روز قیامت با فرعون و هامان محشور می شود.(1)

5. علل: محمد بن سنان نقل می کند: امام رضا علیه السلام در باره علت های محرمات در نامه ای به او نوشتند: به درستی که ما در آنچه خداوند متعال حلال نموده، چنین یافتیم که در آنها منفعت بندگان و بقای آنان وجود دارد و بندگان خدا به آنها نیازمند بوده و قادر به بی نیازی از آنها نیستند. در آنچه خداوند حرام کرده چنین یافتیم که بندگان بدانها نیازی ندارند. ما اینها را مایه تباهی، نیستی و هلاک یافتیم. سپس دیدیم خدا برخی حرام ها را هنگام نیاز به سبب سودی که دارند، حلال کرده است مانند حلال شدن مردار، خون و گوشت خوک برای شخص مضطر. زیرا شخص مضطر در زمان ناچاری به آنها نیازمند است تا خود را از مردن نجات دهد. پس چطور حجتی باقی می ماند، چرا که خداوند هر آنچه را حلال نموده، برای بدن آدمی سودمند بوده و هر آنچه حرام کرده، به سبب داشتن فساد و تباهی در آنهاست.(2)

مؤلف: تمام روایت را به همراه روایات دیگری که مؤید آن است، در باب علل شرایع و باب احکام در کتاب عدل آوردیم.

1- . فقه الرضا

2- . علل الشرائع 2: 279

باب سوم : آن دسته از پرندگان و سایر حیوانات که حلالند و آنها که حلال نیستند

روایات:

1. خصال: سلمه نقل می کند: مردی از یاران ما از من خواست تا در خرمنگاه وی باشم و از آن نگهداری کنم. در کنار [خرمنگاه] دیری بود. من هنگام زوال خورشید، وضو گرفته و نماز می خواندم. آن دیرنشین روزی مرا فریاد کرد و گفت: این نماز چیست که تو می خوانی؟ من کسی ندیدم که آن را بخواند. گفتم از فرزند رسول خدا آن را فرا گرفتم. گفت: او عالم است؟ گفتم آری. گفت: سه چیز از او بپرس: کدام تخم ها حرامند، کدام ماهی و چه پرنده ای حرام است؟ راوی می گوید: همان سال به حج رفته و نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به ایشان گفتم: مردی از من خواسته که سه مسأله را از شما بپرسم. فرمود: آنها چیستند؟ من به حضرت آنها را بیان کردم. فرمود: تخم حرام هر آن تخمی است که سر و ته آن را تشخیص ندهی، پس آن را نخور. ماهی حرام، آن است که پولک ندارد، پس آن را نخور. پرنده حرام، آن پرنده ای است که چینه دان ندارد، پس آن را نخور. راوی نقل می کند: از مکه برگشته و عمدا نزد آن دیرنشین رفتم و به او ماجرا را بیان کردم. گفت به خدا او پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

شیخ صدوق رحمه الله گوید: از پرندگان آبی هر کدام چینه دان یا سیخک پا داشته باشند، گوشت آنها خورده می شود. از مرغان خشکی هر کدام پر زدنش در

پرواز بیش از صاف پریدن باشد، گوشت آنها خورده می شود، ولی اگر صاف پریدنش بیش از پر زدنش باشد، گوشت آنها خورده نمیشود(1)

توضیح: میان اصحاب معروف است که تخم پرنده در حلال و حرام بودن، تابع خود آنها هست. در صورت اشتباه، هر تخمی که دو طرف آن نابرابر باشد خوردنی و اگر دو طرف آن برابر باشد، خوردنی نیست. روایات زیادی بر این امر دلالت می کند. حکم ماهی إن شاء اللّٰه به زودی بیان می شود.

جوهری گوید: قانصه، مفرد قوانص و آن برای پرنده به منزله شکمبه جانوران دیگر است. المصیر، بر وزن فعیل، به معنای روده و جمع آن مصران است مانند رغیف و رغفان و مصارین جمع الجمع این کلمه است. پایان.

از روایت سماعه برآید که چینه دان به منزله معده است برای آدمی؛ زیرا از امام رضا علیه السّلام روایت کردند که فرمود: بخور از پرنده های خشکی هر کدام که چینه دان دارند و از پرنده های آبی هر کدام که چینه دان دارند مانند کبوتر نه چون معده آدمی.

شهید ثانی قدس سره گوید: صیصیه، با کسره حرف نخست، انگشت زائدی است در پشت پای پرنده به جای انگشت ابهام آدمیزاد. زیرا آن خارک به منزله شوکت پرنده است و به شوکت نیز صیصیه گویند. پایان.

سپس بدان میان اصحاب معروف است که هر پرنده در حال پرواز، اگر صاف و آرام پریدن آن بیشتر از پر زدنش باشد، حرام است ولی اگر برابر یا پر زدنش بیشتر باشد، حرام نیست. برابر بودن آن در روایات بیان نشده است. این امر شاید برای کمیابی یا دشواری تشخیص آن باشد، ولی عموم آیات و روایات دال بر حلال بودن است. این قول آنها هم معروف است که اگر پرنده ای چینه دان و حوصله و سیخک پا نداشته باشد حرام است، ولی هر کدام از این ها را داشته باشد، حلال است. در این قاعده کلی و در قاعده گذشته فرقی میان پرنده خشکی و آبی نیست.

1- . الخصال 1: 139 - 140

شهید ثانی رحمه الله آنجا که محقق قدس الله روحه گفته: «هر کدام اگر یکی از این ها را داشته باشند، حلال هستند تا زمانی که نصی بر حرمت آن نباشد» گوید: آنجا که گفته: "تا زمانی که نصی بر حرمت آن نباشد" برای توجه دادن به این مطلب است که این نشانه ها تنها در مورد پرنده مجهول الحکم به کار میرود اما در موردی که نص بر حرمت هست وجود این نشانه ها تاثیری ندارد.

ظاهر این است که در این باره اختلافی پیش نمیآید زیرا پرنده حرامی نمیشناسیم که یکی از این ها را داشته باشد و نیز پرنده حلالی که هیچ کدام را نداشته باشد. ولی مصنف رحمه الله در این باره پیروی از نص نموده که امام رضا علیه السّلام فرمود: با چینه دان و حوصله پرندهای که پروازش معلوم نیست و هر پرنده ناشناسی آزموده میشود.

سپس می گوید: دف الطائر فی طیرانه: پرنده دو بال خود را جنباند، گویا با آنها به پهلوی خود می زند، و «صفّ» وقتی است که بالها حرکت نکند چنانچه مرغان شکاری دارند. همچنین می گوید: حوصله با لام مشدّده و بدون تشدید آن قسمتی است که پرنده دانه در آن جمع کند و آن به منزله معده است برای آدمی.

2. خصال: امام صادق علیه السلام از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از خوردن پرنده ای که چینه دان و سیخک پا ندارد خودداری کنید. همچنین از خوردن هر درنده نیشدار و پرنده چنگال دار بپرهیزید.(1)

توضیح: مقصود از نیشدار، هر حیوان دنداندار است و یا هر حیوانی که دندان نیش(ناب) دارد که با آن می درد. در مصباح آمده: دندان نیش آدمی آن دندانی است که پهلوی دندان آسیاب(رباعی) است. ابن سینا گوید: در هیچ حیوانی نیش و شاخ با هم نباشند.

شهید ثانی رحمه الله گوید: مقصود از نیشدار آن است که با آن بر جانور دیگر حمله کرده و برتری یابد چه دندانش قوی باشد و چه ضعیف. پس سگ، شیر، پلنگ، یوز، خرس، میمون، فیل، گرگ، روباه، کفتار و شغال جزء نیشدارها هستند

1- . الخصال 2: 615

چرا که همه این حیوانات با نیش حمله می کنند. مالک مخالف حرام بودن همه آنهاست. از نظر او درنده ها مکروهند نه حرام. ابو حنیفه در حرام بودن تمام آنها هم رأی ماست. شافعیه میان آنها که نیش ضعیف دارند چون روباه، کفتار و شغال با آنهایی که نیش قوی دارند فرق گذاشته و دومی را حرام دانسته اند نه اولی را. پایان.

در قاموس آمده: چنگال، ناخن هر درنده چه از تیره پرندگان چه غیر پرندگان است، یا چنگال همان چیزی است که پرنده با آن شکار می کند و ناخن برای حیوان غیر شکاری است. پایان.

محقّق قدس نفسه پرنده های حرام شده را، پرندگانی می داند که چنگال توانا دارند مانند باز، صقر، عقاب، شاهین و واشه [پرنده شکاری کوچک تر از باز] یا ناتوان چون کرکس، لاشخور و بغاث [مرغی با رنگ تیره و کوچک تر از کرکس که کُند راه می رود.] در مسالک گوید: حرام بودن هر پرنده چنگال دار از نظر ما مورد اتفاق است، ولی مالک آن را طبق اصل حلال دانسته است.

3. علل: محمد بن سنان نقل می کند: امام رضا علیه السلام برای او نوشت: پرنده ها و وحشیان درنده همه حرام شدند چون اینها مردار، گوشت آدمی، کثافت و مانند آن را می خورند. خداوند آنچه از حیوانات وحشی و پرندگان درنده حلال یا حرام کرده، چنان است که پدرم فرمود: هر درنده نیشدار و هر پرنده چنگال دار حرام، و هر پرنده چینه دار حلال است. همچنین ایشان نشانه دیگری را در تمایز میان پرنده حلال و حرام بیان کرده اند: آن پرنده ای را که در پرواز بال زند، بخور و آنچه در پرواز بال نزند، نخور. خرگوش حرام است، چون مانند گربه است و چنگالی مانند چنگال گربه داشته و چون وحشیان درنده است. این حیوان در پلیدی مثل وحشیان است و مانند زنان خون حیض دارد؛ چرا که این حیوان مسخ شده است.(1)

در عیون روایت شده است.(2)

توضیح: «کل ذی ناب...» مفعول دوم برای «جعل» است. یعنی از آنجایی که علت حرمت آنها دریدن حیوانات و خوردن گوشت آنهاست، خدا میان آنها و غیر

1- . علل الشرائع : 167 - 168
2- . عيون الأخبار 2: 93

آنها فرق نهاده است با اموری که بر درندگی آنها دلالت دارد مثل نیش و چنگال، همان طور که چینه دان نشانه دانه خواری است نه گوشتخواری؛ زیرا هر چه گوشت می خورد مانند آدمی معدهای دارد. منظور حضرت از عبارت «عله أخری» شاید بیان قاعده دیگری است که در ضمن آن را بیان کرده است. مقصود از واژه عله - توسعا - قاعده است یا اینکه صاف پروازی پرندگان هم از نشانه های درندگی آنهاست، چنانچه از ظاهر کلام چنین فهمیده می شود. و شاید «عله أخری» کلام ابن سنان باشد، ولی این بعید به نظر می رسد. مراد از این فرموده حضرت: «و ما یکون منها» گویا معطوف بر «أنها» و بیان علت دیگری برای حرام بودن آن هست. همچنین ممکن است که موصول مبتدا، و «لأنّها مسخ» خبر باشد که از آن نیز علت حرام بودن برداشت می شود.

4. قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادر خود نقل می کند: از ایشان در باره گوشت الاغ پرسیدم که آیا قابل خوردن است؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نهی فرمود و تنها بدان سبب نهی فرمود که ابزار کار آنها بود، و خوش نداشت تا الاغ ها را نابود کنند.(1)

این حدیث در کتاب مسائل، نیز آمده است(2).

توضیح: حلال بودن گوشت اسب، استر و خر در نزد اصحاب چنان معروف است که گویی بر آن به اجماع رسیده اند. ابو صلاح استر را حرام دانسته است، ولی قول مشهورتر [حلال بودن] براساس عموم آیات و خصوص روایات، قوی تری است. پس از اتفاق نظر مبنی بر کراهت داشتن همه آنها، در شدت کراهت آنها اختلاف نظر وجود دارد. برخی خوردن گوشت استر را مکروه تر دانسته و برخی خوردن گوشت الاغ را. نظر اخیر درست تر است.

5. علل: از ابو سعید خُدری(3) سؤال شد: نظر تو درباره این ماهی که برادران کوفی ما آن را حرام می دانند، چیست؟ ابو سعید گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و

1- . قرب الإسناد: 117
2- . بحار الأنوار 10

3- . كافى 6: 243

آله شنیدم که فرمود: کوفه جمجمه عرب و نیزه خداوند تبارک و تعالی و گنجینه ایمان است، از آنها فراگیر. من از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به تو خبر می دهم: که یک روز در مکه و یک شب در ذی طوی مانده سپس بیرون شدند و من نیز به همراه ایشان خارج شدم و در راه با دوستانی برخورد کردیم که نشسته و مشغول غذا خوردن بودند، گفتند: ای رسول خدا ! بفرمائید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای پیغمبر خود جا باز کنید. حضرت میان دو مرد نشست و من نیز نشستم. حضرت قرص نانی را گرفته و آن را دو نیم کردند. سپس به خورشت آنها نگاه کرده و فرمود: خورشتتان چیست؟ گفتند: مارماهی است ای رسول خدا ! حضرت تکه نان را انداخته و برخاستند. ابو سعید گفت: پس از ایشان من ماندم تا بدانم نظر مردم چیست. آنان میان خود اختلاف کردند. یک دسته گفتند رسول خدا مارماهی را بر ما حرام کرد. دسته ای دیگر گفتند: حرام نکرد بلکه از آن خوشش نیامد؛ چرا که اگر آن را حرام کرده بود، ما را از خوردن آن منع می کرد. راوی نقل می کند: گفتار مردم را به یاد سپرده و به دنبال رسول خدا رفتم تا به ایشان رسیدم و در راه با دوستان دیگری برخوردیم که چاشت می خوردند، گفتند: ای رسول خدا ! بفرمایید به چاشت. فرمود: بسیار خوب، به پیغمبرتان جا دهید. سپس حضرت میان دو مرد نشستند و من نیز نشستم. هنگامی که حضرت قرص نانی از آنها برگرفت به خورشت آنها نگریسته و فرمود: خورشت شما چیست؟ گفتند: یا رسول اللّٰه ! سوسمار. حضرت قرص نان را انداخته و برخاستند. ابو سعید گفت: من ماندم. باز مردم دو دسته شدند. یک دسته گفتند: رسول خدا آن را بر ما حرام کرد و از این رو نخورد. دسته ای دیگر گفتند: همانا از آن خوشش نیامد و اگر حرام کرده بود، ما را از خوردن آن نهی می کرد. ابو سعید گفت: سپس دنبال رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رفته و به ایشان ملحق شدم و با ایشان از دامنه کوه صفا گذر کردیم و در آنجا دیگ هایی می جوشید. گفتند: یا رسول اللّٰه ! کاش به ما لطف کنی و بمانی تا دیگ ها بپزند. فرمود: در دیگ هایتان چیست؟ گفتند: گوشت الاغ هایی که سوار می شویم، چون بازماندند ما سر آنها را بریدیم. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نزدیک دیگ ها رفته و با پای خود آنها را برگرداندند. سپس تند برفتند و من جا ماندم. برخی گفتند: رسول خدا،

گوشت خران را بر ما حرام کرد. برخی دیگر گفتند: نه هرگز، همانا دیگ های شما را ریخت تا بدان عادت نکرده و چهارپایان خود را نکشید. راوی نقل می کند: به دنبال رسول خدا رفتم. ایشان به من فرمود: ای ابو سعید! بلال را بگو بیاید. چون بلال نزد ایشان آمد، به او فرمود: ای بلال! بالای کوه ابو قبیس برو و فریاد بزن که رسول خدا خوردن مارماهی، سوسمار و الاغ ها را حرام کرد. هان! از خدا بترسید و فقط ماهیانی را که پوستشان پولک دارد بخورید؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی هفتصد امت را مسخ کرد که از وصیان پیامبران خود نافرمانی کردند که چهارصد تا از آنها را از جانداران خشکی و سیصدتای دیگر را دریایی قرار داد. آنگاه حضرت این آیه را خواندند: «فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ»(1) {پس آنها را [برای آیندگان، موضوعِ] حکایت ها گردانیدیم، و سخت تار و مارشان کردیم.}

توضیح: جمجمه العرب، مکان بزرگان اشراف عرب. علت تشبیه شهر کوفه به نیزه خداوند آن است که خداوند به وسیله آن بلا را از عرب برگرداند. در قاموس، جمجمه با ضمه، به معنای استخوان سر است. جماجم: بزرگان و قبایلی که خویشاوندان به آنها نسبت داده می شوند. در نهایه آمده: به بزرگان، جماجم گویند. از جمله حدیث عمر «برو به کوفه که جمجمه عرب در آن است» یعنی بزرگان آن؛ زیرا جمجمه در لغت، به معنای سر است که شریف ترین عضو بدن می باشد. گویند: منظور از جماجم العرب کسانی هستند که خویشاوندان را شامل شده و خویشاوندان به آنها نسبت داده می شود. و گوید: سلطان ظل اللّٰه است و نیزه خداست در این دو تعبیر دو نوع حق رعیت را بر والی گنجانیده، یکی انتقام گرفتن برای مظلوم از ظالم و کمک بستمدیده و دیگری ترساندن دشمن تا از آهنگ رعیت بازماند و از آزار آنها بوجود سلطان در امان باشند از شرّ، و عرب نیزه را کنایه از دفع و بازداشتن آورد. در قاموس آمده: ذو طوی، که حرف طای آن به سه حرکت خوانده شده و این کلمه به صورت منوّن به کار می رود، جایی است نزدیک مکه. در نهایه با ضمّ طاء و واو

1- . علل الشرائع 2: 146 - 147؛ سبأ / 19

بدون تشدید آمده و به معنای جایی است که بر دروازه مکه قرار دارد و کسی که وارد مکه می شود، مستحب است تا در آنجا غسل کند. پایان.(1)

در کافی، یطوی به صورت فعل مضارع به کار رفته است که در این صورت از «طوی من الجوع، یطوی، طوی» مشتق شده و به معنای خالی شدن شکم از گرسنگی. هو طاوٍ: یعنی شکم خالی و گرسنه که نخورده است.

الغداء: با فتحه حرف غین، یعنی بفرما و با ما چاشت بخور. در مصباح آمده: الإدام، آنچه با آن خورشت کنند، چه آن چیز مایع باشد و چه جامد. این واژه مانند کتاب و کتب به صورت أُدُم جمع بسته می شود که برای تخفیف، ساکن شده است و با آن معامله مفرد میشود. همچنین این واژه مانند قفل، اقفال، به صورت آدام نیز جمع بسته می شود. الجریث: مانند سکیت، به آن نوع از ماهی گویند که پولک ندارد.

در قاموس آمده: عاف الطعام أو الشراب یعافه یعیفه: آن را خوش نداشته و از آن ننوشید. گاهی این واژه به غیر از این دو مورد، نیز به کار می رود.

در کافی آمده: «و تبعت رسول الله جوادا»، در النهایه، روایتی از سلیم بن صرد آمده: فسرت إلیه جوادا: یعنی شتابان مانند اسب نیکو. جایز است مراد از آن راه رفتنی نیکو باشد. چنانچه گویند: سرنا عقبه جوادا یعنی عقب او، دور از او راه رفتیم.(2)

غشینا: با کسره، صیغه متکلم و از ماده غشیه به معنای نزد او آمد، می باشد. عبارت «لو تکرمت علینا» در کافی به صورت «لو عرجت علینا» در نهایه گفته: «لم أعرج علیه» یعنی برنخاستم و توقف نکردم.(3) «حتی تدرک قدورنا» با رفع قدور چنانچه گویند: أدرک الشی ء: زمان آن چیز رسید مانند وقت رسیدن میوه جات. اگر به صورت نصب باشد، به معنای این است که به آن برسی واز آن بخوری. و بنا بر هر دو احتمال مراد از دیگ ها، محتوای آنهاست.

1- . نهایه 3: 54

2- . نهایه 1: 216

3- . نهایه 3: 89

گویند: قامت الدابه، چهارپا ایستاد. «حتی لا تعودوه» از باب تفعیل و از ماده عادت است. در کافی آمده «کیلا تعودوا» از معنای برگشتن. عبارت «فبعث» در غالب نسخه های کافی به صورت «فبعث رسول الله إلیّ فلما جئته قال یا ابا سعید» آمده است. شاید منظور از «بالقشر» پوست سخت و زبر باشد(1). «فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ» این آیه در باره قوم سبأ صحبت می کند: با آنان کاری کردیم که سبب حیرت و تعجب مردمان شده و مردمان به آن مثل زده و گویند: تفرقوا أیدی سبأ. «وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ» به غایت امر آنها را متفرق ساختیم، به طوری که طائفه غسان از میان آنها به شام، أنمار به یثرب، جذام به تهامه و أزد به عمان رفتند. شاید حرام بودن الاغ، حمل بر کراهت شدید یا نسخ باشد، گویی نخست حرام بوده سپس نسخ شده است.

6. علل: مفضل بن عمر نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا آگاه گردان که چرا خداوند گوشت خوک را حرام نموده است؟ فرمود: خداوند قومی را به شکل های گوناگون مسخ کرد مانند خوک، میمون و خرس. سپس خوردن از مانند اینها را نهی کرد تا از آنها بهره مند نشده و کیفرشان را سبک نشمرند.(2)

7. علل و عیون: امام رضا علیه السلام برای محمد بن سنان نوشتند: خداوند متعال گاو، گوسفند و شتر را از آن رو حلال کرده است که فراوان و یافتن آنها میسر است. حلال شدن گاو وحشی و غیر آن از تیره حیوانات وحشی، بدان سبب است که خوردن آنها مکروه، حرام و زیان آور برای انسان نیست.(3)

8. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن گوشت هر نیشداری از درنده ها و هر چنگال داری از پرندگان حرام است.(4)

9. عیون: فضل بن شاذان نقل می کند: امام رضا علیه السلام برای او نوشتند: خوردن گوشت هر نیشداری از درنده ها و هر چنگال داری از پرندگان حرام است.(5)

1- . ظاهرا همان باشد که در فارسی پولک و فلس گویند.
2- . علل الشرائع 2: 170

3- . علل الشرائع 2: 248
4- . الخصال 2: 603 - 609
5- . عيون أخبار الرضا 2: 162

10. علل: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره خوردن گوشت الاغ های اهلی پرسیدم. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز [فتح] خوردن آن را نهی کردند. نهی کردن حضرت بدان سبب بود که آن مردم را سواری می دهد و بی شک حرام آن چیزهایی است که خداوند متعال در قرآن کریم حرام کرده است.(1)

توضیح: شاید در روایت، حصر از نوع حصر اضافی باشد یا به این معناست که آنچه را خداوند در قرآن نهی کرده، اعم از آن چیزی است که در ظاهر قرآن است و ما آن را می فهمیم یا در بطن قرآن است که امامان علیهم السلام برای ما بیان کنند.

11. علل: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خوردن گوشت الاغ را نهی کردند. ایشان تنها بدان سبب خوردن گوشت الاغ را نهی کردند که حیوانی باربر بوده و ترس آن داشت که نسل آن منقرض شود؛ چرا که گوشت خر حرام نیست. سپس امام علیه السلام این آیه را تا پایان آن تلاوت نمودند: «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ»(2) {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم.}

در مقنع، روایت بالا آمده است.

12. علل: امام صادق محمد علیه السلام فرمود: از پدرم درباره گوشت الاغ پرسیدند. فرمود: رسول خدا از آن نهی کرد چون در آن روز الاغ باربر مردم بود. بی شک حرام آنهایی است که خداوند در قرآن حرام کرده است.(3)

13. عیون و علل: امام رضا علیه السلام برای محمد بن سنان نوشتند: خوردن گوشت الاغ و استر مکروه شده است چون در باربری به آنها نیازمند هستند و ترس

1- . علل الشرائع 2: 149 - 250
2- . علل الشرائع 2: 250؛ انعام / 145
3- . علل الشرائع 2: 250

آن می رفت که به سبب کم بودن این حیوانها، نسلشان منقرض شود؛ نه اینکه خلقت یا خوردن آنها پلید باشد.(1)

14. علل: امام صادق علیه السلام فرمود: مارماهی، ماهی مرده و آمده بر روی آب، إربیان(میگو) و طحال را نخورید؛ زیرا آن(طحال) خانه خون و جویده شیطان است.(2)

توضیح: الجِرِّیث بر وزن سکیت، نوعی ماهی است. گفته شده: الجرّی بر وزن ذمی است این دو اسم به اضافه مارماهی، سه اسم هستند برای نوعی از ماهی که پولک ندارد. دمیری گوید: جِرِیث: نوعی از ماهی که شبیه مار بزرگ است و جمع آن جراری است؛ به آن جِرّی نیز گویند. نوعی از ماهی است که شبیه به مار بوده و در فارسی به آن مارماهی گویند. ظاهر روایت نشان دهنده تفاوت جریث و مارماهیج(معرب مارماهی) است. شاید عطف مارماهی، عطف تفسیری باشد و ظاهر سخنان برخی اصحاب نیز نشانگر تفاوت این دو است. الطافی: حیوانی که در داخل آب مرده و به روی آب آمده باشد. إربیان(میگو): بنا به گفته فیروزآبادی نوعی ماهی شبیه کِرم است.

مؤلف: قول مشهور در حلال بودن این ماهی(میگو) است که پولک نیز دارد. ساکنان بحرین آن را میخورند و خواص فراوانی برایش ذکر میکنند. دمیری گوید: روبیان ماهی سرخ بسیار کوچکی است و بعد خواصی برای آن ذکر کرده است.

علامه رحمه الله در التحریر گوید: خوردن أربیان(میگو)، جایز است. آن نوعی ماهی سفید شبیه به کرم و ملخ است. پایان.

شاید روایت حمل بر کراهت شود. المضغه: با ضمه، مقداری از گوشت که جویده می شود. از آن رو، مضغه در روایت به شیطان نسبت داده شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به شیطان داد. إن شاء الله مطلب آن خواهد آمد.

1- . علل الشرائع 2: 250
2- . علل الشرائع 2: 249

15. عیون و علل: امام رضا علیه السلام از پدران خود نقل می کند: در روایت پرسش های مرد شامی از امیر المؤمنین آمده است که حضرت خوردن گوشت جغد و پرستو را نهی کردند.(1)

16. محاسن: از امام باقر علیه السلام در باره گوشت اسب، استر و الاغ پرسیدند. حضرت فرمود: حلال است، ولی شما آن را خوش ندارید.(2)

17. محاسن: داود رقّی نقل می کند: به امام موسی بن جعفر نامه ای نوشته و در آن از ایشان در باره گوشت شتران بُختی و شیر آنها پرسیدم. فرمود: اشکالی ندارد.(3)

توضیح: در قاموس آمده: بُخت، شتر خراسانی است که جمع آن بخاتی و بخات است. پایان. شاید از نفی کلمه «البأس» کراهت آن استنباط شود؛ البته بر این نظر اشکال است. آری نفی آن در عرف روایات منافاتی با کراهت داشتن ندارد؛ اگر چه عموم نکره در سیاق نفی، مقتضی نفی کراهت است چرا که آن نوعی بأس است. در دروس آمده، ابن ادریس و فاضل گویند: گوشت گورخر کراهت دارد. حلی نیز گوشت شتر و گاومیش را مکروه دانسته است. آنچه در مکاتبه امام موسی بن جعفر آمده درباره بهتر بودن ترک خوردن گوشت گورخران است. روایت شده که گوشت گاومیش اشکالی ندارد. پایان.

مؤلف: من در کافی تألیف ابو صلاح رحمه الله چنین یافتم که خوردن گوشت گاومیش، شتران بُختی، گورخران و الاغ ها مکروه است. پایان. پس اینکه شهید قدس سره کراهت مطلق گوشت شتر را به وی نسبت داده صحیح نیست. وی چگونه چنین می گوید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام به خوردن گوشت شتر و قربانی کردن آن عادت داشتند. ولی چون در آن سرزمین غالبا شتر عربی بود نه شتر خراسانی، لذا مکروه بودن گوشت شتر بُختی [خراسانی] توجیهی دارد.

1- . علل الشرائع 2: 281؛ عیون الأخبار 1 : 243
2- . محاسن: 473
3- . محاسن: 473

شیخ کلینی با سند ضعیف سلیمان جعفری نقل می کند: از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: من گوشت شتر بَخاتی را نمی خورم و کسی را به خوردن آن دستور نمی دهم.

18. فقه الرضّا: امام رضا علیه السلام فرمود: خوردن گوشت آن دسته از پرندگانی که پر می زنند اشکالی ندارد، ولی خوردن گوشت آن دسته از پرندگانی که پر نمی زنند جایز نیست و در صورتی که پرنده هم پر بزند و هم پر نزند و پر زدن آن بیشتر از پر نزدنش باشد، خوردن گوشت آن ایرادی ندارد، ولی اگر پر زدن کمتر از پر نزدن باشد، خوردن گوشت آن جایز نیست.

19. عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی گندمی را در زمینی بکارد و یا در مزرعه وی جو فراوانی بروید و او زکات زراعت خود را نپردازد، هم به زمین ظلم کرده و هم به زارع و شخم زننده آن زمین ستم روا داشته است؛ چرا که خداوند می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ طَیِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ.»(1) {پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زَد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم.} مراد از چیزهای پاکیزه گوشت شتر، گاو و گوسفند است. اسرائیل هنگامی که گوشت شتر را خورد به درد پهلو مبتلا شد و از این روی گوشت شتر را بر خود حرام کرد و این واقعه قبل از نزول تورات اتفاق افتاد و هنگامی که تورات نازل شد، اسرائیل گوشت شتر را نه حرام دانسته و نه از آن خورد.(2)

توضیح: استشهاد به آیه از آن روست که بنی اسرائیل هنگامی که دریافتند خداوند به سبب گناهانشان، برخی از چیزهای حلال را بر آنها حرام نمود و از آنجایی که در این امت منسوخ کردن حکم رایج نبود، بر آنها حرام نشد. در عوض خداوند چیزهای پاک را بر آنان حرام نموده و برکات خود را از ایشان گرفت. و بنا بر این قول که خداوند بر آنها حرام نکرد بلکه خودشان آن موارد را بر خود حرام کردند، معنا این است که خداوند از آنها سلب توفیق نموده، به طوری که بنی اسرائیل

1- . نساء / 160
2- . تفسیر العیّاشی1: 284

خودشان آن چیزها را بر خود حرام کردند و به این سبب از چیزهای پاک خود را محروم ساختند. بنابراین استشهاد به آیه مزبور روشن است و مراد از لم یأکله بنا بر قرینه حالیه یا لفظ اسرائیل، حضرت موسی علیه السلام است.

20. عیاشی: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: آیا خوردن گوشت فیل، خرس و میمون جایز است؟ امام فرمود: این ها از چهارپایانی نیستند که خوردنی باشند.(1)

21. عیاشی: ایوب بن نوح بن درّاج نقل می کند که از امام هادی علیه السلام در باره خوردن گوشت گاومیش سوال کرده و ایشان را از اینکه اهل عراق گوشت گاومیش را مسخ می دانند باخبر ساختم و ایشان در پاسخ فرمود: آیا سخن خداوند را نشنیده ای که می فرماید: «وَ مِن الإبل إثنین وَ مِن البقر إثنین»(2) {و از شتر دو تا و از گاو دو تا.} روایت کننده از ایوب می گوید: وقتی به خراسان رسیدم نامه ای به امام هادی علیه السلام نوشتم و در باره آنچه که ایوب نسبت به گاو میش حدیث کرده بود از ایشان سوال کردم و آن حضرت در پاسخ نوشت: همان طور است که او گفته.(3)

توضیح: ظاهرا منظور از دو تا از گاو، گاومیش و گاو معمولی است. این تفسیر را در سخن مفسران ندیدم و بسا مقصود این است که خداوند گاو اهلی و گاو وحشی را حلال کرده یا جنس نر و ماده گاو اهلی را حلال نموده است. گاومیش هم تیره ای از گاو اهلی است. چنانچه دمیری و دیگران بدان تصریح کرده اند. پس اطلاق آیه شامل آن نیز می شود. فاعل «نوشتم» راوی از ایوب است که هر کسی سند را انداخته، آن را هم انداخته است.

22. عیاشی: حریز از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره پرنده ها و وحوش درنده پرسیدند تا جایی که از خارپشت، خفاش، الاغ، استران و اسبان سخن به میان آوردیم. حضرت فرمود: جز آنچه خدا در کتابش حرام کرده

1- . تفسیر العیّاشی1: 290

2- . انعام / 144
3- . تفسير العيّاشىّ 1 : 380

است، چیزی حرام نیست. سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از آن رو از خوردن گوشت الاغ نهی کرد که مردم در بارکشی به آنها نیازمند بودند، ولی با کشتن آنها نسلشان منقرض می شد. پس گوشت الاغ حرام نیست. سپس فرمود: این آیه را بخوان «قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»(1) {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خونِ ریخته یا گوشت خوک باشد که این ها همه پلیدند. یا [قربانی ای که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. }(2)

در مقنع و تهذیب نیز آمده است.

توضیح: در قاموس آمده است: وطواط، یک نوع پرستوی کوهی و خفاش است. دمیری گوید: وطواط، به معنای خفاش است.(3)

در تهذیب پس از بیان روایت بالا، می نویسد: اینکه فرمود: «حرام نیست جز آنچه در کتاب خدا حرام شده» یعنی حرام خاص و غلیظ و شدید تنها آن چیزی است که خداوند متعال در قرآن آنها را بیان کرده است؛ هرچند جز آنها حرام های زیادی هم هست که از نظر غلظت و شدت در مرتبه پایین تری قرار دارند. پایان.

چه بسا پاسخ، حمل بر اسبان، استران و خران میشود. و آنچه درباره درندگان آمده حمل بر قابلیت تذکیه(ذبح شرعی) آنها و جواز استفاده از پوستشان، مگر در نماز، میشود بر خلاف آنچه که در قرآن حرام شده اند مانند خوک. پوشیده نیست همه این ها بعید به نظر می رسند بسا حمل بر تقیه روشن تر باشد.

23. عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: بر قوم بنی اسرائیل همه حیوانات ناخن دار و پیه دار حرام شد، «إِلَّا ما حَمَلَتْ ظُهُورُهُما أَوِ الْحَوايا أَوْ مَا اخْتَلَطَ

1- . انعام / 145

2- . تفسير العيّاشىّ 1: 382
3- . حياه الحيوان 2: 290

بِعَظْمٍ»(1) {به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست یا آنچه با استخوان درآمیخته است.}(2)

24. عیاشی: زراره نقل می کند: از یکی از دو امام علیهما السلام در باره پهن اسب، استر و الاغ پرسیدم. فرمود: مکروه اند. گفتم: آیا گوشت آنها حلال نیست؟ فرمود: مگر خداوند برایتان روشن نساخته: «وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ»(3) {و چارپایان را برای شما آفرید: در آنها برای شما [وسیله] گرمی و سودهایی است، و از آنها می خورید.} و نیز فرمود: «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً»(4) {و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجمّلی [باشد]} پس خداوند خوردن گوشت چهارپایان را همانطور که بیان در قرآن گذشت، حلال کرده و سوار شدن را در اسبان، استران و خران قرار داده است؛ با این حال گوشت آنها حرام نیست، ولی مردم از آن اکراه دارند.(5)

25. مکارم: زُراره نقل می کند: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چه گروهی از پرندگان گوشتشان خورده می شود؟ فرمود: هر کدام در پرواز بال زند بخور و هر کدام بال نزند نخور. راوی می گوید: پرسیدم: تخم هایی که در نیزارهایند چطور؟ فرمود: هر کدام دو سویش برابرند نخور و آنچه نابرابرند بخور. پرسیدم: پرنده آبی چطور؟ فرمود: هر کدام چینه دان دارند بخور و اگر ندارند نخور.(6)

26. در روایت دیگری آمده است که اگر پرنده در پرواز هم بال زند و هم نزند، اگر بال زدنش بیشتر است بخور و اگر بال نزدنش بیشتر است نخور. در مورد شکار دریا هر کدام چینه دان یا سیخک پا دارند خوردنی است و هر کدام هیچ یک از این دو را ندارند، خورده نشود.(7)

1- . انعام / 146
2- . تفسير العيّاشىّ 1: 383
3- . نحل / 5
4- . نحل / 8
5- . تفسير العيّاشىّ 2: 255
6- . مكارم الأخلاق : 84

7- . مكارم الأخلاق : 84

27. الهدایه: بخور از پرنده آنچه در پرواز بال زند و نخور آنچه بال نزند. اگر پرنده به هر دو نحو پرواز کند و بال زدنش بیشتر از بال نزدنش باشد، بخور ولی اگر برعکس باشد، نخور. پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: همه درندگان نیشدار، همه پرندگان با چنگال و خران حرام هستند. از پرنده های آبی هر چه چینه دان دارد چه زنده چه مرده(ذبح شده)، خورده شود.

توضیح: منظور از میّتا(مرده)، در روایت بالا، ذبح شده است.

28. مقنع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه درندگان نیشدار، همه پرندگان با چنگال و خران حرام هستند.

29. محاسن: فرمود: خوردن گوشت شتر، شهوت گوشت خواری را از بین می برد.(1)

30. در حدیثی حضرت فرمود: از اسلام دوستی، دوست داشتن گوشت شتر است.(2)

توضیح: در قاموس آمده: الجزور: شتر، یا خاص شتری که ذبح شده باشد، و آنچه از گوسفند که ذبح می شود. جوهری گوید: الجزور مِن الإبل: هم بر شتر نر و هم بر شتر ماده اطلاق می شود. این کلمه به شکل مونث نیز به کار می رود جمع آن جزر است. دمیری پس از نقل این گفته: ابن سیده گوید: جزور، ماده شتری است که سر بریده شود. در کتاب العین، آمده: الجزر مِن الضأن و المعز، مشتق از «جزر» به معنای قطع است. در مصباح المنیر آمده: الجزور خاص شتر است که هم شامل نر و هم شامل ماده می شود. این را ابن انباری گفته و صغانی به آن می افزاید: الجزور: ماده شتری که سر بریده شود. جزرت الجزور، از باب قتل به معنای نحر کردن و سر بریدن. اسم فاعل آن، جزار است. پایان. مراد در روایت مطلق شتر یا تنها شتر ماده است. در صحاح آمده: قَرَم، شدت اشتهای گوشت خواری.(3)

1- . محاسن : 474
2- . محاسن : 474
3- . حیاه الحیوان 1: 140

31. علل: غیاث بن ابراهیم امام صادق علیه السلام از خوردن گوشت کلاغ اکراه داشتند، زیرا آن را فاسق می دانستند.(1)

توضیح: شاید مراد از فاسق بودن کلاغ، به سبب لاشه و کثافت خوار بودن آن باشد. در نهایه آمده: پنج جانور هستند که فاسقند و در حلّ و حرم کشته شوند. اصل فسق، بیرون شدن از راستی و منحرف شدن است و برای همین گناهکار را فاسق گویند. فاسق اطلاق کردن این جانوران تعبیر استعاره ای است؛ زیرا پلید هستند. و گفته شده: چون از احترام در حلّ و حرم بیرون هستند؛ یعنی در هیچ حال احترام ندارند. حدیث عایشه در این باره است که از وی در باره خوردن گوشت کلاغ پرسیدند: گفت: چه کسی آن را می خورد پس از اینکه پیامبر گفت: آن فاسق است. خطابی گوید: مقصود از فاسق بودن آن، این است که گوشتش حرام است.(2)

30. کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره کلاغ سیاه و سفید و سیاه پرسیدم: آیا خوردن گوشت آنها حلال است؟ فرمود: خوردن هیچ گونه کلاغی حلال نیست، چه زاغ باشد یا غیر آن.(3)

توضیح: بدان، اصحاب درباره حلال بودن انواع کلاغ به سبب اختلاف روایات، اختلاف نظر دارند. شیخ در خلاف همه انواع آن را حرام دانسته و به روایات و اجماع استدلال کرده است. جمعی از او پیروی کردند، از جمله علامه در مختلف و پسر او. شیخ در النهایه و دو کتاب حدیث خود (تهذیب و استبصار) آن را مطلقا مکروه دانسته است. قاضی و محقق در النافع نیز چنین نظر داده اند. برخی نیز به تفصیل نوع کلاغ پرداخته اند، از جمله شیخ در مبسوط و ابن ادریس و علامه در یکی از سخنان خودشان، کلاغ سیاه درشت و کلاغ سیاه و سفید را حرام دانسته اند و زاغ و غدّاف را که رنگ آن خاکی و خاکستری است، حلال دانسته اند.

آنهایی که مطلقا حلال دانستهاند به روایت زراره از یکی از دو امام علیهما السّلام احتجاج کردهاند که امام فرمود: خوردن گوشت کلاغ حرام نیست، همانا حرام

1- . علل الشرائع 2: 171

2- . نهايه 3: 225 - 226
3- . بحار الأنوار 10

همان است که خداوند در کتابش حرام کرده، ولی جان آدمی از بسیاری از چیزها به سبب پلیدیشان خودداری میکند. و دلیل آنان که مطلقا کلاغ را حرام می دانند، روایت صحیح علی بن جعفر است که گذشت و شیخ رحمه الله آن را تأویل کرده به اینکه آن به طور مطلق حلال نشده، بلکه با کراهت آن را حلال کرده اند. شیخ خواسته با این تعبیر، دو روایت را با هم جمع کند. بسا روایت زراره حمل بر نفی تحریم با استناد به قرآن باشد که منافاتی با تحریم در سنّت ندارد.

آنها که به تفصیل قائل شدند، روایت مخصوصی درباره آن ندارند، گرچه در مبسوط مدعی آن است. و در قول جمع میان روایات نیست؛ زیرا در هر دو دسته از روایات تصریح به عموم است. بسا دلیل آورند که دو تای نخست (سیاه درشت و سیاه و سفید) از کلاغ های پلید و زشت هستند، چون مردار خورند و دو تای اخیر(زاغ و غداف) از کلاغ های پاک هستند، چون دانه خوارند. عامه هم که به تفصیل قائل شدند، به همین دلیل تمسک می کنند. ابن ادریس علت حرام بودن دو تای اولی را چنین می داند که آنها از پرنده های درنده اند به خلاف دو تای اخیر که دلیلی بر حرام بودن آنها نیست زیرا روایات به این صورت در نزد او حجت نیستند.

خلاصه اگر چه حلال بودن مطلق کلاغ به دلیل موافقت با عموم آیات و روایات و تعارض روایات خاص در این باره و قوی بودن اصل حلیت، اقوی است ولی اجتناب از همه کلاغ ها موافق احتیاط است و مؤید آن شمول «هر چنگال دار» بر اکثر آنها، بلکه بر همه آنها است. و احتمال تقیه در روایاتی که مبتنی بر حلال بودن کلاغ است، وجود دارد. هرچند عامه اختلاف دارند، ولی قول به حلال بودن میان آنها مشهورتر است؛ شیخ در خلاف گوید: هر کلاغی بنا به ظاهر روایات، حرام است. و در برخی از روایات نسبت به انواعی از آن رخصتهایی وارد شده مانند زاغ که کلاغ کشتزار است و غداف که از زاغ کوچک تر و خاکی رنگ است. شافعی گوید: کلاغ سیاه و ابقع(سیاه و سفید) حرامند. زاغ و غداف نیز دو وجه دارد: یکی حرام و دیگری حلال. ابو حنیفه هم این را گفته است. دلیل ما، اجماع فرقه و عموم روایات در تحریم غداف است و طریقه احتیاط نیز مقتضی آن است. پایان.

ص: 208

بدان، حرام بودن شب پره، خفاش، طاووس، زنبورها، مگس ها، پشه، خرگوش، سوسمار و همه حشرات چون مار، کژدم، موش، چسنه(جرزان) جغد، کرم ها، کک ها، شپش، موش صحرایی، خارپشت، خرگوش رومی(وبر) و خز، فنک [جانوری شبیه روباه که پوست آن سرخ رنگ و قیمتی است] سمور و سنجاب، در کتاب های فقهی معروف است.

اقامه دلیل بر اکثر اینها خالی از اشکال نیست. معروف میان اصحاب حلال بودن همه انواع کبوتر است از قمری، دباسی [کبوتر نامه رسان] و ورشان [نوعی کبوتر صحرایی] کبک نر، کبک، درّاج، سنگخواره، تیهو، مرغ خانگی، کروان، کرکی(مرغ کلنگ)، صعوه(نوعی گنجشک) و مرغابی.

عمومات وارده در باب حلال و حرام گذشت. والله الهادی إلی الصراط المستقیم.

33. دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: هر نیشداری از درّندگان و هر چنگال داری از پرندگان حرام است.

34. دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: گوشت گرگ، پلنگ، ببر، شیر، شغال، خرس، کفتار و هر حیوانی که چنگال داشته باشد، خورده نمی شود.

35. دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: سوسماری نزد حضرت آوردند، ایشان از آن نخوردند و آن را پلید شمردند.

36. دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: ایشان خوردن سوسمار، خارپشت و غیر آن از سایر حشرات زمین را نهی کردند.

37. دعائم الإسلام: از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردی از انصار گذر کردند که بالای سر اسب خود که جان می داد، ایستاده بود. حضرت به او فرمود: ذبحش کن تا با این کار اجری برای تو باشد. گفت: ای رسول خدا! چیزی از آن به من می رسد؟ فرمود: آری از آن بخور و به من هم بده. پس آن مرد یک ران اسب را به رسول خدا هدیه داد و ایشان از آن خورده و به ما اجازه خوردن آن را دادند.

38. دعائم الإسلام: از امام صادق علیه السلام نقل است: ایشان سر بریدن اسبان را نهی کردند.

مؤلف می گوید: به نظر می رسد - الله أعلم - نهی آن حضرت بدان سبب باشد که اسب های سالم و تندرست از میان بروند که خداوند متعال امر به فراهم کردن و آماده نگه داشتن آنها در راه خود، داده است. آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، در باره اسبی است که مشرف بر مرگ بود و ترس از آن می رود که هلاک شود. الله أعلم.

39. دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: ایشان در روز فتح خیبر خوردن گوشت الاغ اهلی را نهی کردند.

40. دعائم الإسلام: از امام صادق علیه السلام نقل است: گوشت استر، خورده نمی شود.

توضیح: در قاموس آمده: من حرشه الأرض: از صید زمین. حرش الضب یحرشه حرشا و حراشا و تحراشا: سوسمار را شکار کرد. به این صورت که شکارچی دست خود را در جلوی لانه او تکان می دهد و او گمان می کند که مار است. پس دُم خود را بیرون آورده و شکارچی او را میگیرد. پایان.

در برخی از نسخه ها «حشرات الأرض» آمده و این درست تر است. ظاهرا سوسمار در روایت نخست یا آخری اضافه شده است. در باره روایت نخست در النهایه چنین آمده است: حضرت بر سعد وارد شدند در حالی که او «یکید بنفسه» یعنی رو به موت بود. از این قبیل است حدیث عمر: زن به نزد پدر خود می رود وقتی که او [یکید بنفسه] یعنی هنگام جان دادن و جدا شدن روحش.(1)

«یکن لک اجر» شاید مقصود این است که خود ذبح کردن، ثواب دارد گرچه قصد قربت نکند و با قصد قربت دو ثواب دارد. یا مقصود آن است که آن را به قصد صدقه دادن یا اطعام به مومنان ذبح کن که دو ثواب داری: یکی برای آنکه آن را برای رضای خدا از رنج راحت کردی و دیگری برای قصد کار خیر. یا مقصود این

1- . نهايه 4: 44

است که یک کار که ذبح کردن برای رضای خداست، دو ثواب دارد. مقصود از احتساب، صبر بر مردن اسب و از دست دادن مال است؛ یعنی اگر سرش را نبری یک ثواب داری بر مصیبت و با سر بریدن ثواب دیگری یابی.

فاضل استرآبادی رحمه الله گوید: یعنی دو ثواب داری بدان جهت که آن را از درد رهانیدی و گوشتش را برای رضای خداوند متعال تقسیم کردی. مرد انصاری مردد شد که آیا باید همه گوشتش را در راه خدا دهد یا برخی از آن را.

این حدیث در تهذیب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است با این تفاوت که در آن آمده «رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: سرش را ببر تا با بریدن سر آن بر تو دو ثواب مضاعف شود.» و آنچه در اینجا نقل شده ظاهرتر است.

و در این روایت باید نحر را به معنای ذبح کردن، تفسیر کرد؛ زیرا اجماع در اسب بر این است که نحر در مورد آن جایز نیست.

خلاصه مطلب:

در حلال بودن انعام سه گانه(گاو و گوسفند و شتر) شکی نیست. و در حلال بودن چهارپایان سه گانه(اسب، استر، الاغ) تقریبا میان اصحاب اتفاق نظر وجود دارد، جز اینکه ابوصلاح استران را حرام می داند و این قول ضعیف است. ذبح کردن چهارپایی که آدمی به دست خود آن را پرورده، مکروه است. از گوشت حیوانات وحشی، گوشت گاو کوهی، قوچ کوهی، الاغهای وحشی، آهو و یحمور(گورخر) خورده می شود. فاضل گوشت الاغ وحشی را مکروه می داند. در برخی روایات آمده که ترک آن بهتر است.

گوشت سگ و خوک به نص و اجماع حرام است. در حرام بودن گوشت تمام درندگان چه آنهایی که نیش دارند و چه آنهایی که چنگال دارند مانند شیر، پلنگ، یوز، گرگ، گربه، روباه، کفتار و شغال، میان فقیهان اختلافی نیست و روایات نیز بر این امر دلالت دارند؛ در میان ما [شیعه] من اختلافی در باره حیوانات مسخ شده نمی شناسم؛ ولی روایات فراوانی در باره حلال بودن بسیاری از درنده ها و غیر آن، بیان شده است که اصحاب آنها را توجیه کردند که ما به برخی از آنها اشاره کردیم.

در اکثر کتاب های فقهی، حرام بودن گوشت خرگوش و سوسمار، معروف و مشهور است، همچنین همه حشرات چون مار، کژدم، موش، جزر(چسنه)، خارپشت، جیرجیرک، کرم ها، کک ها، شپش، موش صحرایی، خارپشت، وبر(خرگوش رومی)، خز، فنک، سمور، سنجاب و عظایه(دختر سقا).

اقامه دلیل بر آنها مشکل است و عمل به قول مشهور برای رعایت احتیاط و دوری از مذهب مخالفان است. همچنین میان خودمان در حرام بودن هر پرنده چنگال دار خواه نیرومند باشد چون باز، عقاب، شاهین و واشه [پرنده شکاری کوچک تر از باز] یا ناتوان چون کرکس، لاشخور و بغاث [مرغی با رنگ تیره کوچک تر از کرکس که به کُندی حرکت می کند.] اختلافی نمی دانم.

باب چهارم : ملخ، ماهی و سایر حیوانات دریایی

آیات:

- وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا.(1)

{و اوست کسی که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید. }

- وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا.(2)

{و از هر یک گوشتی تازه می خورید. }

تفسیر:

«سَخَّرَ الْبَحْرَ» گویند: دریا را به گونه ای قرار داده که با سوار شدن، شکار کردن و غواصی کردن از آن بهره مند می شوید. «لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا» نامیده شدن ماهی به گوشت مطابق با لغت است. در عرف گوشت گاهی به صورت مقید به کار می رود، مانند اینکه گویند: گوشت ماهی. گاهی گوشت به صورت مطلق و در مقابل ماهی به کار می رود مانند اینکه گویند: گوشت و ماهی را خوردم. قید تازه، برای تخصیص حلال بودن آن نیست، زیرا بر حلال بودن غیر آن نیز اجماع وجود دارد، بلکه برای منت نهادن و اینکه تازهاش لذیذتر است این قید را آورده است. گفته شده این قید بیانگر آن است که زود فاسد می شود. شکی نیست که آن تازه ترین گوشت ها است. مالک و ثوری با استناد به این آیه، ماهی را گوشت دانسته اند. پس اگر [کسی] سوگند خورد که گوشت نخورد اگر ماهی بخورد، سوگند را شکسته است. پاسخ داده اند که ماهی از نظر لغوی گوشت است نه از نظر عرفی، و سوگند با عرف تفسیر

1- . نحل / 14

2- . فاطر / 12

می شود و مبتنی بر عرف است و چون عرف بر زبان مقدم است، پس حکم آن را نسخ می کند. بر این نظر اشکال وارد است.

«وَ مِنْ كُلٍ» از دو دریا «تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا» سخن درباره آن بیان شد.

دمیری گوید: السمک، از حیوانات دریایی است. مفرد آن سمکه و جمع آن أسماک و سموک می باشد. این حیوان انواع زیادی دارد و برای هر نوع، اسم خاصی وجود دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هزار امت را آفریدند؛ ششصد تای آن در دریا و چهارصد تای آن در خشکی. برخی از انواع ماهی به قدری بزرگ است که چشم، اول و انتهای آن را نمی بیند و برخی به اندازه ای ریز هستند که قابل مشاهده نیستند. همه انواع ماهی در آب زیست کرده و از طریق آب استنشاق می کنند، همانطور که انسان و جانوران خشکی از طریق هوا استنشاق می کنند، جز اینکه جانوران خشکی هوا را با بینی خود کشیده و به شش او می رسد، ولی ماهی آب را با پرّه گوش کشیده و به جای هوا با آب زیست می کند. این حیوان از هوا در زندگی خود بی نیاز است. ولی ما و هر جانداری مثل ما از هوا بی نیاز نیستیم، زیرا ماهی از عالم آب و زمین است، ولی ما از عالم آب، هوا و زمین هستیم. لذا اگر نسیم خشکی ساعتی بر ماهی وزد می میرد. همه ماهیان پرخورند چون معده آنها سرد مزاج است و معده نزدیک دهانش است. این حیوان گردن و آواز ندارد؛ زیرا هوا به درونش راه ندارد. از این رو برخی گویند: ماهی شش ندارد چنانچه اسب طحال ندارد، شتر کیسه صفرا ندارد و شترمرغ مغز سر ندارد.

ماهیان خرد از درشت پرهیز می کنند و از این رو به دنبال آب های ساحلی و کم عمق می روند که ماهی بزرگ به آنجا نمی تواند برود. این حیوان حرکت تندی دارد؛ زیرا نیروی جنبش آن در همه بدنش است، نه اینکه در یکی عضو از بدن آن باشد. مارها نیز چنین هستند. برخی ماهیان از جفت گیری و برخی بدون جفت گیری به وجود می آیند؛ یا از گل و یا از ماسه که این که در انواع ماهی غالب است. ماهی غالبا از چیزی های گندیده به وجود می آید. تخم ماهی زرده و سفیدی نداشته، بلکه یک رنگ است.

ص: 214

در دریا شگفتی هایی هست که قابل شمارش نیستند. قزوینی در عجائب المخلوقات از قول عبد الرحمن بن هارون مغربی گوید: به دریای مغرب سوار شدم و به جایی رسیدم که آن را برطون نامند. به همراه ما غلامی صقلبی بود که ابزار شکار ماهی داشت، آن را به دریا افکند و یک ماهی به اندازه یک وجب با آن شکار کرد و بدان نگاه کردیم، پشت گوش راستش نوشته شده بود: لا اله الا اللَّه. در پشتش نیز نوشته شده بود: محمّد. در پشت گوش چپش نیز نوشته شده بود: رسول اللَّه.(1)

روایات:

1. دعائم الإسلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته خوردن ماهی تازه، تن را آب کند. هنگامی که ایشان ماهی می خوردند، چنین می فرمود: پروردگارا آن را بر ما مبارک کن و بهتر از آن به ما عطا فرما.

2. دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن خرما پس از خوردن ماهی، آزار آن را از بین می برد.

3. دعائم الإسلام: امام صادق علیه السلام خوردن از خوردن ماهی و ملخی که فرد مجوس شکار کرده است، نهی کردند؛ زیرا این چیزها خورده نمیشوند مگر وقتی که زنده شکار شوند.

4. الهدایه: از ماهیانی که پولک دارند، بخور و از ماهیانی که پولک ندارند، نخور. تذکیه شدن بودن ماهی و ملخ به زنده گرفتن آنهاست. از انواع ملخ، دبا که قادر به پرواز نیست، نخور. از انواع ماهی، مارماهی، ماهی مرده و بر کف آب آمده و ماهی زمیر(2) را نخور.

5. الهدایه: از امام صادق علیه السلام در باره ربیثا پرسیدند. ایشان فرمود: آن را نخور؛ زیرا ما آن از انواع ماهیان نمی دانیم. (3)

1- . حیاه الحیوان 2: 20
2- . زمیر، با کسره و فتحه حرف زاء، نوعی از ماهی است که در پشت آن خارهایی وجود دارد. این نوع ماهی اغلب در آب های شیرین یافت می شود.
3- . الهدایه : 7

توضیح: این روایت بی سند است. شیخ آن را به سند موثقی از عمار ساباطی(1) آورده و حمل به کراهت کرده است. ظاهر اصحاب گویند: ربیثا غیر از إربیان(میگو) است. بنا به روایتی که می آید، معلوم می شود که این دو یکی هستند. ربیثا، در کتاب های لغتی که داریم و نه در کتاب های حیوان شناسی ذکر نشده است؛ ولی در روایات ما و هم در کتاب های اصحاب ما آمده و در حلال بودن آن اختلافی ندارند.

در سرائر آمده: خوردن کنعت یا کنعد [آزادماهی] اشکالی ندارد. خوردن ربیثا، با فتحه حرف راء و کسره حرف باء، نوعی ماهی دریایی که سفید و شبیه ملخ است، اشکالی ندارد. همچنین خوردن إربِیان(میگو) که نوعی از ماهی دریایی سفید رنگ و شبیه کرم و ملخ و مفرد آن إربیانه است اشکالی ندارد. پایان.(2)

روایت دیگری قبلا در نهی از إربیان(میگو) گذشت.

6. کتاب عاصم بن حُمید: از محمد بن مسلم نقل می کند: اصحاب مغیره بر من نامه ای نوشته و از من خواستند تا از امام باقر علیه السلام بپرسم آیا مارماهی، زمّیر و ماهیانی که پولک ندارند، حرام هستند یا نه؟ من از ایشان پرسیدم. فرمود: این آیه سوره انعام را بخوان. من آن را خوانده و تمام کردم. فرمود: حرام آن است که خداوند متعال آن را در کتاب خود حرام کرده است، ولی گاهی مردم از [خوردن] برخی چیزها اکراه دارند و ما نیز از آن اکراه داریم.(3)

تهذیب: شبیه روایت مذکور از عاصم نقل شده با این تفاوت که در روایت عاصم پس از عبارت «الأنعام» آیه «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ» بیان شده است.(4)

توضیح: در قاموس آمده: زمّیر بر وزن سکّیت، نوعی ماهی است. اصحاب ما آن را زمار ذکر کرده اند. بدان، در حلال بودن ماهیانی که پولک دارند، هیچ اختلافی میان مسلمانان نیست. آنچه میان فقیهان معروف است، حرام بودن آنچه از جانوران

1- . تهذیب الأحکام 9: 80

2- . السرائر: 358
3- . كتاب عاصم بن حميد: 25
4- . تهذيب الأحكام 9: 6

دریایی که به شکل ماهی نیستند، می باشد. شهید ثانی رحمه الله ادعای نفی اختلاف در میان اصحاب در این تحریم نموده است. برخی از متأخران در این باره به سبب ثابت نبودن اجماع، و شمول عموم ادلّه حلیت بر آن در این سخن شهید تأمل کرده اند. شکی نیست که عمل به آنچه که اصحاب در این باره گفتند، بهتر و محتاطانه تر است. فقیهان ما در باره ماهی بی پولک اختلاف دارند اکثرآنها از جمله شیخ در غالب کتاب های خود آن را مطلقاً حرام دانسته اند. شیخ در دو کتاب اخبار خود با تکیه بر روایات صحیحه از جمله همین روایت که دلالت بر حلیت دارند، قائل به اباحه است جز در جرّی(مارماهی). و روایات دال بر حرمت را به کراهت حمل کرده است. قائلان به حرمت روایات حلت را حمل بر تقیه کردند و این قول أحوط است.

7. الدّر المنثور: ابن عباس نقل می کند: با خط سریانی بر ملخ نوشته شده: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِی لَا شَرِیکَ» ملخ یکی از سپاهان من است و آن را بر هر کدام از بنده هایم که بخواهم، مسلط می کنم.

ابو زهیر نقل می کند: ملخ را نکشید؛ زیرا آن سپاهی از سپاهیان خداوند بزرگ است.

8. امام حسین علیه السلام فرمود: من و برادرم محمّد بن حنفیه پسر عموهایم عبد اللَّه بن عباس، قثم و فضل بر خوانی نشسته بودیم که ملخی در آن افتاد. عبد اللّه بن عباس آن را گرفت و به حسن گفت: می دانی بر بال ملخ چه چیزی نوشته است؟ فرمود: از پدرم پرسیدم و ایشان فرمود: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پرسیدم و پاسخ دادند: منم خدا، نیست معبود شایسته جز من، من پروردگار ملخ و روزی ده آن هستم. اگر بخواهم آن را برای قومی رزق و روزی می فرستم و اگر بخواهم آن را بر قومی به عنوان بلا می فرستم. ابن عباس گفت: به خدا سوگند این از علم پنهان است.

10. حیاه الحیوان: طبرانی از امام حسین علیه السلام نقل می کند: ما بر خوانی نشسته بودیم.... شبیه روایت بالا را بیان می کند.(1)

توضیح: شاید منظور از نوشتن بر بال ملخ، کنایه از آفرینش خاص آن باشد که دلالت دارد بر وجود صانع و یگانگی او و اینکه او است پروردگار ملخ و غیر آن و اینکه ملخ هم نعمت است و هم نقمت و آمادگی هر دو را دارد. و اللّٰه یعلم.

11. مسائل: علی بن جعفر علیه السلام از برادر خود موسی نقل می کند: از ایشان پرسیدم که آیا خوردن جرّی حلال است؟ فرمود: ما خوردن آن را در نوشته امیر المؤمنین حرام یافتیم.(2)

12. کتاب صفات الشیعه: عُبیدالله از امام صادق علیه السلام نقل می کند: هر که به هفت چیز اعتراف کند مؤمن است: بیزاری از جبت و طاغوت، اقرار به ولایت، ایمان به رجعت، حلال شمردن متعه، حرام شمردن جرّی و مسح بر خفّین.(3)

13. قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادرش موس علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره ملخی مرده در بیابان یا در آب پرسیدم: آیا آن خورده می شود؟ فرمود: آن را نخور. می گوید: از ایشان در باره ملخی که شکار شود و پس از آن بمیرد، پرسیدم: آیا خورده می شود؟ فرمود: اشکالی ندارد. راوی گوید: از ایشان در باره ملخ دبا پرسیدم که خوردنش حلال است؟ فرمود: حلال نیست مگر اینکه پرواز کند.(4)

کتاب مسائل: مانند روایت بالا را می آورد، با این تفاوت که در آن آمده: از ایشان در باره دبا پرسیدم: آیا خوردن آن حلال است؟ فرمود: خوردن آن حلال نیست مگر اینکه پرواز کند.(5)

1- . حیاه الحیوان 1: 136
2- . بحار الأنوار 10: 254
3- . صفات الشیعه: 178
4- . قرب الإسناد : 116
5- . بحار الأنوار 10: 287 - 252

توضیح: دبا، با فتحه حرف دال و تخفیف باء به معنای ملخی است که هنوز نمی پرد گرچه پر برآورده باشد. مفرد آن دباه، به فتحه حرف دال است. در کتاب النهایه(1) آمده: گویند آن نوعی است مانند ملخ. از روایت نخست که ظاهرا اختلافی در آن نیست، چنین برمی آید که تذکیه شدن ملخ، مشروط به زنده گرفتن با دست یا وسیله ای است و شرط نیست که گیرنده آن مسلمان باشد زمانی که فرد مسلمانی شاهد آن باشد اما ابن زهره شکار ملخ توسط شخص غیر مسلمان را مطلقا جایز نمی داند. شاید قول مشهور اقوی باشد. اگر پیش از گرفتن، ملخ در آب یا در بیابان بمیرد، حلال نیست. اگر در نیزار آتش افتد و ملخ در آن کباب شود، حلال نیست هرچند آتش زننده قصد آن را کرده باشد؛ در این باره بنا به روایت عمّار، اختلافی میان فقیهان نیست. در حلال نبودن دبا اختلافی وجود ندارد.

قول مشهور این است که زنده خوردن ملخ و اندرونش جایز است مانند ماهی. برخی شرط کردند که باید بی جان باشد. آنچه دلیل بر عدم اشتراط است، در ادامه می آید.

14. دعائم الإسلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ماهی تذکیه شده است. ملخ تذکیه شده است و زنده گرفتن آن تذکیه آن است.

15. دعائم الإسلام: امیر المؤمنین علیه السلام خوردن طافی را نهی کردند. طافی آن چیزی است که قبل از شکارش در دریا مرده باشد.

16. امام صادق علیه السلام فرمود: از جانوران دریا تنها آنهایی خورده می شوند که پولک دارند. ایشان لا ک پشت، خرپنگ، جریّ و آنچه را که درون صدف ها و یا در نزدیکی آن است، مکروه دانستند.

17. مسائل: علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره ملخ و ماهی که توسط گبر شکار شود پرسیدم: آیا خوردنش حلال است یا نه؟ فرمود: شکار آن(ماهی و ملخ) موجب تذکیه(حلال) شدنش است و اشکالی ندارد. همچنین پرسیدم: آیا گوشتی که درون صدف دریائی یا صدف فرات

1- . نهایه 2: 13

است خورده می شود؟ فرمود: آن گوشت قورباغه ها است و خوردن آن شایسته نیست.(1)

قرب الإسناد: از علی بن جعفر شبیه این پرسش آمده با این تفاوت که در پاسخ امام فرمود: خوردن آن حلال نیست.(2)

توضیح: ذلک لحم الضفادع: آن به گوشت قورباغه ها شباهت داشته و حکم آن مانند حکم گوشت قورباغه است. از این عبارت فهمیده می شود که صدف حیوان و جانداری است. دمیری گوید: صدف از جانوران دریایی است. در روایت ابن عباس آمده: هرگاه باران ببارد، دهان صدف باز می شود و آن پوشش مروارید است. مفرد صدف، صدفه می باشد.

18. قرب الإسناد و کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود موسی علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جری پرسیدم: آیا خوردن آنها حلال است؟ فرمود: خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جری حلال نیست.(3)

فایده: دمیری گوید: السلحفاه البریه، لاک پشت خشکی، با فتحه حرف لام، مفردِ سلاحف است. ابو عبیده گفته: راوی به صورت سلحفه و سلحفاه نقل کرده. این کلمه در نزد کافه با حرف هاء و در نزد ابن عبدوس به صورت سلحفا بدون هائ آمده است. لاک پشت نر را غیلم گویند، و آن جانوری است که در خشکی تخم نهد و هر کدام به دریا فرو شوند، لجأه نام گیرند و آنچه در خشکی بماند سلحفات باشد؛ هر دو دسته بسیار درشت شوند تا به اندازه بار شتری گردند. هنگامی که جنس نر این حیوان هم جفتی خواهد و ماده نپذیرد، نر گیاهی به دهان گیرد که خاصیت آن این است که نر مقبول ماده شود است و آن [جنس ماده] از او اطاعت کند. این گیاه را مردم اندکی می شناسند. لاک پشت چون تخم نهد پیوسته به آن نگرد تا فرزند آرد؛ زیرا نمی تواند تخم را در زیر خود گرفته و گرم کند برای آنکه زیرش سخت است و

1- . بحار الأنوار 10: 277
2- . قرب الإسناد: 118
3- . قرب الإسناد: 118- بحار الأنوار 10: 261

گرمی ندارد. چه بسا لاک پشت دم مار را به دم گیرد و سر به درون کشد و مار خود را به پشت آن و بر زمین زند تا بمیرد. جنس نر این حیوان دو آلت دارد و ماده را دو فرج. جنس نر در آمیزش طول می دهد. این حیوان به خوردن مارها حریص است و هنگامی که آن را می خورد، به دنبال آن گیاه سعتر را می خورد و سپر پشت لاک پشت از آن محافظت می کند.(1)
لاک پشت آبی در خشکی هم زنده می ماند و زبانی دارد در سینه اش که به هر جانوری زند، او را بکشد. این حیوان نیرنگ عجیبی در شکار پرنده و جز آن دارد؛ به این روش که در آب فرو شده و در خاک غلطیده و در جاهای آب خوردن پرنده کمین می کند و رنگ خود را از دیدرس آنها پنهان می دارد تا آن را بگیرد و پس از گرفتن آن را به آب فرو می برد تا بمیرد. ارسطو در کتاب نعوت گوید: آنچه از تخم لجاه رو به دریا درآید به دریا رود و آنچه رو به خشکی درآید به خشکی رود، و همگی آب را میخواهند؛ زیرا از آبزیان هستند. و گفته: آنها مار خورند.(2)

دمیری گوید: سرطان با فتحه سین و حرف راء، جانور معروفی است و آن را کژدم آبی نامند و کنیه اش ابو بحر است؛ این حیوان آبزی بوده و در خشکی هم زنده می ماند. این حیوان خوب راه رفته و تند می دود. این حیوان دو آرواره، چنگال های تیز، دندانهای بسیار و پشتی سخت دارد. هر کسی این حیوان را بیند، جانوری بی سر و دمی دیده است که دو چشمش در شانه و دهانش در سینه آن قرار دارد و دو آرواره اش با هم برابر بوده و از دو سو شکافته شده اند، و دارای هشت پا که به یک سو راه می رود، و هوا و آب هر دو را از طریق دم خود استنشاق می کند. این حیوان در یک سال شش بار پوست می نهد. برای سوراخ خود دو در می سازد، یکی به سوی آب و دیگر به سوی خشکی و چون پوست می نهد آن دری را که به سوی آب است، از ترس ماهیان درنده، به روی خود می بندد و آن را که به سوی خشکی است باز میگذارد تا باد بر بدنش رسیده و تری آن را خشک کند تا پوستش سخت شود و هنگامی که پوستش سخت شد، در به سوی آب را باز کرده و جویای

1- . حیاه الحیوان 2: 17
2- . حیاه الحیوان 2: 227

خوراک می شود. ارسطو در کتاب نعوت گوید: پندارند چون خرچنگ مرده ای در ده یا در سرزمینی در گودالی به پشت افتاده باشد، آن ناحیه از آفات آسمانی آسوده می شود و اگر این حیوان را بر درختان آویزند، درختان میوه فراوان می دهند.(1)

19. کافی و مکارم: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جرّی، مار ماهی و ماهی مرده روی آب را نفروشید.

20. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی چه زنده و چه مرده تذکیه شده است.(2)

محاسن به سند دیگری آن را از امام صادق علیه السلام نقل می کند.(3)

توضیح: روایت بر این امر دلالت دارد که جایز است ماهی را زنده خورد چنانچه میان اصحاب مشهور است. شیخ در مبسوط گوید: حلال بودن آن مشروط است به اینکه بیرون از آب جان دهد. زیرا تذکیه شدن بودن آن مشروط به زنده برآوردن از آب و جان دادن آن بیرون از آب است. پس قبل از مردن تذکیه نشده است و به همین دلیل اگر دو باره به آب برگردد و در آن بمیرد، حرام است در حالی که اگر تنها با گرفتن از آب تذکیه شده بود دیگر حرام نمی شد. به شیخ جواب داده شده است: تذکیه آن مشروط به هر دو مورد نیست، بلکه همان زنده بر آوردن از آب است به شرط اینکه به آب برنگشته و در آن نمیرد. ضمن اینکه عمومات حلیت شامل ماهی زنده نیز می شود.

21. فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر ماهی یافتی و ندانی تذکیه شده یا نه، - و تذکیه شدن آن به این است که زنده از آب گرفته شود -. پس آن را برگیر و به آب انداز، اگر پشت آن روی آب ماند تذکیه نشده و اگر روی آن در سطح آب ماند، تذکیه شده است.(4)

1- . حیاه الحیوان 2: 14
2- . محاسن : 475
3- . محاسن : 475
4- . فقه الرضا : 40

توضیح: عین این عبارت را صدوق رحمه الله در فقیه و مقنع(1) آورده، و در دروس گفته است: ماهی مرده روی آب در صورتی که دانسته شود در آب مرده حرام، و اگر بدانند بیرون از آب مرده، حلال است ولی اگر امر مشتبه باشد اقرب حرام بودن آن است. آنگاه ایشان سخن مقنع را آورده و گوید: فاضل آن را پذیرفته است. پایان.

یحیی بن سعید در جامع گوید: اگر توری اندازند و ماهی در آن گرد آید، خوردن آنها جایز است. اگر بدانند ماهی مرده ای در آب بین آن ماهیان بوده و معلوم نباشد پس ماهیها را در آب اندازند هر کدام پشت آن بر سطح آب ماند، آن را نخورید و اگر روی آن در سطح آب ماند آن را بخورید. همچنین حکم شکار در آبگیرها نیز چنین است. ابن حمزه در وسیله گوید: چون یک ماهی کنار آب یافتی و حال آن را ندانستی، در آب بینداز: اگر پشت آن بر سطح آب ماند، مردار و اگر روی آن در سطح آب ماند، تذکیه شده است.(2) سلّار نیز در مراسم چنین گفته است.(3) ابن براج در مهذب در باره ماهیان حلال گوید: هر کدام از آنها اگر کنار دریا یافته شود، در آب اندازید، اگر قسمت پائین آن در آب نشیند و روی آب نیاید، حلال است. شاید او روایت را به این معنی تفسیر کرده است و اشکال آن پوشیده نیست. شاید راز مفهوم روایت، این باشد که هر چه در آب می میرد غالباً شکمش باد می کند و پشت آن در سطح آب می ماند برخلاف آنچه بیرون از آب جان دهد. ظاهرا قرار گرفتن ماهی تازه و مرده در سطح آب با روی خود خیلی نادر است؛ و ماهی کهنه نیز در آب فرو می رود، چه بیرون از آب جان دهد و چه در داخل آب. از این رو، اکثر متأخرین از این روایت روگردانند.

21. مکارم: احمد ابن اسحاق نقل می کند: به امام حسن عسکری نامه ای نوشته و از ایشان در باره اسقنقور که جزء داروی جنسی است، پرسیدم: آیا جایز

1- . من لا یحضره الفقیه 3: 207؛ المقنع: 35
2- . الوسیله: 70
3- . المراسم: 28

است خورده شود با اینکه چنگال و دم دارد؟ فرمود: اگر پوست(فلس) داشته باشد، اشکالی ندارد.(1)

توضیح: در قاموس آمده: إسقنقور، چهارپایی که در ساحل رودخانه نیل است و گوشت آن نیروی جنسی را تقویت می کند.

دمیری در باره اسقنقور از بختیشوع می آورد: تمساح خشکی است. گوشت آن از نظر گرمازایی در درجه دوم قرار دارد. اگر به گوشت آن نمک زده شود و یک مثقالش خورده شود، شهوت را تحریک می کند و قلوه سرد را گرم می کند. زهیری گوید: آن جانوری است در مصر به شکل سوسماری بزرگ. اگر چشم این حیوان را بر کسی که از شب هراس دارد و هراس او از دیوانگی نیست، ببندند، آن شخص بهبود یابد. ارسطو در کتاب الحیوان الکبیر خود گوید: نوشیدن آن در همه سرزمین ها به جز مصر، شهوت زا بوده و مدت نعوظ را طولانی تر می کند. آن نفیس ترین هدیه ای است که برای پادشاهان هند داده می شود؛ زیرا آن را با چاقویی از طلا سر بریده و درونش را از نمک مصری پرکرده و به سرزمین خود برند. چون یک مثقالش را بر تخم مرغ یا گوشت گذاشته و بخورند، سود فراوانی در آن مورد خواهد داشت.(2)

تمساح در خشکی تخم می گذارد و اگر هر کدام از تخم ها در آب بیفتند، نهنگ می شوند و هر کدام در خشکی بمانند سقنقور می شوند.(3) گوید: سقنقور دو نوع است: هندی و مصری. نوعی از آن در دریای سرخ و در سرزمین حبشه به دنیا می آید. این حیوان در آب ماهی خورده و در خشکی مرغ سنگخواره را مانند مارها می بلعد. ماده این حیوان بیست تخم می گذارد و در زیر ریگ ها آنها را پنهان می کند و بدین وسیله تخم ها را گرم کرده و بچه به دنیا می آورد. از شگفتی های این حیوان آن است که اگر آدمی را بگزد و شخص گزیده شده زودتر به آب رسیده و تن شوئی کند، سقنقور گزنده می میرد. ولی اگر سقنقور زودتر به آب برسد شخص گزیده شده می میرد. قسمتی از پشت این حیوان که کنار دم آن است سودمندترین قسمت اندام

1- . مکارم الأخلاق : 83 - 84
2- . حیاه الحیوان 1: 17

3- . حياه الحيوان 1: 117

آن است. این جانور تا زمانی که گوشتش تازه است، خاصیت گرمازایی و رطوبت گوشت آن در درجه دوم قرار می گیرد. اگر نمک به آن زده شده و خشک شود، از نظر خاصیت گرمایی بیشتر شده و طبع مرطوب آن کمتر می شود. در مفردات آمده: سقنقور هندی به اندازه دو ذراع طول و نیم ذراع عرض دارد. اگر دو نفر که با هم دشمنی دارند، گوشت این جانور را بخورند، دوست می شوند. خاصیت گوشت و پی آن شهوت زا بوده و نیروی جنسی را افزایش داده و برای سر دردهای عصبی سودمند است. ارسطو گوید: چون گوشت سقنقور هندی را با خاک سرب بپزند، گوشت را باد کند و آن را فربه سازد. گوشت این حیوان کمردرد و درد قلوه ها را از بین می برد و منی را ریزان می سازد. اگر مهره میانه این حیوان بر پشت آدمی آویزان شود، احلیل را برخیزانده و شهوت او را بر می انگیزد.(1)

22. جامع الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: هر جانور دریائی که همانندش در خشکی خوردنی است، خوردن آن جایز بوده و هر آنچه همانندش در خشکی حرام باشد، خوردن آن جایز نیست.

توضیح: کسی را قائل به مضمون این روایت ندیدم، جز اینکه فاضل آن را نقل کرده و پیش از آن گفته است: از شکار دریا جز ماهی حلال نیست و در این باره گفته شده است آنچه نظیر آن در خشکی حلال باشد، حلال است. از ماهی نیز فقط پولک دارها حلال است.

23. قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل می کند: تمام ماهیان و ملخها تذکیه شدهاند.(2)

توضیح: الذکی: بر وزن فعیل در معنای مفعول از تذکیه است. و آن به معنای بریدن رگهاست. گویا مقصود از روایت بالا، این است که نیازی به ذبح و نحر ندارند و گرفتن آنها کفایت می کند. چنانچه إن شاء اللّٰه بیان آن می آید.

24. قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام در باره خوردن ملخ سوال شد. فرمود: خوردنش اشکالی ندارد. سپس فرمود: آن عطسه ماهی دریا است. باز فرمود:

1- . حياه الحيوان 2: 16
2- . قرب الإسناد : 10

علی علیه السّلام فرمود: ملخ و ماهی چون زنده از آب درآیند ذبح شده(حلال) هستند و زمین شکارگاه ملخ است و گاهی شکارگاه ماهی نیز هست.(1)

توضیح: در النهایه گوید: در حدیث ابن عباس است که ملخ عطسه ماهی است و در حدیث کعب هم این سخن آمده است.(2) در جامع الأصول آمده: النثره برای چارپایان، شبیه عطسه است. نثرت الدابه: آنگاه که چهارپا به سبب اذیت شدن، آنچه در بینی خود دارد، بیرون بریزد. دمیری گوید: اختلاف است که ملخ شکار دریا است یا شکارخشکی؛ گفته اند: شکار دریایی است. به دلیل روایتی که ابن ماجه از انس نقل می کند: پیغمبرصلی الله علیه و آله ملخ را نفرین کرده و فرمود: بار خدایا درشتش را بکُش، خُردش را تباه کن، نسل آن را منقرض کن و دهانش را از خوردن روزی ما ببند.

پس فرمود: ملخ عطسه ماهی درياست است یعنی شکار دریا است و شکار آن برای محرم حلال است. موفق بن طاهر قول غریبی را حکایت کرده است: ملخ از شکار دریا است چون از سرگین ماهی متولد می شود؛ این شاذّ است. پایان.(3)

مؤلف: شاید برخی ملخ ها از عطسه ماهی متولد شوند یا این عبارت بر سبیل تشبیه است؛ یعنی در خلقت و نیکویی همانند ماهی است که گویی از عطسه آن پدید آمده است. «إذا خرج» متعلق به «سمک» یا «جراد و سمک» اگر که ملخ نیز از آب به وجود بیاید. مؤید این سخن آن است که جراد در کافی پس از سمک بیان شده است. اینکه فرمود: زمین شکارگاه ملخ است یعنی غالبا چنین است.

در کافی «و للسمک قد تکون أیضا » آمده که ظاهرتر است. یعنی گاهی ماهی نیز از زمین شکار شود و آن زمانی است که بر ساحل پریده و انسان آن را قبل از مردنش می گیرد.

25. قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام در باره ربیثا پرسیدند. فرمود: خوردن آن باکی ندارد و دوست داشتیم که از آن نزد ما وجود داشت.(4)

1- . قرب الإسناد : 24
2- . نهايه 4: 133
3- . حياه الحيوان 1: 137- 138
4- . قرب الإسناد : 16

26. قرب الإسناد: على بن جعفر از برادر خود موسى عليه السلام نقل مى كند: از ايشان در باره آن ماهى كه از رودخانه بجهد و به زمين افتاده و بميرد، پرسيدم: آيا خوردن آن درست است؟ فرمود: اگر پيش از مردن گرفتى بخور و اگر پيش از آن كه آن را بگيرى جان داد، نخور.(1) همچنين پرسيدم: آيا شكار دريا كه آب بر آن بسته شده و مرده، خوردنش حلال است؟ فرمود: نه. باز پرسيدم: آيا آن ماهى كه شكار شده و حصر گردد سپس به آب برگردانده شود تا خريدارش بيايد و تا آن موقع برخى از آنها بميرند، خوردن آنها جايز است؟ فرمود: نه چون در آبى مرده كه زندگى آن است. باز پرسيدم: آيا خوردن شكارى كه حبس شده و در دام مرده، حلال است؟ فرمود: تا زمانى كه محبوس است بخور، اشكالى ندارد.(2)

در كتاب مسائل نيز همه اين روايات آمده است.(3)

توضيح: در حرام بودن هر ماهى كه در جز دام و آب بند مرده باشد، اختلافى ميان اصحاب نيست. قول مشهور اين است كه تذكيه(حلال شدن) ماهى مشروط به زنده گرفتن آن از آب يا به دست آوردن زنده آن بيرون از آب است؛ و فرق نمى كند كه بيرون آورنده آن از آب مسلمان باشد يا كافر. آرى آنچه در دست كافر يافت شود حلال نيست، مگر آنكه دانسته شود پس از بيرون آوردن آن از آب جان داده است. ظاهر كلام شيخ مفيد، حرمت مطلق هر آنچه كه كافر از آب برآورد، است. ابن زهره گويد: حرام بودن آن، احتياط است. از كلام شيخ در استبصار چنين برمى آيد كه اگر مسلمان زنده آن را از كافر بستاند، حلال است؛ ولى قول نخست اظهر است.

گفته شده: براى حليت اعتبار به زنده بيرون آمدن ماهى از آب است، خواه كسى آن را از آب بيرون بياورد يا نه. محقق رحمه الله در نُكت اين نظر را اختيار كرده و دليل آن را روايت زراره دانسته است كه نقل مى كند: گفتم: ماهى از آب ميجهد و كنار افتد و بچرخد تا بميرد [حكمش چيست؟] فرمود: آن را بخور. و روايت

1- . قرب الإسناد : 117
2- . قرب الإسناد : 118
3- . بحار الأنوار 10: 281

دیگری، نیز بر آن دلالت دارد. اما آغاز روایت فوق دلالت دارد که اگر پیش از گرفتن، بمیرد حلال نیست و این نظر أحوط است، هرچند می شود روایت را حمل بر کراهت کرد.

در حلال بودن ماهی، شرط بسم اللّٰه گفتن و جز آن که در ذبح شرط است، نیست. صاحب وسیله گوید: بسم اللّٰه در آن مستحب است.

اگر ماهی گرفته شود و باز به آب برگردانده شود و در آب بمیرد، حلال نیست چنانچه این روایت بر آن دلالت دارد. اگر آب را بر ماهی ببندند و ماهی بدین سبب بمیرد، خلافی در حرمتش نیست. اگر ماهی در تور افتد و آب فرونشیند و برخی از آنها بمیرند و زنده و مرده با هم مشتبه شوند، گفته شده: همه حلال هستند تا اینکه دقیقا بدانی کدام مرده است. شیخ در النهایه و قاضی این نظر را اختیار کردند. محقق آن را بدان دلیل که روایات صحیحه بر آن دلالت دارند، نیکو شمرده است. ابن عقیل قائل به حلال بودن آن ولو با تشخیص[ماهی مرده] است که از ظاهر روایات هم همین برداشت می شود و اینکه در حلال بودن آن قصد شکار شرط است؛ انتهای روایت اخیر نیز بر این امر دلالت دارد. ابن ادریس و علامه و بیشتر متاخرین همه را حرام دانند؛ زیرا آنچه در آب مرده حرام است. و مجموع محصور هستند (شبهه محصوره است) و اطراف علم اجمالی محکوم به حرمتند. و اگر مرده در آب مشتبه نباشد و معین باشد حرام بودن آن أولی است. و به روایات پاسخ داده اند که صراحتی ندارند در اینکه در آب مرده باشد، شاید مردن آنها بیرون از آب باشد یا در مردن آنها در آب شک باشد؛ زیرا استصحاب بقاء زندگی جاری است و اصل اباحه در آن حاکم است.

مؤلف: حرمت مشتبه به حرام ممنوع است و روایات دال بر خلاف آن گذشت و احتیاط راه نجات است.

26. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: اما ماهی، اگر پولکی نداشته باشد، آن را نخور.(1)

1- . الخصال 1: 139 - 140

27. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: از ملخ ها، آنهایی خورده می شوند که در پرواز مستقل شدهاند. تذکیه(حلال شدن) ماهی و ملخ، گرفتن آنهاست.(1)

و فرمود: جرّی، مارماهی، ماهی مرده در سطح آب و زمّیر حرام است. هر ماهی که پولک نداشته باشد، خوردن آن حرام است.(2)

28. عیون:(3) فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند: حضرت در آنچه به مأمون نوشتند، جرّی، ماهی مرده و برآمده به سطح آب، مارماهی، زمّیر و هر ماهی را که پولک ندارد، حرام کردند.

29. احتجاج: هشام بن حکم نقل می کند: امام صادق علیه السلام در جواب شخص زندیق فرمود: حلال بودن ماهی مشروط به آن است که زنده از آب بیرون کشیده شود، سپس آن را بگذارند تا بمیرد؛ این برای آن است که ماهی خون ندارد. ملخ نیز چنین است.(4)

30. عیون: ابن بزیغ نقل می کند: مردم نزد من در باره ربیثا اختلاف دارند به من چه فرمایید؟ در پاسخ نوشتند: اشکالی ندارد.(5)

31. علل: امام صادق علیه السلام فرمود: جرّیث، مارماهی، و إربیان را نخور. و طحال را نخور زیرا آن خانه خون و جویده شیطان است.(6)

32. تحف العقول: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن انواع ملخ اشکالی ندارد. خوردن آنچه از شکار دریا جایز است، انواع ماهیانی می باشد که پولک داشته و خوردن آنها حلال است؛ ولی هر آنچه پولک ندارد خوردنش حرام است.(7)

33. إکمال الدین: حبابه والبیّه نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السّلام را در میان شرطه الخمیس دیدم که به همراه ایشان شلاقی بود که با آن فروشنده های

1- . الخصال 2: 610

2- . الخصال 2: 609 - 610

3- . عیون أخبار الرضا 2: 126

4- . الاحتجاج : 190
5- . عيون أخبار الرضا : 190 - 191
6- . علل الشرائع 2: 249
7- . تحف العقول: 337 - 338

جری، مارماهی، زمّیر و ماهی مرده بر روی آب آمده را زده و به آنها می فرمود: ای فروشنده های مسخ شدگان بنی اسرائیل و سپاه بنی مروان! فرات بن احنف برخاست و به امام گفت: سپاه بنی مروان کیستند؟ فرمود: مردمی که ریش تراشیدند و سبیل تاب دادند.(1)

34. صحیفه الرّضا: امام رضا علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل می کند: من و برادرم محمّد بن حنفیه و پسر عموهایم عبد اللَّه بن عباس، قثم و فضل بر خوانی نشسته بودیم که ملخی در آن افتاد. عبد اللَّه بن عباس آن را گرفت و به حسن علیه السّلام گفت: می دانی بر بال ملخ چه چیزی نوشته است؟ فرمود: از پدرم پرسیدم و ایشان فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسیدم و پاسخ دادند: منم خدا، نیست معبود شایسته ای جز من، من پروردگار ملخ و روزی ده آن هستم. اگر بخواهم آن را برای قومی رزق و روزی می فرستم و اگر بخواهم آن را بر قومی به عنوان بلا و مصیبت می فرستم. ابن عباس گفت: به خدا سوگند این از علم پنهان است.(2)

دعوات راوندی: آن را نقل می کند.

35. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خورشتهای ساخته مجوس اشکالی ندارند و ماهی که آنها شکار کنند، [خوردنش] اشکالی ندارد.(3)

توضیح: شیخ و جز او روایت را حمل کردند به اینکه مسلمان، زنده ماهی را از دست آنان بگیرد یا گواه باشد که آن را از آب زنده درآورده اند. ظاهرا منظور از خورشت در اینجا آنی است که از ماهی به دست می آید. که این تأویلِ[شیخ] در باره آن خیلی بعید به نظر می رسد. امکان دارد که حمل بر تقیه شود، یا بر آنچه که ادعا کردند که به آن دست نزدهاند، حمل شود یا مقصود از خورشت آنی باشد که از جز ماهی به دست نمی آید.

1- . کمال الدین : 269 ؛ کافی 1: 346
2- . صحیفه الرضا: 41
3- . محاسن : 454

36. محاسن: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: دست از ماهی بر ندارید که اگر آن را با نان نخورید برایتان کافی باشد و اگر با نان بخورید گواراست.(1)

توضیح: در نهایه آمده: مرأنی الطعام و أمرأنی، آنگاه که آن بر معده سنگین نباشد و به خوبی هضم شود.(2)

37. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه ماهی می خوردند، چنین می فرمود: پروردگارا! در آن برای ما برکت قرار بده و بهتر از آن را به ما بده.(3)

38. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی تازه بدن را آب می کند.(4)

39. محاسن: آن را از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند.(5)

40. محاسن: یکی از دو امام علیهما السلام فرمود: ماهی بدن را آب می کند.(6)

41. محاسن: محمد بن سوقه از امام صادق علیه السلام نقل می کند: خوردن ماهی، [چربی] بدن را آب می کند.(7)

42. محاسن: از امیر مؤمنان علیه السلام نیز روایت شده است.(8)

43. محاسن: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ماهی تازه گوشت را آب میکند.

44. محاسن: امام علیه السلام فرمود: ماهی پیه چشم را آب می کند.(9)

45. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی تازه مغز چشم را آب می کند.(10)

1- . محاسن : 475
2- . نهایه 4: 92

3- . محاسن : 475 - 676
4- . محاسن : 476
5- . محاسن : 476
6- . محاسن: 476
7- . محاسن : 486
8- . محاسن : 476
9- . محاسن : 476
10- . محاسن : 476

46. محاسن: در روایتی دیگر آمده: بدن را لاغر می کند.(1)

47. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن ماهی بیماری سل می آورد.(2)

48. محاسن: امام صادق علیه السلام در شب خرما خواسته و آن را خورده و فرمود: میل خرما خوردن را نداشتم ولی ماهی خورده ام. سپس فرمود: هر که شب را روز کند و در شکم او ماهی باشد و به دنبال آن، خرما یا عسل نخورد، رگ فالج او پیوسته تا صبح می زند.(3)

49. محاسن: سَمره بن سعید نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السّلام سوار استر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شده و بیرون رفتند؛ ما به همراه ایشان پیاده رفتیم تا رسیدیم به نزد ماهی فروشان. حضرت آنان را گرد آورده و فرمود: آیا می دانید برای چه شما را گرد آوردم؟ گفتند: نه. فرمود: جرّی، مارماهی، ماهی مرده روی آب را خرید و فروش نکنید.(4)

50. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السّلام استر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را سوار می شد و به بازار ماهی فروشان می رفت و می فرمود: هان! نخورید و نفروشید آنچه پولک ندارد.(5)

51. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر صاحب تور، تور اندازد هر چه در آن یابد از زنده و مرده حلال است جز آنچه پولک نداشته باشد. همچنین ماهی مرده روی آب خورده نشود.(6)

توضیح: شیخ در تهذیب گوید: منظور از روایت این است که زنده و مرده در صورت تشخیص ندادن، بر او حلال است، اما اگر مرده متمایز باشد، خوردن مرده‌ای

1- . محاسن : 476
2- . محاسن : 476
3- . محاسن : 477
4- . محاسن : 477
5- . محاسن : 477

6- . محاسن : 477

که در آب مرده جایز نیست. پایان. شاید روایت، حمل بر این شود که مردن آن قبل و بعد از بیرون آوردن از آب معلوم نباشد.(1)

شیخ با سندی صحیح از امام باقر علیه السلام نقل می کند: حضرت درباره مردی که توری در آب گذاشته و به خانه اش آمد و چون برگشت ماهیانی در آن افتاده و مرده بودند، فرمود: آنچه با دست خود کرده اشکالی ندارد از آن بخورد.(2)

آنچه فقیهان در این باره گفتند، دانستی و من می گویم: شاید این تور در جایی مانند بصره بوده که آب با جزر و مد در آنجا کمتر و بیشتر می شود و ماهیان با مد در تور افتند و با جزر، آب از تور بیرون رود و ماهیها در آن بمانند که در این صورت مرگ آنها در آب نبوده است. اینکه فرمود: آنچه به دست خود کرده، یعنی مردن آنها در تور، در حکم گرفتن آنها با دست است؛ این توجیه قریب و رایجی است.

52. محاسن: معتّب نقل می کند: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای معتب! برایم ماهیان تازه جستجو کن می خواهم حجامت کنم. من به دنبال ماهی تازه گشتم و آن را خریده و نزد حضرت آوردم. فرمود: ای معتب! نیمش را شوربا و نیمش را بریان کن. راوی می گوید: حضرت آن را در چاشت و شام می خوردند.(3)

توضیح: «سَکبِج»: آن را به صورت سکباج(شوربا) بپز. این کلمه معرّب است.

53. محاسن: عمر بن حنظله نقل می کند: در کیسه ای ربیثا را نزد امام صادق علیه السلام بردم و از ایشان درباره آن پرسیدم. فرمود: آن پولک دارد پس آن را بخور.(4)

54. محاسن: شخصی نقل می کند: امام موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم با گروهی هم غذا بودند. چند بشقاب آوردند ایشان دست به بشقابی بردند که در آن

1- . تهذیب الأحکام 9: 12

2- . تهذيب الأحكام 9: 11
3- . محاسن : 477
4- . محاسن : 478

ربیثا بود و از آن خوردند. یکی گفت: قربانت شوم ! می خواستم درباره آن از شما بپرسم و دیدم از آن خوردی. حضرت فرمود: خوردنش اشکالی ندارد.(1)

توضیح: در نهایه گوید: «لا آکل فی سکرجه»؛ سکرجه، با سین و کاف و راء مضموم و مشدد، ظرف کوچکی که مقدار اندکی از خورشت در آن نهند (بشقاب) و اغلب خورشت بریان در آن نهند.(2)

55. محاسن: علی بن حنظله نقل می کند: در باره ربیثا از امام صادق علیه السلام پرسیدم. ایشان فرمود: چند نفر آن را از من پرسیدند و در وصف آن اختلاف دارند. راوی می گوید: برگشتم و فرمان دادم تا آن را در ظرفی نهادند و آن را نزد آن حضرت بردم و همان جواب را به من دادند. گفتم: آن را من نزد شما آوردهام. حضرت خندیدند و آن را به ایشان نشان دادم. فرمود: اشکالی ندارد.(3)

56. محاسن: از امام صادق علیه السلام در باره ربیثا سوال شد. فرمود: خوردن آن اشکالی ندارد. دوست داشتم تا از آن نزد ما بود.(4)

57. محاسن: مردی از اهل بصره إربیان را نزد امام صادق علیه السلام برد و گفت: ما از این خوراکی به نام ربیثا می سازیم که خوش خوراک است و تر و خشک و پخته اش را خورند، ولی اصحاب ما درباره آن اختلاف دارند برخی گویند حرام است و برخی هم آن را می خورند. حضرت فرمود: بخور که یک نوع ماهی است. آیا نبینی که پوستش صدا میدهد؟ !(5)

توضیح: «تقلقل فی قشرها»، یعنی چون آن را در کیسه یا مانند آن بگذارند، به سبب پولکی که دارد صدا می دهد و چون پولک دارد حلال است.

در قاموس گوید: «قلقل صوت و الشی ء قلقله و قلقالا بالکسر و یفتح»: حرکتش داد. مولف نهایه گوید: «تقلقل فی صدره»، نفس او در سینه اش قل قل

1- . محاسن : 478

2- . نهایه 2: 185
3- . محاسن : 478
4- . محاسن : 478
5- . محاسن : 478 - 479

می کند یعنی می جنبد نه با صدای بلند. اصل این کلمه برای حرکت و اضطراب به کار می رود.(1)

58. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه ماهی خوردی، پس از آن آب بنوش.(2)

59. محاسن: محمد بن حنفیه نقل می کند: من و عبد اللّه بن عباس در طائف خوراکی می خوردیم که ملخی آمد و بر خوان افتاد. عبد اللّه بن عباس آن را گرفت و گفت: ای محمّد! آیا شنیدی که پدرت در باره نوشته ای که بر بال ملخ است، چه فرموده است؟ گفتم: آن حضرت فرمود: برآن نوشته است:«أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا» من، خدایی هستم که جز من خدایی نیست. ملخ را آفریدم که یکی از سپاهیانم باشد و او را چیره کنم بر هر که از خلقم که بخواهم.(3)

60. محاسن: مقسم، غلام ابن عباس گوید: زمانی که ابن زبیر عبدالله بن عباس را به طائف راند محمد بن حنفیه او را ملاقات کرد. یک روز که نزد او بود. سفره نهار را آوردند که ملخ بزرگی آمد و بر خوان افتاد که ابن عباس صدای افتادن آن را بر سفره شنید و پرسید: این صدای چه بود؟ گفتند: ملخی بر سفره افتاد. گفت: چه کسی آن را می خورد؟ گفتند: مقسّم. گفت: بال آن را باز کن. چه چیزی زیر آن می بینی؟ گفت: نقطه های سیاهی. گفت: راست گفتی. سپس با دست خود به ران محمد بن حنفیه که در کنارش بود، زد و گفت: آیا شما در این باره چیزی می دانید؟ محمد گفت: پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: ملخی نیست، مگر آنکه زیر بال های آن خداوند با خط سریانی نوشته: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان نابود کننده جباران. ملخ را سپاهی از سپاهیانم آفریدم. با آن هر کسی از خلقم را بخواهم هلاک می سازم. راوی گوید: ابن عباس

1- . نهایه 3: 308
2- . محاسن : 479
3- . محاسن : 479

تبسمی کرد و گفت: ای پسر عمو! به خدا سوگند، این از علم پنهان ما است پس آن را حفظ کن.(1)

.61 محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ملخ چه مرده و چه زنده آن تذکیه شده(حلال) است.(2)

.62 محاسن: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ملخ تذکیه شده و ماهی تذکیه شده(حلال) است. اما اگر در دریا بمیرد، مردار است.(3)

.63 محاسن: امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: ملخ به تمامی تذکیه شده است. ماهی به تمامی تذکیه شده است ولی آنچه از آن در دریا هلاک می شود، نخور.(4)

.64 فقه الرّضا: فرمود: از ماهیان، آنهایی که پولک دارند، خورده می شوند. تذکیه شدن ماهی و ملخ، گرفتن آنهاست. هر آنچه از ماهی، ملخ و غیره در آب بمیرد، قابل خوردن نیست. اگر ماهی شکار کنی که در درونش ماهی دیگر است، اگر پولک دارد آن را بخور. و روایت شده است که آن ماهی درون را مخور چون طعمه شده است. و جرّی، مارماهی، زمّار و طافی را نباید خورد. و طافی یعنی ماهی که در آب بمیرد پس روی آب بیاید. (5)

توضیح: فرمایش حضرت «إذا اصطدت سمکا»، می گویم: با این مضمون دو حدیث دیگری روایت شده است: یکی را شیخ از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام سوال شد: اگر یک ماهی شکمش شکافته شود و در شکم آن ماهی دیگری باشد، [حکمش] چیست؟ فرمود: همه را بخور.(6) دیگری بدون سند نقل شده و ممکن است موثق باشد، این حدیث است: به امام

-1 . محاسن : 479 - 480
-2 . محاسن : 480. یعنی بعد از شکار زنده آن میتوان آن را به صورت زنده یا مرده خورد.
-3 . محاسن : 480
-4 . محاسن : 480

5- . فقه الرضا : 40
6- . تهذيب الأحكام 9: 8

صادق علیه السلام گفتم: مردی یک ماهی را شکار کرد که در شکم آن ماهی دیگری بود. فرمود: هر دو خورده می شوند.

شیخ در نهایه و مفید و جماعتی بدان عمل کرده اند. ابن ادریس آن را جایز ندانسته، مگر آنکه زنده از شکم ماهی بیرون بیاید؛ زیرا شرط حلال بودن ماهی، زنده گرفتن آن از آب است و جهل به شرط مقتضی جهل به مشروط است. علامه در مختلف و تحریر و پسرش و محقق در نافع با او موافقت کردند و در شرایع بدان متمایل شده است. علامه در قواعد مذهب شیخ را ترجیح داده است.

عمل به این دو روایت که روایت فوق مؤید آنها هست، اقوی می باشد. اینکه فرمود: در صورتی که پولک داشته باشد، یعنی از ماهیان پولک دار باشد و بسا مقصود از آن، این است که پولکش از هم نپاشیده باشد که در این صورت تغییر کرده و جزء پلیدی ها شمرده می شود. چنانچه شیخ به سندی از ایوب بن اعین آورده:(1) به امام صادق علیه السّلام گفتم: جانم به فدایت! درباره ماری که یک ماهی را بلعیده و آنگاه آن را از دهن خود بیرون افکنده و آن ماهی زنده بوده و به خود می چرخد چیست؟ آن را بخورم؟ فرمود: اگر پولکش کنده شده، آن را نخور و اگر کنده نشده بخورش.

شیخ در نهایه آن را مطلقا حلال دانسته است، مادامی که از هم نپاشیده باشد و شرط نکرده که زنده بیرون بیاید. در مختلف به مقتضای روایت فتوا داده است. محقق و ابن ادریس و جمعی زنده بیرون آمدن آن را در حلال بودن معتبر دانستند و این نظر احتیاط بیشتری دارد؛ هرچند عمل به روایت پسندیده است و اعتبار از هم نپاشیدن در اینجا یا برای این است که جزء پلیدی ها نشود یا برای اینکه زهر آگین نشده باشد. شاید این روشن تر است.

روایتی که فقه الرضا آورده، آن را در کتاب هایی که داشتیم، نیافتیم. شاید بنا به قرینه تعلیل، حمل بر تسلخ(کنده شدن فلس) شود؛ زیرا ظاهر از کلام امام که

1- . تهذیب الأحکام 9: 8 ؛ کافی 2: 144

فرمود: «چون طعمه شده است» به این معناست که غذای آن [مار] شده و این اشاره به تغییر آن است.

65. طبّ الأئمّه: امام صادق علیه السلام فرمود: ماهی پیه چشم را آب می کند.(1)

66. طبّ الأئمّه: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: این ماهی برای پرده چشم ناسازگار است، و این گوشت تازه، گوشت برویاند. [چاق می کند](2)

67. طبّ الأئمّه: امام باقر علیه السلام فرمود: کم ماهی بخورید؛ زیرا گوشتش بدن را لاغر و بلغم را افزایش می دهد و نفس را تنگ می کند.(3)

توضیح: غلظ النفس: کنایه از کند فهمی و بد فهمی است یا منظور از آن اندوه و حزن است؛ بسا نفس، به صورت نَفَس باشد و در این صورت به این معناست که نفس کشیدن را کُند[و سخت] می کند.

68. عیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند: اصحاب مغیره به من نوشتند تا از حضرت در باره جرّیّ، مارماهی، زمّیر و هر ماهی بی پولک سوال کنم و از حضرت پرسیدم. ایشان فرمود: ای محمّد! این آیه سوره انعام را بخوان «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ»(4) {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خونِ ریخته یا گوشت خوک باشد} گفت: آن را تا پایان خواندم و فرمود: جز این نیست که حرام همان است که خدا در کتابش حرام کرده است. با وجود این، آنان(مردم) از برخی چیزها اکراه دارند و ما نیز اکراه داریم.(5)

1- . طبّ الأئمّه : 84
2- . طبّ الأئمّه : 84
3- . طبّ الأئمّه : 173
4- . انعام / 145

5- . تفسير العيّاشىّ 1: 382

69. عیاشی: زراه نقل می کند: از امام باقر علیه السلام درباره جرّی پرسیدم. فرمود: جرّی چیست؟ آن را برای حضرت توضیح دادم. حضرت سپس آیه 145 انعام را تا آخرش خوانده: «لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ...» {بگو: «در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم... } و فرمود: خداوند هیچ جانوری را در قرآن حرام نکرد جز خود خوک. [خوردن] آن جانوران دریایی که پولک ندارند، مکروه است. گفتم: پولک چیست؟ فرمود: مانند برگ. و آن حرام نیست فقط مکروه است.(1)

70. عیاشی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دو امت از قوم بنی اسرائیل مسخ شدند و اما آنچه به دریا رفت جری شد و آنچه در خشکی ماند، سوسمار شد.(2)

71. عیاشی: گروهی در کوفه نزد امیر المؤمنین علیه السّلام آمده و به ایشان گفتند: ای امیر المؤمنین! این جریّ ها در بازارهای ما فروخته می شوند. حضرت لبخندی زده سپس فرمود: برخیزید تا چیز عجیبی به شما نشان دهم تا درباره وصیّ خود جز خوبی نگویید. پس آنها با حضرت برخاسته و کنار فرات آمدند. حضرت در آن آب دهن انداخته و سخنانی گفتند و ناگاه یک جرّیّ سر برآورد و دهن گشاده بود. امیر المؤمنین به آن فرمود: تو کیستی؟ وای بر تو و بر قومت. گفت: ما از اهل آن ده هستیم که کنار دریا بود و خدا درباره اش فرمود: «الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ... إِذْ تَأْتِیهِمْ حِیتانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً»(3) {آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو: آن گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می کردند آن گاه که روز شنبه آنان، ماهی هایشان روی آب می آمدند} خداوند ولایت تو را به ما پیشنهاد کرد و ما از آن وانشستیم، پس خدا ما را مسخ کرد؛ برخی از ما در خشکی و برخی در دریا زیست می کنیم؛ اما آنان که در دریایند ما جریّ ها هستیم و اما آنان که در خشکی زیست می کنند، سوسمار و موش صحرایی هستند. راوی گوید: آنگاه امیر المؤمنین علیه

1- 3. تفسیر العیّاشیّ 1: 383
2- . تفسیر العیّاشیّ 2: 34
3- . اعراف / 163

السّلام به ما رو کرده و فرمود: آیا گفتارش را شنیدید؟ گفتیم: آری به خدا. فرمود: سوگند به کسی که محمّد را به پیامبری مبعوث کرد، آن [جرّی] حیض می شود، چنانچه زنان شما حیض شوند.(1)

72. مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن ماهی سبب بیماری سل می شود.(2)

73. مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: خوردن ماهی تازه، [چربی] بدن را آب می کند.(3)

74. مکارم: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه ماهی می خوردند: می فرمود: پروردگارا! در آن به ما برکت قرار بده و بهتر از آن را به ما عطا فرما.(4)

75. مکارم: حمیری نقل می کند: به ابو محمّد علیه السّلام نامه ای نوشته و شکوه کردم که دچار خون و صفراء شدم، چون حجامت کنم صفراء به جوش آید و چون حجامت را به تاخیر بیندازم خونم زیان زند. در این باره چه می فرمایید؟ حضرت به من نگاشتند: حجامت کن و به دنبالش ماهی تازه بخور. باز مسأله را به ایشان نوشتم. در پاسخ نوشتند: حجامت کن و به دنبالش ماهی تازه با آب و نمک بخور. این فرموده امام را به کار بستم و عافیت یافتم و این غذا، خوراک من شد.(5)

76. مکارم: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ملخ و ماهی تذکیه شده هستند. آنچه که در دریا می میرد، مردار است.(6)

77. مکارم: امام باقر علیه السلام فرمود: ماهی و ملخ به تمامی تذکیه شده است.(7)

1- . تفسیر العیّاشیّ 2: 35
2- . مکارم الأخلاق: 83
3- . مکارم الأخلاق: 83
4- . مکارم الأخلاق: 83

5- . مكارم الأخلاق: 83
6- . مكارم الأخلاق: 84
7- . مكارم الأخلاق: 84

78. مکارم: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پراکنده شوید، الله اکبر گویید. چنین کردند پس ملخ ها رفتند.(1)

79. رجال کشی: زیاد بن حریز نقل می کند: نزد ابو حنیفه رفتم. به من گفت: از تو سوالی می کنم که درباره آن خبری نرسیده، درباره شتری که از دریا برآید، نظرت چیست؟ گفتم: خواه شتر باشد و خواه گاو اگر پولک دارد آن را بخوریم و اگر ندارد، نخوریم.(2)

در اختصاص نیز نقل شده است.(3)

مؤلف: تمام آن در باب مناظرات اصحاب امام صادق علیه السلام با مخالفان بیان شده است.

80. دلائل الإمامه: محمد بن ثابت نقل می کند: در مجلس آقای خود، زین العابدین علی بن الحسن نشسته بودیم که عبد اللّٰه بن عمر ایستاد و گفت: ای علی بن الحسین، به من خبر رسیده که تو ادعا کردی ولایت پدرت به یونس بن متی پیشنهاد شد و او نپذیرفت؛ به همین سبب او در شکم ماهی زندانی شد؟ امام علیه السّلام فرمود: ای عبد اللّٰه بن عمر! چه چیز آن را انکار میکنی؟ گفت: من آن را نمی پذیرم. فرمود: می خواهی درستی آن را بدانی؟ گفت: آری. به او فرمود: بنشین. حضرت غلامش را خواسته و به او فرمود: دو سر بند برای ما بیاور، و به من فرمود: چشمان عبد اللّٰه را با یکی از آنها ببند و با دیگری چشمان خود را ببند. چشمان خود را بستیم. ایشان سخنی گفته، سپس فرمود: چشم خود را باز کنید. باز کردیم و خود را روی بساطی دیدیم که در کنار دریا بودیم. حضرت سخنی گفتند و ماهیان دریا به ایشان پاسخ دادند. در میان آنها، ماهی بزرگی پدیدار شد، حضرت خطاب به آن فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم نون است. فرمود: چرا یونس در شکمت زندانی شد؟ گفت ولایت پدرت به او پیشنهاد شد و او آن را نپذیرفت و در شکم من زندانی شد، و چون بدان اعتراف کرد و پذیرا شد به من گفتند، من نیز او را بیرون انداختم.

1- . مکارم الأخلاق : 84
2- . رجال الکشّیّ: 244 - 328
3- . الاختصاص : 206 -207

همچنین هر کسی که منکر ولایت خاندان شما شود، در آتش دوزخ جاوید ماند. حضرت فرمود: ای عبد اللّٰه شنیدی و دیدی؟ گفت: آری. فرمود: چشمانتان را ببندید. ما چشم های خود را بستیم. حضرت سخنی گفته سپس فرمود: چشمتان را باز کنید. باز کردیم ناگهان دیدیم که در روی بساط مجلس حضرت هستیم. عبد اللّٰه وداع کرد و رفت من گفتم: سرورم! امروز من چیز عجیبی را دیدم و به آن ایمان آوردم. به نظر شما، آنچه را من باور کردم، عبد اللّٰه بن عمر باور می کند؟ فرمود: دوست داری این را بدانی؟ گفتم: آری. فرمود: برخیز و به دنبالش برو و با او همگام باش و گوش کن که به تو چه می گوید؟ من در راه دنبال عبدالله بن عمر رفتم و با او همگام شدم. او به من گفت: اگر تو سِحر فرزندان عبد المطلب را می دانستی این حادثه در دلت چیزی نبود. اینان قومی هستند که سحر را از یکدیگر به ارث می برند. در این هنگام دانستم که امام جز حق چیزی نمی گوید.(1)

1- . دلائل الإمامه: 92

باب پنجم : انواع مسخ شدگان و بیان احکام و علل آن

روایات:

1. علل الشرایع: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: مسخ شدگان سیزده نوع هستند: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرمک سیاه آبگیرها، جرّی، شب پره، میمون، خوک، زهره و سهیل. گفته شد: ای فرزند رسول خد! مسخ این ها به چه سبب بوده است؟ فرمود: فیل مردی زورگو و لواط کار بود که هیچ تر و خشکی را رها نمی کرد. خرس، مردی اُبنهای بود که مردان را به خود فرا می خواند. خرگوش، زن پلیدی بود که از حیض و غیر آن غسل نمی کرد. کژدم، مرد بدزبانی بود که کسی از زبان او سالم نمی ماند. سوسمار، مرد بادیه نشینی بود که با نوک عصایش از حجاج دزدی می کرد. عنکبوت، زنی بود که شوهرش را جادو کرد. کرمک، مرد سیاه و سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا می کرد. جرّی، مرد دیوثی بود که مردان را به زن خود می کشاند. شب پره، مرد دزدی بود که خرما را از سر نخل می دزدید. میمون، یهودیانی بودند که در روز شنبه [از فرمان الهی] سرپیچی کردند. خوک ها، ترسایان بودند که سفره آسمانی خواستند و پس از فرود آمدن سفره آسمانی، آن را به سخت ترین شکل تکذیب کردند. سهیل، مردی باج ستان در یمن بود. زهره، زنی به نام ناهید بود؛ همان زنی که مردم گویند: هاروت وماروت فریفته او شدند.(1)

توضیح: «لا یدع رطبا و لا یابسا»، یعنی به هر مردی دست می یافت، به او تجاوز می کرد. «مِحجن»: بر وزن منبر به معنای عصای خمیده است.

1- . علل الشرائع 2: 172

منظور از عبارت حضرت: «همان زنی که...»، این است که نزد عموم مردم مشهور است و اصلی ندارد. چنانچه روایات بعدی دال بر آن قصه حمل بر تقیه میشود. دیّوث: با فتحه حرف دال و یاء مشدد، به همان معنایی است که در روایت آمد.

2. علل الشرایع: راوی گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره مسخ شدگان پرسیدم. حضرت فرمود: آنها دوازده دسته بوده و مسخ شدن آنها عللی دارد؛ فیل از آن رو مسخ شد، که پادشاهی زناکار و اهل لواط بود. خرس از آن رو مسخ شد که بادیه نشینی دیوث بود. خرگوش از آن رو مسخ شد که زنی بود که به شوهرش خیانت می کرد و از حیض و جنابت غسل نمی کرد. شب پره از آن رو مسخ شد که خرماهای مردم را می دزدید. سهیل از آن رو مسخ شد که باج ستانی در یمن بود. زهره از آن رو مسخ شد که زنی بود که هاروت و ماروت به او فریفته شدند. میمون و خوک از آن رو مسخ شدند که قومی از بنی اسرائیل بودند که در روز شنبه [از فرمان خداوند] سرپیچی کردند. جرّی و سوسمار از آن رو مسخ شدند که گروهی از قوم بنی اسرائیل بودند که چون مائده آسمانی بر عیسی فرود آمد، ایمان نیاوردند و گم شدند؛ دسته ای از آنها به دریا و دسته ای دیگر به خشکی افتادند. عقرب از آن رو مسخ شد که مرد سخن چینی بود. زنبور از آن رو مسخ شد که گوشت فروشی بود که در ترازو دزدی می کرد.(1)

توضیح: مسخ اصحاب سبت(شنبه) به خوک، مخالف ظاهر آیه است. آنچه گذشت درست تر است. ممکن است میان دو خبر جمع شود به اینکه مراد از تعبیر میمون در آیه، این است که بیشتر آنها میمون شدند. اما در میان اصحاب مائده، نیز ممکن است خوکانی باشند که در این روایت ذکر نشدند. در مورد اختلاف های دیگر این روایات، میتوان برخی را بر تقیه و برخی را بر تعدد مسخ حمل نمود.

3. علل الشرایع: امام رضا علیه السلام فرمود: شب پره، زنی بود که هووی خود را جادو کرد و خداوند او را به صورت شب پره در آورد. موش، سبطی از قوم یهود بود که خداوند عزّ و جلّ بر آنان خشم کرد و آنها را به شکل موش در آورد.

1- . علل الشرائع 2: 171

پشه، مردی بود که پیغمبران خدا را مسخره می کرد، پس خداوند عزّ و جلّ او را به پشه تبدیل کرد. شپش، از تن است؛ یکی از پیغمبران بنی اسرائیل به نماز ایستاده بود که فرد بی خردی از بنی اسرائیل نزد او آمده و او را مسخره کرده و به او ترشرویی کرد، آن شخص هنوز از جایش نرفته بود که خداوند عزّ و جلّ او را به شپشی تبدیل کرد. مارمولک، سبطی از اسباط قوم بنی اسرائیل بودند که پیغمبرزاده ها را دشنام می دادند و با آنها دشمنی می کردند، پس خداوند آنها را به مارمولک تبدیل کرد. عنقاء، از کسانی است که خداوند بر او غضب کرده و او را مسخ کرد تا مثالی باشد از خشم و کیفر خداوند، به خود او پناه می بریم. (1)

توضیح: «هی من الجسد»: شپش از تن آدمی است یعنی از آن پدید می آید، ولی شبیه آن از مسخ شدگان بنی اسرائیل است. در برخی نسخه ها، به جای جسد، حسد آمده است در این صورت به این معنا است که سبب مسخ آن حسدش بود. در قاموس آمده: کلح، کلوحا، بر وزن منع به معنای ترشرویی کردن. تکلّح: لبخند زد.

4. محاسن: امام صادق علیه السلام از جدش نقل می کند: مسخ شدگان از نسل انسان، سیزده دسته هستند: میمون، خوک، شب پره، سوسمار، خرس، فیل، کرم سیاه آبگیرها، جری، کژدم، سهیل، خارپشت، زهره و عنکبوت. میمون ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که کنار دریا منزل گزیده و در روز شنبه از [فرمان خداوند] سرپیچی کرده و ماهیان را شکار می کردند پس خداوند عزّ و جلّ آنها را به صورت میمون در آورد. و اما خوکها قومی از بنی اسرائیل بودن که عیسی نفرینشان کرد پس خدا آنها را به صورت خوک مسخ کرد. خفاش، زنی بود که هوو داشت و او را جادو کرد؛ پس خداوند عزّ و جلّ او را به شب پره تبدیل کرد. سوسمار، عربی بیابانی بود که از کشتن هر کسی که به او می گذشت، خودداری نمی کرد پس خداوند عزّ و جل او را به شکل سوسمار در آورد. فیل، مردی بود که با چهارپایان آمیزش می کرد پس خدا عزّ و جل او را به فیل تبدیل کرد. کرم سیاه آبگیرها، مردی زناکار بود که چیزی را وا نمی گذاشت پس خداوند عزّ و جل او را به کرم سیاه تبدیل کرد. جری،

1- . علل الشرائع 2 : 172

مرد سخن چینی بود پس خداوند عزّ و جل او را به جری تبدیل کرد. کژدم، مردی عیب جو و بدزبان بود پس خداوند عزّ و جل او را به کژدم تبدیل کرد. خرس، مردی بود که از حاجیان دزدی می کرد پس خداوند عزّ و جل او را به خرس تبدیل کرد. سهیل، مردی باج ستان و ستمکار بود پس خداوند عزّ و جلّ او را به سهیل تبدیل کرد. زهره، زنی بود که هاروت و ماروت به او فریفته شدند پس خداوند عزّ و جلّ او را به زهره تبدیل کرد. عنکبوت، زنی بدرفتار بود که از شوهر خود نافرمانی می کرد و از او روی گردان بود پس خداوند عزّ و جل او را به عنکبوت تبدیل کرد. خارپشت، مردی بدخلق بود پس خداوند عزّ و جلّ او را به خارپشت تبدیل کرد.(1)

توضیح: «لا یرع»: از ورع، یعنی پروا نداشت و دست بر نمیداشت. «الهمز و اللمز»: عیب و اشاره با چشم و ابرو و مانند آن. «اللمزه»: کسی که از تو پیش رویت عیب گیرد. «الهمزه»: کسی که پشت سرت عیبت را گوید. «المکس»: نقص و ظلم. «تماکسا فی البیع»: در معامله جدال و چانه زنی کردند. «مکاس» و «عکاس»: با کسره یعنی یقه گیری.

5. مجالس و علل: امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره مسخ شدگان پرسیدند. حضرت فرمود: مسخ شدگان سیزده نوع هستند: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، عنکبوت، کرمک سیاه آبگیرها، جرّی، شب پره، میمون، خوک، زهره و سهیل. گفته شد: ای فرزند رسول خدا! مسخ این ها به چه سبب بوده است؟ فرمود: فیل مردی زورگو و اهل لواط بود که هیچ تر و خشکی را رها نمی کرد. خرس، مردی ابنهای بود که مردان را به خود فرا می خواند. خوک ها، ترسایان بودند که سفره آسمانی خواستند و پس از فرود آمدن سفره آسمانی، آن را به سخت ترین شکل تکذیب کردند. میمون، یهودیانی بودند که در روز شنبه [از فرمان الهی] سرپیچی کردند. جرّی، مرد دیوثی بود که مردان را به زن خود می کشاند. سوسمار، مردی بادیه نشینی بود که با نوک عصایش از حجاج دزدی می کرد. شب پره، مرد دزدی بود که میوهها را از سر درختان می دزدید.

1- . علل الشرائع 2: 173

کرمک، مرد سیاه و سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا می کرد. کژدم، مرد بدزبانی بود که کسی از زبان او سالم نمی ماند. عنکبوت، زنی بود که شوهرش را جادو کرد. خرگوش، زن کثیفی بود که از حیض و غیر آن غسل نمی کرد. سهیل، مردی باج ستان در یمن بود. زهره، زنی نصرانی متعلق به یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بود که هاروت و ماروت فریفته او شدند. نامش ناهیل بود که مردم او را ناهید می گویند.(1)

صدوق رضی الله عنه گوید: مردم درباره زهره و سهیل اشتباه می کنند که میگویند آنها دو ستاره بودند، و حقیقت چنان نیست که می گویند؛ بلکه اینها دو جانور دریایی هستند که به اسم ستاره نامیده شده اند، مانند حمل، ثور، سرطان، اسد، عقرب، حوت و جدی که برج های آسمانی بوده و نام جانوران نیز هستند. مردم درباره زهره و سهیل به سبب آنکه دیدن این دو سخت است، به خطا رفتند؛ زیرا این دو از جانوران دریای گِرد جهان هستند؛ آنجا که کشتی نرسد و در دسترس نباشد. و خداوند عزّ و جلّ سرکشان را به انواری درخشان که تا زمانی که آسمان و زمین پابرجاست، باقی هستند مسخ نمی کند! در حالی که مسخ شدگان بیش از سه روز باقی نمانده و می میرند. نامیده شدن این جانوران به مسخ شدگان، یک تعبیر استعاری و مجازی است بلکه آنها شبیه مسخ شدگانی هستند که خداوند گوشتشان را به سبب ضرر و زیانی که دارند، حرام کرده است. امام باقر علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ خوردن گوشت مَثُله را [جانوران شبیه مسخ شدگان] نهی کرد تا مردم از آنها بهره مند نشوند و کیفرشان را سبک نشمرند.(2)

6. علل: محمد بن جعفر اسدی کوفی درباره سهیل و زهره می گفت: این دو از جانوران دریای گِرد جهان هستند؛ آنجا که کشتی نرسد و در دسترس نباشند. این دو از انواع مسخ شدگان هستند. کسی که آنها را دو ستاره معروف سهیل و زهره می پندارد، اشتباه می کند. هاروت و ماروت دو موجود روحانی بودند که آماده و نامزد فرشته شدن شدند و به مرتبه فرشتگان نرسیده بودند. پس محنت و آزمایش را

1- . علل الشرائع 2: 174
2- . علل الشرائع 2: 174

برگزیدند و شد آنچه شد. و اگر این دو فرشته بودند، معصوم بوده و نافرمانی نمی کردند. و تنها به این دلیل خداوند در قرآنِ خود آنها را دو فرشته خوانده که آفریده شده بودند تا فرشته شوند. چنانچه خداوند عزّ و جلّ به پیامبر خود می فرماید: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ»(1){قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد} به این معنا که تو خواهی مرد و به مردگان تبدیل می شوید.[نه اینکه الان مرده باشید](2)

توضیح: جوهری گوید: «فلان یرشح للوزاره»: فلانی برای وزارت شایستگی دارد و آماده میشود. سخن او «للملائکه» یعنی برای اینکه از ملائکه باشند و ظاهر تر آن است که «للملکیه» باشد.

7. اختصاص و بصائر: عبدالله بن طلحه نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در باره مارمولک پرسیدم. ایشان فرمود: پلید و مسخ شده است. اگر آن را کُشتی غسل کن. سپس فرمود: پدرم در حجره نشسته بودند و با ایشان مردی بود که سخن می گفت، ناگهان مارمولکی زبان خود را می جنبانید. پدرم به آن مرد فرمود: می دانی این مارمولک چه می گوید؟ آن مرد گفت: نمی دانم چه می گوید. فرمود: گوید: به خدا سوگند! اگر به عثمان بدگویی، البته علی را پیوسته دشنام دهم تا کسی که اینجاست برخیزد.(3)

دلائل طبری: این را روایت می کند.(4)

کافی: آن را روایت کرده و به آخر آن اضافه می کند: پدرم فرمود: از بنی امیه کسی نمی میرد مگر آنکه به شکل مارمولک مسخ می شود.(5)

8. محاسن: حسین بن خالد نقل می کند: از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا خوردن گوشت فیل حلال است؟ فرمود: نه. گفتم: چرا؟ فرمود: زیرا از

1- . زمر / 30
2- . علل الشرائع 2: 175
3- . الاختصاص : 301 ؛ بصائرالدرجات : 103
4- . دلائل الإمامه : 99

5- . كافى 8 : 232

حیوانات مُثله است و خداوند متعال گوشت حیوانات مسخ شده و گوشت حیواناتی را که در شکل شبیه آنها شدند، حرام کرده است.(1)

علل: روایت بالا نقل شده است.(2)

9. اختصاص: حذیفه بن یمان نقل می کند: همراه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بودیم که حضرت فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی دوازده گروه از بنی اسرائیل را مسخ کرد؛ آنها را به صورت میمون، خوک، سهیل، زهره، کژدم، فیل، جرّی که ماهی حرام است، دعموص(کرم سیاه آبگیرها)، خرس، سوسمار، عنکبوت و خارپشت مسخ کرد. حذیفه گفت: پدر و مادرم فدایت! ای رسول خدا برای ما شرح بده آنها چگونه مسخ شدند؟ فرمود: اما میمونها چون ماهیان را در روز شنبه زمان داوود شکار کردند، به شکل میمون مسخ شدند. و اما خوکها چون به مائده ای که خدا از آسمان بر عیسی بن مریم فرود آورد کافر شدند، تبدیل به خوک شدند. اما سهیل، برای آنکه مردی باج ستان بود که یک عابدی در آن زمان بر وی گذر کرد و آن مرد به عابد گفت: آن نام خداوند را که با آن بر سطح آب راه روند و بر آسمان برآیند، به من بنمایان. چون عابد چنین کرد، مرد باج ستان گفت: کسی که این نام را بشناسد بر او سزا است که در زمین نباشد بلکه به آسمان برآید؛ پس خداوند او را مسخ کرده و او را نشانهای برای جهانیان قرار داد. اما زهره، چون زنی بود که هاروت و ماروت دو فرشته را شیفته کرد، پس مسخ شد. اما کژدم، مرد سخن چینی بوده که میان مردم دشمنی می افکند، پس مسخ شد. اما فیل، مردی بود زیبا که با چهارپایانی چون گاو و گوسفند از روی شهوت آمیزش می کرد نه با زنان، پس به فیل مسخ شد. اما جرّی، مرد بازرگانی بود که برای مردم کم فروشی می کرد، پس به جرّی مسخ شد. اما دعموص (کرمک سیاه ته آب) مردی بود که چون با زنان مجامعت می کرد غسل جنابت نکرده و نماز نمی خواند، پس مسخ شده و خداوند تا روز قیامت مکان او را در آب قرار داد تا از سرما بی تابی کند. اما خرس برای اینکه مردی بود راهزن، رحم به غریب و فقیر نمی کرد جز اینکه او را لخت می کرد، اما

1- . محاسن : 472

2- . علل الشرائع 2: 171

سوسمار، مردی بود از بادیه نشینها که چادری بر سر راه داشت و چون کاروانی بر او می گذشت و از او می پرسید: ای بنده خدا از کدام راه به فلان جا برویم، اگر مشرق را می خواستند آنها را به مغرب، و اگر مغرب را قصد می کردند آنها را به مشرق باز گردانیده و آنها را سرگردان کرده و آنها را به راه درست رهنمون نمی کرد. اما عنکبوت، به شوهرش خیانت کرده و دیگری را به خود راه می داد. اما خارپشت، مردی بود از بزرگان عرب و مسخ شدن او بدان سبب بود که چون مهمان برای او می رسید در به روی خود می بست و به کنیزش می گفت: به نزد مهمان برو و بگو آقایم در خانه نیست. پس مهمان با گرسنگی بر در خانه شب را صبح میکرد و اهل خانه با سیری و شادابی میخوابیدند.(1)

10. بصائر: عبدالله بن طلحه نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره مارمولک پرسیدم. ایشان فرمود: پلید است و تمامش مسخ شده است. چون آن را کُشتی غسل کن.(2)

11. کتاب محمّد بن المثنّی: عاصم بن سجستانی نقل می کند: به در خانه امام صادق علیه السلام رفته و برحضرت وارد شده و گفتم: مرا از مار، کژدم، سوسک سیاه و مانند آن باخبر ساز. فرمود: قرآن نخوانده ای؟ گفتم: همه قرآن را نمی دانم. فرمود: نخوانده ای «كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِی مَساكِنِهِمْ»(3) {یا برای هدایتشان کافی نبود که [ببینند] چه نسل ها را پیش از آنان نابود کردیم که [اینک آنها] در سراهای ایشان راه می روند؟} حضرت فرمود: آنان از خانه بیرون آمدند و به آنها گفته شد: چیزی باشید(مسخ شوید).(4)

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از حجره خود بیرون آمدند و مروان و پدرش گوش ایستاده بودند تا سخن ایشان را

1- . الاختصاص : 138
2- . بصائر الدرجات : 103
3- . طه / 128
4- . کتاب محمّد بن المثنی : 92

بشنوند. حضرت به او فرمود: مارمولک پسر مارمولک. امام صادق علیه السلام فرمود: از آن روز گویند که مارمولک به سخن گوش می دهد.(1)

توضیح: یعنی چون حضرت آن دو را که به سخنش گوش می دادند به مارمولک تشبیه کرد[مردم از آن روز چنان گویند]. زیرا مارمولک نیز چنین کند.

13. کافی: امام رضا علیه السلام فرمود: طاووس، مسخ شده است. آن مردی زیبا بود و با زنی که شوهری مؤمن داشت و او(مرد زیبا) را دوست داشت، چیره شد و همبستر شدند. سپس آن زن با او مکاتبه می کرد. پس خداوند هر دوی آنها را به دو طاووس ماده و نر مسخ کرد. لذا گوشت و تخم طاووس را نخور.(2)

14. کافی: کلبیّ نسّابه نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در باره جرّی پرسیدم. ایشان فرمود: خدا گروهی از بنی اسرائیل را مسخ کرد و آنچه از آنان به دریا رفتند تبدیل به جرّی، زمّیر، مارماهی و غیر آن شدند و هر آنچه در خشکی ماندند به میمون، خوک و غیر آن تبدیل شدند.(3)

15. دلائل الإمامه: مفضّل بن عمر نقل می کند: در رکاب امام صادق علیه السّلام راه می رفتم که به عبد اللَّه بن حسن که سوار بود گذشتیم. چون چشمش به ما افتاد، شلاق کشید که با آن امام را بزند. امام به او اشاره ای کردند و دست راستش که شلاق داشت، خشک شد. گفت: ای ابا عبد اللَّه! تو را به خویشاوندی سوگند، از من بگذر. حضرت به او اشاره کردند و دست او به حال خود برگشت. سپس در حالی که یک مارمولک بزرگی از کنار ما می گذشت، حضرت به من رو کرده و فرمود: که ای مفضل! مردم درباره این چه گویند؟ گفتم: می گویند: آنها آب برده، آتش ابراهیم را خاموش کردند. حضرت لبخندی زده و فرمود: ای مفضل! ولی این عبد اللَّه است و فرزندان اوست که مردم به سبب خویشاوندی[با پیامبر و امام حسن] برای آنها دلسوزی می کنند.(4)

1- . کافی 8: 238
2- . کافی 6: 247
3- . کافی 6: 221

4- . دلائل الإمامه : 144 - 145

توضیح: گویا مقصود این است که آنان پلیدترین دشمنان خاندان پیغمبر، مانند این مسخ شدگان می باشند. ضمیر در «علیهم» یا به عبد اللّٰه و فرزندانش برمی گردد یا به مسخ شدگان.(1)

تشریح:

بدان که انواع مسخ شده ها در کلام بیشتر اصحاب مضبوط نیست، بلکه آن را به این روایت ارجاع دادند، هرچند در بیشتر آنها بنا بر اصطلاح آنان ضعفی هست. آنچه از همه آنها برآید سی دسته است: فیل، خرس، خرگوش، کژدم، سوسمار، مارمولک، مارمولک بزرگ، عنکبوت، دعموص(کرم سیاه آبگیرها)، جرّی، شب پره، میمون، خوک، سگ، زهره، سهیل، طاووس، زنبور، پشه، خفاش، موش، شپش، عنقاء، خارپشت، مار، سوسک سیاه، زمّیر، مارماهی، وبر(خرگوش رومی)، ورل(بزرگتر از سوسمار).

دمیری گوید: فیل حیوانی مشهور است. جمع آن أفیل، فیول و فیله است. ابن سکیت گوید: أفیله نگو.

این حیوان دو نوع می باشد: فیل و ژنده فیل. این دو مانند شتر بختی و عربی هستند. برخی گفتند: فیل، نر باشد و ژنده فیل ماده. این نوع جز در سرزمین خود آبستن نشود، هرچند اهلی هم شوند؛ این حیوان در زمان رسیدن به اوج شهوت، مانند شتر است؛ پس آب و علف را رها کرده و سرش باد می کند و مربی آن [در آن هنگام] چاره ای جز گریز از آن ندارد. جنس نر این حیوان پس از پنج سالگی به ماده می جهد و زمان پرش آن بهار است و ماده اش دو سال آبستن می ماند و چون آبستن باشد، نر به آن نزدیک نشده و آن را لمس نمی کند و پس از زاییدن به آن نمی پرد، مگر آنکه سه سال گذشته باشد. عبد اللطیف بغدادی گوید: فیل هفت سال آبستن می ماند و نرش جز بر یک ماده فیل نپرد و بر آن سخت غیرت ورزد. چون هنگام زاییدن این حیوان فرا رسد به رودخانه هایی درآید تا وضع حمل کند، زیرا این

1- . شاید منظور این باشد که این حیوان با وجود حیوانیتش از ابراهیم دفاع کرد اما عبد الله و فرزندانش با من با وجود اینکه از نسل پیامبرم و از

خویشان آنها میباشم چنین رفتاری دارند. و بعد علت رحم مردم به آنها را ذکر فرمود.

حیوان ایستاده می زاید و فاصله ای میان پاهای آن وجود ندارد. در هنگام زاییدن ماده، فیل نر، فیل ماده و بچه اش را از دست مارها محافظت می کند. گفته میشود: فیل در کینه ورزی مانند شتر است و چه بسا که پرورش دهنده خود را بکشد. هندیان می پندارند که زبان فیل وارونه است، و گرنه سخن می گفت. و دو دندان این حیوان بزرگ است و بسا وزن یکی از آنها صد من گردد. خرطوم آن از غضروف بوده که هم بینی او است و هم دست اوست که با آن خوراک و نوشیدنی به دهانش می رساند و به وسیله آن جنگیده و فریاد کشد. فریاد این حیوان به اندازه جثّه اش نیست، بلکه به اندازه فریاد یک کودک است. این حیوان چنان نیرومند است که درخت ها را از ریشه می کَند. این حیوان فهمی دارد که قابل تربیت است و هر چه پرورنده اش به آن بگوید، آن را انجام می دهد مانند خاک بوسی پادشاهان و جز آن از کارهای خوب و بد یا در حال سازش و جنگ. از اخلاق این حیوان آن است که با هم می جنگند و مغلوب برای فیل غالب خضوع می کند.

هندیها این حیوان را بزرگ شمرند چون ویژگی های پسندیده ای را مانند اندام بلند و تنومند، منظره ای جالب، خرطومی دراز، گوش پهن، عمر طولانی، بار سنگین بردن و سبک گام برداشتن، دارد. چنان سبک راه میرود که چه بسا از کنار انسان عبور کند ولی به خاطر حسن قدم برداشتنش متوجه او نشود.

ارسطو درباره طول عمر فیل حکایت می کند: از داغ یک فیلی روشن شد که 400 سال زنده بوده است. میان این حیوان و گربه دشمنی است، تا جایی که فیل از گربه می گریزد چنانچه شیر از خروس سفید می ترسد و یا عقرب که چه بسا با دیدن مارمولک می میرد.

در حلیه در شرح حال ابو عبد اللّٰه قلانسی آمده: در یک گردشی، سوار کشتی شده و باد سخت بر آنها وزید. کشتی نشینان به درگاه خدای متعال گریه و زاری کردند و نذرها نمودند تا خداوند آنها را نجات دهد؛ به ابوعبد اللّٰه هم اصرار کردند که نذری کند. خدا به زبان او انداخت که اگر خداوند متعال مرا از آنچه گرفتارم رها کند، دیگر گوشت فیل نخورم. کشتی شکست و خدا او را با گروهی نجات داد تا به ساحل رسیدند. چند روزی بی توشه در آنجا ماندند؛ در این میان فیل

کوچکی را یافتند و سر بریدند و همه خوردند جز ابو عبد اللّٰه که برای وفا به نذرش از آن نخورد. چون همه خوابیدند مادر بچه فیل به دنبال آن آمد و همه آنها را بوئید و از هر کدام بوی بچه اش را استشمام کرد آن شخص را لگدمال کرده و کشت. راوی گوید: فیل همه را کشته و نزد من آمد، ولی از من بوی گوشت نیافت و به من اشاره کرد که سوارش شوم و من سوار شدم. فیل تمام شب مرا تند برد و هنگام صبح به مزرعه ای رسیدیم. فیل به من اشاره کرد تا از پشت او فرود بیایم، من نیز از آن پیاده شدم. مردمی که آنجا بودند مرا نزد پادشاه خود بردند و مترجم آنها از من بازپرسی کرد و داستان را به او گزارش دادم. به من گفت: این فیل امشب تو را به مسافت هشت روز راه آورده است. راوی گوید: نزد آنها ماندم تا وسیله ای یافته و به نزد خاندان خود برگشتم.

چون آغاز محرم 882 تاریخ ذو القرنین شد و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله در شکم مادرش بود، ابرهه پادشاه حبشه خواست خانه کعبه را خراب کند، لذا با لشکر انبوهی برای نابودی کعبه آمدند که در میان آنها فیلی به نام محمود نیرومند و بزرگ به همراه دوازده فیل دیگر یا بنا به روایتی هشت فیل بود. راوی داستان را چنانچه در کتاب احوال پیغمبر آوردیم، ادامه داده و بعد گوید: عبد المطلب به پا خواست و حلقه در خانه کعبه را گرفت به درگاه خدا دعا کرده و گفت:

مرد از اهلش دفاع میکند پس از ساکنان حرمت دفاع کن

و خاندان خود را علیه خاندان صلیب و پرستندگانش یاری کن

تا صلیب و قوت آنها بر قوت تو غلبه نکند

سپس حلقه در را رها کرده و با همه قریشیان به کوه ها رفتند. ابرهه آماده در آمدن به خانه کعبه و ویران کردن آن شد و فیل محمود را جلو سپاهش انداخت، و چون فیل رو به مکه شد، نفیل بن حبیب آمد و در گوشش گفت: نیکو بخواب و از روی درستی برگرد؛ زیرا تو در سرزمین محترم خدا هستی. آنگاه نفیل گوش محمود را رها کرد و فیل بر زمین خوابید. فیل را با آهن زدند و خونین کردند تا برخیزد، ولی فیل برنخاست. آنگاه که روی فیل را به سوی یمن کردند برخاسته و می دوید یا آنگاه که آن را به سمت شام می بردند، می دوید. آن هنگام خداوند بر سر آنها، دسته

دسته پرندگانی فرستاد. که بر آنان سنگ هایی از گِلِ سخت می افکندند. بنابراین آنها به هر سو در افتاده و بر هر آبشخور نابود شدند، و ابرهه دچار یک نوع بیماری شد که گوشت او انگشت انگشت از تنش فرو می ریخت، تا جایی که او را مانند جوجه پرنده، به صنعاء رساندند و در آنجا سینه اش از درونش شکافت. از این معرکه تنها وزیر ابرهه گریخت و در حالی که پرنده ای بالای سرش می چرخید، تا به نجاشی رسید و داستان را به او بازگفت و چون به پایان رسانید، سنگی به فرمان خدا بر سر او افتاد و او را در برابر پادشاه حبشه نقش بر زمین کرد.

سهیلی گوید: درباره «برک الفیل» در عبارت اشکالی هست؛ زیرا فیل مانند شتر زانو نمی زند. شاید مقصود افتادن فیل به زمین باشد زمانی که فرمان خدای سبحان رسیده و یا اینکه مانند شتر زانو زده نشسته به این معنا که از جای خود نجنبید. لذا از آن چنین تعبیر کرده اند. گوید: از کسی شنیدم که دسته ای از فیل ها مانند شتر زانو زنند، اگر این سخن درست باشد، در این صورت نیازی به تفسیر نیست و گرنه تفسیرش همان است که گفتیم.

«لاهمّ» در سخن عبد المطلب همان اللّهم است که بنا به استعمال الف و لام آن افتاده است. «الحلال»: اثاث خانه است؛ لذا منظور از حلال، ساکنان حرم است. محالک: چاره جویی و توانت.(1)

گوید: دب(خرس) از درنده ها و مؤنث آن دبه است. تنهایی را دوست دارد. این حیوان در فصل زمستان به لانه هایی که در غارها ساخته رفته و تا خوب شدن هوا بیرون نمی آید و وقتی گرسنه شود، دست و پای خود را لیسیده و از این طریق گرسنگی خود را برطرف ساخته و در فصل بهار فربه تر بیرون می آید. این حیوان چند طبع دارد از جمله، آنچه درنده ها خورند، می خورد و آنچه چهارپایان خورند، نیز میخورد و هم آنچه آدمی می خورد، خرس نیز می خورد. این حیوان هوش عجیبی در آموزش دیدن دارد، ولی از آموزگار خود با سختی و تنبیه فرمان می برد.(2)

1- . حیاه الحیوان 2: 160- 163
2- . حیاه الحیوان 1: 236 - 237

گوید: سوسمار جانور بیابانی شناخته شده ای است و مانند ورل(1) است. ابن خالویه گوید: سوسمار آب نمی نوشد و هفتصد سال و اندی زنده می ماند. گفته شده: این حیوان در هر چهل روز یک قطره بول میکند و دندان نمی اندازد و دندان آن یک تکه است و رخنه ندارند. عبد اللطیف بغدادی گوید: ورل، سوسمار، آفتاب پرست، شحمه الأرض(نوعی سوسمار) و مارمولک همگی در خلقت باهم تناسب دارند. سوسمار دو ذَکَر و ماده اش دو فرج دارد، چنانچه ماده ورل و حرذون(گونه ای از حشره آفتاب پرست) چنین هستند. سوسمار با کم بینی از سوراخش بیرون می آید و با خیره شدن به خورشید دیدش روشن تر می شود. خوراک سوسمار نسیم بوده و در هوای خنک زیست می کند. میان سوسمار و کژدم دوستی است و از این رو آن را در سوراخش آماده دارد تا دست یورشگری بر آن نرسد، آنگاه که دست خود را برای گرفتن سوسمار داخل سوراخ آن می کند، عقرب دست او را می گزد. سوسمار به سبب ترس از سیل و کوبیده شدن توسط سُم ها فقط در کپه سنگ برای خود سوراخ می سازد. از این رو به سبب کندن مکانهای سخت، چنگالش کاسته و کند است. از خصوصیات سوسمار فراموشی و گمراهی است، چنانچه در سرگردانی بدان مثل زنند. لذا لانه خود را فقط در کپه سنگ یا تخته سنگ می سازد تا وقتی برای یافتن غذا بیرون می آید، هنگام برگشت، لانه خود را گم نکند. سوسمار به ناسپاسی وصف می شود، زیرا بچه های خود را می خورد. طول عمر سوسمار زیاد است و از جهات با مارها و افعی ها تناسب دارد. از ویژگی های این حیوان آن است که زمستان از لانه خود بیرون نمی آید.

دار قُطنی، بیهقی، حاکم و ابن عدی از عمر نقل می کنند: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در انجمنی از صحابه بودند که بادیه نشینی از قبیله بنی سلیم با سوسماری که شکار کرده و آن را در آستین خود گذاشت وارد شد تا آن را خورجین خود بگذارد. در این هنگام، گروهی را دید و گفت سرور این گروه کیست؟ گفتند: این شخص که پندارد پیغمبر است. گفت: ای محمّد! زنان دروغگوتر از تو را نزاییدند، اگر عرب مرا

1- . جانوری است خزنده بسان سوسمار ولی بزرگ تر از آن که دارای دم دراز و باریک است.

شتابزده نمی خواندند البته تو را می کشتم و همه مردم را با کشتن تو شاد می کردم. عمر گفت: ای رسول خدا! بگذار تا او را بکشم. حضرت فرمود: نه. آیا نمی دانی که شخص بردبار با پیامبر بودن فاصله ای ندارد. آنگاه بادیه نشین، رو به رسول خدا کرده و گفت: سوگند به لات و عزّی! به تو ایمان نیاورم مگر آنکه این سوسمار ایمان آرد. آن مرد سوسمار را از آستین خود برآورد و در مقابل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله انداخته و گفت: اگر به تو ایمان آورد من هم به تو ایمان بیاورم. حضرت فرمود: ای سوسمار! سوسمار با زبان عربی شیوا و قابل فهم همگان گفت: لبّیک و سعدیک ای رسول پروردگار جهانیان! حضرت از او پرسیدند: چه کسی را می پرستی؟ گفت: کسی که عرش او در آسمان، مُلک و پادشاهی او در زمین، راه او در دریا، رحمتش در بهشت و عذابش در دوزخ است. حضرت فرمود: ای سوسمار! من کیستم؟ گفت: تو به حق رسول خدا هستی. کسی که به تو ایمان داشته باشد، رستگار و کسی که تو را دروغ شمرد، زیانکار است. مرد بادیه نشین گفت: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده به حق او هستی. به خدا سوگند! نزد تو آمدم در حالی که روی زمین کسی نزد من مبغوض تر از تو نبود، ولی به خدا سوگند! تو اکنون از جان و فرزندم بر من عزیزتری. البته مویم، تنم، ظاهر و باطنم به تو ایمان دارد. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: سپاس از آن خداست که تو را به دینی رهنمون کرد که بلندمرتبه بوده و چیزی بالاتر از آن نباشد. خداوند آن را نمی پذیرد مگر با نماز و نماز را نمی پذیرد مگر با قرآن. بادیه نشین گفت: قرآن را به من بیاموز. حضرت سوره حمد و اخلاص را به او آموختند. بادیه نشین گفت: ای رسول خدا! نه در [شعر]طولانی و نه در کوتاه نیکوتر از آن را نشنیدم. حضرت فرمود: این سخن پروردگار جهانیان است و شعر نیست؛ هرگاه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوانی گویی یک سومِ قرآن را خوانده ای و اگر آن را دو بار بخوانی، انگار دو سومِ قرآن را خوانده ای و اگر آن را سه بار بخوانی، گویا همه قرآن را خوانده ای. بادیه نشین گفت: راستی خدای ما، اندک را پذیرفته و بسیار می بخشد! حضرت فرمود: مالی داری؟ گفت: در بنی سلیم از من مستمندتر کسی نیست. حضرت به اصحاب فرمود: به او بخشش کنید. پس اصحاب به او بخشیدند تا اینکه بادیه نشین متحیر

شد. عبد الرحمن بن عوف گفت: ای رسول خدا! من به او ماده شتری که ده ماه از آبستن بودن آن می گذرد، بخشیدم که در روز تبوک به من هدیه کرده بودند. مرد بادیه نشین از نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رفت که در راه هزار بادیه نشین با هزار مرکب و هزار شمشیر با او برخورد کردند. مرد بادیه نشین به آنها گفت: کجا می روید؟ گفتند: آهنگ آن کسی را داریم که دروغگو بوده و پندارد که پیامبر است. گفت: اشهد أن لا اله الّا اللّٰه و أنّ محمّداً رسول اللّٰه. گفتند: تو دیوانه شدی. بادیه نشین داستان خود را به آنها باز گفت. همه گفتند: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و نزد پیغمبر آمده و گفتند: ای رسول خدا! به ما دستوری بده. حضرت فرمود: زیر پرچم خالد بن ولید باشید. پس در زمان حضرت از میان عرب ها و غیر عرب ها هزار تن یکجا ایمان نیاوردند، مگر آن هزار تن مذکور.

در باره حکم آن گوید: خوردن سوسمار به اجماع حلال است و قاضی عیاض از قومی حرام بودن آن را نقل کرده است.(1)

گوید: الوزغه، با فتحه حرف واو و زاء، جانورکی شناخته است و با سام ابرص از یک جنس اند و سام ابرص نوع درشت آن است. همه در اینکه وزغ از حشرات موذی است، اتفاق نظر دارند. جمع وزغه، به صورت وُزُغ، أوزاغ، وزغان و إزغان می باشد.

بخاری و دیگران، از ام شریک نقل می کنند: او از پیامبر صلی الله علیه و آله دستور کشتن مارمولکها را خواست و حضرت دستور چنین کاری را به او دادند.

در صحیحین آمده است: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به کشتن مارمولک دستور داده آن را فاسقک نامیده و فرمود: آن به آتش ابراهیم می دمید.

احمد هم در مسند خود، روایتی نظیر این را آورده است.

حاکم در مستدرک از عبد الرحمن بن عوف نقل می کند: کسی بچه دار نمی شد مگر آنکه او را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند و حضرت برای او دعا

1- . حياه الحيوان 2: 52 -54

می کرد؛ زمانی مروان بن حکم را نزد حضرت آوردند، حضرت فرمود: او مارمولک فرزند مارمولک و ملعون فرزند ملعون است.

سپس گوید: سند این روایت درست است.

و از محمّد بن یزید نقل می کند: چون معاویه برای پسرش یزید بیعت گرفت. مروان گفت: سنت ابو بکر و عمر است. عبد الرحمن بن ابو بکر گفت: سنت هرقل و قیصر است. مروان به او گفت: تو همانی هستی که خداوند درباره او فرمود «وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُما»(1) {و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما} چون این سخن به گوش عایشه رسید،گفت: به خدا سوگند! دروغ گفته، مخاطب این آیه او نیست. ولی رسول خدا پدر مروان و خود مروان و نسلشان را لعن کرد.

سپس از عمرو بن مره جهنی روایت ذیل را می آورد: حکم بن ابی العاص اجازه ورود بر پیغمبر را خواست و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله صدای او را شناخته و فرمود: به او اجازه دهید، لعنت خدا بر او و نوادگانش باد، به جز نوادگان مؤمن او که بسیار اندکند؛ آنان در دنیا راه اسراف را در پیش گرفته و آخرت خود را تباه می کنند. فریبکار و مکار بوده و در دنیا بهره برده ولی در آخرت نصیبی ندارند.

وجه تسمیه مارمولک به فاسقک مانند آن پنج نوع حیوان فاسقی است که در حلّ و حرم کشته می شوند. اصل معنای فسق، خروج است. چون این حشره ها با آزار و زیان بیشتر از میان اکثر حشرات خارج شدهاند.

اصحاب آثار گویند: مارمولک، کَر است و سبب آن فوت کردن به آتش ابراهیم است که در اثر آن کر شد. از خصوصیات این حشره آن است که به هر اتاقی که بوی زعفران بیاید، داخل نمی شود. مارها با او همدم هستند، چنانچه کژدم ها با سوسک سیاه. این حشره از طریق دهان آبستن می شود و مانند مارها تخم می گذارد. در فصل زمستان در لانه اش مانده و چیزی نمی خورد.(2)

گوید: عظایه با حرف ظاء، خزنده ای بزرگ تر از مارمولک است. ازهری گوید: خزنده ای نرم اندام پر جنب و جوش و مثل سام ابرص است، جز اینکه از او

1- . احقاف / 17
2- . حياه الحيوان 2: 288

زیباتر بوده و آزار نرساند. این خزنده، انواع بسیاری دارد چون سفید، سرخ، زرد و سبز. همه انواع آن، نقطه های سیاه دارند. از خصوصیات این خزنده، دوستی با خورشید است تا در پرتو آن پوستش سخت شود.(1) دمیری گوید: سامّ ابرص بنا به گفته اهل لغت، مارمولک بزرگی است.(2)

گوید: دعموص با فتحه حرف دال، خزنده ای است مانند سوسک و با ضمه حرف دال، خزنده ای است که زیر آب فرو میرود. سهیلی گوید: دعموص، ماهی کوچکی مثل مارآبی است. در حدیث آمده: مردی زنا کرد و خداوند او را به صورت دعموص درآورد. جاحظ گوید: ناموس [حشره ای ریز و تیره رنگ] چون بزرگ شد، دعموص می گردد و آن از آب راکد پدید می شود، و چون بزرگ شود به پشه تبدیل می شود. شاید این عمدهترین دلیل کسانی باشد، که ملخ را شکار دریایی دانسته. دعموص از آن جانورانی است که در آغاز خلقتش جز در آب نزید. سپس به پشه و بعد به ناموس تبدیل شد.(3)

گفته: وطواط شب پره است. فیروزآبادی گوید: وطواط نام شب پره است و نیز نام تیره ای از پرستوهای کوهی است.

گوید: قرد(میمون)، جانوری شناخته شده است. جمع آن قرود است و گاهی به قِرَده جمع بسته شود. مونث آن قِردَه است. این حیوان، نمکین، با هوش، تیز فهم و هنر آموز است. پادشاه نوبه برای متوکل یک میمون دوزنده و یک میمون زرگر را پیشکش کرد. اهل یمن، به میمون آموزش می دهند تا وقتی که صاحب دکان نباشد، بقال، گوشت فروش و پاسبان مغازه شود. همچنین آنها به میمون دزدی کردن را می آموزند. میمون ماده در یک شکم ده یا دوازده بچه میزاید. جنس نر سخت به ماده غیرت می ورزد. این جانور در ویژگی های زیادی با آدمیان شباهت دارند، مانند خندیدن، شاد بودن، نشستن با باسن بر زمین، داستان گفتن، با دستش چیزی را برداشتن. میمون انگشتانی جدا از هم دارد تا بندها و ناخن. این حیوان قابل تعلیم و

1- . حیاه الحیوان 2: 84
2- . حیاه الحیوان 2: 8
3- . حیاه الحیوان 1: 244

آموزش است. با مردم دوست می شود. گاهی با دو پا راه می رود و راه رفتن عادیش چهار دست و پا است. بر خلاف دیگر حیوانات، در زیر پلک چشمان میمون مانند چشمان آدمی، مژگان وجود دارد. چون به آب افتد و شنا بلد نباشد، غرق می شود، با زناشوئی خود را وادارد و بر ماده اش غیرت ورزد که این دو خصلت از افتخارات آدمی است. هرگاه میمون به اوج شهوت برسد، با دهان خود استمنا می کند. ماده این حیوان چون یک زن بچه اش را در بغل می گیرد. در تربیت پذیری و آموزش مقام برتری دارد. برای یزید میمونی پرورش دادند که سوار خر می شد و با اسبان مسابقه می داد. ابن عدیّ در کامل خود از احمد بن طاهر می آورد که در رمله میمون زرگری دیدم که چون می خواست بدمد، به مردی اشاره می کرد تا برایش بدمد.

بیهقی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل می کند: آب را با شیر مخلوط نکنید؛ زیرا مردی پیش از شماها شیر فروش بود و چنین کرد و میمونی خریده و سوار کشتی شده و راه افتاد. خداوند متعال به میمون الهام کرد تا کیسه دینار های آن مرد را بردارد. پس میمون آنها را برداشت و بالای دکل کشتی رفته و سر کیسه را باز کرد، در حالی که مرد به میمون نگاه می کرد، میمون دیناری را به دریا و دیناری به کشتی می انداخت و این کار را به طور مساوی انجام داد و سهم آب را [آب مخلوط شده با شیر] به دریا و سهم شیر را به کشتی انداخت.

حاکم در مستدرک از عکرمه نقل می کند: نزد ابن عباس رفتم و او پیش از کوری قرآن می خواند و می گریست. گفتم: جانم به فدایت! چه چیزی تو را گریاند؟ گفت: این آیه «وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَهَ الْبَحْرِ إِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ»(1) {و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو: آن گاه که به [حکمِ] روز شنبه تجاوز می کردند} گفت ایله را می شناسی؟ گفتم: ایله چیست؟ گفت: دهی که مردمی یهودی در آن بودند و خدا شکار ماهی را در روز شنبه بر آنها حرام کرده بود و ماهیان روز شنبه دسته دسته سفید و فربه چون شتران آبستن به کنار دریا می آمدند، ولی در دیگر روزها ساکنان آنها را جز به سختی و رنج نیافته و به دست

1- . اعراف / 163

نمی آوردند. آنگاه یکی از آنها روز شنبه یک ماهی گرفته و آن را به ستونی بسته و در آب فرو برد و فردا آن را برداشت و خورد؛ خانواده هایی از آنها چنین کردند و ماهیان را می گرفتند و بریان می کردند، وقتی همسایگان آنها بوی ماهی بریان شده را استشمام کردند، آنها نیز چنین کردند و تعداد این افراد بسیار شد. بدین ترتیب آنها به چند دسته تقسیم شدند؛ یک دسته می خوردند و یک دسته نهی می کردند و یک دسته می گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ»(1) {«برای

چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می دهید؟ } و دسته ای که نهی کردند گفتند: آنها را از خشم و کیفر خدا بترسانیم تا مبادا به زمین فرو روند یا سنگ بر آنها پرتاب شود یا به عذاب دیگر دچار شوند. به خدا سوگند! ما با شما در یک جا نمی مانیم و از دروازه شهر بیرون شدند و چون فردا بامدادان برگشتند و دروازه را زدند، کسی پاسخ نداد و یکی از آنها از دیوار شهر بالا رفت و گفت: به خدا سوگند! میمون هایی هستند که دُم دارند و سر و صدا می کنند. سپس آن شخص به پایین رفته و در را گشود و مردم به دنبال آنها رفتند. میمون ها خویشان خود را شناختند و آدمیان خویشان میمون خود را نشناختند. راوی گوید: میمون نر نزد خویشاوند خود رفته و خود را به او می چسباند، آنگاه خویشاوند او می گفت: تو فلانی هستی؟ میمون با سر اشاره می کرد: آری، سپس می گریست؛ همین طور میمون ماده نزد خویشاوند خود رفته و خود را به او می چسباند، آنگاه خویشاوندش می گفت: تو فلانی هستی؟ با سر اشاره می کرد: آری و می گریست. ابن عباس گفت: از خداوند متعال می شنوم که می فرماید: «أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِيسٍ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ»(2)

{کسانی را که از [کار] بد باز می داشتند نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می کردند، به عذابی شدید گرفتار کردیم. } نمی دانم گروه سوم چه کار کردند. چه قدر کار منکر و زشتی را دیدیم و نهی از منکر نکردیم. عکرمه گوید به ابن عباس گفتم: قربانت گردم! نمیبینی که زشتی کار آنها را انکار کرده و

1- . اعراف / 164
2- . اعراف / 165

گناه را بد دانستند، آن گاه که گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً» از این گفته من خوشش آمد و دو عبای ضخیم به من داده و آن دو را بر من پوشاند.

سپس گوید: این حدیث سندش درست است. ایله مکانی میان مدین و طور سینا بوده و کنار دریا واقع است. زهری گوید: أیله، روستای طبریه شام است.

مستدرک: ابو هریره نقل می کند: پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: فرزندان حکم بن ابو العاص را در خواب دیدم که مانند میمون ها بر منبرم می پرند؛ حضرت از آن پس تا آخر حیاتشان خندان نبود.

سپس می گوید: سند این روایت بنا بر شروط مسلم صحیح است.

طبرانی در معجم خود از ابو سعید خدری می آورد: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: در آخرالزمان، زن آمده و می بیند شوهرش چون به قضا و قدر ایمان نداشت، به میمون مسخ شده است.

عالمان در اینکه آیا مسخ شدگان نژاد دارند یا نه اختلاف نظر داشته و دو نظر داده اند: عده ای نظر مثبت داده اند مانند زجاج، قاضی و ابو بکر مغربی مالکی، ولی جمهور نظر منفی داده اند. ابن عباس گوید: مسخ شدگان هرگز بیش از سه روز زنده نمی مانند و نه می خورند و نه می نوشند.(1)

گوید: خوک هم طبع چارپایان) دارد و هم درندگی. آنچه از درندگی دارد این است که نیش داشته و نجاست می خورد و آنچه از طبع چارپایان دارد این است که سم داشته و گیاه و علف می خورد. گویند: هیچ دندانداری نیروی نیش خوک را ندارد، تا جایی که این حیوان اگر هر قسمتی از بدن شمشیر دار و نیزه دار را با نیش بگیرد، چه استخوان باشد و چه پی، می برد. گاهی دو نیش خوک بلند شده، به طوری که به هم برخورد کرده و در آن هنگام می میرد؛ زیرا مانع از خوردن او میشود. خوک، مارها را بی دریغ می خورد و زهرشان تاثیری بر آن ندارد. از شگفتی های خوک این است که چون یک چشمش را در بیاورند، بلافاصله می میرد.

1- . حياه الحيوان 2: 172 - 173

مفسران گفته اند: عیسی علیه السّلام با گروهی از یهود روبه رو شد و چون آنها وی را دیدند، گفتند: جادوگر زاده جادوگر آمد، و به او و مادرش تهمت زدند. پس حضرت آنها را نفرین کرد و خداوند آنها را به صورت خوک مسخ کرد.

ابن ماجه از انس آورده که پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. آن کس که دانش را به نا اهل دهد، چون کسی است که گوهر و مروارید را بر گردن خوک می آویزد.(1)

مولف احیاء گوید: مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت: خواب دیدم گوهر به گردن خوکان می آویزم. ابن سیرین به او گفت: حکمت را به نااهلان می آموزی.

گوید: قمل [شپش] از عرق و چرکی به وجود می آید که در لباس، بدن، پر و مو پدید آید، تا جایی که آن محل متعفن شود. جاحظ گوید: بسا طبع آدمی شپش دار باشد، گرچه نظافت کرده و عطر زده و جامه عوض کند. همچنین جاحظ گوید: خاصیت شپش این است که در موی سر سرخ، سرخ و در موی سرسیاه، سیاه و در موی سرسفید، سفید باشد، به این معنا که با تغییر رنگ مو، رنگ آن نیز تغییر می یابد. ماده شپش از نر آن بزرگ تر است و به جنس نر آن صیبان گویند؛ البته گفته شده صیبان به تخم شپش گفته می شود.(2)

گوید: عنقاء مغرب، بنا به گفته برخی، پرنده ای غریب است و تخمی چون کوه می گذارد و به دوردست پرواز می کند. در وجه تسمیه این پرنده گویند: چون در گردنش سفیدی مانند طوق وجود دارد. گویند: عنقا پرنده ای است در مکان غروب خورشید. قزوینی گوید: عنقا، تنومندترین و بزرگ ترین پرنده است. فیل را برباید، چنانچه پرنده گوشتخوار موش را برباید. این پرنده در زمان دیرین میان مردم بوده و مردم از آن آزار می دیدند، تا جایی که روزی تازه عروسی را با زیورش ربود و حنظله پیغمبر آن را نفرین کرد و خداوند این پرنده را به یکی از جزیره های دریای محیط به دنیا پشت خط استوا انداخت که دست مردم به آنجا نرسد و در آنجا جانوران بسیاری از جمله فیل، کرگدن،گاومیش، ببر، درنده ها و پرنده های شکاری

1- . حياه الحيوان 2: 219 - 220
2- . حياه الحيوان 2: 183

زیست می کنند. چون عنقا بپرد بال هایش بانگی چون غرش رعد و برق می دهند. این پرنده دو هزار سال عمر می کند و در پانصد سالگی جفت می گیرد. هنگام تخم گذاری، درد سختی می کشد. سپس مولف در توصیف این پرنده سخن بسیار گفته است. ارسطو در النعوت گوید: بسا عنقاء را شکار کرده و از چنگال های آن کاسه های بزرگ برای نوشیدن بسازند. همچنین گوید: روش شکار عنقا به این صورت است که دو نرّه گاو نگه داشته و میان آنها یک گاری پر از سنگ های بزرگ قرار دهند و جلو آن گاری کمینگاهی برای مردی که آتش در دست دارد، بسازند چون عنقاء برای ربودن دو گاو بیاید و چنگال خود را در آنها یا در یکی از آنها فرو کند به سبب سنگینی گاری قادر به حمل آنها نشده و دیگر نمی تواند چنگالش را بیرون بیاورد، در آن هنگام، مرد کمین کرده بیرون آید و بالهای عنقا را با آتش می سوزاند. گوید: شکم عنقاء چون شکم نرّه گاو بوده و استخوانی چون استخوان درنده ها دارد. این پرنده از بزرگ ترین پرندگان درنده است. پایان.

عکبری در شرح المقامات گوید: در سرزمین اهل رسّ، کوهی به نام مخّ بود که به اندازه یک میل به آسمان برآمده و در آن پرنده هایی بسیار وجود داشت که عنقاء نیز آنجا بود. این پرنده بسیار تنومند بوده و چهره آن مانند چهره آدمی بود این پرنده به هر جانور شباهتی داشت و زیباترین پرنده بود. عنقاء در طول سال یک بار به آن کوه رفته و پرنده های آنجا را برمیچید. یک سال گرسنه مانده و چون پرنده ای نیافت به کودکی پریده و او را ربود. سپس دخترکی را ربود، آنگاه مردم از دست آن به پیغمبر خود حنظله بن صفوان شکایت کردند. پیامبرشان این پرنده را نفرین کرد که پس از آن صاعقه ای آن را سوزاند. حنظله در دوران فترت میان عیسی و محمّد صلی اللّٰه علیه و آله بود.

در ربیع الابرار در باب پرنده از ابن عباس نقل است: خداوند متعال در زمان موسی پرنده ای به نام عنقاء را آفرید که از هر سویی چهار بال و چهره ای چون چهره آدمی داشت. خداوند از هر چیزی قسمتی را به آن بخشیده بود. خداوند نری مانند خود عنقاء آفرید و به موسی وحی کرد: من دو پرنده شگفت آور آفریدم و روزیشان را در وحشیان گرد بیت المقدس قرار دادم و این دو پرنده را نعمت افزونی به بنی

اسرائیل دادم. این دو پرنده تولید مثل کرده و زیاد شدند. زمانی که موسی درگذشت، این پرندگان به نجد و حجاز رفته و پیوسته وحشیان آنجا را خورده و بچه ها را می بردند، تا اینکه خالد بن سنان عبسی از قبیله بنی عبس پیش از پیغمبر اسلام به پیغمبری رسید. مردم از آنچه از عنقاء دیده بودند، نزد خالد شکایت کردند. خالد بر آن نفرین کرد و نسلش منقرض شد که امروزه یافت نمی شوند.(1)

گوید: قُنفذ [خارپشت] دو نوع است: یکی در سرزمین مصر به اندازه موش و دیگری در زمین شام و عراق به اندازه سگ قلطی. تفاوت آن دو مانند فرق موش خانه با موش صحرایی است. این جانور تنها در شب آشکار می شود و به خوردن افعی ها حرص داشته و از آنها آزاری نمی بیند. چون ماری آن را نیش بزند، سعتر دشتی خورده و بهبود می یابد. این جانور، پنج دندان دارد. نوع بیابانی خارپشت، ایستاده جفت گیری می کند و در هنگام جفت گیری پشت نر به شکم ماده می چسبد.

طبرانی و دیگران از قتاده بن نعمان نقل می کنند: شبی بسیار تاریک و بارانی بود، گفتم: امشب نماز عشاء را با رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله غنیمت شمرده و به جا بیاورم. چون آن حضرت مرا دید فرمود: قتاده! گفتم: لبّیک یا رسول اللّٰه! سپس گفتم: دانستم امشب اندکی برای نماز حاضر می شوند، پس دوست داشتم پیش شما حاضر شوم. فرمود: چون تمام شد نزد من بیا. وقتی که از نماز فارغ شدم، نزد حضرت رفتم. ایشان شاخه خرمای خشکی که در دست داشتند به من داده و فرمود: این، تا ده گام پیش رویت و ده گام پشت سرت را روشن می کند. سپس فرمود: شیطان به جای تو نزد خانواده ات رفته. پس به وسیله روشنایی این خوشه خرما برو تا که به خانه ات برسی، وقتی به خانه رسیدی او را در گوشه خانه مشاهده خواهی کرد. پس او را با این خوشه خرما بزن. گفت: از مسجد بیرون آمده و با خوشه خرما که چون شمع پرتو داشت و من از نور آن در تاریکی بهره می بردم، به نزد خانواده ام برگشته و همه را در خواب یافتم. پس به آن گوشه - که رسول خدا فرموده بودند - نگاه کردم و در آنجا خارپشتی بود، من همواره آن را زدم تا از خانه بیرون شد.

1- . حیاه الحیوان 2: 112 -113

احمد، بزّاز، رجال احمد و رجال الصحیح، این حدیث را نقل می کنند.(1)

گوید: الوبر، با فتحه حرف واو: خزنده ای کوچک تراز گربه خاکستری رنگ بی دم و خانگی است. جمع آن وبور، وبار و وباره و مونث آن وبره می باشد. اینکه جوهری گوید: این خزنده دُم ندارد یعنی دم دراز ندارد وگرنه دم کوتاه دارد. مردم آن را گوسفند بنی اسرائیل نامند و پندارند که مسخ شده است؛ زیرا دمش با کوچکی، به دنبه بره شباهت دارد. این قول شاذی است که مورد توجه نیست.(2) همچنین گوید: وَرل، خزنده ای شبیه سوسمار و بزرگ تر از آن است. جمع آن، أورال و ورلان و مونث آن ورله است. قزوینی گوید: این خزنده از وزغ و از سامّ ابرص بزرگ تر بوده و دم بلندی دارد. این خزنده تند راه رفته و سریع می جنبد. عبد اللطیف گوید: ورل، ضبّ، حرباء، شحمه الارض و وزغه همه هم شکل هستند.

ورل که همان حرذون است. در میان جانوران، جانوری یافت نمی شود که بیشتر از آن جفت گیری کند. میان آن و سوسمار دشمنی بوده که ورل بر سوسمار چیره شده و آن را کشته، ولی نمی خورد، چنانچه با مار نیز چنین کند. این جانور لانه برای خود نسازد و سوراخی نکند، بلکه سوسمار را به خواری از سوراخش بیرون آورده و به جای آن بماند هرچند چنگالش از آن نیرومندتر است ولی به سبب خوی ستمگری لانه ای برای خود حفر نمی کند. این جانور در ستم ضرب المثل است. در ستمگری آن همین بس که خانه مار را به زور ستاند و آن را ببلعد. چه بسا در شکم ورل کشته شده، ماری بزرگ باشد. ورل مار را نبلعد تا اینکه سرش را بکوبد. گویند: ورل با سوسمار پیکار کند. جاحظ گوید: حرذون غیر ورل است و آن جانوری است در ناحیه مصر نمکین با خط های رنگارنگ بسیار. این جانور مشتی چون مشت آدمی دارد که انگشتانش تا ناخن از هم جدایند.(3)

1- . حیاه الحیوان 2: 187 - 188
2- . حیاه الحیوان 2: 281
3- . حیاه الحیوان 2: 285 - 286

باب ششم : اسباب عارضی که موجب تحریم میشوند

روایات:

1. نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کند: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره بره ای که با شیر خوک تغذیه شده بود، پرسیدند. حضرت فرمود: آن را بسته و خوراک پاکی چون کنجاره، هسته خرما و نان برایش بدهید ولی اگر شیرخوار باشد، هفت روز از پستان گوسفند به آن شیر دهید.(1)

2. کافی: به نقل از امام صادق علیه السلام حدیث بالا آمده است.(2)

توضیح: کُسب: شیره روغن. منظور از سخن حضرت «سبعه أیام» شاید مربوط به هر دو شق باشد، چنانچه از سخن فقیهان نیز چنین استنباط می شود. و به زودی خواهی دانست.

3. قرب الإسناد: مردی از امام صادق علیه السّلام در باره بره ای که شیر خوک خورده و پس از مدتی قوچ گله گوسفندان شده و از آن نژادی پدید آمده پرسید که نظر شما درباره نژاد آن قوچ چیست؟ فرمود: هر چه را بدانی که از خود آن قوچ است، به آن نزدیک نشو و آنچه را ندانی از آن قوچ است مانند پنیر، بخور و درباره آن نیازی به پرسیدن نیست.(3)

4. مقنع: از امام صادق علیه السّلام در باره حکم بزغاله ای سوال شد که از ماده خوکی شیر خورده، سپس بزرگ شده و آنگاه مردی آن را قوچ گله گوسفندان خود کرده و از آن نژادی به وجود آمده است. فرمود: هر چه را بدانی که از نژاد آن

1- . نوادر راوندی : 50
2- . کافی 6 : 250
3- . قرب الإسناد : 47

قوچ است، به آن نزدیک نشو و آنچه را ندانی از آن قوچ است مانند پنیر، بخور و درباره آن نیازی به پرسیدن نیست.(1)

در کافی حدیث مذکور آمده است.(2)

و نیز از ابو حمزه نقل می کند: که امام فرمود: از گوشت برّه ای که شیر ماده خوک خورده نخور.

بدان، میان فقیهان قول مشهور این است: اگر جانداری که شیر خوک نوشیده از آن گوشت نیاورده و استخوان محکم نکرده، مکروه بوده و مستحب است تا آن را با خوراک پاک هفت روز استبراء کنند و اگر آن حیوان شیرخواره باشد با شیر پاک آن را استبراء کنند. ولی اگر از شیر خوک استخوانش محکم شده، گوشت آن و نژادش حرام است چه نر باشد چه ماده. گویند: در این قسم، استبراء هم سودی ندارد. شیخ با این توجیه روایات را جمع کرده و دیگران نیز پیرو او شدند.

امکان دارد که نهی را به پیش از استبراء حمل کرده و استبراء را تعمیم داد یا آن را مخصوص بخش دوم دانست و با تعمیم استبراء در صورت اول پیش از استبراء مکروه و در صورت دوم حرام است. روایت حنان دلالت دارد که اجتناب از آنچه نسلش مشتبه است واجب نیست چنانچه ظاهر سخن فقیهان نیز همین است و مقتضی قواعد آنها وجوب اجتناب از همه اطراف شبهه است از باب مقدمه ترک حرام واقعی. ولی دانستی که ظاهر آیات و روایات گذشته خلاف آن است. در الروضه آمده: به دلیل اصل، این حکم در حیوانی غیر از خوک نباشد، گرچه مانند خوک نجس العین باشد چون سگ؛ ولی محتمل است. پایان.

بدان، گروهی از اصحاب به کراهت گوشت حیوانی حکم کرده اند که از زنی شیر خورده و استخوانش محکم شده است. در تحریر آمده: اگر از زنی شیر خورده و گوشتش محکم شود، مکروه بوده و حرام نیست. پایان.

دلیل آنها صحیحه احمد بن محمّد بن عیسی است که گوید: به ایشان نوشتم: بلا گردانت شوم! زنی بزغاله ای را شیر داده تا از شیر گرفته شده و بزرگ شده و

1- . المقنع : 35
2- . كافى 6: 250

نری او را آبستن کرده و سپس وضع حمل کرده است. حال آیا خوردن گوشت و شیر آن جایز است یا نه؟ حضرت نگاشتند: کار مکروهی انجام داده و [خوردن گوشت و شیر آن] اشکالی ندارد.(1)

در فقیه آمده: احمد بن محمد بن عیسی به علی بن محمد نوشت: زنی بره ای را از شیر خود تا زمان برگرفته شدن بره از شیر، به آن شیر داده است. حضرت بر او نوشتند: کار مکروهی بود، ولی اشکالی ندارد.(2)

می گویم: حدیث محتمل بر دو معنا است: نخست، شیر دادن کاری مکروه است و خوردن گوشت باکی ندارد. عبارت کتاب فقیه با این معنا مناسب تر است. دوم، خوردن گوشت مکروه بوده و حرام نیست. عبارت کتاب التهذیب که واو عطف ندارد، با این معنا مناسب تر است. طبق عبارت فقیه، اگر پرسش از گوشت باشد پس مقصود حلال بودن گوشت بزغاله است بنا به معنای نخست، و بنا بر عبارت تهذیب، حلال بودن شامل خود آن و نژادش هم می شود.

مؤید اینکه مقصود حلال بودن گوشت آن است، روایتی دیگر در تهذیب است که از امام صادق علیه السّلام در باره بزغاله ای که از زنی شیر خورده تا استخوانش سخت شده و گوشت آورده، سوال شد که حضرت فرمود: خوردن گوشت آن اشکالی ندارد.(3)

محقق اردبیلی قدس سره پس از ذکر روایت نخست تهذیب، می گوید: مکروه، اشکالی ندارد. و آن با بزرگ شدن و سخت شدن استخوانش مکروه است؛ بنابراین با نبودن این دو مورد به طریق اولی حلال است؛ البته احتمال می رود که مطلقا مکروه باشد، و ظاهر روایت آن است که مراد گوشت آن و نژادش باشد. پس بیندیش.

5. دعائم الإسلام: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است: حضرت از خوردن گوشت، شیر و تخم حیوانات نجاست خوار نهی کرد مگر اینکه استبراء شوند.

1- . تهذیب 9: 45 ، کافی 9: 250
2- . من لا یحضره الفقیه 3: 212

3- . تهذيب 7: 324

6. دعائم الإسلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شتر نجاست خوار را تا چهل روز بر علف ببندید و گاو نجاست خوار را تا بیست روز و گوسفند نجاست خوار را تا هفت روز و مرغابی نجاست خوار را تا پنج روز و مرغ خانگی نجاست خوار را تا سه روز که پس از آن گوشتشان حلال بوده و شیر شیردهندگان آنها نوشیده شده و تخم تخم گذارانِ آنها حلال است.

7. نوادر راوندی: امام موسی بن جعفر از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بر پشت شتر نجاست خوار به حج نروند و شیرش را ننوشند و گوشتش را نخورند، مگر اینکه چهل روز آن را ببندند و گاو نجاست خوار را بیست روز و مرغابی نجاست خوار را پنج روز و مرغ نجاست خوار را سه روز.(1)

8. مقنع: امام صادق علیه السلام فرمود: از شیر شتر نجاست خوار ننوش و اگر چیزی از عرق آن به تو خورد، آن را بشور.(2)

شرح و تفصیل: در النهایه آمده: در حدیث از خوردن گوشت حیوان نجاست خوار و سوار شدن بر آن نهی شده است. حیوان جلاله: حیوان نجاست خوار. الجله: سرگین است پس بجای عذره(نجاست) گذاشته شده. گویند: جلت الدابه الجله و اجتلتها فهی جاله و جلاله: یعنی چهارپا نجاست را یافته و خورد.

خوردن گوشت نجاست خوار در صورتی که گوشت آن بوی تعفن ندهد، حلال است. علت نهی شدن بر حیوان نجاست خوار شاید از آن رو باشد که چون زیاد نجاست و پشکل می خورد، تنش نجاست گرفته و هم دهان آن بد بو می شود و دهان خود را به تن سوار و جامه او می مالد و آن را نجس می کند. و اللّٰه اعلم. پایان.(3)

بدان، قول مشهور میان فقیهان این است که نجاست خواری موجب حرمت گوشت می شود. شیخ و ابن جنید آن را مکروه دانسته اند. سخن شیخ در مبسوط اشعار به اتفاق اصحاب بر آن دارد. گفته شده: اگر خوراک حیوان نجاست خوار فقط

1- . نوادر راوندی : 51

2- . المقنع : 35
3- . نهايه 1: 201

نجاست باشد یعنی غیر از نجاست چیز دیگری نخورد، گوشتش حرام است و اگر غالب خوراک آن نجاست باشد، گوشت آن مکروه است. اگر فقط نجاست بخورد، حرام بودن گوشت آن با احوط است، هرچند اقامه دلیل بر آن دشوار است. اما حج رفتن با آن حیوان یا مطلق سوار شدن بر آن، ظاهرا حمل بر کراهت باشد و شاید کراهت آن به سبب عرقش باشد.

ابن جنید رحمه الله گوید: خوردن گوشت هر حیوان نجاست خواری مکروه است و همین طور نوشیدن شیر و سوار شدن بر آن. پایان.

در ملاک نجاست خواری اختلاف است؛ قول مشهور این است که وقتی است که خوراک حیوان فقط نجاست انسان باشد. ابو الصلاح نجاسات دیگر را هم به آن افزوده که قول او سست است. نصوص و فتاوای معتبر از تعیین مدتی که نجاست خواره بودن بر حیوان ثابت شود، خالی هستند؛ ولی از برخی روایات معتبر استنباط می شود که نجاست غذای آن حیوان باشد، از برخی روایات دیگر نیز استباط می شود که آمیخته بودن موجب نجاست خوار بودن حیوان نیست. برخی نیز اندازه آن را در این دانسته اند که تنش به وسیله آن رشد کرده و نجاست جزئی از بدن آن شود. بعضی مدت یک شبانه روز را گفتند. یحیی بن سعید خوردن نجاست خالص را در یک روز کامل کافی دانسته است. دیگران گفته اند: باید بوی گند نجاست در گوشت و پوستش آشکار شود. شیخ در مبسوط و خلاف گفته: جلل این است که بیشتر خوراک آن نجاست باشد و محض بودن آن را شرط نکرده است. ظاهرا معیار همان است که عرف آن را نجاست خوار به شمار آورد و تشخیص آن هم مشکل است. قول اشهر این است که نجاست خوار پاک است و قائل به نجاست بودن آن معلوم نیست ولی برخی روایات بر آن دلالت دارد که حمل بر کراهت شده است.

قول اقرب این است که به دلیل عموم ادله، قابل تذکیه است.

حرمت یا کراهت حیوان نجاست خوار ذاتی نیست، بلکه به واسطه خوردن نجاست است، ولی اگر خوردن آن را قطع کرده و چیز های دیگری را بخورد، اسم نجاست خوار از آن زایل می شود؛ نصوصی که در این باره رسیده سندهای درستی ندارد و فتوای فقیهان در برخی مسائل آن مورد اتفاق و در برخی مورد اختلاف است. مورد اتفاق، استبراء چهل روزه شتر است که روایاتی بر آن دلالت دارند. مورد

اختلافی، گاو است که بنا به قولی استبراء آن نیز چهل روز است مانند شتر و دلیل این امر علاوه بر آنچه گذشت، روایت مسمع است، و قولی آن را بیست روز دانسته و این اشهر است به موجب روایت سکونی و مرفوعه یعقوب و روایت یونس. همچنین گوسفند هم مورد اختلاف است، قولی استبراء آن را بنا به روایت سکونی، مرفوعه یعقوب و مسمع ده روز دانسته است و این قول مشهور است و قولی استبراء آن را هفت روز و قول دیگری آن را پنج روز و در روایت یونس چهارده روز است. در روایت مسمع آمده است که مرغابی نجاست خوار گوشتش خورده نمی شود، مگر آنکه آن را پنج روز ببندند. در روایت سکونی آمده است که مرغ نجاست خوار گوشتش خورده نمی شود، مگر آنکه سه روز آن را ببندند و مرغابی را پنج روز ببندند. صدوق در مقنع به سه روز برای مرغابی بسنده کرده است و در فقیه آن را از محمّد بن قاسم جوهری روایت کرده است.(1)برخی اصحاب در مرغ پنج روز شرط کرده و بیشتر هم گفته اند. سند همه اینها بنا به قول مشهور عاری از ضعف نیست. گفته شده: مراعات عرف موجه است. و احوط آن است که بین زوال عرفی نجاست خواری و بیشترین مدتِ[ذکر شده در روایات مختلف]هر کدام زمانش بیشتر است همان رعایت شود.

در سخن اصحاب بستن و خوراک پاک در مدت مقدره آمده است. شاید مقصود، پاک بودن در اصل جنس خوراک است. در برخی روایات فقط بازداشتن [حیوان از نجاست خواری]آمده است. ظاهرا غرض زایل شدن نجاست بوده که متوقف به بستن و پاکی خوراک نیست، بلکه ظاهرا تحقق آن(استبراء) با تغذیه به غیر نجاست است. و احوط قول مشهور است.

بنا به قول مشهور با استناد به روایت یونس از امام رضا علیه السّلام ماهی نجاست خوار حرام است، مگر آنکه یک شبانه روز استبراء شود. شیخ صدوق بنا به روایت جوهری یک روز را تا شب کافی دانسته است.

ابو الصلاح در کافی در شمار محرمات گفته است: و آنچه عادت به نوشیدن نجاست کرده تا آنکه ده روز بازداشته شود، و [حیوانی] که خورنده غائط است که

1- . الفقیه 3: 214

باید شتر و گاو چهل روز بازداشته شوند، گوسفند هفت روز، مرغابی و مرغ پنج روز؛ در مورد مرغ سه روز هم روایت است. و حیوانی که نجاستی غیر از عذره می خورند، اگر جزء چهارپایان باشد، هفت روز و اگر جزء پرندگان باشد، یک شبانه روز باز داشته می شود.

علامه در مختلف(1) پس از نقل قول او گوید: و آنچه در این باره روایت است، روایت موسی بن اکیل از امام باقر علیه السّلام است که درباره گوسفندی که ادرار نوشیده و ذبح شده فرمود:(2) امعاء و احشای آن را بشویند، آنگاه بعد از شستن اشکالی ندارد. و همچنین اگر عذره خورد، ولی هنوز نجاست خوار محسوب نشود [حرام نیست]زیرا نجاست خوار آن است که غذا و خوراک آن نجاست باشد و سخن ابو صلاح نزد من حجتی ندارد. پایان.

میان فقیهان مشهور است: اگر حیوان حلال گوشت خمر بنوشد، شکم آن حیوان چون روده ها و دل و کبدش خورده نمی شوند و گوشت آن هم بایستی شسته شود.(3) این قول بنا به روایت زید شحام از امام صادق علیه السّلام است که از ایشان در باره گوسفندی سوال شد که خمر نوشیده و مست شده و آن را در آن حال ذبح کردند. حضرت فرمود: آنچه در درون آن هست، خورده نشود.(4)

روایت مزبور با ضعفی که دارد به چند وجه اخصّ از دعوی است. ابن ادریس این حکم را منکر است و قائل به کراهت آن است و شاید این حکم اقرب باشد. مشهور است که اگر گوسفند ادرار نوشیده، بنا به روایت ابن کلیل که گذشت، آنچه در شکم دارد بشویند و بخورند. این روایت از نظر اصحاب از چند جهت ضعیف است، ولی من کسی را که این حکم را رد کند نمی شناسم. گفته شده: این حکم تنها در صورتی است که پس از شرب فوراً ذبح شود، نه اینکه بماند تا آنچه نوشیده هضم شده و جزء بدنش گردد و این تفسیر از ظاهر خبر دور نیست.

ص: 274

1- . المختلف 2: 127
2- . المختلف 2: 127
3- . کافی 6: 251 - تهذیب 9: 47 ؛ الاستبصار 4: 78
4- . کافی 6: 251 ؛ تهذیب 9: 43

9. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السلام از پدران خود نقل می کند: از امام علی علیه السّلام در باره آبگوشتی که پخته شده و موش مرده از آن در آمده پرسیدند. حضرت فرمود: آب گوشت را بریزند و گوشتش را بشویند و پاک کنند و بخورند.(1)

توضیح: روایت را شیخ به سندش از سکونی از امام صادق علیه السّلام آورده و در آن کلمه «و ینقی» نیست.(2) ولی آن مورد عمل اصحاب است؛ بر آن اشکال گرفته شده که با پختن و جوشیدن، آب نجس در درون گوشت فرو رفته پس چگونه تنها با شستن پاک می شود؟ ممکن است حدیث حمل شود به اینکه در آب پاک فرو برند تا آب به همه اجزاء آن برسد و شاید کلمه «و ینقی» اشاره به همین امر باشد، ولی کلام اصحاب و روایت سکونی این قید را ندارند هرچند احوط است.

10. تحف العقول: یحیی بن اکثم از موسی مبرقع پرسید: مردی به گله گوسفندی آمده و دیده که چوپان با گوسفندی درآمیخت و چون صاحبش را دید، آن را رها کرده و میان گله رفت. این گوسفند چگونه ذبح شود و آیا خوردنش جایز است یا نه؟ موسی این سؤال را از برادرش امام هادی علیه السّلام پرسید، ایشان فرمود: اگر گوسفند را میشناسد، سر بریده و بسوزاند و اگرآن را نمیشناسد، گله را دو بخش کرده و میان آنها قرعه اندازد و قرعه به نام هر قسمت که افتاد، نیم دیگر رها شده باز آن نیم را دو نیم کند و همچنان قرعه اندازد تا دو گوسفند باقی بماند و میان آنها هم قرعه اندازد و قرعه به نام هر کدام درآمد ذبح و سوخته شود بدین صورت گوسفندان دیگر رها شوند.(3).

توضیح: شیخ این روایت را با تعبیر عن الرجل نقل کرده است به این صورت که: در باره کسی سؤال شد که ناظر آمیزش چوپان با یکی از گوسفندان بود. ایشان فرمود: اگر آن گوسفند را بشناسد، باید آن را ذبح کرده و بسوزاند و اگر آن را نشناسد باید گله را به دو قسمت تقسیم کند و آنقدر این کار را بکند که نوبت به آن

1- . نوادر راوندی: 50
2- . تهذیب 9: 86 ؛ کافی 6: 261
3- . تحف العقول : 477 و 480

گوسفند برسد و آن گوسفند ذبح و سوزانده شود و در نتیجه سایر گوسفندان سالم میمانند.(1)

مؤلف: از ظاهر روایت چنین برمیآید که منظور از «الرجل»، امام موسی بن جعفر علیه السلام است و این تنها مختصری از حدیثی است که در ابتدا روایت نمودیم. در کتاب مسالک آمده است: اصحاب به مضمون این روایت عمل نمودهاند. با اینکه ضعف و ارسال دارد؛ زیرا محمّد بن عیسی حدیث را از «الرجل» روایت کرده است، و محمد بن عیسی میان اشعری موثق و یقطینی ضعیف مشترک است و اگر مقصود از «الرجل» امام کاظم علیه السلام باشد که احتمال آن نیز بیشتر است، علی رغم ضعیف بودن به واسطه اشتراک، مرسل نیز هست؛ زیرا هیچ کدام از دو محمّد بن عیسی زمان امام کاظم علیه السلام را درک نکرده اند و اگر مراد، غیر ایشان و یا همانگونه که ظاهر عبارت دلالت دارد، فرد ناشناسی باشد، در این صورت حدیث علاوه بر مرسل بودن مقطوعه نیز خواهد بود. پایان.(2)

مؤلف: بر سخن صاحب مسالک این اشکال وارد است که براساس نشانهها و شواهد علم رجال ظاهر آن است که راوی، یقطینی باشد. و اما ظاهر ثقه بودن وی است و قدح او اثبات نشده و اکثر اصحاب حدیث او را صحیح میدانند. دلالت «الرجل» بر امام کاظم علیه السّلام متعارف نیست. بلکه همان گونه که واضح است، واژگانی چون الرّجل و الغریم و مانند آنها به دلیل شدت تقیه پس از دوران امام رضا علیه السّلام به کار میرفته است و بنا بر قرینه راوی می تواند منظور از الرجل، امام جواد یا امام هادی و یا امام عسکری علیهم السلام باشد. اما بنا بر قرینه روایت نخست، ظاهر از آن امام هادی عیه السلام است. روشن شد که این روایت صحیح است ضمن اینکه هیچ یک از اصحاب آن را رد نکرده اند،.

در مسالک آمده است: اگر به این روایت عمل نشود، مقتضای قواعد شرع این است که اگر تعداد امر مشتبه محدود باشد، همه [گوسفندان]حرام هستند و اگر

1- . تهذیب الأحکام 9 : 43

2- . المسالک 2 : 239

نامحدود باشد، رواست همه خورده شوند تا یکی باقی بماند، چنانچه در موارد مشابه نیز این گونه عمل میشود. پایان.

مؤلف: حرمت همه اطراف شبهه محصوره معلوم نیست، چنانچه دانستی و عمل به قرعه در امور مشتبهه از قواعد شرعیه به دور نیست و در بسیاری از نظائرش وارد است.(1)

اصحاب گفتهاند: اگر انسان با حیوان حلال گوشتی بیامیزد، گوشت آن حیوان و نژادش حرام گردد و اگر با دیگری مشتبه شد دو بخش تقسیم شده و پی در پی قرعه اندازند تا جایی که تنها یکی بماند. در مسالک آمده: واژه انسان، کوچک و بزرگ و مُنزل منی و غیر مُنزل را شامل می شود. واژه حیوان نیز بر نر و ماده و یا چهارپا و غیر آن چون پرندگان دلالت میکند. اما روایت در باره آمیزش با چهارپا آمده است و این واژه نیز بر هر حیوان آبزی و غیرآبزی که چهار دست و پا دارد، دلالت میکند. پس شایسته است به خاطر اصل اباحه در هنگام شک عمل منحصر بر همین روایت باشد. و احتمال دارد به دلیل عام بودن سبب حرمت و عدم خصوصیت محل، حکم به عمومیت داده شود. بدون قید آمدن کلام مصنف و غیر او بر این امر دلالت دارد. در این باره میان کسی که از حکم آگاه است و فرد ناآگاه فرقی نیست و اگر آمیزش شونده کاملا مشخص شود، باید از آن و نژادش اجتناب نمود ولی اگر مشتبه باشد، بنا بر روایت، به واسطه قرعه معین گردد. آنگاه میگوید: بنا بر عمل به روایت باید [امر مشتبه] را به دو نیم تقسیم نمود چون در روایت چنین آمده است؛ گرچه در تعبیر فقها به صورت دو قسمت [و نه دو نیم] آمده که عمومیت بیشتری دارد. اگر تعداد [امر مشتبه] زوج باشد دو نصف کردن به طور حقیقی امکان پذیر خواهد بود ولی اگر تعداد آن فرد باشد، میتوان به یکی از دو نیم، یکی را افزود. و همچنین است وقتی که تعداد به عددی فرد مثل سه منتهی شود.(2)

11. فقه الرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: اگر ماهی را با جرّی در یک سیخ بود و ماهی بالای جرّی است، ماهی را بخور و اگر زیر آن است مخور، و اگر

1- . المسالک 2 : 239
2- . المسالک 2 : 239

گوشت را با طحال به یک سیخ بود، گوشت کباب شده را با جوذابه اش بخور؛ زیرا طحال پرده دارد و چیزی از آن فرو نریزد، مگر اینکه سوراخ گردد و اگر سوراخ شد و از آن روان گردید، آنچه از جوذابه و غیر آن زیر آن است، خورده نشود و آنچه بالای آن قرار گرفته، خورده شود.(1)

12. مقنع: اگر گوشت با طحال در یک سیخ و گوشت بالای طحال باشد، گوشت را میتوان خورد و اگر زیر آن است نمیتوان خورد، البته جوذابه اش قابل خوردن است؛ زیرا طحال در پرده است و از آن چیزی فرو نریزد جز اینکه سوراخ شود، اگر سوراخ شده و از آن روان شد، جوذابهای را که زیر آن است نمیتوان خورد و اگر ماهی حلال را با مارماهی و هر چه حرام است در یک سیخ بریان کنند، آنچه فلس دارد قابل خوردن است، البته به شرطی که بالای مارماهی و آنچه خوردنی نیست باشد و اگر زیرش باشد، آن را نمیتوان خورد.(2)

فقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون گوشت با طحال باشد (و مشابه آنچه در مقنع آمده، فرمود)(3)

توضیح: سفود بر وزن تنور، تکه آهنی است که با آن گوشت را کباب کنند. در قاموس جوذاب با ضمّه حرف جیم، خوراکی است از شکر و برنج و گوشت (کوفته برنجی شیرین). چنین مینماید که مقصود از آن در اینجا نانی است که زیر طحال و گوشت سیخ کشیده نهند تا روغن آنها بدان ریزد و بیشتر اصحاب به روایت وارد در فقیه عمل کردند و اصل روایت از نظر آنها روایتی است که شیخ(4) در موثق از عمّار ساباطی از امام صادق علیه السّلام نقل میکند: از ایشان در رابطه با حلال بودن خوردن طحال سؤال شد. ایشان فرمود: آن را مخور که خون است، گفتم: اگر آن خوراک طحال با گوشت در یک سیخ و زیر آن نان که همان جوذاب است، باشد آیا آنچه زیر آن است حلال است؟ فرمود: آری گوشت و جوذاب حلال است و طحال به دور افکنده شود؛ زیرا طحال در پرده است و از آن چیزی روان نیست، ولی

1- . فقه الرضا : 40
2- . المقنع : 35
3- . من لا یحضره الفقیه 3 : 214 - 215

4- . تهذيب 9 : 81

اگر طحال ترکیده یا سوراخ شود، از آنچه بر آن روان است مخور. از ایشان در رابطه با مارماهی که با ماهی به سیخ کشیده شده پرسیدم، ایشان فرمود: آنچه بالای مار ماهی است خورده شود و آنچه مار ماهی بر آن روان شده دور افتد. این روایت با آنچه در فقیه آمده، مطابقت دارد، اما آنچه شیخ صدوق- رحمه الله- در دو کتاب آورده، با هر دو روایت مخالف است؛ زیرا عبارت روایت شیخ صدوق بر حرام بودن گوشت زیر طحال گرچه سوراخ نباشد، دلالت دارد در حالی که این دو روایت در صورتی که طحال سوراخ نباشد، بر حلال بودن مطلق دلالت دارند.

در دروس آمده است: وقتی طحال را با گوشت بریان کنند، اگر طحال سوراخ نباشد یا گوشت بالایش باشد، خوردن آن اشکالی ندارد ولی اگر سوراخ بوده و یا گوشت زیر آن باشد، آنچه از گوشت و غیر آن که زیر قرار گرفته حرام است. صدوق رحمه الله میگوید: اگر طحال سوراخ نباشد، گوشت زیرش را نمیتوان خورد و لی جوذاب را میتوان خورد که همان نان است. شیخ قدّس سره نیز این روایت را نقل نموده است. عمار از امام صادق علیه السّلام درباره مارماهی و ماهی ای که در یک سیخ باشند، نقل میکند که ایشان فرمود: آنچه بالای مارماهی است خورده شود و آنچه از مارماهی بر ماهی ریخته شده دور افکنده شود. [در این روایت سفود با تشدید حرف فاء و فتحه حرف سین آمده است]. دو ابن بابویه نیز بر این عقیده اند و حکم در اجتماع هر حلال و حرامی با هم جاری است، و فاضل می گوید: علمای ما این(بالا بودن گوشت حلال) را شرط نکردهاند و مارماهی پاک است و سند این روایت ضعیف است. پایان.

مؤلف: پاک بودن مارماهی با حکم مذکور منافات ندارد؛ زیرا حرام بودن آن به سبب نجاست نیست بلکه به این دلیل است که از طحال و مارماهی و غیر آنها پس از حرارت دیدن، خون و آبهایی روان شده و جذب آنچه زیر آن است میشود. ضعیف بودن روایات در این باب با شهرت حکم میان اصحاب جبران می شود و حلال بودن آنچه که حکم به حلّیت آن شده به واسطه اصل و عمومات تأیید می شود.

ص: 279

باب هفتم : شکار، احکام و آداب آن

آیات:

- غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ.(1)

{در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمرید. }

- وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا.(2)

{و چون از احرام بیرون آمدید [می توانید] شکار کنید. }

- یَسْئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ.(3)

{از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شما به عنوان مربّیان سگ های شکاری، از آنچه خدایتان آموخته، به آنها تعلیم داده اید [برای شما حلال شده است]. پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید، و نام خدا را بر آن ببرید، و پروای خدا بدارید که خدا زود شمار است. }

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ.(4)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، در حالی که مُحرِمید شکار را مکشید. }

1- . مائده / 1
2- . مائده / 2
3- . مائده / 4
4- . مائده / 95

تفسیر:

تفسیر برخی از آیات در کتاب حج و برخی نیز در بخشهای گذشته آمده است. در باره «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ» گفتهاند در صورتی که «ما» موصوله و مضاف آن که مصید یا صید است حذف شده باشد، ممکن است «ما» معطوف به «طیبات» باشد؛ یعنی شکار سگهایی که با آنان شکار میکنید. با قرینه «مکلبین» که مشتق از کلب است این مفهوم قابل برداشت است؛یعنی چنانچه شما صاحبان شکار سگان بوده و یا به آنان آموزش میدهید، در این صورت منظور از «جوارح» سگها خواهد بود و در نتیجه آنچه سگِ تعلیم دیده ذبح میکند، حلال خواهد بود. اغلب مخالفان معتقدند مقصود از جوارح، سگهای شکاری و پرنده ها و درندگان شکاری است و ذکر واژه «مُكَلِّبِينَ» با توجه به این امر است که اغلب سگان تعلیم میبینند و یا اینکه هر حیوان درندهای را سگ گویند. پیامبر صلّی الله علیه و آله در نفرین خود میفرمایند: خدایا، یکی از سگهای خود را بر او چیره کن. خداوند نیز شیر را بر او چیره ساخت. در حالی که این خلاف ظاهر است و روایات بسیاری در این باره خواهد آمد.

در مجمع البیان گوید: به نقل از ابن عمر و ضحاک و سدّی، منظور از جوارح فقط سگان هستند، و از ائمه علیهم السّلام نیز روایت شده که منظور تنها سگ شکاری است که خداوند شکار آن را اگر صاحبش رسید و آن را کشته یافت، حلال کرده است؛ چرا که خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» واژه «مکلّبین» حال و منصوب، «تُعَلِّمُونَهُنَّ» حال دوم و یا جمله مستأنفه است. «مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» متعلق به «تُعَلِّمُونَهُنَّ» است؛ یعنی از فنون و شیوههای تربیتی که خداوند به شما الهام نموده و علم به آنها الهامی از جانب خداوند و یا علم اکتسابی از عقلی است که آن نیز هدیه خداوند متعال به شمار میآید. گفتهاند یعنی از شناختی که خداوند به شما داده به آنها آموزش دهید تا به فرمان صاحب خود به دنبال شکار رفته و با راندن او، رانده شده و هرگاه او را بخواند، بازگردد. «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» {پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید } عطف تفسیری بر مطالب پیشین است و امکان دارد جواب شرط «وَ ما عَلَّمْتُمْ» و «ما» شرطیه باشد؛ یعنی از آنچه سگان

برای شما به دست میآورند، بخورید. بیضاوی میگوید: منظور چیزی است که از آن خورده نشده است؛ زیرا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به عدی بن حاتم فرمود: اگر از آن خورده شده، تو آن را مخور؛ چرا که سگ آن [شکار] را برای خودش به چنگ آورده است و در حلال بودن شکار شرط است که سگ از آن چیزی نخورد و اگر خورد، شکار حرام است. سپس گفته است: بیشتر فقهاء بر این عقیده اند، و برخی گفتهاند: این شرط در پرنده های شکاری نیست؛ زیرا تربیت آنها تا این اندازه میسر نیست و برخی گفتهاند که به طور مطلق چنین شرطی وجود ندارد. پایان.(1)

«وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» {و نام خدا را بر آن ببرید } ضمیر به «ما علمتم» برمیگردد و یعنی هنگامی که آن را برای شکار میفرستید، نام خدا را ببرید؛ یا اینکه ضمیر به «ما أمسکن» برمیگردد و یعنی اگر شکار را زنده و پاکیزه یافتید، بر آن بسم اللّٰه گوئید، یا به هنگام خوردن آن بسم اللّٰه گوئید و معنی نخست چنانچه ذکر خواهد شد، واضحتر و مشهورتر است.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ» یعنی در اوامر و نواهی الهی، از خداوند پروا کرده و به هیچ وجه نافرمانی نکنید. «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ» چرا که خداوند «لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ»(2) {[همان] دانای نهان [ها] که هم وزن ذره ای، نه در آسمانها و نه در زمین، از وی پوشیده نیست } و «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(3) {چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: «باش» پس [بی درنگ] موجود می شود }و بنده در برابر هر خرد و کلانی عاجز و ناتوان است و در این آیه به غفلت بیمنتهای بنده اشاره شده و سرعت انجام فرمان الهی به بهترین وجه مورد توجه قرار گرفته و همانگونه که گفتهاند، آنکه از پیش هشدار میدهد معذور است.

بدان که از این آیات احکامی برمیآید:

1- . أنوار التنزيل 1 : 324

2- . سبأ / 3

3- . یس / 82

1- مفهوم و منطوق آیات به طور کلی بر مباح بودن شکار کردن و شکار دلالت دارد. گفتهاند همگی بر این اجماع دارند، و روایات مستفیضه در این رابطه از طرق خاصه و عامه وارد شده است و بنا بر شرحی که در کتاب حج پیشتر آمده، شکار خشکی در حال احرام از آن استثناء شده است. ظاهر سخن فقهاء بر این امر دلالت دارد که شکار کردن جهت تفریح حرام است ولی خود شکار حرام نیست؛ چرا که حرام بودن عمل [شکار کردن] به منزله حرام کردن آنچه شکار شده نیست. حتی حرام بودن شکار کردن نیز جای بحث دارد؛ زیرا شکسته نبودن نماز و روزه مستلزم حرام بودن نیست. ولی چنان مینماید که در این باره میان آنها اختلافی وجود ندارد و برخی از روایات بر این امر دلالت دارند.

2- ظاهر آیه اینگونه است که باید شکارکننده چنانچه دانستی سگی باشد. شهید ثانی رحمه الله میگوید: شکار کردن دو معنا دارد: یکی گرفتن شکار وحشی و بند کردن آن با ابزار شکار چنانچه هنوز زنده بوده و بتوان آن را ذبح نمود. دوم ضربه زدن به آن با ابزار شکار به گونهای که روح از بدن آن خارج شده اما خوردن آن حلال باشد. شکار به مفهوم نخست به اجماع جایز است، با هر وسیلهای چون سگ و درنده و حیوان شکاری و غیر آنها صورت گیرد و سخن در باره شرائط شکار تنها مختص به مفهوم دوم است و از میان جانوران جایز بودن شکار به وسیله سگ تربیت شده مورد اجماع است؛ یعنی آنچه را که این سگ گرفته و بدان ضربه وارد کرده و به صورت بیجان به دست صاحبش افتد یا در حال جان دادن باشد حلال است و فرستادن سگ و ضربه زدن او به هر جای شکار باشد به منزله تذکیه(ذبح شرعی) آن است.

در شکار حیوانات غیر سگ چون پرندگان شکاری و درنده ها اختلاف وجود دارد. در میان فقهاء عدم حلیت این شکار مشهور است و سید مرتضی رحمه الله بر آن ادعای اجماع کرده است. به دلیل آیه، زیرا گرچه لفظ جوارح عام است ولی آن را با کلمه مکلبین که به ضمیر در «عَلَّمْتُمْ» برمیگردد، به سگ اختصاص داده است؛ زیرا مکلّب بر تربیت کننده سگان جهت شکار اطلاق میشود. ابن عقیل معتقد است که شکار توسط جانورانی مانند سگ همچون یوزپلنگ، پلنگ و غیر آن حلال است؛

زیرا کلمه جوارح عام است و در روایات صحیحه و غیر آن آمدهاست که یوزپلنگ در این حکم مانند سگان است، و تفسیر شیخ از این روایات مختلف است؛ گاهی این روایات را به مورد خود اختصاص داده و صید یوزپلنگ را همانند سگ جایز دانسته به این دلیل که یوز هم کلب نامیده میشود. و گاهی آنها را حمل بر تقیه کرده و گاهی نیز بر حالت ضرورت حمل نمودهاست. روایاتی نیز در رابطه با حلال بودن شکار حیوانات غیر یوزپلنگ رسیدهاست که آنها را بر یکی از دو وجه اخیر حمل نموده است.

3- ظاهر آیه، هر سگی را چه سلوقی باشد یا نباشد شامل میشود و خلافی ظاهر در این مطلب میان اصحاب ما وجود ندارد و چه سگ سیاه باشد و چه نباشد، فرقی نمیکند. این از میان دو قول صحیحتر است. و ابن جنید رحمه الله سگ سیاه را استثناء کرده و گفته که شکار با آن جایز نیست و این مذهب احمد و برخی شافعیهاست. ابن جنید به روایت امیر المؤمنین علیه السّلام مبنی بر اینکه شکار این سگ خورده نمیشود، استناد کرده است. وی نقل میکند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دستور به کشتن این حیوان دادند.

4- با توجه به آیه کریمه شکار سگ به شرطی حلال است که آن سگ آموزش دیده باشد، زیرا معنی آیه چنین است که برای شما شکار سگهای شکاری که آموزش دادهاید حلال است، لذا آموزش دیدن حیوان را شرط حلال بودن شکار آن دانسته است. در این آموزش دیدن سه امر را لحاظ کرده اند:

الف - به فرمان و اشاره صاحبش برود.

ب - با بازداشتنش بازگردد. این شرط را بیشتر فقهاء به صورت مطلق آوردهاند و صاحب کتاب دروس آن را به زمانی مقید کرده است که پس از فرستادن آن برای شکار نباشد؛ زیرا در این صورت به آسانی باز نگردد، و شهید ثانی رحمه الله آن را نیکو شمرده و در تحریر نیز نزدیک به این معنا را آورده و این مفهوم دور از ذهن نیست.

ج - شکار را نگه دارد و از آن نخورد. این شرط دو وصف دارد؛ یکی نگه داشتن و رها نکردن و دیگری از آن نخوردن. جمعی از فقهاء چون شیخ صدوق و

پدرش و حسن معتقدند که نخوردن شرط نیست و روایات بسیاری بر این امر دلالت دارند و این قول ضعیفی نیست. ممکن است روایات در رابطه با نخوردن، حمل بر کراهت یا تقیه شوند و بنا بر صحیحه حکم بن حکیم این امر واضحتر است؛(1) گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: نظر شما در رابطه با سگی که شکار خود را میکشد، چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد بخور. گفتم: میگویند: چون حیوان از آن خورده، برای خود آن را نگاه داشته پس آن را مخور، فرمود: بخور مگر این نیست که با شما هم قولند که کشتن سگ به معنای ذبح کردن آن حیوان است؟ گفتم: آری، فرمود: درباره گوسفندی که مردی ذبحش نموده، چه میگویید؟ آیا آن را پاک کرده است؟ گفتم: آری، فرمود: پس اگر سگی از آن خورده آیا بقیه آن قابل خوردن است؟ گفتم: آری، فرمود: چون در اینجا پاسخ مثبت به تو دهند به آنها بگو چگونه میگویید که وقتی آن(سگ) ذبح کرده و از آن خورده، نباید از آن بخورید ولی وقتی که این(مرد) ذبح کرده، شما از آن میخورید؟!

شیخ این روایات را بر این حمل کرده که خوردن سگ به ندرت رخ میدهد و این برداشت بعید است. ابن جنید میان خوردن سگ از شکار در قبل از مرگ شکار و بعد از آن تفاوت قائل بوده و میگوید: اگر پیش از بیجان شدن از آن بخورد حرام است زیرا نقصی در تعلیم دیده بودن سگ است. و اگر پس از آن باشد حلال است و این نیز راه جمعی است میان روایات، و گویا روایت ابن حکیم نیز به آن اشاره دارد. فقیهان عامه نیز در این حکم به سبب اختلاف در روایاتی که از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله رسیده اختلاف دارند اگرچه اشهر میان آنها اعتبار شرط نخوردن سگ است. گاهی آیه «وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلّا ما ذَكَّيْتُمْ»(2) {و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید} را دلیل بر این شرط، میدانند ولی ظاهر آن است که به شهادت روایات بسیار این حکم به آیه«وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» تخصیص خورده است.

به فرض اعتبار شرط نخوردن، نوشیدن خون ضرری نمیزند.

1- . کافی 6 : 203 ؛تهذیب 9 : 23 ؛ الاستبصار 4 : 69
2- . مائده / 3

شرائط تعلیم باید پیوسته تکرار شوند تا مهارت آموزی سگ اثبات گردد. البته تعداد این تکرار در سخن اکثر فقهاء مشخص نیست؛ برخی دو بار را کافی دانسته و برخی سه بار را لازم میدانند و قول قویتر در اینگونه امور رجوع به عرف است؛ چرا که مسائلی از این قبیل در نص تعیین نشده است. چنانچه تعلیم سگ انجام شد، اگر یک بار خلاف تعلیم عمل نمود، اشکالی وارد نیست و چنانچه تکرار شد، بر مبنای تعداد مورد نیاز برای اثبات تعلم گذاشته میشود یعنی اگر به دو بار برای اثبات تعلم بسنده نمودیم، با دو بار تخلف زائل شده و اگر سه بار را شرط کردیم با سه بار تخلف زائل شود و همچنین اگر عرف را معتبر دانستیم در زوال باید رجوع به عرف شود. شهید ثانی - قدس الله روحه - این را گفتهاست.

5- آیه اشاره دارد که شکار کفار حلال نیست؛ زیرا آیه خطاب به مسلمانان است و حلال بودن مقید است به آنچه که مسلمانان به آن دست یابند، و خلافی در حرام بودن شکار کفار غیر اهل کتاب نیست و اما شکار اهل کتاب مورد اختلاف است همانگونه که در ذبیحه آنها چنانچه خواهد آمد، اختلاف وجود دارد.

6- حلال بودن شکار بنا بر قول مشهور میان فقهاء، بستگی به مسلمان بودن کسی دارد که سگ را میفرستد نه آموزنده آن، و اگر فرستنده سگ مسلمان بوده و شکار کشته شود، حلال است حتی اگر تعلیم دهنده سگ فردی مجوسی یا بتپرست باشد. اگر فرستنده غیر مسلمان باشد، حتی اگر تعلیم دهنده مسلمان باشد نیز شکار حلال نیست و شیخ در خلاف ادعا نموده که بر آن اجماع فرقه وجود دارد و دلیل آن صحیحه سلیمان بن خالد است(1) که نقل میکند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم اگر سگ فرد مجوسی را مسلمانی گرفته و به دنبال شکار فرستاده و به هنگام فرستادن بسم اللّٰه گوید، آیا شکار آن سگ حلال است؟ فرمود: آری، زیرا با سگ شکار کرده و نام خدا را نیز برده است.

در مبسوط آمده: شکار سگی که فرد مجوسی آن را آموزش داده و کشته شده، حلال نیست و به «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ» احتجاج نموده [چون در آیه

1- . کافی 6 : 208 ؛ الفقیه 3 : 202 ؛ تهذیب 9 : 30 ؛الاستبصار 4 : 70

آمده سگی که شما مسلمانان تعلیمش دادهاید] در حالی که این سگ را مسلمان آموزش نداده است. و نیز به روایت عبد الرحمن بن سیابه استناد کرده که گفته(1): از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا می توانم سگ فردی مجوسی را به عاریه گرفته و با آن شکار کنم؟ فرمود: از شکارش مخور، مگر آنکه مسلمان به آن آموزش داده باشد.

پاسخ داده شده به اینکه آیه بیان غالب کرده نه بیان شرط و نهی در روایت بر کراهت حمل میشود تا با روایت دیگر جمع شود. ضمن اینکه راوی آن مجهول است. شیخ در دو کتاب روایی خود بین آن دو روایت این گونه جمع کرده که اولی را حمل کرده به اینکه مسلمان آن را گرفته و آموزش داده است و دومی را به این حمل نموده که مسلمان به آن نیاموخته است، و برای جمع میان دو قول، روایت سکونی(2) از امام صادق علیه السّلام را به عنوان شاهد آورده است که ایشان فرمود: شکار سگ مجوسی را مخور، مگر آنکه مسلمان آن را گرفته و پس از آموزش دادن به دنبال شکار فرستد و باز شکاری نیز این گونه است. این دلیلی است بر اینکه شیخ در دو کتاب روایی خود نیز همان عقیده را دارد که در مبسوط بدان معتقد بوده است و این قول به احتیاط نزدیکتر است؛ اگر چه حمل روایات نهی بر تقیه بارزتر است. زیرا موافق قول حسن و ثوری و گروهی از فقیهان عامه است.

7- آیه بر وجوب گفتن بسم اللّه برای حلال بودن شکار دلالت دارد و حمل نمودن آیه بر گفتن بسم اللّه به هنگام خوردن، امر بسیار بعیدی است، و از نظر ما و هر که بسم اللّه را در ذبح لازم میداند، در وجوب و اشتراط آن برای حلال بودن آنچه سگ و تیر بکشند هیچ اختلافی نیست. دلالت هر دو امر بنا بر سخن خداوند متعال «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»(3) {و

از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید} مشترک است. و این محل مختص به آن آیه شده است. در اینکه گفتن بسم اللّه به هنگام فرستادن سگ کافی است، اختلافی وجود ندارد؛ چرا که

1- . الاستبصار 4 : 70 ؛ تهذیب 9 : 30 ؛ کافی 6 : 209

2- . کافی 6 : 209 ؛ الاستبصار 4 : 70 ؛ تهذیب 9 : 30

3- . انعام / 121

تمامی ادله با آن انطباق داشته و در صحیحه ابی عبیده(1) نیز بدان تصریح شده است که چون آن را فرستد بسم اللّه گوید؛ زیرا «اذا» ظرف زمان بوده و اغلب متضمن معنی شرط است، ولی در کفایت بسم اللّه در زمان بین فرستادن سگ و گرفتن شکار توسط سگ یا اصابت تیر اختلاف است و بیشتر متأخرین آن را کافی دانستهاند؛ چرا که ضمیر در «علیه» به قید مقدر در «مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» برمیگردد؛ زیرا مصداق گفتن بسم الله در تمامی اوقات ذکر شده محقق است و محل اختلاف در تأخیر عمدی بسم الله است ولی اگر فراموش کرده و در آن زمان به یاد آورد و نام خدا را برد، در کفایت آن شبهه ای وجود ندارد.

حال که این مطلب ثابت شد، اگر عمداً بسم اللّه نگوید شکار حلال نیست؛ زیرا از خوردن آن نهی شده و حرام است. ولی اگر گفتن بسم الله را فراموش کند، خوردن آن حلال است. چنانچه در باره ذبح نیز ان شاء اللّه خواهد آمد. و اگر به دلیل ندانستن حکم، بسم اللّه نگوید، مورد اختلاف است؛ برخی او را چون فراموشکار دانسته و برخی نیز چنین فردی را عامد بر ترک میدانند.

8- فقهاء گفتهاند: حیوان حلال گوشتی را که مردارش حرام است یا می توان ذبح کرد و یا اینکه به دلیل رمیده و وحشی شدن، قابل ذبح کردن نیست؛ اگر ذبح آن امکان پذیر باشد، جز به واسطه بریدن حلق یا گلوگاه به شرحی که ان شاء اللّه خواهد آمد حلال نخواهد شد و فرقی نمیکند که حیوان در اصل خانگی باشد یا وحشی رام شده و یا اینکه دسترسی به آن حاصل شود.

و اما آنچه که وحشی است مانند شکار تا زمانی که به صورت وحشی است، همه اندام آن محل ذبح محسوب شود حتی اگر شکارچی تیری به آن پرتاب نموده و یا سگی را فرستاد و به بخشی از بدن آن اصابت نمود و شکار جان داد، گوشت آن حلال است. این حکم در مورد شکار حیوان وحشی مورد اتفاق مسلمانهاست. و در حیوان اهلی که وحشی شده چون شتر رم کرده، مورد اتفاق فقهاء شیعه و بیشتر

1- . تهذیب 9 : 26 ؛ کافی 6 : 203

فقیهان عامه است، و مالک در این باره مخالفت نموده و گفته است: جز با بریدن حلق حلال نمیشود. شهید ثانی قدس سره این را ذکر کرده است.

مؤلف: حیوان خانگی نیز چنانچه نتوان سرش را برید و یا نحرش نمود، شک نیست که مانند جانور وحشی شکار و کشتن آن با شمشیر و نیزه و مانند آنها جایز است و احادیث بسیاری بر این امر دلالت دارند؛ گرچه اغلب روایات درباره شتر و گاو و کشتن آنها با شمشیر و حربه آمده است، ولی حکم آنها غیر شتر و گوسفند و غیر تیر را نیز شامل میشود. گرچه محقق اردبیلی در مورد تیر اشکال کرده است. اما شکار آنها با سگ محل اشکال است؛ زیرا در روایات معتبر دلیلی برای آن مشاهده نکردم و وارد شدن آن در شکاری که مدلول آیات است، روشن نیست و ظاهر تذکیه محلله آن است که بی واسطه باشد ضمن اینکه این مورد در«ما أَكَلَ السَّبُعُ» وارد می شود و استثناء از آن معلوم نیست، و روایت جابر مبنی بر اینکه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: «هر حیوان رام که وحشی شد، آن را مانند حیوان وحشی ذبح نما» از عامّه و دلالت آن بر حکم مورد اعتراض است. آری در روایتی که در باب تذکیه آید دلالتی بر آن هست و ما در آنجا در این باره ان شاء اللّٰه سخن گوئیم، بلکه در کلام فقهای پیشین نیز چیزی را ندیدم که به این امر دلالت کند، بلکه تنها همین را گفتند که زخم زدن با ابزار کافی است. شیخ در خلاف گفته است: هر حیوانی را که میتوان تذکیه نمود، اگر تذکیه اش مقدور نباشد، چنانچه مثلا شکار گریزان گردد یا در چاه پرت شود و نتوان سرش را برید، همان زخم کردن حیوان در هر جا واقع شود، به منزله تذکیه آن خواهد بود. و از میان صحابه علی علیه السّلام، ابن مسعود، ابن عمر و ابن عباس به این امر معتقدند و از تابعان، عطا و طاووس و حسن و از فقهاء، ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و نیز شافعی.

اما گروهی بر این عقیدهاند که تذکیه آن مانند مقدور علیه تنها به واسطه بریدن حلق و گلوگاه است و اگر به دلیل زخمی شدن کشته شود، خوردن آن حلال نخواهد بود. سعید بن مسیّب، ربیعه، مالک و لیث بن سعد بر این عقیدهاند و دلیل ما

اجماع شیعه و روایات آنهاست.(1) سپس از طریق عامه روایاتی را دال بر جواز کشتن توسط تیر و یا زدن نیزه به ران جانور و مانند آنها آورده است.

صاحب جامع میگوید: اگر گاو نر سرکشی کرده، و شتر، مست شده یا در چاه افتد، مانند صید، با تیغ یا تیر گرفته می شوند.

و اکثریت مانند آن را گفتهاند.

9- شیخ در مبسوط و خلاف بر این عقیده است که جای گزیدن سگ از شکار پاک است چون خداوند فرموده: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و دستور به شستن نداده است.(2) این عقیده برخی عامه است و مشهور میان فقهای ما نجاست آن است؛ زیرا سگ نجس بوده و رطوبتش با آن [شکار] تماس داشته است و به استدلال از آیه چنین پاسخ دادند که اجازه در خوردن با توجه به ذات شکار است و منافات با منع از آن به واسطه مانع دیگر مثل نجاست ندارد. چنانچه خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ»(3) {پس، از آنچه به غنیمت برده اید، حلال و پاکیزه بخورید} و «كُلُوا وَ اشْرَبُوا»(4) {از روزی خدا بخورید و بیاشامید} و مانند آنها که با منع از خوردن مورد اجازه به سبب عارضه نجاست و غیر آن منافات ندارند.

مؤلف: اگر این گونه استدلال شود که فاء دلیل فوری بودن است و بیدرنگ باید شکار را خورد، پاسخ این است که در اینجا فاء برای تفریع است و اگر هم بدان معنا باشد، منظور تعقیب عرفی است که منافاتی با فاصله شستن ندارد چنانچه منافی فاصله پوست کردن و تکه کردن و پختن نیست.

10- هنگامی که سگ آموزش دیده را فرستاد یا تیر و شمشیر و امثال آن را به سمت شکار پرتاب نمود و به شکار اصابت نمودند، باید زود دنبالش رود؛ اگر شکار را زنده نیابد حلال است و اگر آن را زنده یابد اگر حیات مستقری در آن باقی نبود به اینکه سگ گلویش را بریده یا مری آن را قطع کرده یا شکمش را دریده و

1- . الخلاف 2 : 204

2- . الخلاف 2 : 202
3- . انفال / 69
4- . بقره / 60

روده هایش را پاره کرده، آن را رها کند تا جان دهد و حلال است و اگر حیات مستقری دارد باید زودتر سرش را ببرد و حلال است، و اگر شکارچی بدون اینکه کوتاهی کند نتواند سرش را ببرد و شکار بماند تا بمیرد، بنا بر قول مشهور حکم آن را دارد که زنده اش نیافته است و شیخ در خلاف و نیز ابن ادریس و علامه آن را حرام دانستند و قول نخست قویتر است. و اگر عمداً او را وانهد تا بمیرد بنا بر قول اکثر فقها حرام است. در مسالک آمده است که فرق میان حیات مستقره و عدم آن میان فقهای ما مشهور است و در روایات قید استقرار وجود ندارد، بلکه برخی روایات به طور مطلق میگوید که اگر به تذکیه اش رسید آن را تذکیه کند و برخی تنها به زنده بودن شکار اکتفا نموده و چیزی از استقرار حیات نمیگویند و برخی نیز برای وجوب تذکیه به این اکتفاء کرده اند که فرد دریابد شکار پا زده یا چشمش میگردد یا دمش را میجنباند. شیخ یحیی بن سعید میگوید: شرط حیات مستقره از مذهب نیست. و باید بر این اساس عمل نمود.

با زنده یافتن و امکان تذکیه، شکار حلال نباشد تا تذکیه شود و نبودن ابزار تذکیه عذر پذیرفتنی نیست. ولی شیخ در نهایه گفته است: در این صورت خود سگ را وانهد تا او را بکشد و سپس شکار را بخورد و جمعی چون شیخ صدوق و ابن جنید و علامه در مختلف آن را پذیرفتند؛ از آن رو که عموم قول خداوند متعال «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»و خصوص صحیحه جمیل(1) بر این امر دلالت میکند که در آن آمده است: از امام صادق علیه السّلام در باره مردی پرسیدم که سگی را دنبال شکار میفرستد و سگ نیز آن را بگیرد، اما شکارچی به همراه خود کاردی ندارد تا سر شکار را ببرّد آیا سگ را وانهد تا آن را بکشد و حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد. خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و پاسخ دادند که آیه عمومیت ندارد وگرنه با وجود ابزار ذبح نیز باید جایز باشد و از روایت نیز این گونه جواب دادند که ضمیر «یاخذه» به سگ برمیگردد نه به شکارچی و ضمیر بارز نیز به صید برمیگردد؛ به این معنا که سگ شکار را گرفته است که این دلیل از پا افتادن شکار

1- . کافی 6 : 204 ؛ تهذیب 9: 23

و ناتوانی آن در گریختن نیست بلکه ممکن است امتناع شکار همچنان باقی باشد و سگ آن را رگفته باشد که چنانچه در این هنگام سگ شکار را بکشد، در حقیقت شکار گریزپا را کشته است و گوشت آن حلال خواهد بود. به این نظر اشکال وارد است؛ زیرا مخصّص آیه عدم جواز در صورت وجود ابزار ذبح اجماع است. اما ادله بر تخصیص حکم در محل نزاع(نبودن آلت) دلالت نمیکنند؛ زیرا از جهت اینکه عموم مخصَّص در باقی موارد حجت است، به عمومیت آن استدلال میشود و در نتیجه با تخصیص مورد اتفاق منافات ندارد، و روایت از چند جهت ظهور دارد که شکار از کار افتاده بوده است:

1. اینکه گفته: «کارد ندارد» مقصودش این است که مانع تذکیه نبودن کارد است نه گریز شکار و گرنه این عبارت معنا نداشت.

2. اینکه گفته: تا او را با کارد سر ببرد، مرادش این است که اگر کارد بود سرش را میبرید و نمیتوانست بگریزد.

3. اینکه گفته: «آیا سگ را رها کند تا او را بکشد» مفهومش این است که میتواند سگ را برای کشتن آن رها نکرده و تذکیه آن را واگذارد و فقط به دلیل نبودن کارد، سگ را رها میگذارد تا آن را بکشد.

روایات:

1. قرب الإسناد: امام علی علیه السّلام فرمود: از آنچه باز و پرنده شکاری گرفته و کشته است مخور، مگر آنکه آن را زنده یابی و سرش را ببری، و فرمود: وقتی تیر را به سوی شکار پرتاب کردی و از تیررس تو پنهان شد و تیرت را در محل کشته شدن شکار یافتی، میتوانی شکار را بخوری، ولی شکاری را که به واسطه زدن سنگ یا گلوله و تیر بی پیکان کشته شود مخور، مگر آنکه زنده باشد و سرش را ببری.(1)

1- . قرب الإسناد : 51

توضیح: در قاموس آمده است: «الباز و البازی» گونهای از پرندگان شکاری بوده و جمع آن بواز و بزاه است و گویا از فعل بزا یبزو مشتق شده است که به معنی غلبه کردن و انس گرفتن است و بزا الرجل یعنی آن مرد غلبه کرد و درافتاد، «أبزی به» نیز این معنا را میرساند.

دمیری میگوید: فصیحترین شکل واژه بازی، بازی بدون تشدید یاء، دوم باز و سوم بازیّ با تشدید یاء است. این واژه مذکر بوده و تثنیه آن بازان و جمع آن نیز بزاه بر وزن قضاه است. به بازها و شاهینها و پرندگان شکاری دیگر، صقر گفته میشود. لفظ آن از بزوان مشتق شده که به معنای جهیدن است. در عجائب المخلوقات آمده است: گفته میشود تنها، جنس مادهی این حیوان وجود دارد و جنس نر آن از نوع حداه و شاهین است لذا اشکال این پرنده متفاوت است.(1)

گفته شده که صقر پرندهای است که با آن شکار میکنند. ابن سیده میگوید: صقر به هر پرنده شکاری اعم از باز و شاهین اطلاق میشود و جمع آن أصقر و صقور و صقوره و صقار و صقاره است که سیبویه میگوید: آمدن «هاء» در این جمع برای تاکید است همانگونه که در فعوله به این معناست. مؤنث این واژه صقره است. صقر همان اجدل است که به آن قطامی نیز میگویند. صقر یکی از چهار پرنده شکاری است که شامل صقر و شاهین و عقاب و باز میشود، و عرب هر پرنده شکاری جز کرکس و عقاب را صقر خواند و به آن اکدل و اجدل گوید. صقر در میان پرنده های شکاری چون استر در میان چهارپایان است؛ زیرا در سختی و رنج شکیبا بوده و خوراک سفت و ناگوار را بیشتر تحمل کرده و در مقایسه با همه پرندگان چون کرکی و غیره انسگیری آن بیشتر و یورش آن شدیدتر است. چون مزاج این پرنده سرد است اگر تا ابدالدهر نیز زنده بماند، آب نخواهد نوشید. پایان.(2)

بدان که ابزار شکار حلال دو دسته هستند: جانور و جماد؛ در باره بخش نخست سخن گفتیم و اکنون بخش دوّم مورد بحث است که یا دارای تیغه آهنی است چون شمشیر و نیزه و تیر یا بی تیغه ولی تیز و شکافنده است و یا چون سنگ و

1- . حیاه الحیوان 1 : 77

2- . حياه الحيوان 2 : 44

گلوله گلی و چوب تیز نشده، به قدری سنگین است که میکشد. شکار با آلات بخش نخست چه در اثر زخم بمیرد یا نمیرد حلال است، و نیز چنانچه به پهنا به شکار ضربه خورد. در این باره میان فقهای ما خلاف صریحی وجود ندارد و روایات بسیاری بر آن دلالت دارند.

سلار در المراسم العلیه میگوید: بدان که شکار بر دو دسته است: 1- با سگ آموزش دیده یا یوز و صقر و باز یا تیر و نیزه و شمشیر یا تیرگزی و دام انجام شود. 2- با گلوله و سنگ و چوب شکار صورت گیرد. در مورد نخست اگر سر شکار بریده شود، حلال است. مگر در مورد سگ آموزش دیده که اگر شکار را بکشد، حلال است گرچه به ندرت از آن بخورد، و اگر عادت سگ به خوردن باشد حلال نیست، مگر آنکه زنده بوده و تذکیه شود. شکار با موارد قسم دوم حلال نیست مگر آنکه تذکیه شود با این حال بر خلاف مورد نخست، مکروه است. در باره حرام بودن شکار با کمان گلوله ای روایتی آمده است و در رابطه با جواز خوردن آنچه با تیر یا شمشیر یا نیزه کشته شود به شرط اینکه کشنده بسم اللّٰه گفته باشد نیز روایتی نقل شده است. پایان.(1)

ظاهر سخن وی تردید در حلال بودن شکاری است که از طریق تیر یا شمشیر و نیزه کشته شود، و این قول ضعیف است.

حیوانی که به شیوه دوم کشته شود، حلال است؛ البته به شرط اینکه ابزار شکار ولو به میزان اندک وارد بدن حیوان شده و در اثر آن حیوان بمیرد. اگر ابزار بدن حیوان را پاره نکند، گوشت حیوان حلال نیست.

به شیوه سوم چه حیوان کشته شده زخمی شود و چه نشود، به طور مطلق حلال نیست. فرقی نمیکند که گلوله گلی، سر حیوان را جدا کند و یا عضو دیگر آن را.(2) همانطور که این روایت دلالت میکند: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله به عدی بن حاتم فرمود: از حیوانی که با گلوله گلی شکار شده مخور، مگر آنکه سرش را ببری.

1- . المراسم العلیه : 28

2- . تهذیب 9 : 35 ؛ کافی 6 : 212

در روایت دیگری از ایشان نقل است که فرمود: گلوله گلی شکار را نکشته و دشمن را نمیکاهد، ولی دندان را شکسته و دیده را برآورد.

در المصباح آمده است که معراض بر وزن مفتاح و به معنای تیر بدون پیکان است و در قاموس این واژه بر وزن محراب به معنای تیری بدون پیکان است که دو طرف آن نازک و میانش کلفت بوده و پهنای آن به هدف اصابت میکند. پایان.

مؤلف: در اینجا مقصود این است که تیر به پهنا به شکار اصابت کرده و پیکان ندارد. ابو عبیده از امام صادق عیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: چون با معراض تیر انداختی و تیر بدن شکار را درید، از آن بخور و اگر ندرید و به پهنا به شکار اصابت نمود، مخور.

عدی بن حاتم نقل میکند: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در باره شکار با معراض پرسیدم، ایشان فرمود: اگر با تیزی خود شکار را بکشد، بخور و اگر با قسمت سنگینش کشت، از آن مخور.

حلبی در حدیثی صحیح نقل میکند(1): از امام صادق علیه السّلام در باره شکاری پرسیدم که مردی به آن تیر زده و پهنای تیر به آن اصابت کرده و آن را کشته است؛ در حالی که آن مرد به هنگام تیر انداختن بسم اللّٰه گفته و بخش آهنی پیکان به شکار اصابت نکرده است. ایشان فرمود: اگر با تیری کشته شده است که به آن اصابت نموده، اگر بخواهد میتواند آن را بخورد.

مؤلف: بر مسأله شکار با ابزار جدیدی به نام تفنگ که امروزه باب شده است اشکالاتی وارد است، ولی حلال بودن آن به ویژه اگر به جای سرب قطعات آهنی در آن نهند امر بعیدی نیست؛ زیرا دلیل حلیت عام است و عمومیت سخن امام باقر علیه السلام نیز آن را شامل میشود، آنجا که فرمود: هر که شکاری را با اسلحهای کشت(2) «و راویات بندقه(گلوله) (3) مربوط به وسایلی است که در آن زمان معروف بوده است

1- . الفقیه 3 : 203 ؛ کافی 6 : 212 ؛ تهذیب 2 : 347 - 9 : 33

2- . الوسائل 16 : 288

3- . الوسائل 16 : 235

و مؤید آن مطالبی است که گفته شد مبنی بر اینکه آن شکار نکند...» و احوط آن است که اجتناب کند.

اصحاب در حلال بودن شکار با سگ و تیر شرط کردند که مرگ شکار به سبب زخم وارد از آنها باشد و اگر پس از شکار شدن با ضربه یا دریدن درنده و یا کمک آنها جان دهد حلال نباشد، و از این حکم میتوان چنین برداشت کرد که اگر شکار با حیات مستقره نهان گردد و آن را بیجان یابند حلال نباشد؛ زیرا احتمال دارد به سبب دیگر مرده باشد و آلودگی سگ به خون آن اثری ندارد چه بسا سگ آن را زخم کرده و آفت دیگری هم بدان رسیده باشد، و اگر زخم آن را به حال مذبوح در آورده، هرچند شکار پنهان شده و جان دهد، حلال است و همچنین اگر فرض شود که شکارچی بداند که شکار به واسطه زخمش مرده است. اما چون این فرض بعید بوده است، فقها به طور مطلق حکم به حرام بودن دادهاند و علم در اینجا به معنی ظن غالب است. همینطور است زمانی که شکارچی دریابد که ضربه در محل کشتن شکار بوده و سبب دیگری هم برای مرگ در میان نیست حلال است. این روایت نیز بر آن دلالت دارد: از عدیّ بن حاتم نقل است: به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفتم: ما اهل شکاریم و یکی از ما تیر به شکار پرتاب کرده و شکار دو تا سه شب پنهان میشود و آنگاه شکار را بیجان مییابد. فرمود: اگر اثر تیرت را در آن دیدی و اثر درنده در آن نبود و یقین یافتی که تیرت آن را کشته، بخور.

2. قرب الإسناد: از علی بن جعفر نقل است: از امام موسی کاظم علیه السّلام در باره آهو یا گورخر یا پرندهای پرسیدم که مردی آن را به خاک افکنده و سپس او آن را با تیر زند. ایشان فرمود: اگر شکار پنهان نشده و شکارچی بسم اللّه گفته و تیر انداخته حلال است.(1)

توضیح: در عبارت «إذا سمّی» منظور دومی است که تیر زده و احتمال هر دو نیز وجود دارد و تخصیص به نفر نخست که آن را به خاک افکنده بعید است و روایت اولا دلالت بر حلال بودن گور خر و ثانیا بر شرط پنهان نشدن حیوان

1- . قرب الإسناد : 117

تیرخورده در حلال بودن آن دلالت دارد و گویا چنانچه گفته شد، مقصود زمانی است که [شکارچی] نداند به تیر او جان داده است. ثالثا اگر کسی شکار را به خاک افکنده و دیگری به آن تیر زند، حرام نیست و اشکالی که وارد است اینکه اگر اولی با به خاک افکندن آن را کشته، شرط بسم اللّٰه برای دومی فایده‌ای ندارد و چنانچه مشهور است، با نگفتن بسم الله حرام نمیشود مگر آنکه بسم اللّٰه را مختص به اولی بدانیم. و اگر چنین نشده ولی شکار از حرکت افتاده جانور زنده‌ایست که گرفته شده، پس باید سرش را برید و چنانچه با تیر آن را بکشد، سبب حرمت آن شود و باید زننده تیر ضامن اولی باشد؛ مگر اینکه این گونه بگوییم که پس از به خاک افتادن از حرکت نیفتاده و میتواند بگریزد و تیرزدنش جایز است ولی این بعید است.

در تحریر آمده: اگر اولی آن را تیر زده و در مکانش نگاه دارد و دومی نیز به آن تیر زند، پس اگر تیر اولی کارگر شده و به گلو یا دل آن اصابت نمود، دومی ضمانتی ندارد برایش مگر آنکه با تیرش نقصانی به او رساند و ضامن آن نقصان گردد و حلال میشود. و اگر ضربه اولی کشنده نبود و دومی او را از کار انداخت، حرام است مگر اینکه سرش را ببرد و اگر آن را از کار نینداخت، چنانچه تذکیه شود پس از آن حلال است و اگر به تذکیه اش نرسد، اگر اولی موفق به انجام آن نشود، تمام ارزش آن با مراعات کسر عیبی که اولی بدان رسانده بر عهده دومی است؛ زیرا زخم دومی آن را حرام کرده و غرامت دارد و اگر اولی موفق به تذکیه آن شود ولی کوتاهی کرده و شکار به سبب هر دو زخم بمیرد، نیمی از ارزش آن با مراعات عیب بر عهده دومی است. پایان.

3. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا فرد مسلمانی میتواند به سگ فرد مجوسی آموزش داده و بسم اللّٰه گوید و برای شکار آن را رها کند؟ ایشان فرمود: آری او سگبان است. چنانچه نام خدا بر آن برد عیبی ندارد.(1)

توضیح: در قاموس مکلّب به معنای آموزش دهنده سگ شکاری است

1- . تفسير العيّاشيّ 1 : 293

4. تفسیر عیاشی: از امام علی علیه السّلام نقل است: یوز از شکاریان است و سگان کردی که آموزش گیرند، چون سگ سلوقی باشند.(1)

توضیح: در قاموس سلوق بر وزن صبور به معنای روستایی در یمن است که زرهها و سگان بدان نسبت داده میشوند و یا نام شهری است در کنار ارمنیّه یا منسوب به سَلَقیه، شهری در روم است که به دلیل منسوب شدن تلفظ آن تغییر کرده است. پایان.

ظاهر روایت بر حلال بودن شکار یوز دلالت دارد و همان گونه که دانستی حمل بر تقیه شده و عامی بودن راوی مؤید آن است. در کافی آن را به نقل از سکونی آورده که حضرت علیه السلام فرمود: سگان کردی...(2) و یوز در آن ذکر نشده و ممکن است عبارت نخست، جمله مستقلی باشد و مقصود این باشد که یوز هم از جانوران شکاری بوده، ولی آموزش دیده نیست که شکارش حلال باشد، گرچه این برداشت بعید است. در مسالک آمده: به اجماع فرقی میان سگ سلوقی و غیر آن وجود ندارد.

5. مسائل علی بن جعفر: از برادرش امام موسی علیه السّلام نقل میکند: از ایشان پرسیدم که آیا کسی میتواند کبوتر حرم را در حالی که مُحرم نیست شکار کرده و سرش را بریده و آن را به حرم برده و بخورد؟ فرمود: خوردن کبوتر حرم در هیچ حال شایسته نیست.(3)

توضیح: حکم آن در کتاب حجّ ان شاء اللّٰه خواهد آمد.

6. دعائم الإسلام: امام باقر علیه السّلام از پدرانش نقل میکند: پرنده در آشیان خود در امان خداست. چون پرید، اگر خواهید آن را شکار کنید.

7. امام صادق علیه السّلام: جانداری شکار نشود، مگر آنکه تسبیح را ضایع کرده باشد.

1- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 294
2- . کافی 6 : 205
3- . بحار الأنوار 10 : 251

8. امام علی علیه السّلام فرمود: پرنده‌ای که مالک داشته باشد، چنانچه پرواز کرد و گرفته شود، برای گیرنده اش حلال است. امام صادق علیه السّلام فرمود: مقصود بازها و مانند آنها است؛ زیرا در اصل مباح هستند ولی شکار کبوتر را در شهرها نهی نموده و به شکارشان در قریه ها اجازه دادند.

9. امام علی علیه السّلام: شکار از آنِ کسی است که آن را زودتر به دست آورد.

توضیح: اگر شکار از دستش رها شد در حالی که هدفش این نبوده که مالک پرنده نباشد، در این مسأله اختلافی نیست که وی همچنان مالک شکار باقی میماند، ولی اگر قصد کند که دیگر مالک آن نباشد، در خارج شدن او از مالکیت اختلاف است به دو قول: اول عدم خروج که مشهورتر است. دوم خروج از ملک او، که شیخ در مبسوط آن را برگزیده و دلیل آورده که اصل در شکار ملک نبودن است و ملکیت تنها با در اختیار داشتن حاصل میشود که در اینجا از میان رفته است. ضعف این دلیل واضح است. در فرض سلب ملک از او، کسی که آن را دوباره شکار کند مالکش خواهد شد و مالک نخست نمیتواند آن را از او بگیرد. و در فرض عدم سلب ملک از او آیا قصد رفع ملک یا تصریح به اباحه آن موجب اباحه آن برای دیگری میگردد؟ دو قول است؛ اولی عدم اباحه است به دلیل بقاء ملکیت که مانع از تصرف دیگری است. و قول صحیحتر اباحه بر دیگران است؛ به این معنا که هر کس آن را خورد، خسارتی نباید بدهد ولی تا زمانی که عین آن موجود است مالک میتواند برگشته و آن را بستاند؛ مانند نثار عروسی و چنانچه روایت صحیح باشد مؤید آن است که مختار مبسوط است و گویا نهی از شکار کبوتر شهر از آن روست که غالباً ملک دیگری است و ممکن است حمل شود بر کبوتری که نشانه ملک دارد یا اینکه بر کراهت حمل شود. در یک نسخه به جای قری، عراء آمده؛ یعنی فضای بی پوشش و آزاد و این واژه بدون مدّ به معنای ناحیه و جانب است و مقصود از آن بیابانها است.

10. دعائم الإسلام: از امام علی علیه السّلام در رابطه با سخن خداوند عزّ و جلّ «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» سؤال شد. ایشان فرمود: مقصود آیه سگان است.

منظور از جارح، کسب کننده است چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ یَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ»(1) «جرحتم» در اینجا یعنی کسب نمودید.

11. از آن حضرت علیه السّلام نقل است: شکاری که سگهای آموزش دیده به چنگ آورند، اگر چه آن را کشته باشند قابل خوردن است، ولی آنچه را که سگان آموزش ندیده کشته اند، نمیتوان خورد؛ یعنی چنانچه هنگام فرستادن آنها، بسم اللّه گفته شود و اگر بسم اللّه فراموش شود، خوردن آن اشکالی ندارد.

12. از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل است که خوردن آنچه را که سگان آموزش دیده به چنگ آوردهاند جایز دانستند؛ اگرچه سگان شکار را کشته و از آن بخورند ولی به آنچه پرنده شکاری از آن خورده اجازه ندادهاند.

13. امام باقر علیه السّلام: صقرها و بازها از [جوارح]حیوانات شکاریاند.

14. امام صادق علیه السّلام: یوز آموزش دیده چون سگ است و آنچه به چنگ آورده، حلال است.

15. از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل است که ایشان از شکار سگ سیاه نهی نموده و به کشتن آن دستور دادند؛ به ویژه اگر تماما سیاه رنگ باشد.

16. امام صادق عیه السلام فرمود: تمامی سگها به یک گونهاند و اگر سگ کُردی آموزش ببیند، مانند سلوقی است.

17. از آن حضرت علیه السّلام نقل است: هر کس سگی را بی بسم اللّه فرستد شکارش قابل خوردن نیست؛ یعنی شکاری که بی بسم اللّه از روی عمد کشته شود و اگر آن را فراموش کند و یا نداند پس میتواند آن را بخورد.

18. از آن حضرت علیه السّلام نقل است: ایشان در رابطه با شکاری که سگ گرفته و شکارچی آن را زنده یافته ولی پس از مدتی در آنجایی که سگ شکار را

1- . انعام : 60

گرفته، شکار جان دهد، فرمود: بخور، خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ». اما اگر شکارچی آن را زنده یافته و در ذبح آن تعلل ورزد یا آن را به منزل خود برده و شکار جان دهد و یا سگی که آن را گرفته آموزش دیده نباشد، خوردن این شکار جایز نیست.

19. امام علی علیه السّلام فرمود: شکار سگ فرد مجوسی قابل خوردن نیست؛ مگر آنکه مسلمان آن را گرفته و بر گردنش قلاده بسته و پس از آموزش دادن آن را [به شکار] بفرستد. فرمود: چنانچه مسلمان آن را دنبال شکار فرستد، اگرچه به آن آموزش نداده باشد، خوردن آنچه به چنگ آورده، جایز است.

20. امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردی با شمشیر یا نیزه و یا تیر به شکاری ضربه زده و آن را بکشد، چنانچه نام خدا را به هنگام انجام آن برده باشد، حلال است. از ایشان پرسیدند حکم مردی که به سوی شکار تیر پرتاب کرده و تیر به شکار اصابت نکرده و عدهای پیش افتاده و شکار را پیش از گرفتن او با ضربه های شمشیر خود تکه تکه نمودند چیست؟ ایشان فرمود: خوردن آن حلال است.

21. از امام علیه السّلام در رابطه با گاو نر وحشی سؤال شد که عدهای با شمشیرهای خود بر آن ضربه وارد کرده و بسم اللّٰه گفته و آن را میان خود تکه تکه نمودند، ایشان فرمود: تذکیه شده و حلال است.

22. امام علیه السّلام درباره مردی که به سوی شکار پرتاب کرده و شکار در حالی که تیر یا نیزه در بدنش است تحمل کرده و یا شدت ضربه را تحمل نموده و از دید او پنهان شده و فردا آن را بیجان مییابد، در حالی که تیر یا جای ضربه آن در پیکر اوست و یا اینکه تیر را به نقطه حیاتی او زده و دانسته که به سبب عمل او و نه غیر آن بیجان شده است، فرمود: خوردن آن حلال است. البته از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برای ما روایت شده که فرمود: هر شکاری که زدی و بلافاصله جان داد بخور، ولی آنچه را که نهان شده و سپس جان داد مخور.

اصماء یعنی به شکار اصابت نموده و شکار همان جا بمیرد و انماء به این معناست که به شکار اصابت نموده اما شکار پنهان شده و سپس بمیرد. این گفتار

مبهمی است که نهی برای تأدیب است یا به صورت شک در اینکه بی جان شدن شکار به سبب اقدام او بوده است یا نه، و آنچه از امام صادق علیه السّلام آوردیم تفسیر آن است و تردیدی نیست که اگر شکارچی بداند که خودش کشته، حلال است.

23. از امام علی علیه السّلام و نیز از امام صادق علیه السلام نقل است: ایشان در رابطه با شکاری که شکارچی زده و شکار تحمل کرده و در آب یا آتش افتد یا از بلندی پرت شود و بمیرد، فرمود: نمیتوان خورد مگر آنکه زنده اش پیدا شده و سرش را ببرند.

24. امام باقر علیه السّلام فرمود: هر چه با سنگ و گلوله و مانند آن کشته شود، حرام است مگر آنکه زنده به دست آمده و تذکیه شود.

25. از امام صادق علیه السّلام نقل است که ایشان از شکار با تیر بی پیکان اکراه داشتند مگر آنکه [شکارچی]جز آن تیری نداشته باشد.

معراض تیری است که پیکانی ندارد و در نتیجه به پهنا میرود.

26. از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل است که ایشان از شکار مجوسی و از ذبیحه آنان نهی نمود.

مقصود شکاری است که پیش از آنکه به حالت زنده تذکیه شود آن را کشتند و یا سگانی که فرستادند آن را کشتهاند.

27. امام علی علیه السّلام فرمود: آنچه در دام افتد و در آن جان دهد مردار است و آنچه زنده یابند، پاک و حلال است.

توضیح: اینکه گفته: و الجارح، گویا از کلام مؤلف است و همچنین «یعنی فی المواضع» «و هذا خصوص» و اینکه سگ بهیم یعنی سیاه یک رنگ را استثناء کرده از روایت کلینی و شیخ گرفته(1) که سکونی از قول امام صادق علیه السلام آورده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سگ سیاه یک رنگ شکارش حرام است؛ زیرا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله دستور به کشتن آن دادند.

1- . کافی 6 : 206 ؛ تهذیب 9 : 80

گفته او: «و إن أرسله» ظاهر آن است که مضمون حدیث دیگری است که گذشت. و در رابطه با «ذکاه وحیه» در مصباح آمده است که الوحا به معنی کم و زیاد شدن سرعت است و وحی در «موت وحی» هم وزن و هم معنای سریع است و در اینجا فعیل به معنای مفعول میباشد و «ذکاه وحیه»» یعنی ذبح کردن سریع. در المغرب نیز مانند آن آمده است و «القتل بالسیف أوحی» یعنی کشتن با شمشیر سریعتر است. این واژه در اغلب نسخههای تهذیب، با حرف جیم و همزه و به صورت وجیئه آمده است. «وجأته بالسکین» یعنی با چاقو به آن ضربه زدم و گویا مصحّف است.

در نهایه آمده است: «کل ما أصمیت و دع ما أنمیت»، اصماء به این معناست که شکار را در جای خود بکشی و معنای آن سرعتِ خروج روح است؛ از آن رو که به شتابنده، صمیان گویند. انماء نیز به این معناست که ضربهای به آن وارد کنی که همان لحظه به مرگ منتهی نگردد. زمانی میگویند: «أنمیت الرمیه و نمت بنفسها». معنای حدیث آن است که اگر با سگ یا تیر یا غیر آن دو، شکار نمودی و شکار در برابر چشمان تو جان میدهد، پس آن را میتوانی بخوری. اما اگر پس از ضربه از مقابل چشمان تو غیب شده و پس از آن جان داد، آن را رها کن؛ زیرا نمیدانی که آیا به واسطه شکار تو مرده است یا به سببی دیگر.(1)

پایان.

ظاهر عبارت «إلا أن لا یکون» بر جواز شکار با تیر بی پیکان در حال اضطرار و نبودن ابزار دیگر دلالت میکند. کلینی و شیخ(2) با سندی حسن مانند صحیح از حلبی نقل میکنند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با شکاری که معراض بر زمین افکنده پرسیدند. ایشان فرمود: اگر او جز معراض تیری ندارد و نام خدا بر آن برد، آنچه کشته حلال است و اگر غیر از آن تیری دارد، حلال نیست.

در روایت دیگری این دو از امام باقر علیه السّلام نقل میکنند:(3) اگر همان تیر را داری و برای همین آن را ساختی، اشکالی ندارد.

1- . نهایه 2 : 300

2- . الفقيه 3 : 203 ؛ تهذيب 9 : 35 ؛ کافی 6 : 212
3- . تهذيب 9 : 35 ؛ کافی 6 : 212

کسی این تفاصیل را نیاوردهاست؛ زیرا چنانچه دانستی اگر تیر، پیکان داشته باشد، گفتهاند مطلقا شکار آن حلال است و اگر ندارد مطلقا حرام است و ممکن است حمل روایت بر استحباب و بر اینکه آهن دارد یا تعبیر «آن را ساختی» کنایه از آهن داشتن آن باشد. و در صورتی که معراض شکار را ندرد و ضرورتی وجود نداشته باشد، احوط اکتفاء نکردن به معراض است.

شیخ در صحیح از امام صادق علیه السّلام نقل میکند که ایشان فرمود: وقتی با معراض تیر انداختی و آن شکار را درید، بخور و اگر ندرید و به پهنا به شکار اصابت نموده و آن را کشت، مخور.

میگویم: در روایات و کتب فقهای ما این واژه با خاء نقطه دار و راء بی نقطه [یعنی به صورت خرق] آمده است و در روایات عامه با زاء. در نهایه از عدی نقل است، که گفتم: ای رسول خدا! ما با معراض تیر پرتاب میکنیم. ایشان فرمود: آنچه تیر در آن فرو رفته بخور و آنچه به پهنا به شکار اصابت نموده، مخور. «خزق السهم و خسق» یعنی تیر به شکار اصابت نموده و در آن فرو رفت. «سهم خازق و خاسق» نیز به کار میبرند. پایان.(1)

هر شکاری که به واسطه دام و تله کشته شده یا بدنش قطع شود، در حرام بودن آن اختلافی وجود ندارد.

28. خلاف: عدی بن حاتم روایت میکند که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سگی را که آموخته و رها کردی و بر آن بسم اللّٰه گفتی هر چه را برایت به چنگ آورد بخور، گفتم: حتی اگر آن را بکشد؟ فرمود: اگر آن را کشته ولی از آن نخورد، پس برای تو نگه داشته است. گفتم: یا رسول اللّٰه! من سگ خود را به دنبال شکار رها کردم، فرمود: اگر به هنگام فرستادن آن بسم اللّٰه گفتی، [از شکار آن] بخور، وگرنه مخور، گفتم: من سگ خود را فرستادم و بر شکار سگ دیگر یافتم! فرمود: مخور، تو برای سگ خود بسم اللّٰه گفتی.(2) گفتم: یا رسول اللّٰه، اگر شکار کنیم و یکی از ما تیر به شکار زند و شکار دو شب تا سه شب از او نهان گردد و آن

1- . نهایه 1 : 327

2- . الخلاف 2 : 202

را بیجان یابد در حالی که تیرش در تن او است [حکمش چیست]؟ فرمود: اگر اثر تیرت را در آن یافتی و اثر درندهای در آن نیست و دانستی که تیر تو آن را کشته، بخور.(1) نقل میکند: از رسول خدا در باره شکار پرسیدم، ایشان فرمود: اگر به سوی شکار تیر انداختی و نام خدا را بردی و آن را کشت، بخور و اگر در آب افتاد و جان داد، مخور؛ زیرا نمیدانی آب آن را کشته یا تیر تو.(2)

مؤلف: علی رغم اینکه سند این روایت عام است، آن را آوردم؛ زیرا عدی از اصحاب خاص امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و در غزوات حضرت به همراه ایشان بود. فضل بن شاذان میگوید: او از پیشگامانی است که به امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کردند، و نیز به این سبب که این روایت در منطوق و مفهوم، احکام بسیاری دارد و فقهاء به بیشتر آنها فتوا دادند و روایات بسیاری از طرق ما مؤید آن است و در گذشته آنها را بیان کردیم و از این پس نیز خواهد آمد.

29. شهاب: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر که دنبال شکار رود دچار غفلت شود.

ضوءالشهاب: به این معناست - اللّٰه اعلم - که اگر کسی به دنبال شکار رفته و دل به آن بندد، این شکار او را از عبادات واجب باز میدارد، و شکی نیست که شکار شیفتگی و حرص و شهوت دارد و انسان را از همه امور مهم بازداشته و از عبادات روی گردان کند، و میتواند شکار کنایه از طلب دنیا باشد یعنی حضرت می فرماید: هر که به دنبال شکار کردن دنیا است، دچار غفلت است، یعنی هر کس که خود را وقف کالای دنیا کرده و آن را کار مهم خود قرار دهد گویا به دنبال شکار میدود.

30. صحیفه الرضا: از امام صادق علیه السّلام نقل است که ایشان از کنار یک شکارچی گذر کرده و فرمود: ای شکارچی، بیشتر چه چیزی در دام تو میافتد؟ گفت: پرنده جوجه دار. نقل است که ایشان در حالی که میگفتند: عیال دار هلاک است، گذر کردند.

1- . الخلاف 2 : 203

2- . الخلاف 2 : 304

توضیح: الزاق پرنده جوجهداری است که به جوجهاش غذا میدهد. زق الطائر یعنی پرنده به جوجهاش غذا داد.

31. قرب الإسناد: مسعده بن زیاد نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با شکار سگان و بازها و تیر سؤال شد. ایشان فرمود: آنچه سگ آموزش دیده شکار کند و بسم اللَّه گفته شده، از آن بخور؛ اگرچه آن را کشته و از آن خورده باشد. فرمود: شکاری را که با شمشیر و سنگ و نشّاب و معراض زده شده مخور، مگر آنچه تذکیه شود. آنچه را که باز و صقر و سایر پرندگان شکار میکنند، مخور مگر آنچه از آن تذکیه شده است.(1)

توضیح: عبارت «و الرمی» در بیشتر نسخه ها چنین است و گویا تصحیف است و بر فرض صحت آن، امام علیه السلام پاسخ آن را ندادند و ممکن است رمی بر وزن غنی خوانده شود که در این حالت به معنای ابری است که بارانش درشت است و مقصود چیزی است که به واسطه صاعقه فرو میریزد. رمی میتواند به معنای سنگی باشد که کودکان پرتاب میکنند و این نیز معنای مناسبی است. ممکن است با فتحه باشد که به معنای گلولههای گلی و سربی است. در قاموس آمده: نشاب با ضمه به معنای چوبه تیر و مفرد آن نشابه است و با فتحه نیز از آن گرفته شده و درباره آن سخن گفته شد.

32. قرب الإسناد: از امام علی علیه السّلام نقل است که فرمود: شکار سگ آموزش دیده حلال است؛ چه سگ از آن خورده باشد یا نخورده باشد، و چه آن را کشته باشد یا نکشته باشد.(2)

33. خصال: از امام صادق علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای علی! سه چیز دل را سخت کند: گوش دادن به لهو، شکار رفتن و رفتن به خانه سلطان.(3)

1- . قرب الإسناد : 39 - 40
2- . قرب الإسناد : 51
3- . الخصال

34. خصال: امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکنند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چهار چیز دل را تباه کرده و در آن نفاق رویاند، همانگونه که آب درخت را میرویاند: گوش دادن به لهو و سخنان زشت، رفتن به در خانه سلطان و به دنبال شکار رفتن.(1)

توضیح: البذاء به معنای فحش و سخن قبیح است.

35. مجالس ابن الشیخ: ابوهریره از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل میکند که فرمود: هر که بیابانگرد باشد جفا کند و هر که دنبال شکار رود غافل گردد، و هر که ملازم سلطان شود فریب خورد، و به او نزدیک نشود مگر آنکه به همان اندازه از خدا دور گردد.(2)

توضیح: در نهایه عبارت «من بدا جفا» به این معناست که هر کس صحرا نشین شود، جفا و خشونت اعراب به [اخلاق] او وارد شود.(3)

آمده است: «من اتبع الصید غفل» یعنی قلبش مشغول شکار شده و به گونهای بر آن احاطه یابد که باعث غفلت وی شود.(4)

در الفائق، «بدوت أبدو» یعنی به بیابان رفتم، و «جفا» یعنی به دلیل تنهایی و دور افتادن از مردم، جفا و خشونت اعراب به [اخلاق] او وارد شود. «غفل» یعنی شکار قلب او را به خود مشغول کرده و غافل ساخت به گونهای که غافل گشت. منظور چیزی نیست که مردم نادان میپندارند مبنی بر اینکه وحش چارپایان جنی هستند و هر کس با آنها رو برو شود، وی را پریشان عقل و غافل میسازد. پایان.

طیبی میگوید: هر کس مشغول لهو و طرب شود، غافل گردد؛ زیرا این دو از قلب مرده برمیآیند و شکار رفتن برای کسب روزی، حلال است. پایان.

مؤلف: شاید مقصود این است که اگر برای حرص و طمع به شکار رود، از مهلکه های درون راهها غافل شده و خود را به خطر اندازد.

1- . الخصال 1 : 227
2- . الأمالی 1 : 270
3- . نهایه 1 : 81

4- . نهايه 3 : 176

36. علل: از امام علی علیه السّلام نقل است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: دنبال شکار نروید که دچار غفلت خواهید شد.(1)

توضیح: «علی غِرّه» همانگونه که در روایت پیشین آمده است، یعنی در این حالت در برابر مهلکههایی که در مقابل شما قرار دارد، غفلت میکنید. گویا مقصود به دنبال شکار رفتن تا مسافتهای دور است، و یا از غرر و به معنای هلاکت است؛ یعنی در معرض هلاکت هستید. در برخی نسخهها «علی غیره» و گویا تصحیف است.

37. معانی الأخبار: روایت است که «عاد»(متجاوز)[در آیه شریفه] یعنی دزد و «باغ»(ستگر) یعنی کسی که جویای شکار است، که برای این دو نه قصر نمودن نماز در سفر جایز است و نه خوردن مردار در حال اضطرار.(2)

38. قرب الإسناد: از علی بن جعفر نقل است که از امام موسی علیه السلام پرسیدم: مردی با گورخر یا آهوئی برخورد کرده و با شمشیر به آن زده و آن را دو نیم کرده است. آیا خوردن آن حلال است؟ فرمود: آری، به شرطی که بسم اللَّه گفته باشد. همچنین پرسیدم اگر مردی به گورخر یا آهویی رسیده و با شمشیر به آن ضربه زده و آن را به خاک افکند، آیا حلال است؟ فرمود: اگر زنده اش یافت و سرش را برید، حلال است و اگر پیش از رسیدن جان داد نیز قابل خوردن است.(3)

تبیان: در مسالک آمده است: اگر شکار را با ابزاری مانند شمشیر زده و عضوی از آن را ببرد، اگر آنچه باقی مانده در دسترس است و حیات مستقر دارد، در حرمت بخش بریده شده اشکالی وارد نیست؛ زیرا قسمتی جدا شده از موجود زنده پیش از تذکیه است و اگر حیات مستقره در آن نمانده، بنا بر مقتضای احکام شکار، همه بخشهای آن حلال است؛ زیرا به واسطه شکار کشته شده و تمامی قسمتهای آن حلال است و اگر آن را دو نیم کرد گرچه دو قسمت مساوی نباشند، اگر هیچ کدام نجنبیده یا هر دو چون حیوان ذبحشده بجنبند، حلال هستند؛ خواه خون معتدل

1- . علل الشرائع 2 : 280
2- . معانی الأخبار : 214

3- . قرب الإسناد : 117 - 118

از هر دو یا یکی بیرون جهد یا نه. همچنین است اگر تنها یکی از دو قسمت مانند حیوان ذبحشده بجنبد در این حکم فرقی نمیکند که سر حیوان در این قسمت باشد یا قسمت دیگر. اگر یکی از آن دو به گونهای میجنبد که نشانه زنده بودن است، که آن همان بخشی باشد که سر دارد. اگر با همان زخم نخست آن را از پای درآورده و به دست آورده، باید سرش را ببرد و سایر زخمها کفایت نمیکنند و این قسمت با تذکیه حلال شده و بخش دیگر حرام خواهد بود و اگر از پا در نیامده و نرسیده او را تذکیه کند و زخم کاری دیگری بر آن وارد کند، آنچه شکار شده حلال و بخش جدا شده نخست حرام است، و اگر به سبب هر دو زخم جان داد، حلال بودن آن دو وجه دارد که قول نیکوتر عدم حلیت است و اگر بر اثر همان زخم نخست پس از گذشت زمانی جان داد و نتوانست سرش را ببرد، باقیمانده بدن آن حلال است و در قطعه پیشین دو وجه است و اگر در مورد قبلی بگوئیم حلال است، در اینجا أولی به حلیت است. ولی اصحّ حرمت آن است. این مواردی است که احکام صید با چشم پوشی از روایات شاذّه، اقتضا میکند. اما در این مسأله اقوال پراکندهای مستند به اعتبارات یا روایات شاذه وجود دارد که دچار ضعف و قطع و ارسال اند. از جمله اینکه: 1. اگر فقط نیمی از آن بجنبد تنها همان نیمه حلال است نه دیگری و شرط حلال بودن هر دو، جنبیدن هر دو است یا عدم جنبیدن

هر دو به شرطی که خون از آنها خارج شود، و این قول شیخ است در نهایه.

2. حلال بودن هر دو مشروط است که برابر باشند و در صورت عدم برابری، آن تکه که سر دارد اگر بزرگتر است حلال بوده و حرکت و خونریزی شرط نیست و این هم قول شیخ است در دو کتاب فقه او.

3. شرط حلال بودن، حرکت و خونریزی در هر دو نیم است و وقتی فقط یک نیمه شرط را داشته باشد، تنها همان حلال است و دیگری رها میشود و اگر یکی از آن دو نجنبد، حرامند و این قول قاضی است.

4. اگر هر دو برابرند خونریزی شرط حلال بودن است و اگر خونی خارج نشد اگر نیمی که سر دارد بزرگتر است، آن حلال است نه دیگری و اگر یکی از آنها حرکت کند همان حلال است و این قول ابن حمزه است.

و محقق و عده‌ای گفته‌اند هر دو نیمه مطلقاً حلالند؛ به شرطی که در آنکه حرکت دارد، حیات مستقره نباشد و این قول اقوی است. پایان.

خلاصه آنکه نهایت اشکال بر این مسأله وارد است و صحیحه حلبی و همچنین این روایت، دلالت بر حلیت مطلق دارند و نتیجه جمع میان روایات این است که اگر به دو نیم برابر تقسیم شوند و عرفاً تفاوت زیادی نداشته باشند، هر دو حلالند؛ مگر آنکه تنها یکی حرکت کند نه دیگری که در این صورت آن بخش جنبنده حلال است، و اگر میان آنها تفاوت بسیار باشد، نیمه بزرگتر اگر سر دارد حلال است نه نیمه کوچکتر و اگر برعکس است هر دو حلالند. با این وجه جمع میان روایات ممکن است و اللّٰه یعلم، و این روایت بر جواز شکار کردن با شمشیر و حلال بودن گور خر دلالت دارد.

عبارت «إذا أدرک ذکاته» یعنی آن را زنده یافته و سر برید.

39. تفسیر علی بن ابراهیم: در آیه «يَسْئَلُونَكَ ما ذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»(1) {از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و [نیز صید] حیوانات شکارگر که شما به عنوان مربّیان سگ های شکاری، از آنچه خدایتان آموخته، به آنها تعلیم داده اید [برای شما حلال شده است]. }مقصود تنها شکار سگهای آموزش دیده است؛ که خداوند چنانچه شکار را یافتی و سگ آن را کشته باشد، آن را حلال نموده و فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»

ابو بکر حضرمی نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با شکار بازها، صقرها، یوزها و سگها پرسیدم، ایشان فرمود: نخورید مگر آنچه را که سر بریدید، به جز سگها [که شکارشان بدون ذبح نیز خورده شود]. گفتم: اگر سگان شکار را کشته باشند چطور؟ فرمود: بخور؛ زیرا خداوند میفرماید: «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»(2) {پس از آنچه

1- . مائده / 4
2- . مائده / 4

آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید، و نام خدا را بر آن ببرید، و پروای خدا بدارید که خدا زود شمار است. } سپس فرمود: تمامی درنده ها شکار را برای خود میگیرند جز سگهای آموزش دیده که برای صاحب خود میگیرند. فرمود: هنگامی که سگ آموزش دیده را فرستادی، نام خدا را بر آن ببر که همین به منزله تذکیه(ذبح) آن شکار است.(1)

40. القصص: امام صادق علیه السّلام فرمود: کبوتر ورشانی بر درختی تخم می نهاد و مردی می آمد و جوجه هایش را که درشت شده بودند میگرفت. آن ورشان به خداوند متعال ناله و شکایت نمود. خداوند فرمود: من به جای او تو را کفایت میکنم. حضرت میفرماید: ورشان تخم نهاد و آن مرد با دو قرص نان آمد و از درخت بالا رفت و گدائی در برابرش آمد و یکی از آن دو نان را به او داد. سپس بالا رفت و دو جوجه را گرفته و پایین آورد. خداوند به سبب صدقه ای که داد او را به سلامت داشت.

توضیح: گویا [این روایت] چنانچه اصحاب گفتهاند، به کراهت گرفتن جوجه ها از آشیانه شان اشاره دارد، و در روایات نیز آمده است. در دروس آمده: شکار کردن پرنده و حیوان وحشی در شب و گرفتن جوجه ها از آشیانه شان کراهت دارد.

41. محاسن: ابن راذان فرّوخ به امام محمدتقی علیه السّلام نامه نوشته و از ایشان پرسید: مردی که قصد شکار ندارد و هدفش ورزشکردن است اگر به دنبال شکار بدود، حکمش چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد مگر آنکه بیهوده باشد.(2)

توضیح: در قاموس گوید: الرکض: تکان دادن پا و دفع کردن و تحریک اسب برای دویدن. و فعل آن مثل نصر صرف می شود.

اینکه گفت: قصد شکار ندارد، دو احتمال دارد: اول اینکه نمیخواهد شکار کند ولی دنبال آن میدود. دوم اینکه مقصودش از شکار کردن نه بازی و لهو و نه

1- . تفسیر علیّ بن إبراهیم : 151
2- . محاسن : 628

خود شکار است و تنها هدف او تندرستی و ورزش، و هضم خوراک و دفع فضولات بدن است. قول دوم از نظر معنا و قول نخست از نظر لفظ حدیث روشن تر است.

جواز این گونه شکار از محتوای سخنان اصحاب به دور نیست؛ زیرا به حرمت شکار برای بازی و خوش گذرانی و حلال بودن آن برای روزی و تجارت حکم دادهاند و طبق دلایلشان بر حرمت اوّل و جواز دوّم اینگونه شکار و امثال آن نیز باید روا باشد.

در تذکره آمده است: کسی که بیهوده سفر رود، مانند کسی که از روی خوش گذرانی و بیهوده از روی تفریح به شکار رود و چنین کسی از نظر علمای ما نمازش شکسته نیست؛ زیرا لهو، حرام و سفر برای آن گناه است و اگر شکار برای خوراک خود و عیالش باشد، قصر نماز واجب است؛ زیرا کار او مباح است و اگر برای تجارت باشد نیز نمازش را شکسته و روزهاش را افطار میکند. زیرا آن نیز مباح است. پایان. روشن است که قصد ورزش هم مباح است.

42. فقه الرضا: امام علیه السلام فرمود: بدان- خدا به تو رحم کند- که چون پرنده به پرواز آید، از آنِ کسی باشد که آن را بگیرد؛ مگر آنکه صاحب معلومی داشته باشد که باید به او بازگرداند. و نمیتوان جوجه را از لانه اش در کوه، یا چاه یا نیزار گرفت تا زمانی که پرنده شود. زمانی که میخواهی سگ را به دنبال شکار فرستی بسم اللّٰه بگو، و اگر شکار را زنده یافتی، سرش را ببر و اگر سگ آن را کشته از آن بخور؛ گرچه از آن خورده باشد، چرا که خداوند فرمود: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» و اگر کارد نداری تا سر شکار را ببری سگ را با بسم اللّٰه بر شکار روانه کن تا آن را بکشد و از آن بخور، و اگر سگت را دنبال شکار فرستادی و سگ دیگری در گرفتن شکار با او شرکت کرد از آن مخور، مگر آنکه آن را زنده یابی و سرش را ببری، و اگر به آن تیر زدی و بسم اللّٰه گفته ای و جان داده حلال است؛ به شرط اینکه تیر، پیکان آهنی داشته باشد. اگر فردای آن روز شکار را یافتی و تیرت در بدن آن است و میدانی که تیر تو آن را کشته، حلال است. اگر بر سر کوه بود و به آن تیر زدی و تیرت به آن اصابت نمود و در آب افتاد، به شرط اینکه سرش از آب بیرون باشد، حلال است و اگر سرش زیر آب رفته حرام است، و مخور از آنچه

که با باز، صقر، یوز یا عقاب و غیر آن شکار کرده‌ای؛ مگر آنکه آن را زنده یابی و سرش را ببری؛ جز سگ آموخته که خوردن آنچه کشته و در آن بسم اللّه گفتی اشکالی ندارد.(1)

بیشتر این فصل را شیخ صدوق در فقیه بیان نموده است.(2)

توضیح: «إذا ملک جناحه» یعنی تا وقتی که در پرواز مستقل شود، پس قید برای کراهت شکار پیش از آن است که این احتمال بعید است؛ یا مقصود این است که پر آن بریده نباشد که نشانه مملوک بودن آن است و گیرنده مالک آن پرنده نخواهد شد، مگر بعد از تعریف آن و همچنین است اگر پرنده زخمی باشد. بنا بر ظاهر روایت، اصل، مباح بودن پرنده پس از پرواز است؛ اگرچه بداند که مالکی داشته است، مگر اینکه او را دقیقا بشناسد که در این صورت باید به او [صاحبش] برگرداند، ولی من قائلی به این حکم ندیده‌ام. و گفته‌اند: مقصود از پرنده شدن، جدا شدن او از لانه است و غرض این است که پیش از آن شکار پرنده با تیر و مانند آن جایز نیست زیرا نیروی گریز ندارد. بعید بودن این احتمال پوشیده نیست.

عبارت «سمیت علیه» با تقدیر «قد» حال است یعنی اصل عبارت این گونه بوده است: در حالی که هنگام ارسال سگ بسم الله گفته باشی. که در این صورت دیگر نیاز به گفتن بسم الله مجدد نیست.

«فشارکه کلب آخر» یعنی سگ دیگری که آموزش ندیده یا برای رها کردنش بسم اللّه گفته نشده است. در صورتی که یقین حاصل شد که هر دو سگ جان شکار را گرفتند و یا اینکه دانسته نشود که کدام یک شکار را بیجان کرده است و اگر بداند همان سگ آموزش دیده و با بسم اللّه رهاشده، جان شکار را گرفته زیانی ندارد. مؤید این قول، روایتی است که در صحیح از امام صادق علیه السّلام آمده که فرمود: اگر با آن سگی را یافت که آموزش ندیده است، از آن نخورد.(3)

1- . فقه الرضا : 40
2- . من لا یحضره الفقیه 3 : 205
3- . کافی 6 : 203 ؛ تهذیب 9 : 26

ابی بصیر نقل میکند: از امام علیه السّلام پرسیدم: مردمی سگ های آموزش دیده خود را برای شکار رها کرده و بسم اللّٰه نیز گفتند، و چون سگها رفتند، سگ بیگانه ای وارد آنها شد که صاحب آن را نمیشناسند و همه سگها در شکار کردن شریک شدند، [حکم شکار آنها چیست؟] فرمود: از آن نخورید؛ زیرا نمیدانید که سگ آموزش دیده آن را گرفته است یا نه. (1)

اینکه فرمود: «به شرط اینکه در تیر، پیکان آهنی باشد» در صورتی است که بی پیکان با تیزی خود ندرد؛ چنانچه گذشت.

عبارت: «و إن رمیت» در فقیه به صورت «إن رمیته» آمده است؛ یعنی اگر آن را بر کوه تیر زدی و افتاد و جان داد، مخورش و اگر تیرت به آن اصابت نموده و در آب افتاد و جان داد به شرطی که سرش بیرون آب باشد، آن را بخور و اگر در آب باشد مخورش و میان اصحاب مشهور است که اگر از کوه پرت شود یا در آب افتد و جان دهد حلال نیست. آری اگر حیات مستقره نداشته باشد، حلال است.

در صحیحه حلبی آمده است: از امام صادق علیه السّلام درباره مردی سؤال شد که شکاری را که بر کوه یا دیواری قرار داشته، زده و تیر شکار را میدرد و شکار جان میدهد، ایشان فرمود: حلال است ولی اگر به سبب تیر تو در آب افتاده و بمیرد، آن را مخور. (2)

سماعه (3) از عبد الرحمن بن (4) حجاج روایتی مشابه را نقل میکند که امام علی علیه السّلام فرمود: از شکاری که در آب افتاده و جان داده مخور.

در مسالک آمده است: حلال نبودن زمانی است که بدانی مرگ شکار به سبب هر دو یا غیر تیر است و یا اینکه شک داشته باشی، و اگر بدانی که بیجان شدن آن تنها بر اثر تیر بوده است، حلال است چون مقتضی موجود و مانع مفقود است؛ اگر چه افتادن در آب و پرت شدن، آن را زودتر بیجان سازد و شیخ صدوق و پدرش

1- . کافی 6 : 206 ؛ تهذیب 9 : 26

2- . كافى 6 : 215 ؛ تهذيب 9 : 38
3- . كافى 6 : 215 ؛ تهذيب 9 : 38
4- . كافى 6 : 215 ؛ تهذيب 9 : 37

حلال بودن آن را مشروط دانستند به اینکه سرش از آب بیرون باشد و جان دهد و عیبی ندارد؛ زیرا اگر خلاف آن معلوم نباشد، نشانه آن است که با تیر کشته شده است.

43. سرائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون تیر به شکار زدی و آن را یافتی در حالی که جز اثر تیرت اثر دیگری در آن نبود و دیدی جز تیرت آن را نکشته، چه از تو نهان شده باشد یا نه، بر تو حلال است.(1)

44. تفسیر عیاشی: ابو بکر حضرمی نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام راجع به شکار بازها، صقرها، یوزها و سگها پرسیدم، ایشان فرمود: از شکار هیچ کدام مخور جز شکار سگها. گفتم اگر سگ شکار را کشته باشد، فرمود: حلال است؛ زیرا خداوند میفرماید: «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»(2)

45. تفسیر عیاشی: ابو عبیده نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با مردی پرسیدند که سگ آموزش دیده را رها کرده و بسم اللّه گوید؟ فرمود: حلال است؛ اگر چه سگ شکار را گرفته و کشته باشد. اگر با آن، سگ آموزش ندیدهای باشد، شکار حلال نیست، گفتم: صقر و عقاب و باز چطور؟ فرمود: اگر آن را زنده یافته و سر ببری، حلال است و اگر به تذکیه اش نرسیدی، از آن مخور، گفتم: یوز چون سگ نیست؟ فرمود: نه، تنها سگ است که آموزش میبیند.(3)

46. تفسیر عیاشی: سماعه نقل میکند: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم در شکار باز و صقر فتوا میداد و ما هم فتوا [به حلیت] میدادیم [زیرا] نگران بودیم[و تقیه میکردیم] ولی اکنون نگران نیستیم[و تقیه نمیکنیم]. پس شکار این دو حیوان حلال نیست؛ مگر آنکه زنده پیدا شده و تذکیه شوند. در کتاب علی علیه

1- . السرائر : 464
2- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 294 ؛ الوسائل 16 : 208
3- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 294 ؛ الوسائل 16 : 207

السّلام آمده است که خداوند متعال فرمود: «ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ» و آنها سگانند.(1)

توضیح: مقصود از «فهی الکلاب» حیوانات شکاری است که در آیه ذکر شده است و مراد همان سگانند که فرمود «مکلبین». محدث استرآبادی - رحمه الله - می گوید: یعنی مقصود از واژه مکلبین سگان است، و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت دیگری است که مؤید آن است و از اینجا در مییابیم که قرائت علی علیه السّلام با فتحه لام است در حالی که قرائت معروف با کسره لام است. پایان.

مؤلف: نیازی به این تکلف و تغییر قرائت مشهور نیست.

47. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: جز سگان از آنچه یوزها و صقرها و مانند آنها شکار کنند، مخور؛ مگر آنچه را که یافته و تذکیه نمودی؛ زیرا خداوند فرموده است: «مکلبین» و هر چه جز سگ شکارش حرام است؛ مگر آنکه آن را دریافته و تذکیه کنی.(2)

48. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام نقل میکند: در کتاب علی علیه السلام آمده است که خداوند فرمود: «إِلّا ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» و آنها همان سگانند.(3)

49. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا شکاری که سگ آن را گرفته است و شکارچی رهایش میکند تا جان دهد، حلال است؟ ایشان فرمود: آری بخورش؛ زیرا خداوند میفرماید: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»(4)

توضیح: این مختصری از صحیحه جمیل است که در حکم نهم آمده است و سخن درباره آن به میان آمد.

ص: 316

1- . تفسير العيّاشىّ 1 : 294 ؛ الوسائل 16 : 220
2- . تفسير العيّاشىّ 1 : 295
3- . تفسير العيّاشىّ 1 : 295
4- . تفسير العيّاشىّ 1 : 295

50. تفسیر عیاشی: از امام علیه السّلام پرسیدند آیا شکاری که سگ آن را گرفته و مرد رسیده و آن را گرفته و در دست او جان دهد حلال است؟ فرمود: آری، خداوند میفرماید: «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ».(1)

توضیح: گویا منظور این است که [شکار] حیات مستقره ندارد - بنا بر طریقه فقها - یا فرصت سر بریدن آن وجود ندارد و یا بنا بر قولی، ابزار ذبح نیست، یا اینکه سگ آن را کشته باشد - بنا بر قولی که گوید در این صورت حلال است - ولی این احتمال بعید است.

51. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» فرمود: خوردن شکاری که سگ گرفته و از آن نخورده اشکالی ندارد، و اگر پیش از آنکه شکار را بیابی سگ از آن خورده، حلال نیست.(2)

52. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: یوز پلنگ جزء حیواناتی است که خداوند فرمود: «مكلّبين».(3)

53. تفسیر عیاشی: ابان بن تغلب نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از آنچه سگ برایت نگه داشته بخور؛ اگرچه یک سوم آن به جا مانده باشد.(4)

54. الهدایه: هر آنچه سگ آموزش دیده شکار کرده حلال است؛ گرچه آن را کشته و از آن خورده و جز یک تکه از آن نمانده باشد و از شکار باز، صقر، یوز و عقاب مخور مگر آنکه برسی و سرش را ببری، و هر کس سگ خود را به دنبال شکار فرستد و عمداً بسم اللّه نگوید و به شکار دست یابد، خوردن آن حلال نیست؛ زیرا خداوند عز و جل میفرماید: «وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» و اگر بسم اللّه را فراموش کرده، هنگام خوردن بسم اللّه گوید و در ذبح کردن نیز این گونه

1- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 295
2- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 295
3- . تفسیر العیّاشیّ 1 : 295

4- . تفسير العيّاشيّ 1 : 295

است و خوردن گوشت گور خرها اشکالی ندارد، و نیز خوردن شکاری که در شب شکار شده نیز بلا اشکال است و شکار کبوتر در شهرها، و گرفتن جوجه تا زمانی که پرنده نشده است، از آشیانه های کوه، چاه و نیزار جایز نیست.(1)

توضیح: عبارت «فلیسم حین یأکل» حمل بر استحباب گفتن بسم الله به هنگام خوردن میشود، درباره گورخر فرمود: خوردن آن اشکالی ندارد؛ یعنی کار حرامی نیست یا مقصود این است که کراهتِ عمل به خوردن گوشت سرایت نمیکند، ظاهر «لا یجوز» دال بر حرمت است و ندیدم کسی قائل به آن باشد، و در مقنع هم چنین گفته است. و حمل نمودن آن بر شکار با سگ و تیر و مانند آنها بعید است، آری ممکن است منظور از آن، کراهت شدید باشد.

در مختلف آمده است: گرفتن جوجه از لانه هاشان ناپسند است. شیخ صدوق و پدرش گفتهاند: گرفتن جوجه ها از آشیانه هاشان در کوه و چاه و نیزار تا زمانی که پرنده شوند، جایز نیست و اگر منظور حرمت باشد، مسأله خلافی میشود و اصل بر عدم حرمت است.

55. سرائر: از امام صادق علیه السّلام درباره مردی سؤال شد که کبوتر اهلی را شکار کرده است، ایشان فرمود: اگر پرنده باشد از آنِ کسی است که آن را گرفته.(2)

56. سرائر: اسحاق بن عمار نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: پرنده ای که در خانه ما افتاده و ما آن را بگیریم در حالی که اطراف ما فردی کبوتردار است، حکم آن چیست؟ فرمود: اگر پرنده است، از آنِ کسی است که آن را گرفته. پرسیدم: اگر نزد ما افتد و آن را بگیریم در حالی که صاحبش را می شناسیم چطور؟ فرمود: اگر او را میشناسی پرنده را به صاحبش بازگردان.(3)

توضیح: در روضه آمده است: شکاری که پرش بریده شده یا هر اثر مملوکی داشته باشد، ملک گیرنده نمیشود؛ چون اثر نشانه آن است که مالک دیگری داشته و اصل، بقاء ملک او است، و اعتراض شده که اثر، دلالت بر مؤثر دارد نه بر مالک؛

1- . الهدايه : 17
2- . السرائر : 468
3- . السرائر : 469

زیرا بسا غیر مالک اثر گذارد یا اثر کسی باشد که شایسته ملکیت نیست، یا مال او محترم نباشد؛ پس چگونه به مجرد اثر، حکم شود که مالک محترمی داشته با اینکه اثر، عام است و عام، دلیل بر خاص نشود و بنا بر قول مشهور، با وجود اثر لقطه(گمشده) باشد. و اگر بی اثر باششد هرچند که مثل کبوتر خانگی باشد، از آنِ شکارچی است؛ مگر آنکه مالکش را بشناسد که در این صورت باید به وی برگرداند.

57. مختلف: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون پرستو حلال گوشت است، فضلهی آن اشکالی ندارد، ولی اگر به تو پناه آورد و در خانه ات منزل گرفت، خوردن گوشت آن مکروه است. هر پرندهای که به تو پناهنده شد، پناهش ده.(1)

توضیح: [این روایت] بر کراهت شکار هر حیوانی دلالت دارد که در خانه آدمی آشیانه کرده یا از درنده و غیر آن به او پناه برد.

1- . المختلف 2 : 127

باب هشتم : تذکیه(ذبح)، انواع و احکام آن

آیات:

- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً.(1) [إلی قوله] فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ.(2)

{خدا به شما فرمان می دهد كه: ماده گاوی را سر ببرید.} تا {پس آن را سر بریدند، و چیزی نمانده بود كه نكنند.}

- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ. (3)

{بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید- و [همچنین] آنچه برای بتان سر بریده شده}

- فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ* وَ ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ. (4)

{پس، اگر به آیات او ایمان دارید از آنچه نام خدا [به هنگام ذبح] بر آن برده شده است بخورید.* و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمی خورید؟ با اینکه [خدا] آنچه را بر شما حرام کرده - جز آنچه بدان ناچار شده اید - برای شما به تفصیل بیان نموده است}

1- . بقره / 67
2- . بقره / 71
3- . مائده / 3
4- . انعام / 118- 119

- وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ.(1)

{و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، چرا که آن قطعاً نافرمانی است. و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند. و اگر اطاعتشان کنید قطعاً شما هم مشرکید. }

- وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ.(2)

{و دام هایی است که [سوار شدن بر] پشت آنها حرام شده است.» و دام هایی [داشتند] که [هنگام ذبح] نام خدا را بر آن [ها] نمی بردند به صرف افترا بر [خدا] به زودی [خدا] آنان را به خاطر آنچه افترا می بستند جزا می دهد. }

- أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ.(3)

{یا [قربانیی که] از روی نافرمانی، [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد }

- لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ.(4)

{تا نام خدا را بر دام های زبان بسته ای که روزی آنها گردانیده یاد کنند. }

- وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها.(5)

{و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم: در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها- در حالی که برپای ایستاده اند- ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید. }

- فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ.(6)

{پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن }

1- . انعام / 121
2- . انعام / 138
3- . انعام / 145
4- . حج / 34
5- . حج / 36
6- . کوثر / 2

تفسیر:

«أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» ظاهر عبارت بر این دلالت میکند که گاو ذبح میشود نه نحر. طبرسی رحمه الله میگوید: در ذبح شاهرگ بریده میشود که برای گاو و گوسفند است و نحر نیز برای شتر است. نزد ما نیز جز این درباره آنها روا نیست، و سایر فقها در این باره اختلاف دارند.

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: مردم مکه گاو را از گودی گلو ذبح می کنند، خوردن گوشت آن چه حکمی دارد؟ حضرت اندکی خاموش شده، سپس فرمود: خداوند فرموده: «فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ» ، مخور جز آنچه از مذبحش ذبح شود.(1)

مؤلف: تفسیر آیه مائده گفته شد، و بر وجوب تذکیه و حرمت آنچه که با غیر نام خدا تذکیه شده و به نام بت و مانند آن ذبح شود، دلالت دارد و به زودی تفسیر روایات آن خواهد آمد.

در باره عبارت «فکلوا» طبرسی رحمه الله میگوید: چون بت پرستان به مسلمانها گفتند: آیا آنچه را که خود میکشید میخورید و آنچه را که پروردگارتان می کشد، نمیخورید؟! خداوند سبحان به آنها فرمود: از جهل آنها بگذرید و بخورید؛ گرچه به صورت امر آمده است، اما یعنی برایتان مباح است.

«مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ» یعنی آنچه به هنگام نحر کردن بسم اللّٰه بر آن گفته شده و نه مردار است و نه به نام بت ذبح شده است. و منظور از ذکر «بسم الله» گفتن است. و گفته شده ذکر هر نام یا وصف خاص خدا کافی است؛ مواردی چون بسم الرحمن یا بسم القدیم، بسم القادر بنفسه یا بسم العالم بنفسه و آنچه این معنا را دارد و کفایت بسم اللّٰه مورد اجماع است و ظاهر آن است که غیر آن نیز جایز است؛ زیرا خداوند میفرماید: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی»(2) {بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است. } «إِنْ کُنْتُمْ بِآیاتِهِ مُؤْمِنِینَ» یعنی اگر ایمان دارید به خدا و

1- . مجمع البیان 1 : 132

2- . اسراء : 110

رسولش و درستی آنچه از نزد خدا برایتان آورده را میشناسید، پس بخورید آنچه را حلال کرده نه آنچه را حرام کرده است. این آیه بر وجوب گفتن بسم اللَّه بر ذبیحه دلالت دارد و نیز بر اینکه ذبیحه کفار چون بسم اللَّه بر آن [بسم الله] گفته نشده، حرام است و و هر کدام از [کفار] هم که بسم الله گوید، آن را واجب ندانسته و یا آنکه مقصودش از خدا چیزی است که شرع موسی یا عیسی را جاویدان کرده است و در نتیجه نام خدا را درحقیقت نبردهاند.

«وَ ما لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» تقدیر آیه این گونه است: «أی شی ء لکم فی أن لا تأکلوا» یعنی در نخوردن از آنچه نام خدا بر آن برند، شما چه دارید؟ پس «ما» در اینجا به مفهوم استفهام است که قول زجّاج و بصریان دیگر است. یعنی چه مانعی است که از آن نمیخورید؟ و گفته شده: یعنی نیست برای شما نخوردن از آن (و «ما» نافیه است) «وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ» در حالی که برای شما بیان کرده است «ما حرّم علیکم» آنچه را حرام کرده است. گفتهاند منظور همان است که در سوره مائده آمده که «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ تا آخر آیه» و اشکالی که وارد است اینکه سوره مائده مدتی پس از سوره انعام نازل شده است. مگر اینکه مقصود بیان آن به زبان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بوده و پس از آن در قرآن نازل شده باشد، و گفتهاند: مقصود تفصیل حرام وارد در همین سوره است که فرموده: «قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً تا آخر آیه». اهل کوفه به جز حفص «فصّل» را با فتحه حرف فاء و «ما حرّم» را با ضمه حرف حاء قرائت نمودند. اهل مدینه، حفص، یعقوب و سهل هر دو را با فتحه قرائت نمودند و سایر افراد آن را با ضمه هر دو حرف قرائت نمودند.

«وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» یعنی هنگام ذبح آن بسم اللَّه نگفتند، و این نص صریح در وجوب گفتن بسم الله بر ذبیحه است؛ زیرا اگر واجب نبود ترکش را حرام نمیکرد. «وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ» یعنی خوردن از آنچه نام خدا بر ذبحش نبردند فسق است. «وَ إِنَّ الشَّياطِينَ» یعنی علمای کفار و سروران متمرد آنها در کفر. «لَيُوحُونَ» یعنی اشاره میکنند. «إِلى أَوْلِيائِهِمْ» کافرانی که از آنها تبعیت نمودند. «لِيُجادِلُوكُمْ» در حلال بودن مردار با شما جدل کنند. حسن نقل میکند: بت پرستان

عرب با مسلمانان ستیزه داشته و به آنها میگفتند: چگونه آنچه را که خود میکشید، میخورید و از آنچه خدا کشته نمیخورید، در حالی که کشته خدا از کشته شماها برای خوردن شایستهتر است!؟ ستیزه شان این بود. عکرمه میگوید: گروهی از مجوسیان فارس که دوست بتپرستان در زمان جاهلیت بودند برای آنها نوشتند: محمّد و یارانش که میپندارند پیرو فرمان خدا هستند، چگونه تصور می کنند که آنچه خود کشند حلال است و آنچه خدا کشد حرام؟ این سخن در جانهایشان رسوخ کرده بود. این معنی وحی آنان است به اینان. ابن عباس میگوید: یعنی شیاطین جن که ابلیس و لشکرش باشند، به دوستانشان از انسانها وحی میکنند. و وحی یعنی القای معنا به نفس از جهتی پنهان. و آنها را وسوسه را به قلوب مشرکان القاء میکنند.

سپس خداوند فرمود: اگر شما مؤمنان، در گفتارشان از آنها پیروی کنید مبنی بر اینکه مردار و غیر آن حلال است، شما نیز مشرک هستید؛ زیرا هر کس مردار را حلال دانسته و آن را بخورد، بنا بر اجماع فقها، کافر است و هر کس آن را حرام دانسته و بخورد فاسق است، این سخن حسن و جمعی از مفسران است. عطا میگوید: به قربانیانی اختصاص دارد که عرب برای بتان قربانی مینمودند.(1)

«لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» بیضاوی میگوید: یعنی در ذبح کردن نام خدا نبرده و نام بت ببرند، و گفتهاند: یعنی بر پشت آنها حج به جا نمیآوردند. «افْتِراءً عَلَيْهِ» مفعول مطلق و منصوب است. زیرا آنچه گفتند نسبت دروغی به خدا است. جار و مجرور متعلق به «قالوا» یا به محذوفی است که آن محذوف صفت آن است. و یا افتراءً حال و یا مفعول له است و جار و مجرور متعلق به آن یا متعلق به محذوف است. «سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ» یعنی به سبب یا به جای.(2)

«أَوْ فِسْقاً» تفسیر آن پیشتر آمده است و بر حرام بودن چیزی دلالت دارد که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن آمده است. «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» یعنی قربانی از آن رو پذیرفته شود که بر آن نام خدا برند نه جز او. آن را ویژه چهارپایان نمود برای

1- . مجمع البیان 4 : 356- 358
2- . أنوار التنزیل 1 : 405

اشاره به اینکه قربانی حج به غیر از چهارپا نمیتواند باشد و دلالت دارد بر اینکه قربانی نمودن و بردن نام خدا بر ذبح در تمامی شریعتها بوده است؛ زیرا خداوند میفرماید: «وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ...»

«فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْها» طبرسی میگوید: منظور این است که به هنگام نحر کردن نام خدا برند. ابن عباس میگوید: یعنی بگویند: اللّه اکبر لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر اللهمّ منک و لک. «صوافّ» ابن عباس گوید: یعنی حیوان ایستاده و بسته شده باشد بنا بر سنت محمّد صلی اللّه علیه و آله. و مجاهد گفته: یعنی یک دستش را بسته، حیوان بر سر سه دست و پای دیگر ایستاده و این گونه نحر شود و استخوانهای ساقش برابر هم باشند تا بر هم مقدم نگشته و حیوان سختی نکشد، و از امام صادق علیه السلام نقل شده است مقصود این است که نحر شود در حالی که ایستاده باشد و دستانش از استخوان مچ و سمّ تا زانو بسته باشد.

و این برای شتر است، ولی برای ذبح گاو دو دست و دو پایش را بسته و دمش را آزاد نهند، و در ذبح گوسفند سه تا را بسته و یک پا را رها کنند. «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها» یعنی چون بر زمین افتاد، از این عبارت تعبیر کردهاند به اینکه روح کاملا از حیوان خارج شود. «فَکُلُوا مِنْها» این اذن بوده اما دستور نیست؛ زیرا مردم در دوران جاهلیت آن را بر خود حرام میدانستند. و گفته شده: خوردن از آن در صورتی که قربانی مستحبی باشد واجب است. پایان.(1)

«فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ» یعنی نماز عید را در جمع(مشعر) بخوان و قربانیات را بکش، و گفتهاند: یعنی نماز صبح را در جمع(مشعر) بخوان و قربانی را در منی بکش. مقصود از جمع همان مشعر است.

محمّد بن کعب نقل میکند: مردمی بودند که نزد غیر خدا دعا خوانده و قربانی مینمودند، لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمود تا نماز و قربانی اش برای تقرب به خدا و مختص به او باشد. پایان.(2)

1- . مجمع البیان 7 : 86
2- . مجمع البیان 10 : 549 - 550

مؤلف: این تفاسیر دال بر این است که نحر برای شتر مشروع بوده و بلکه غیر نحر برای آن جایز نیست.

باید به شرح احکامی بازگردیم که از این آیات استنباط میشوند.

1. دلالت دارند بر اینکه هر چه بسم اللَّه بر آن گفته شود، حلال است؛ مگر آنچه که به دلیلی از این حکم خارج شده است و سخن در این باره گذشت.

2. به این آیات استدلال شده که گفتن بسم اللَّه هنگام ذبح و بلکه به هنگام شکار مطلقا واجب است؛ مگر مواردی چون ماهی و ملخ که با دلیل خارج شده است، و بسا مقصودشان از وجوب، وجوب شرطی است؛ یعنی شرط حلال شدن ذبیحه است، و از این رو بیشتر فقهاء آن را شرط تعبیر کردهاند، اما وجوب تکلیفی اثباتش مشکل است؛ مگر اینکه گفته شود ترک بسم اللَّه سبب حرمت و اسراف و اتلاف مال بدون توجیه شرعی است و اما در شرط بودن آن خلافی میان اصحاب نیست. و اگر عمداً گفتن بسم الله را ترک گوید، قطعا حلال نخواهد بود و ظاهر آیه حاکی از آن است که حتی ترک بسم الله از روی فراموشی نیز حلال نخواهد بود، ولی اصحاب بنا بر حکم روایات بسیاری که دلالت بر حلیت در صورت فراموشی دارند، آن را مخصوص حالت عمد دانستند. در برخی از این روایات آمده است: اگر فراموش کرد چون یادش آمد، بسم اللَّه گوید و بگوید «بسم اللَّه علی اوّله و آخره» و حمل بر استحباب شده چون کسی آن را واجب ندانسته است.

در ترک [گفتن بسم الله] از روی جهل به مسأله دو وجه است و ظاهر اصحاب، حرمت است و چه بسا که به حکم عموم آیه نزدیکتر است.

اقوی، کفایت گفتن بسم اللَّه است، گرچه گوینده معتقد به وجوب آن نباشد. بر خلاف نظر علّامه رحمه الله در کتاب المختلف. در دروس آمده است: اگر معتقد به وجوب گفتن بسم الله باشد و عمداً آن را نگوید، حیوان مردار است و در مورد کسی که معتقد به این امر نیست، اختلاف نظر وجود دارد و ظاهر اصحاب معتقد به حرمت هستند. ولی اشکالی که در اینجا قابل طرح است اینکه ذبیحه مسلمان مخالف را مادامی که ناصبی نباشد، مطلقا حلال دانند، در حالی که شکی نیست که برخی از

آنها آن را واجب ندانسته، و ذبیحه را علی رغم ترک عمدی [گفتن بسم الله] حلال میدانند. پایان.

در روضه آمده است: میتوان این گونه پاسخ داد که حکم آنها به حلال بودن ذبیحه از حیث اینکه مخالف است میباشد[یعنی مخالف شیعه بودن باعث حرمت ذبیحه نمیشود] و این با حرام بودن ذبیحه به دلیل ترک بسم الله یا شرط دیگر منافات ندارد. آری حکم به حلیت در صورت شبهه در تسمیه او ممکن است به دلیل اصل صحت و اطلاق ادله دیگر، و برای عمل به ظاهر از جهت رجحان گفتن آن در نظر کسی که واجبش نمیداند و به دلیل عدم اشتراط اعتقاد به وجوبش بلکه کافی بودن فعلش. و حکم به حرمت در آنجا است که بداند بسم اللّٰه نگفته، و این نظر خوبی است، و سخن درباره رو به قبله ذبح کردن نیز مانند آن است.

3. آیه دلالت دارد که مطلق گفتن نام خداوند متعال به هنگام ذبح کردن یا نحر یا رها کردن سگ و تیر و مانند آن کافی است پس چنانچه اکثر فقها بدان تصریح دارند گفتن اللّٰه اکبر، سبحان اللّٰه، الحمد للّٰه لا اله الا اللّٰه و مانند آن کفایت میکند، و اگر تنها اللّٰه بگوید در کفایت آن دو قول وجود دارد؛ اینکه ذکر نام خدا بر آن صدق میکند، و دوم اینکه مفهوم عرفی ذکر نام خدا پیوستن آن با وصف کمال و ستایش است و همین اختلاف در «اللهم ارحمنی و اغفر لی» وجود دارد. گفتهاند: اگر گوید: «بسم اللّٰه و محمّد» و محمّد را مجرور بخوانند، شرک بوده و کافی نیست و همچنین اگر بگوید: «و محمّدٍ رسول اللّٰه» و اگر در هر دو محمّد را به صورت مرفوع خواند، مشکلی ندارد و چون تسمیه با جمله نخست تمام شده، و افزودن شهادت به رسالت بر [نام خداوند] افزودن نیکویی است و با آن منافاتی ندارد برخلاف قصد شرک.

اگر گوید: «اللهم صل علی محمّد و آله» کفایت نمودن آن اقوی است.

آیا شرط است که نام خدا را به زبان عربی گویند؟ ظاهرا چون اسم اللّٰه آمده، چنین احتمال میرود و احتمال عدم این شرط نیز وجود دارد؛ زیرا مقصود از اللّٰه ذات خداوند است پس ذکر هر نامی جز «الله» جایز است و آن به هر زبانی که گفته

شود، محقق میگردد. و میتوان نتیجه گرفت که گفتن بسم الرحمن و غیر آن از نام های مخصوص یا غالب جز واژه اللّه برای خداوند بلا اشکال است.

4. فقهاء گفتهاند: در ذبح گوسفند بهتر است دو دست و یک پایش را بسته و دیگری را رها کنند، و پشم و موهای آن را نگاه دارند تا سرد شود، و در گاو دو دست و دو پایش را بسته و دمش را رها کنند، و در شتر سم دو دستش را به زیر بغلش ببندند و دو پایش را رها کرده و ایستاده آن را نحر کنند یا دست چپش را از سم تا زانو بسته و بر دست راستش وادارند. میتوان از آیه کریمه فهمید که بهتر است شتر به هنگام نحر، ایستاده باشد؛ منظور آنجایی است که فرمود: «صوافّ». بیضاوی میگوید: یعنی ایستاده باشد و دستها و پاهایش در یک راستا قرار گیرد. این واژه «صوافن» نیز قرائت شده که به معنای ایستاده بر سه رکن و بر کناره سم چهارمی است؛ زیرا بر یک دست شتر قربانی زانوبند زده و حیوان بر سه دست و پای دیگر میایستد.(1)

طبرسی رحمه الله میگوید: ابن مسعود، ابن عباس، ابن عمر، امام باقر علیه السّلام، قتاده، عطا و ضحّاک این واژه را با نون و به صورت«صوافن» قرائت نمودند. اما حسن، شقیق، ابو موسی اشعری و سلیمان تیمی «صوافی» خواندهاند. صوافن مانند صافنات به معنای اسبان خوب میباشد، اما در اینجا در باره شتر آمده و صافن حیوانی را گویند که یک پای خود را بالا برده و بر سم های خود تکیه کند. منظور از صوافی خالص در راه خدا است. پایان.(2)

مؤلف: پس قرائتی که از امام باقر علیه السّلام و سایرین نقل است، بر استحباب ایستاده بودن و بستن یکی از دستان [حیوان] دلالت دارد و بلکه بنا بر هر دو قرائت بر نحر آن دلالت دارد و اینکه ذبح آن به حالت ایستاده جدا جایز نیست.(3)

اما روایاتی در این باب ذکر شدهاند:

1- . أنوار التنزیل 2 : 103 - 104
2- . مجمع البیان 7 : 85
3- . کافی 6 : 229 ؛ تهذیب 9: 55

حمران نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام در رابطه با ذبح نمودن پرسیدم. حضرت فرمود: وقتی ذبح نمودی رهایش کن و دستانش را از پشت مبند و کارد را برای آنکه از زیر گلوی حیوان فرو برده و تا بالا ببری، مگردان. رها کردن مختص به پرندگان است و اگر در چاه یا درّه ژرف زمین پرت شد از آن مخور و مخوران؛ زیرا نمیدانی پرت شدن او را کشته یا ذبح، و اگر ذبیحه گوسفند است پشم یا مویش را گرفته و دست و پا را مگیر و اگر گاو است آن را بسته و دمش را آزاد رها کن و اما شتر، سمش را به زیر کتفش ببند و پاهایش را رها کن و اگر پرنده ای که میخواهی سر ببری از دستت رها شد و گریخت یا در رفت، به آن تیر پرتاب کن و اگر افتاد سرش را مانند شکار ببر.(1)

در مسالک آمده: مقصود از بستن سمها به زیر کتف این است که دو دستش را جمع کرده و از سم تا زانو ببندد و در روایت ابی الصباح بدان تصریح دارد. و در روایت ابی خدیجه است که تنها دست چپش را ببندد و مقصود از روایت نخست هم این نیست که دو سم دستش را تا زیر کتف با هم ببندد؛ زیرا در این صورت دیگر نمیتواند بایستد، با اینکه در شتر مستحب است ایستاده باشد. اینکه در رابطه با گوسفند حضرت فرمود: دست و پایش را مگیر، منظور این بوده که دو دست را با یک پا ببند و آنها را با دست مگیر. پایان.

مؤلف: در روایات ندیدم که دو پای گوسفند و یک دست آن را ببندند ولی اصحاب آن را ذکر کردند و اگر مستندی داشته باشد - چنانچه ظاهر است - می توان این روایت را حمل کرد بر اینکه پس از ذبح دست و پا را نگرفته و تنها پشم یا مو را بگیرند تا در چاه و مانند آن پرت نشود.

کلینی در روایتی صحیح نقل میکند: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» فرمود: این هنگامی است که [شتر] برای نحر زده شده و دو دستش را میان سم تا زانو بستهاند. و «وجبت جنوبها» یعنی هنگامی که بر زمین افتاد.(2)

1- . کافی 6 : 229 ؛ تهذیب 9 : 55
2- . کافی 4 : 498

ابو صباح کنانی نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم چگونه شتر قربانی و نحر میشود؟ فرمود: در حالی که به سمت راست ایستاده، نحر میشود.(1)

ابو خدیجه نقل میکند: امام صادق علیه السلام را دیدم که شتر نحر میکردند؛ در حالی که دست چپ شتر بسته شده بود. و امام در جانب دست راست شتر ایستاده بود. و فرمود: بسم اللّٰه و اللّٰه اکبر اللهم هذا منک و لک اللهم تقبّله منی. سپس در گودی گلوی شتر کارد فرو کرده، و آن را با دست خود برآوردند و چون بر زمین افتاد، حضرت محل ذبح آن را با دست خود بریدند.(2)

5. ظاهر سخن خداوند متعال «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها» این است که چون بر زمین افتاد حلال است و نباید صبر کرد تا سرد شده یا به کلی جانش درآید و گرچه اصحاب آن را به جان دادن تأویل کردند، و ندیدم کسی به این آیه بر آن استدلال کرده باشد بلکه تنها تأویلی از آیه کردند و تأویل نباید بدون دلیل باشد.

در مسالک آمده است: در رابطه با پوست کندن ذبیحه پیش از اینکه سرد شود یا بریدن تکه ای از آن، دو قول وجود دارد:

الف - حرمت این عمل که شیخ در نهایه آن را آورده و بلکه خوردن را نیز حرام شمرده است و ابن براج و ابن حمزه نیز با استناد به روایت محمّد بن یحیی چنین نظری دارند؛ در این روایت امام رضا علیه السّلام میفرمایند: اگر سر گوسفند را بریده(3) و پیش از جان دادن آن پوست یا چیزی از آن را بکنند، خوردنش حلال نیست.

ب - کراهت که اقوی و قول بیشتر فقها است؛ به حکم اصل و ضعف روایت که مرسل است پس نمیتواند دلیل حرمت باشد بلکه دلیل کراهت میتواند باشد که مسامحه پذیر است. و شهید رحمه الله قائل به تحریم فعل(پوست کردن) و نه خود ذبیحه است. پوست کردن از آن رو حرام است که از شکنجه جاندار نهی شده است و

1- . کافی 4 : 497

2- . كافى 4 : 498
3- . كافى 6 : 230

ذبح نمودن نیز به سبب عمومیت سخن خداوند: «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» حلال است. پایان.

در مختلف آمده: ابو الصلاح میگوید: تکه ای که از حیوان زنده و یا ذبح شده پیش از آنکه به خاک افتد و با جان دادن سرد شود ببرند، از محرمات و مردار است، اینکه گفته: «در تکه جدا شده از زنده» سخن خوبی است، ولی سخن وی درباره تکه جدا شده پس از سر بریدن جای انکار دارد؛ به این دلیل که دستور تذکیه انجام شده و دلیل او مفهوم «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها» است و پاسخش این است که این تعبیر از نظر غالب است و مفهوم آن حجت نیست. پایان.

مؤلف: شرط سرد شدن در نهایت غرابت است؛ زیرا آنچه در حلال بودن معتبر است، جان دادن است. و گرمی پس از آن تا مدتی باقی میماند، و از این رو در مسح نمودن میتی که گرم است غسل را واجب ندانسته و بلکه سرد شدن پس از آن را شرط کردند، و شرط بودن آن در حکمی مخصوص، موجب آن نیست که در همهی احکام شرط باشد.

6. سخن خداوند: «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» دلالت میکند بر اینکه اگر آنچه را که درنده خورده یا اعم از آن و آنچه گذشت، زنده یابی و سرش را ببری حلال است، و در وقتی که تذکیه را درک کرده میان فقهاء اختلاف است. در مسالک آمده: اصحاب اختلاف دارند که پی بردن به تذکیه از طریق حرکت پس از سر بریدن است یا جهش خون پس از آن و پس از نحر؟ شیخ مفید و ابن جنید هر دو را شرط دانستند و بیشتر فقها مانند شیخ و ابن ادریس و محقق و اکثر متأخرین یکی از این دو را کافی دانستند و برخی همان حرکت را شرط دانستند و منشأ اختلاف این است که در یک روایت حرکت را کافی دانسته و در روایت دیگر به جهش خون اکتفا میکند. پایان.

مؤلف: گویا کفایت یکی از آنها روشنتر است اگرچه کافی بودن حرکت، از نظر سند قویتر است.

ظاهر عبارات اصحاب این است که شرط حرکت پس از سر بریدن است و بیشتر روایات از این نظر ابهام دارند، و برخی روایات حرکت پیش از سر بریدن را صراحتا کافی میدانند و گویا اعتبار حرکت پس از آن به احتیاط نزدیکتر است.

ص: 331

محقق اردبیلی رحمه الله میگوید: این دو(حرکت و خروج خون) یا هر یک در صورت شک، نشانه حلال بودن هستند؛ زیرا اگر پیش از ذبح بداند که زنده است و سرش را ببرد و هیچ کدام [از این دو] وجود نداشته باشند، ظاهراً حلال است؛ زیرا دانسته زنده است و آن را به صورت مقرّر و شرعی ذبح کرده و جانش را برآورده و [حیوان] حلال شده است. پس بیندیش، زیرا گرچه شبههای نیز وجود نداشته باشد، برخی از روایات صحیحه دلالت دارند بر اینکه خونریزی پس از سر بریدن شرط است و شاید این امر نیز به خاطر اشتباه حاصل بعد از بریدن باشد به اینکه آیا جان دادن به بریدن چهار رگ حاصل شده یا به غیر آن. پس از صورت اشتباه بیرون نیست. پس اندیشه کن. پایان.

اما استقرار حیات که برخی از اصحاب آن را شرط میدانند و پیشتر بدان اشاره نمودیم در روایات وجود ندارد. در دروس آمده: جاندار در شرف مردن مانند حیوان شاخ خورده و پرت شده و در چنگ درنده و آنچه از پشت سر آن را بریدند، شرط حلال شدن آن با تذکیه، استقرار حیات است پس اگر بداند که در همان لحظه خواهد مرد، از نظر این گروه حرام است و اگر بداند حیات مستقره دارد حلال است و اگر شک دارد به واسطه حرکت و خونریزی معلوم میشود. و گفته: ظاهر روایات و سخن فقهای قدیم این است که خونریزی و حرکت یا یکی از آنها کافی است؛ گرچه حیات مستقره نباشد و در آیه هم بدان اشاره شده و خداوند میفرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ- تا فرماید- إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» و از شیخ یحیی نقل است که استقرار حیات جزء مذهب شیعه نیست و چه خوب گفته است. پایان.

مؤلف: هر دو رضی الله عنهما خوب گفتند؛ زیرا چنین مینماید که این قول از مخالفان گرفته شده و در روایات ما اثری از آن نیست، و شرح سخن این است که استقرار حیات مذهب شیخ است و علامه و محقق نیز از آن پیروی میکنند، و بعضی از آنها آن را این گونه تفسیر کرده که [حیوان] در حالتی باشد که اگر ذبح نمیشد یک یا چند روز زنده میماند و گفتند نیم روز، و این قول دلیلی ندارد و میان فقهای قدیم قول شناخته شدهای نیست. و اما اگر بداند اکنون مرده و حرکتش مانند حرکت

گوسفندی است که احشاء آن بیرون شده، در وقوع تذکیه بر آن اشکال است گرچه ظاهر ادله بر وقوع آن در این حالت نیز دلالت دارد.

محقق اردبیلی پس از نقل گفته دروس میگوید: ابهام و پیچیدگی این مسأله پنهان نیست، و آنچه معلوم است اینکه اگر حیوانی که ذبح در آن جاری میشود به گونهای شود، که علم یا ظن - به حسب ظاهر - به مرگ آن پیدا شود یعنی اینکه بالفعل مرده است و حرکتش به شکل حرکت حیوان ذبح شده مانند حرکت گوسفند یا پرنده ای است که احشای درون آن بیرون آمده و اعضای آن قطع شده، در این صورت حیوان مردار بوده و ذبح در آن جاری نشده است. و اگر عدم این مطلب را بداند پس او زنده و قابل تذکیه بوده و به واسطه تذکیه پاک شده و احکام ذبیحه را دارد؛ و ظاهر آن است که اگر بداند همان لحظه خواهد مرد، ادله ذبح جاندار آن را نیز شامل میشود زیرا او زندهای بوده که ذبح شرعی شده است. و اینکه اگر ذبح نشده بود بلافاصله یا ساعت دیگر میمرد اثری ندارد. لذا آنچه در دروس آمده: اگر بداند مرگ او را...تا آخر سخنش، جای تامل دارد؛ زیرا از آن فهمیده میشود که معیار سنجش بر کوتاهی زمان ماندن و یا طولانی بودن آن است لذا باید اندیشید و خلاصه کلام اینکه بر اساس آنچه گفته شد، باید معیار، زنده بودن یا نبودن هنگام ذبح باشد نه طولانی یا کوتاه بودن زمان آن پس آن را دریاب. ولی اگر حال آن مشتبه بوده و ندانی که هنگام ذبح مرده بوده یا زنده و حرکت آن حرکت مذبوح بوده یا حرکت حیوان زنده، ممکن است بنا بر حکم استصحاب حلال باشد و یا بنا بر قاعده پیش گفته حرام باشد. سپس وی(اردبیلی) رحمه الله در مورد اشتباه، چنانچه گفتیم، حرکت یا خونریزی را شرط دانسته است.

مؤلف: اگر مقصود ایشان از حرکت مذبوحانه آب رفتن و جمع شدن گوشت پوست کنده و مانند آن است، شکی نیست که اعتباری به آن نیست؛ زیرا حیوان در این حالت جان نداشته و تذکیه پذیر نیست، و اگر منظور حرکت پس از بریدن رگها و مانند آن است که در عرف آن را حرکت مذبوحانه میخوانند، تذکیه ناپذیری آن مورد بحث است؛ زیرا بی تردید هنوز جان در تن دارد و کسی که در حال مرگ جان به حلقش رسیده را در آن حال مرده نگویند، گرچه پس از آن یک ساعت و

حتی یک دهم ساعت نیز زنده نماند. از این رو در باره شتری که سر بریده سپس نحرش کنند یا گوسفند و گاوی که نحر کرده سپس سر ببرند، در حلال یا حرام بودن آن اختلاف وجود دارد. شیخ در نهایه و جمعی دیگر گفتهاند: حلال است چون هنوز جان داشته و تذکیه شده و عموم «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» و سایر عمومات، آن را شامل میشود، و کسی که استقرار حیات را شرط داند حکم به حرمت میدهد، و چنین مینماید که مقصود وی، معنای دوم [از حرکت مذبوحانه] است؛ زیرا در پی این مسأله پس از نقل وجوه حلیت گفته: بیندیش؛ زیرا حکم به حلال بودن به خاطر حرکت و خون - پس از قطع مهلک اعضا - مشکل است؛ چرا که بعد از آن در حکم مرده است و اثر بخشی این حرکت و خونریزی مشکل است و اینها نمیتوانند نشانه حیاتی که شرط حلال بودن ذبیحه است باشند و نباید آنها را دلیل آن دانست و تحقیق همان است که ما بدان اشاره نمودیم. پایان.

7. بنا بر قول مشهور میان اصحاب، در ذبح، بریدن چهار عضو از حلق با هم شرط است: 1- حلقوم که نفس از آن بیرون آمده و به آن فرو رود. 2- مری که خوراک از آن به معده فرو میریزد. 3 و 4- دو رگ زننده در صفحه گردن و دو طرف نای. و ابن جنید به دلیل صحیحه زید شحّام بریدن حلقوم را کافی دانسته است. زید شحام نقل میکند: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا مردی که کارد ندارد میتواند با قطعهای از نی ذبح کند؟ فرمود: وقتی دسترسی به آهن نداری، با سنگ، استخوان، نی و چوب ذبح کن. همین که گلو بریده شده و خون بیرون آمد، ذبح درست است.(1)

و بر قول مشهور به صحیحه عبد الرحمن بن حجّاج استدلال شده است که نقل میکند: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: در صورتی که کارد نباشد، آیا می توان با سنگ تیز و نی و چوب ذبح نمود؟ فرمود: اگر رگها را ببرند، اشکالی ندارد.(2)

1- . کافی 6 : 228 ؛ تهذیب 9 : 51 ؛ الاستبصار 4 : 80
2- . کافی 6 : 228 ؛ من لا یحضره الفقیه 3 : 208 ؛ الاستبصار 4 : 80 ؛ تهذیب 9 : 52

می توان از چند طریق به این دلیل اعتراض نمود:

1. لفظ اوداج گرچه جمع است و بپذیریم که بر سه و بیشتر از آن دلالت دارد، باز هم اطلاق آن بر عدد دو مجاز شایعی است تا آنجا که برخی معنای حقیقی جمع را دو تا دانستند. و این اطلاق اگر أولی از اطلاق ودج به معنای رگ بر نای و مری - از باب تغلیب - نباشد حداقل پایینتر از آن نیست. زیرا تردیدی نیست که اطلاق لفظ ودج بر نای و مری مجاز است.

در قاموس آمده: وَدَج رگی است در گردن و نیز لفظ وِداج. در صحاح آمده: الودج و الوداج رگی است در گردن و دوتایش را ودجان گویند، در مصباح آمده: ودج با فتحه حرف دال و یا کسرهی آن به معنای رگ اخدع است که ذبح کننده آن را بریده و حیوان دیگر زنده نمیماند، و گفتهاند: در بدن یک رگ است که چون بریده شود فرد میمیرد، و در هر عضوی اسمی خاص دارد؛ در گردن آن را ودج و ورید گویند و در پشت نیاط که از بالا به پائین کشیده است و رگی که درون استخوان پشت بوده و به قلب متصل است، ابهر نام دارد، و رگ درون شکم وتین، و در ران نساء، و در پا ایجل، و در دست اکحل و در ساق پا صافن نام دارد.

در المجرد نیز آمده که ورید رگ بزرگی است که بدن را دربر گرفته است و نیز سخن پیشین را با قدری اختلاف نقل کرده سپس میگوید: ودجان دو رگ ضخیم در دو سوی گودی گلو هستند. در نهایه در توضیح حدیث شهداء «و اوداجهم تشخب دماً» آمده: اوداج رگهایی هستند که گردن را فرا گرفتهاند و ذبح کننده آنها را به هنگام ذبح میبرد. مفرد این کلمه وَدَج است و گفتهاند ودجان دو رگ ضخیم هستند که در دو طرف گودی گلو قرار دارند و اوداج در حدیث: «کلّ ما افری الاوداج» نیز به همین معناست. پایان.(1)

می توان میان با تخییر میان دو این روایت صحیح جمع کرد اگر از احداث قولی جدید که قائلی ندارد ابایی نداشته باشی. و اگر ابا کنیم باید میان هر دو روش جمع نماییم؛ زیرا چنین مینماید که علامه در المختلف بدان مایل است.

1- . نهایه 4 : 213

دوّم: اینکه دلالت روایت دوّم بر عدم اکتفا به مجرد بریدن حلقوم بنا بر مفهوم، و دلالت روایت نخست بر اکتفا به آن بنا بر منطوق است. و منطوق مقدم بر مفهوم میباشد.

سوّم: مفهوم روایت دوّم این است که نبریدن اوداج اشکال دارد و آن اعم از حرمت بوده و می شود حمل بر کراهت شود.

چهارم: «فری اوداج» مقتضی قطع کامل آنها نیست؛ آن طور که مشهور فقها آن(قطع کامل) را معتبر میدانند زیرا فری به معنای شکافتن است حتی اگر جدا و قطع نشود. هروی در شرح حدیث ابن عباس: «کلّ ما افری الاوداج» میگوید: یعنی هر چه اوداج را شکافته و خون آنها را بیرون ریزد. (1)

در مسالک پس از ذکر این وجه و وجه دوّم آمده: البته روشن شد که شرط بریدن چهار رگ دلیلی جز شهرت ندارد، و اگر به این دو روایت عمل شود تنها بریدن حلقوم یا رگها به اندازه ای که خون از آنها خارج شده گرچه تماما بریده نشوند کافی است؛ جز آنکه این قول دوم قائلی از اصحاب ندارد. آری این مذهب برخی عامه است. و در المختلف پس از نقل دو روایت آمده: این صحیحترین قولی است که در این باره به ما رسیده و بر لزوم بریدن بیش از حلقوم و رگها دلالت ندارد(2) و مقصود آن این است که دلیلی برای بریدن مری وجود ندارد، زیرا اگر منظورش از واژه اوداج چیزی باشد که شامل مری هم بشود، دیگر نیاز به اثبات چیز دیگری ندارد زیرا این نهایت چیزی است که در این باب گفته شده پس وی تمایل به قول دیگری دارد و آن بریدن نای و دو رگ است ولی دانستی که روایت دلالت بر بریدن کلی رگها ندارد، و کلمه اوداج با لفظ جمع بر هر چهار اطلاق میشود و نمیتوان به دو رگ و نای تفسیر نمود، و پایبندی به قول مشهور به احتیاط نزدیکتر است. پایان.

1- . نهایه 3 : 216
2- . المختلف 3 : 138

مؤلف: اطلاق اوداج بر هر چهار مورد اطلاقی مجازی از جانب فقها است و مجاز منعی ندارد پس میتوان بر سه نیز اطلاق کرد بلکه این به معنای حقیقی نزدیک تر است.

این قول و قول ابن جنید و قول به تخییر که پیشتر گفتیم، همگی به نسبت قول مشهور با عموم آیات همخوانی بیشتری دارند؛ زیرا آیههای «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» و «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» همه را شامل میشوند و علاوه بر این، تذکیه غیر ذبح یا نحر را شامل نمیشود، و ثابت نشده که در معنای مشهور، حقیقت شرعیه باشد.

راغب در مفردات میگوید: حقیقت تذکیه برآوردن حرارت غریزی است، ولی در شرع به معنای جان ستاندن به شیوه مخصوصی است و دلیل این اشتقاق این است که به مرده خامد و هامد، و به آتش خاموش، مرده گویند(1) و میگوید: ذبح، شکافتن حلقوم جانداران است.(2)

در صحاح آمده: تذکیه ذبح، و ذبح شکافتن است.

و ظاهر آن است که تذکیه و ذبح از نظر لغت و عرف با همان بریدن حلقوم یا دو رگ محقق میشوند.

8. از آیات میتوان دریافت که تذکیه با هر ابزار برندهای تحقق پذیر است؛ مگر آنکه گویند مقصود از اطلاق، فرد شایع و غالب بوده که همان سر بریدن با ابزار آهنی است، ولی اصحاب اتفاق نظر دارند که تذکیه شرعی در صورتی که به آن دسترسی باشد، تنها با ابزار آهنی صحیح است و غیر آن گرچه از اجناس معدنی طبیعی مانند مس، قلع، نقره و طلا و امثال آن باشد، کفایت نمیکند؛ ولی در صورت اضطرار و نبودن ابزار آهنی تذکیه با هر ابزار برنده را که سر حیوان را ببرد، گرچه چوب یا نی یا سنگ باشد، مجاز دانستهاند؛ مگر دندان و ناخن و بر آن دعوی اجماع کردند. روایات بسیاری هم دلالت دارند مبنی بر اینکه تذکیه در حال اختیار با چیزی غیر از آهن امکانپذیر نبوده و در حال اضطرار با غیر دندان و ناخن صحیح

1- . المفردات : 180
2- . المفردات : 177

است. در رابطه با صحت تذکیه با این دو در حال اضطرار دو قول وجود دارد: یکی عدم صحت که شیخ در مبسوط و الخلاف بیان داشته و اجماع فقهای شیعه را ادعا نموده و روایت رافع بن خدیج را دلیل آن آورده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر چه خون را به خوبی روان سازد و نام خدا بر آن برده شود، بخورید؛ مگر آنچه با دندان یا ناخن باشد و البته داستان این دو را برای شما بگوییم اما دندان استخوان آدمی، و ناخن کارد مردم حبشه است.

دوّم: جواز آن است که ابن ادریس و بیشتر متاخرین بنا بر حکم اصل و عدم ثبوت مانع به آن معتقدند؛ زیرا روایت آن از عامّه و بی اعتبار است؛ در حالی که جواز ذبح با استخوان صریح و در صحیحه شحام است که بیان نمودیم. در این روایت علت عدم جواز ذبح با دندان را به سبب استخوان بودن آن دانسته و با آن روایت در تعارض است و آن روایت صحیح بر آن مقدم شده و یا اینکه روایت منع، بر کراهت حمل میگردد. صاحب مسالک چنین گفته و افزوده که میان دندان و ناخن متصل به بدن و جدا از آن تفاوت بسیاری است؛ از این رو که این دو در صورت جدائی مانند ابزار برش دیگرند؛ به خلاف متصل به بدن که بریدن با آنها نام ذبح به خود نگرفته و بلکه بیشتر شبیه خوردن و تکه کردن است، و سبب تذکیه ذبح است و نهی در روایت را بر ناخن و دندان متصل باید حمل نمود. و شهید در الشرح، منع از تذکیه با دندان و ناخن را مطلقا بنا بر حکم حدیث پیشین نزدیک دانسته و آن را با استخوان و به جز دندان و ناخن به سبب جمع میان دو روایت جایز شمرده است، ولی اعتراض به این امر باقی میماند که در روایت مبنی بر منع، علت عدم جواز ذبح با دندان، استخوان بودن آن ذکر شده است.

در روضه آمده: بر فرض جواز ذبح با دندان و ناخن، آیا این دو با برنده های دیگر غیر از آهن در یک درجه اند یا درجه آنها به طور مطلق پس از برنده های دیگر است. مقتضای استدلال به دو حدیث همان احتمال نخست است که با برنده های دیگر همدرجه اند.

ولی در دروس، با نبودن برنده دیگر، حکم جواز را مطلقا نزدیکتر دانسته و این از تعلیق وی جواز را بر ضرورت، معلوم میشود؛ زیرا با وجود برنده دیگر ضرورتی در میان نیست و این أولی است، پایان.

مؤلف: فرق میان دندان و ناخن متصل به بدن و جدا گویا از عامه گرفته شده و گرچه قابل تأمل است، اما در کلام فقهای شیعه آن را ندیدم.

روایات:

1. قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: امام علی علیه السّلام فرمود: هر جاندار خانگی که در چاه پرت شود و به قسمت نحر کردن آن دسترسی نباشد، با بردن نام خداوند، آن را از هر جای بدنش می توان نحر کرد و خوردن آن حلال است. راوی گوید: از امام علی علیه السّلام در باره حکم آنچه بر روی قسمت نحرش پرت شده و با گفتن نام خدا بریده شود، پرسیدند. حضرت فرمود: اشکالی ندارد و دستور خوردن آن را دادند.(1)

توضیح: مقصود از «إنسیه» شتر یا هر چهارپا است و مراد از نحر، بنا به قاعده تغلیب، اعم از ذبح است. «علی منحره» در نسخه ای با حرف خاء آمده و در دیگری با حرف حاء آمده است که هر دو درست بوده و به یک معنا برمی گردند. اختلافی در این نیست هر حیوانی که ذبح یا نحر کردن آن سخت و مشکل باشد، چه اینکه رمنده باشد یا در جایی افتاده که دسترسی به بریدن گلو یا نحرش نیست و در حال از بین رفتن باشد، جایز است با شمشیر و جز آن بر آن زخم زنند؛ در این صورت آن حیوان حلال است، هرچند جای ذبح آن نباشد. چنانچه شرط جای ذبح و نحر ساقط میشود، رو به قبله بودن هم در صورت تعذر و سختی ساقط می شود و اگر یکی از این دو متعذر باشد، همان ساقط بوده و آنکه ممکن است رعایتش واجب است.

1- . قرب الإسناد : 51

گویند: چنانچه ترس از تلف سبب جایز بودن آن می شود، اضطرار به خوردن هم مانند آن است. گفته شده: مقصود از ضرورت در اینجا هر نیازی است.

2. قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کنند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حیوانی را که زن زبح کند، [خوردن آن] اشکالی ندارد.(1)

توضیح: میان فقیهان اختلافی در حلال بودن ذبیحه زن نیست و ندیدم کسی آن را مکروه هم دانسته باشد، ولی در برخی روایات آمده است که زن فقط در هنگام ضرورت، سر ببرد. در روایتی آمده: هرگاه زنانی باشند و مردی همراه آنها نباشد، خردمندترین آنان ذبح کند.(2) در روایت دیگری آمده: اگر فقط زن باشد، و غیر او نباشد او ذبح کند. در روایت دیگری نیز هست: در وقت ناچاری ذبح کردن توسط پسر بچه، اخته و زن اشکالی ندارد. و این روایات اگر حمل بر تقیه نشوند فی الجمله بر مرجوحیت و کراهت ذبح توسط زن دلالت میکنند.

3. قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون ذبیحه نافرمان شما شد [رمنده باشد] آن را پی کنید و اگر به پی کردن آن قادر نشدید، آنچه وحشی را حلال کند آن را هم حلال کند.(3) [شکارش کنید.]

توضیح: فعرقبوها: یعنی پی کنید تا به ذبح آن قادر شوید. فإنه یحلها: ظاهرش حلال شدن به وسیله شکار با سگ شکاری نیز هست، ولی سند روایت ضعیف بوده و راوی آن عامّی است.

4. خصال: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زن فقط در ناچاری و اضطرار ذبح کند.(4)

در تحف و مکارم، روایت مزبور آمده است.(5)

1- . قرب الإسناد : 51

2- . وسائل الشيعه 16: 276- 278
3- . قرب الإسناد : 68
4- . الخصال 2: 511
5- . مكارم الأخلاق : 243

5. عیون: فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند: حضرت در آنچه برای مأمون نوشتند، فرمود: صلوات بر پیغمبر در هر موردی واجب است چه در هنگام عطسه و ذبح کردن و غیرآن.(1)

توضیح: در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه این نقل شده و به جای الزبائح، الریاح آمده است.(2) لفظ عیون روشن تر است. گویا مقصود تاکید استحباب است. شیخ در خلاف گفته است: صلوات بر پیغمبر هنگام ذبح مستحب است و نیز بگوید «اللّهم تقبّل منی» و شافعی هم بر همین نظر است. مالک، گفتن صلوات و این دعا را مکروه دانسته است. دلیل ما اجماع فرقه شیعه و روایات آنها است و هم سخن خداوند متعال «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ»(3) {بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید} که این آیه به عمومیت خود باقی است مگر آنکه دلیلی موردی را خارج کند. و در تفسیر سخن خداوند متعال «وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ»(4) {و نامت را برای تو بُلند گردانیدیم} آمده که من یاد نشوم جز که تو با من یاد شوی. و ما در ذکر خدا اتفاق نظر داریم پس باید نام رسول خدا هم برده شود.(5)

مؤلف: سپس رحمه الله دلائل دیگری آورده که عاری از ضعف نیستند. گویا این خبر حسن برای اثبات استحباب کافی است ضمن ثبوت آن در هر زمانی.

اما جمله «تقبّل منی» در باب قربانی دعاهای مشتمل بر آن خواهد آمد. شیخ در الخلاف آورده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله قوچی را گرفته و خواباندند سپس آن را ذبح کرده و گفتند: «اللهمّ تقبّل من محمّد و آل محمّد و من امّه محمّد»(6)

6. کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره مردی که حیوان را به سمت قبله ذبح نمی کند، پرسیدم.

1- . عیون أخبار الرضا : 267
2- . الخصال 2: 607
3- . احزاب / 56

4- . شرح/ 4
5- . الخلاف 2: 207
6- . الخلاف 2: 208

فرمود: اگر عمدا نباشد، اشکالی ندارد. اگر ذبح کرده و نام خدا را نبرد، در صورتی که چون به یادش بیاید بگوید: «بسم اللّه علی أوّله و آخره» و بخورد، اشکالی ندارد.(1)

توضیح: فقیهان اتفاق نظر دارند که رو به قبله ذبح کردن و نحر کردن واجب است و اگر عمدا نکند، حرام است و اگر از روی فراموشی صورت بگیرد، حرام نیست؛ شخص جاهل به مسأله هم حکم فراموش کرده را دارد. همه اینها مبتنی بر روایات معتبر است، مانند روایت کلینی(2) که از محمد بن مسلم نقل می کند: از امام باقر علیه السّلام در باره مردی که ذبیحه سر بریده و نمیدانسته آن را باید رو به قبله کند. فرمود: از آن بخور. گفتم: آن را [عمدا] رو به قبله نکرده است. فرمود: از آن نخور. همچنین فرمود: چون خواهی ذبح کنی ذبیحه ات را رو به قبله کن.

همچنین روایت مشابه با روایت بالا را از محمد بن مسلم نقل کرده است که می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره ذبیحه ای که به سمت قبله ذبح نشده، پرسیدم. فرمود: تا عمدی نباشد، از آن بخور که اشکالی ندارد.(3)

در مسالک گوید: کسی که رو به قبله را واجب نداند در حکم جاهل است و ذبیحه اش حرام نیست. اعتبار به رو به قبله بودن جای ذبح و جلوی بدن ذبیحه است. و رو به قبله بودن، خود ذبح کننده شرط نیست؛ گرچه ظاهر عبارت ایهام به آن برمیآید زیرا تعبیر «الاستقبال بها» (رو به قبله داشتن ذبیحه)، مستلزم رو به قبله بودن خود شخص ذبح کننده است و این مثل سخن تو است که گویی: زید را بردم. یعنی هر دو با هم رفتهاید. دلیل عدم شرط رو به قبله بودن ذبح کننده این است که متعدی کردن فعل با حرف جرّ باء، معنای متعدی کردن با همزه را افاده می کند، چنانچه در قرآن آمده«ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ»(4) {خدا نورشان را برد} یعنی خداوند نور آنها را برد. و در روایت دوم نیز به کفایت رو به قبله بودن خود ذبیحه اشاره دارد.

1- . بحار الأنوار 10: 265

2- . کافی 6: 233

3- . کافی 6: 233

4- . بقره / 17

چه بسا گفته شده واجب تنها همان رو به قبله بودن جای نحر و ذبح است. - و این بعید نیست - و رو به قبله بودن خود ذبح کننده نیز مستحب است ولی همه این موارد مشروط به دانستن سمت قبله است و در صورت جهل به آن به سبب تعذر، ساقط می شود مانند سقوط این شرط در حیوان فراری. پایان.(1)

مؤلف: ظاهرا رو به قبله بودن به هر روشی که باشد، کفایت می کند، خواه آن را به پهلوی راست خوابانند خواه به پهلوی چپ که متعارف است یا آن را نخوابانده و ایستاده و رو به قبله سرش را ببرّند مانند پرنده چون رو به قبله بودن بر همه این صور صدق کند. و رو به قبله بودن مرده در قبر به خواباندن او بر پهلوی راست لازم نیاورد که در همه جا چنان باشد با اینکه ذبح با این روش بی اندازه دشوار است مگر برای شخصی که چپ دست باشد و در بین مردم چنین اشخاصی کمیاب هستند؛ بلکه می توان گفت: مطلق به فرد شایع تعبیر شود و آن خواباندن به پهلوی چپ است، و مشکل است که گفت: احتیاط در خواباندن بر پهلوی راست است. پس اندیشه کن.

7. کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره ذبیحه کنیز، پرسیدم: آیا شایسته است؟ فرمود: اگر نخاع را نبرد و گردن آن را نشکند، اشکالی ندارد. سپس فرمود: خاندان علی بن الحسین علیه السّلام کنیزکی داشتند که برایشان ذبح می کرد.(2)

توضیح: قول مشهور میان اصحاب، کراهت رساندن چاقو به نخاع - که به سه حالت: نُخاع، نَخاع، نِخاع خوانده می شود - ذبیحه است که آن را تا نمرده ببرد. نخاع، رشته سفیدی در وسط ستون فقرات است که از گردن تا پایین دُم حیوان امتداد دارد. برخی گویند: حرام است چون در روایت صحیح از آن نهی شده و آن احوط است و اگر هم حرام باشد خود ذبیحه حرام نمی گردد، و چه بسا گفته شده که ذبیحه هم حرام می گردد. حرام بودن این کار فقط زمانی است که از روی عمد صورت گیرد، ولی اگر دست پیشی کرد و آن را برید، اشکالی ندارد.

1- . المسالک 2: 226 - 227

2- . بحار الأنوار 10: 256

مکروهات دیگر هم درباره ذبح وجود دارد که اصحاب آنها را بیان کرده اند که عبارت اند از: نخست، گردانیدن چاقو: یعنی آن را زیر نای فرو کند و نای را با اندام دیگر به سوی بیرون گلو ببُرد. شیخ در تهذیب خود این را حرام دانسته و قاضی از او پیروی کرده و در روایت حمران هم از آن نهی شده است.(1)

دوم، ذبح کردن جانداری را در برابر چشم جاندار دیگر که به آن نگاه می کند، مکروه است بنا به روایت غیاث بن ابراهیم.(2) شیخ در نهایه آن را حرام دانسته واین نظر ضعیف است.

سوم، ذبح در شب بنا به روایت ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام مکروه است جز که ترس از بین رفتن باشد.(3)

بنا به روایت حلبی از امام صادق علیه السّلام، ذبح در بامداد جمعه تا زوال ظهر کراهت دارد، مگر هنگام ضرورت.(4)

ظاهرا در تمام این موارد خود ذبح کردن مکروه است نه خوردن مذبوح - چنانچه از سخن برخی فقهاء برآید - زیرا تلازمی میان این دو وجود ندارد.

در مسالک گوید: وظائف منصوصه ای برای ذبح به جا مانده که شایسته است تا به آنچه که بیان شد، بپیوندد؛ این موارد عبارت اند از: تیز کردن چاقو، زود بریدن، نشان ندادن چاقو به حیوان، رو به قبله بودن خود ذبح کننده، حرکت ندادن مذبوح و نکشیدن آن از جای ذبح به جای دیگر و آن را به حال خود گذاشتن تا جانش برآید، آن را به آرامی به جایگاه ذبح بردن و به نرمی خواباندن، پیش از بریدن آب به ذبیحه دادن، چاقو را به قوت به حلقومش کشند و شتابانه ببرند تا آرام تر و آسان تر جان دهد.

شدّاد بن اوس از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل می کند: حضرت فرمود: به تحقیق، خداوند احسان را در هر امری بر شما نوشته؛ پس چون می کشید خوب

1- . الوسائل 16: 255
2- . الوسائل 16: 258

3- . الوسائل 16: 274
4- . الوسائل 16: 247

بکشید و چون سر می برید خوب سر ببرید و باید هر کدام چاقوی خود را خوب تیز کند و ذبیحه خود را راحت کند.

در حدیث دیگر فرمود: چاقو را تیز کرده و آن از حیوان پنهان کنید. همچنین فرمود: چون کسی از شما سر ببرد، کار حیوان را به پایان رساند. پایان. (1)

مؤلف: این اخبار از عامه است، ولی موافق عقل و عمومات و روایاتی هستند که در ادامه می آیند.

8. دعائم الإسلام: هر کسی از درون حلق و نه از برجستگی روی حلق، ذبح کند موافق سنت نبوده و درست نیست؛ بایستی حلقوم، مری و دو رگ خون ریز بریده شود تا خون بیرون زده بریزد و بدین سان حیوان جان دهد. این به اتفاق فقیهان تذکیه دانسته شده است. تا آنجا که ما می دانیم.

از علی و امام باقر علیهما السلام نقل است که فرمود: هر قسمتی از جاندار را که ببرند و از آن جدا شود پیش از آنکه تذکیه گردد، مردار بوده و خورده نمی شود؛ پس خود حیوان را سر ببرند و باقیمانده را بخورند اگر فرصت تذکیه باشد.

9. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نشانه تذکیه این است که چشم گردش کند یا پا بکوبد یا دم جنباند یا گوش. اگر هیچ کدام از این ها نباشند و در هنگام ذبح شدن خون بریزد در حالی که نجنبد، خورده نمی شود.

10. امام باقر علیه السلام فرمود: با ذبیحه به نرمی برخورد شده و سختی نکنند، چه پیش از ذبح و چه پس از آن. زدن پی گوسفند با چاقو مکروه است.

11. از امام باقر علیه السلام پرسیدند: حکم ذبیحه پس از آنکه سر بریده شد، از جای بلندی پرت شود یا در آب و آتش افتد، چیست؟ فرمود: اگر خوب ذبح کردی و واجبات را در این باره به جا آوردی، بخور.

12. امام باقر علیه السلام ذبیحه مرتد را نهی کردند.

1- . المسالک 2: 228

13. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکم گوسفندی که ایستاده ذبح شود، چیست؟ فرموند: شایسته نیست. سنت آن است که آن را به پهلو خوابانده و رو به قبله ذبح کنند.

14. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: شتر ذبح می شود یا آن را نحر می کنند؟ فرمود: سنّت آن است که شتر را نحر کنند. گفتند: چگونه نحر شود؟ فرمود: آن را به سمت قبله نگه داشته و یک دستش را ببندند و کسی که نحرش می کند، رو به قبله ایستاده و چاقو را به گودی گلویش فرو کند تا ببرد و پاره کند.

15. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: گاو را چگونه ذبح می کنند، آیا آن را باید ذبح کرد یا نحر؟ فرمود: سنّت آن است که گاو را برای ذبح کردن به پهلو بخوابانند و نحر کردن آن اشکالی ندارد.

16. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکم ذبیحه ای که از قفا ذبح شده باشد، چیست؟ فرمود: اگر عمدا این کار صورت نگیرد، اشکالی ندارد، ولی اگر عمدا باشد در حالی که ذبح کننده آن از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاهی داشته باشد، ذبیحه او خورده نمی شود و آن شخص باید ادب ذبح را بیاموزد.

17. از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: حکم دو گوسفندی که یکی تذکیه شده و دیگری نشده و با هم مشتبه شدند، چسیت؟ فرمود: هر دو را به دور اندازند.

توضیح: در قاموس آمده: هراق الماء هراقه: آب را ریخت. اصل این کلمه أراق، یریق، إراقه است. عرقوب: عصبی کلفت در بالای پاشنه پای انسان. و در پای چهارپایان به منزله زانو در دستشان است. سخن امام «لا ینبغی» ظاهرش جواز همراه با کراهت است. الشفره، با فتحه، به معنای چاقوی بزرگ است. و فری یعنی شکافتن. اینکه فرمود: اگر گاو را نحر کنی اشکالی ندارد، حمل بر تقیه شده است؛

قول مشهور این است که سر بریدن از قفا، مکروه است. علامه و دیگران گفتند: اگر گردن ذبیحه از پشت بریده شود و اعضاء ذبح به جا ماند، اگر حیات مستقر داشته باشد ذبح شده و حلال است ولی اگر حیات مستقره نداشته باشد، حلال نیست.

مؤلف: دانستی که دلیلی برای شرط استقرار حیات وجود ندارد. توهم اینکه در اینجا ذبح شرعی و جز آن در گرفتن جان ذبیحه شریک شدند، وجهی ندارد با اینکه زنده است و ذبح شده؛ این توهم اعتباری ندارد مانند حیوانی که توسط درنده زده شده و جز آن.

18. قرب الإسناد: محمد بن عبد السلام نزد امام صادق علیه السلام آمده و به ایشان گفت: مردی گاوی را با تبر زده و آن را کوبیده و پس از آن سر گاو را بریده است. حضرت جوابی به او نفرستاد و سعیده را خواست و فرمود: این مرد نزد من آمد و گفت تو او را نزد من فرستادی تا حکم صاحب گاوی که که آن را با تبر زده، بپرسد. اگر خون معتدل از آن برآمده بخورید و بخورانید و اگر به آرامی و سنگینی برآمده نزدیک آن نشوید. گوید: سعیده غلام را گرفت و خواست او را بزند و امام پیغام فرستاد که به او قاووت بنوشانید که گوشت برویاند و استخوان را سخت کند.(1)

شیخ کلینی از حسن بن مسلم نقل می کند:(2) من نزد امام صادق علیه السّلام بودم که محمّد بن عبد السّلام آمد و گفت: جانم به قربانت! جدم می گوید: مردی گاوی را با تبر زده و افتاده و آنگاه ذبحش کرده. حضرت جوابی با او نفرستاده و سعیده غلام امّ فروه را خواست و به او فرمود: محمّد پیغامی از تو آورد نخواستم جوابی با او بفرستم. اگر مردی که سر گاو را بریده هنگام ذبح خونش جهیده، بخورید و بخورانید و اگر خون به سنگینی بیرون آمده، نزدیکش نشوید.

در تهذیب هم از احمد بن محمّد این روایت نقل شده است.(3)

ظاهرا سعیده او را نزد جدّ محمّد فرستاد و تقدیر این است که به سعیده فرمود: به او بگو محمّد آمده. شاید که در اصل «جدّتی» بوده و خود سعیده بوده چنانچه در قرب الإسناد است.

در قاموس آمده: وقذ: شدت زدن. شاه قیذ و موقوذه، گوسفندی که با چوب کشته شود. وقیذ موقوذ: سریع یا گوسفندی که بیماری سخت دارد. وقذه و أوقذه

1- . قرب الإسناد : 21

2- . كافى 6: 232
3- . تهذيب 9: 56

یعنی آن را بر زمین انداخته و آن را ساکت کرده و بر آن غلبه یافته است. عتیّا در لفظ خبر قرب الإسناد تصحیف است و ظاهر این است که متثاقلا باشد چنانچه در کافی و تهذیب است و بر فرض صحت، کنایه از همان تثاقل است، در نسخه ای «عننا» با دو نون ثبت شده که به معنای ضعف و سستی است. اینکه فرمود: غلام را گرفت، یعنی سعیده یا جده - اگر غیر از سعیده باشد - غلام را گرفت و خواست او را بزند به گمان اینکه در رساندن پیغام کوتاهی کرده یا در مورد چیز دیگری پرسیده است. اینکه فرمود: قاووتش بدهید برای جبران ضعف ناشی از هراس او بوده است. روایت صحیح دلالت دارد که خروج خون معتدل در ادراک تذکیه کافی است.

19. خصال: امام باقر علیه السلام در باره آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالْأَزْلَامِ ذَالِكُمْ فِسْقٌ»(1){بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد- مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود] سر ببرید- و [همچنین] آنچه برای بتان سر بریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] ست} فرمود: مردار و خون و گوشت خوک شناخته شدند «وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» قربانی بت ها است. و اما منخنقه این است که گبرها ذبیحه نمی خوردند و مردار می خوردند و آنها گاو و گوسفند را خفه می کردند و چون این حیوانات خفه شده و می مردند، آنها را می خوردند. «وَ الْمُتَرَدِّيَةُ» چشم آنها را می بستند و از بام پرت می کردند و چون می مرد آن را می خوردند. «النَّطِيحَةُ» قوچ ها را با هم به شاخ زدن وامی داشتند و چون یکی از آنها می مرد آن را می خوردند. «وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ» هر آنچه که توسط گرگ و شیر کشته می شد، آنها می خوردند و خدا آن را حرام کرد. «ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» قربانی هایی که برای آتشکده ها ذبح می کردند و

1- . مائده / 3

قریش هم درخت و سنگ پرستش می کردند و برای آنها قربانی می کردند. «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِکُمْ فِسْقٌ» فرمود: شتری می آوردند و آن را به ده قسمت می کردند و گردش جمع شده و چوبه های تیر را به شریکان قمار می دادند که تعداد تیرها ده تا بود، هفت تا از آنها بهره داشته و سه تا دیگر بی بهره بودند. آنها که بهره داشتند به نام فذّ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلّی بودند. فذّ، یک سهم داشت، توأم دو سهم، مسبل سه سهم، نافس چهار سهم، حلس پنج سهم، رقیب شش سهم و معلی هفت سهم، و بی بهره ها به نام سفیح، منیح و وغد بودند، و بهای شتر بر عهده کسی بود که چیزی از تیرهای او به هدف نمی خورد و آن قمار است که خدا عزّ و جلّ حرام کرده است.(1)

تفسیر علی بن ابراهیم مانند روایت بالا را نقل کرده، با این تفاوت که قبل از مُتردّیه گفته: «و الموقوذه» که دست و پای آن را بسته و پرت می کردند تا بمیرد و آنگاه که می مرد آن را می خوردند، گفته است و در تفسیر «وَ الْمُتَرَدِّیَهُ» آورده که چشمان آن را می بستند.(2)

گویا این عبارت از نسخه نویسان یا راویان ساقط شده باشد.

مؤلف: این خبر در نام های هفت تیر بهره دار، با قول مشهور در تعارض است، مگر در نام نخست و دوّم و هفتم چنانچه بیان شد.

20. قرب الإسناد: از امام صادق علیه السلام درباره ذبیحه ختنه نشده پرسیدند. حضرت فرمود: اشکالی در آن دیده نمی شود.(3)

توضیح: ظاهرا میان اصحاب در آن اختلافی نیست. در دروس گفته: ذبیحه کودک ممیز، زن، فرد اخته شده، خنثی، جنب، حائض، ختنه نشده، کور در صورتی که درست سر ببرد، بنا به روایت از دو امام علیهما السّلام حلال است؛ و نیز زنازاده بنا بر قول اقرب.

ص: 349

1- . الخصال 2: 451 - 452
2- . تفسیر القمّیّ : 149 - 150
3- . قرب الإسناد : 24

21. قرب الإسناد: امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدر خود نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ذبیحه با سنگ تیز و چوب و مانند آن اشکالی ندارد جز با دندان و ناخن.(1) [ذبح با ناخن و دندان عاری از اشکال نیست]

22. قرب الإسناد: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که چاقو در ذبح کردن تند عمل کرده و سر آن را جدا کرد، خوردن آن اشکالی ندارد.(2)

توضیح: روایت نخست، دلالت بر جواز ذبح با سنگ تیز، چوب و مانند اینها دارد که حمل بر وقت ضرورت شده است و روایت دوم به منطوق حدیث دلالت دارد مبنی بر اینکه جدا کردن سر اگر غیر عمدی باشد، اشکالی ندارد. مفهوم آن، این است که اگر عمدی باشد خوردنش خوب نیست و در این باره دو قول است که یکی آن را حرام دانسته است از جمله شیخ در نهایه و ابن جنید و گروهی بنا به روایتی که در صحیحه محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل شده که نخاع را مبر و گردن را پس از ذبح جدا مکن،(3) این نظر را اختیار کرده و گفته اند: چون نهی کرده و اصل در نهی حرام بودن است.

قول دوم، آن را مکروه دانسته است از جمله شیخ در خلاف و ابن ادریس، محقّق و علامه در غیر کتاب المختلف. و در اینکه آیا ذبیحه هم حرام است یا نه؟ دو قول وجود دارد: نخست حرمت است که شیخ در النهایه گفته و هم ابن زهره آن را بیان کرده است. قول دوم، آن را حرام ندانسته است و استناد شده به روایتی که در صحیحه محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام آمده: اگر کسی پرنده ای را ذبح کرده و سرش را جدا کند، حلال است؟ فرمود: آری، ولی عمدا نباشد.(4)

اگر سر بدون عمد جدا شود اشکالی در عدم حرمت آن - به دلیل این روایت و روایات دیگر - نیست.

1- . قرب الإسناد : 51
2- . قرب الإسناد : 51
3- . الوسائل 16: 267

4- . الوسائل 16: 259

23. کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره مردی پرسیدم که ذبح کرده و سر ذبیحه را قبل از سرد شدن آن جدا کرده است و این کار یا از روی اشتباه رخ داده یا به سبب تیزی چاقو، حال آن ذبیحه خورده می شود؟ فرمود: آری ولی تکرار نشود.(1)

24. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: زن فقط در وقت ناچاری ذبح می کند.(2)

25. مجالس: عبدالله اشعری نقل می کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از مجوسیان درخواست کمک نکن، حتی در گرفتن دست و پای گوسفندی که می خواهی آن را ذبح کنی.(3)

توضیح: حمل بر کراهت است و نیز دلالت دارد بر اینکه به غیر از شخص ذبح کننده، جایز است دیگری نیز دست و پای ذبیحه را بگیرد.

26. معانی الأخبار: امام صادق علیه السلام در باره «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ»(4) {و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا [ی غیر سائل] بخورانید} فرمود: یعنی هنگامی که به زمین بیفتد.(5)

27. عیون و علل: محمد بن سنان نقل می کند: امام رضا علیه السلام به او نوشتند: خداوند آنچه را که هنگام سر بریدن نام غیر خدا بر آن برده شده حرام کرد. زیرا بر خلق خدا واجب است تا به او اقرار کرده و نام او را در ذبح حیوانات حلال گوشت ببرند و برای اینکه آنچه برای تقرب به او ذبح می شود با آنچه برای پرستش شیاطین و بت ها قرار داده میشود برابر نباشد؛ زیرا نام بردن خدا عزّ و جلّ بر ذبیحه، اعتراف به پروردگاری و یگانگی او است و در قربانی برای غیر او شرک و

1- . بحار الأنوار 10: 278
2- . الخصال : 2: 141 - 2: 585
3- . أمالی الطوسیّ: 443
4- . حج / 36

5- . معانى الأخبار : 208

تقرب به دیگران است. همچنین بردن نام خدا بر ذبیحه از آن روست تا میان آنچه حلال کرده و آنچه حرام کرده تفاوتی باشد.(1)

توضیح: گویا اینکه فرمود «حرّم ما أُهِلَّ بِهِ» تا کلمه «محلله» در واقع، به بیان علت وجوب نام بردن خداوند سبحان در ذبح حیوانات پرداخته و مقصود از آن این است که چون بزرگ ترین اصول دین اقرار به خدا می باشد، و تکرار نام خدا سبب ماندگاری این عقیده و اعلام آن رکن مسلمان بودن است. و از آن طرف چون ذبح نیاز همیشگی مردم بوده و همواره تکرار می شود، از این رو خدا بر بندگان واجب کرده تا در هنگام ذبح کردن خداوندی او را اقرار کنند. ادامه سخن در بیان علت حرمت نام بردن غیر خدا بر ذبیحه است؛ زیرا این امر بر خلاف هدف مذکور بوده و اعلام بت پرستی است؛ بنابراین در این صورت، ذبیحه حرام شده تا مردم از آن متنفر شوند. «لیکون ذکر اللَّه» نتیجه مقدمات گذشته است. و اللَّه یعلم.

27. تفسیر عیاشی: یونس بن یعقوب نقل می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: اهل مکه گاو را از گودی گلو ذبح می کنند. شما درباره خوردن گوشت آن چه می فرمایید؟ امام علیه السلام اندکی خاموش مانده سپس فرمود: «فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ»(2) {پس آن را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که نکنند.} از گوشت آن نخور، مگر آنکه از محل ذبحش آن را ذبح کنند.(3)

28. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: از بین جانداران جز خوک، به ضربِ شاخ مرده، به چوب مرده، از بلندی افتاده و آنچه درنده از آن خورده باشد، بخور. پس مراد از سخن خداوند «إِلَّا ما ذَكَّيْتُمْ»(4) همین است؛ لذا اگر یکی از این ها را یافتی که چشمش می چرخد یا پایش را کوبید یا دمش را تکان داد، پس اگر در این حالت آنها را ذبح کردی و آن را پاک کردی، بخور که حلال است. اگر

1- . عيون الأخبار : 244
2- . بقره / 71
3- . تفسير العيّاشىّ 1: 47 ؛ الوسائل 16: 257
4- . مائده / 3

حیوانی را خوب ذبح کردی و پس از آن در آتش یا آب افتاد یا از پشت بام یا سر کوه پرت شد، در صورتی که خوب ذبحش کرده ای، بخور حلال است.(1)

توضیح: اگر «النطیحه» عطف به خنزیر باشد، مقصود از آن و ما بعدش عدم رسیدن به تذکیه آنها است و اگر عطف به حیوان یا «کل شی ء» باشد، مقصود از آن رسیدن به تذکیه آنهاست و قول دوم اظهر بوده و با ادامه روایت تناسب بیشتری دارد. و بنا بر هر دو احتمال حدیث به سگ، مسخ شدگان و حیوانات حرام گوشت دیگر تخصیص خورده است. مصعت الدابه بذنبها: چهارپا دم خود را جنباند. مقصود از إجاده الذبح: خوب بریدن عضوهایی است که لزوما بایستی در ذبح کردن قطع شوند؛ بنابراین، این عبارت بر این امر دلالت می کند که هرگاه ذبیحه پس از ذبح شدن و قبل از جان دادن، دچار آفت مهلکی شود، باعث حرام شدن آن نمی گردد.

در تحریر گوید: هر گاه اعضاء ذبح را بریده و پس از آن مذبوح پیش از جان دادن در آب افتد یا لگد کشنده ای به آن بزنند، حرام نمی شود.

29. تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السلام فرمود: از بلندی افتاده، به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد، اگر آن را زنده یافته و سر بریده ای حلال است.(2)

30. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره «الْمُنْخَنِقَةُ» فرمود: حیوانی که در بندش خفه شده باشد و الموقوذه، حیوان مریضی که درد ذبح کردن را حس نکرده و در آن هنگام حرکتی نخورده و خونی از آن بیرون نریزد. متردیّه، حیوانی که از بالای خانه یا مانند آن پرت شده باشد. نطیحه، حیوانی که حیوان دیگری آن را با شاخ زده باشد.(3)

توضیح: ینطح صاحبها: حیوان دیگری آن را با شاخ زده باشد.

1- . تفسیر العیّاشیّ 1: 291- 292

2- . تفسیر العیّاشیّ 1: 292

3- . تفسیر العیّاشیّ 1: 292

31. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم نقل می کند: از حضرت درباره مردی پرسیدم که ذبیحه را ذبح می کرد در حالی لا إله إلّا الله، سبحان الله، الحمد للّه و یا الله اکبر می گفت. فرمود: همه اینها از اسماء خداوند است.(1)

32. تفسیر عیاشی: ابن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از حضرت در باره ذبیحه زن و پسر بچه پرسیدم: آیا خورده می شود؟ فرمود: آری اگر زن مسلمان بوده و نام خداوند را در وقت ذبح کردن گوید، پس ذبح آن حلال است. همچنین اگر پسر بچه توانایی ذبح را داشته باشد و نام خداوند را گوید، ذبح او نیز حلال است. اگر مرد مسلمان باشد ولی گفتن بسم الله را فراموش کند، اگر متهمش ندانی اشکالی ندارد.(2)

توضیح: در حلال نبودن ذبیحه دیوانه و بچه غیر ممیز اختلافی نیست و در حلال بودن ذبیحه پسر بچه ممیز که خوب سر ببرد و نام خدا برد نیز اختلافی نیست. در برخی روایات آمده است که چنانچه پسر بچه حرکت کرده و قد او به پنج وجب برسد و قدرت چاقو کشیدن داشته باشد [حلال است]. و گویا این اوصاف برای بیان توانایی و تمیز او است. در برخی روایات نگرانی از تلف شدن ذبیحه و نبودن کسی جز پسر بچه شرط این عمل بیان شده، و برخی روایات گفته شده هنگام ناچاری، و گویا این روایات بر کراهت، در صورت عدم ضرورت، حمل میشود؛ اگرچه اصحاب این را بیان نکرده اند. و احوط عمل به این روایات است.

اینکه حضرت فرمود: «اگر متهمش ندانی» یعنی متهم به مخالفت در مذهب و عدم عقیده به وجوب تسمیه و ترک عمدی آن نباشد.

33. تفسیر الإمام: حضرت در باره آیه «إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ»(3)

فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده حیوانی که بدون ذبح شرعی جان داده باشد. «وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ» که آن را بخورید [حرام شده است]. «وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ» حیواناتی

ص: 354

1- . تفسیر العیّاشیّ 1: 375
2- . تفسیر العیّاشیّ 1: 375
3- . بقره / 173

که به غیر نام خداوند ذبح شوند؛ اینها همان حیواناتی بود که کافران به وسیله آنها به بت هایی که به جای خداوند پرستش می کردند، تقرب می جستند.(1)

34. فهرست نجاشی: عبدالله بن جارود نقل می کند: از جارود شنیدم که می گفت: مردی از قبیله بنی ریاح که به او سُحیم بن أثیل می گفتند، با غالب پدر فرزدق پشت شهر کوفه مسابقه گذاشتند که هر کس برنده شود، آن شخص صد شتر از شتران او را زمانی که به آب رسیدند، پی کند؛ چون بر سر آب آمدند شمشیر میان شترها نهاده و آنها را پی کردند و مردم با الاغ و استر بیرون برای گوشت آنها بیرون آمدند. راوی می گوید: علی علیه السّلام در کوفه بود که سوار بر استر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شده و نزد ما آمده و فریاد می زدند: ایها الناس! از گوشت این ها نخورید که به غیرنام خدا کشته شده اند.(2)

توضیح: نافر: مسابقه و مفاخره در خانواده یا کرم و سخاوت. در قاموس گوید: النفر: غلبه. النُفاره: آنچه برنده از بازنده میگیرد. أنفره علیه و نفره: او را بازنده اعلام کرد. نافرا: در حسب و فخر مسابقه دادند.

در النهایه(3) در حدیث ابوذر آمده است: برادرم انیس با فلان شاعر مسابقه داد تنافر الرجلان: یعنی دو مرد تفاخر کردند و یکی را میان خود داور قرار دادند. منظور این است که در مورد اینکه شعر کدام بهتر است با هم مسابقه دادند.

المنافره: مفاخره و داوری. نافره فنفره ینفره: بر او غلبه کرد.

پس روشن تر این است که با هم تفاخر کردند و گرو بستند هر که محکوم شد، صد شتر خود را پی کند. منظور حضرت از «أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ» شاید این است که این شتران به مراهنه دریافت شدند و مانند قمار حلال نیستند، پس حمل شود بر اینکه پس از پی شدن آنها را نحر کردند، یا آن حضرت یک سبب حرام بودن آنها را بیان کرده اند و حمل شود بر اینکه شترها رمنده بوده و نام خدا بر آنها برده نشده

1- . تفسیر منسوب به امام عسکریّ علیه السلام : 245

2- . فهرست النجاشیّ : 119 - 120
3- . نهایه 4 : 173

است؛ از این رو علت حرام بودن را بسم اللَّه نگفتن بیان فرمود. گویا احتمال نخست روشن تر است.

35. الغارات: امیر المؤمنین علیه السلام وارد بازار شده و فرمود: ای گروه گوشت فروشان! هر کدام از شما در گوشت باد دمد از ما نباشد.

توضیح: النفخ فی اللحم: ممکن است به دو صورت باشد: نخست که رایج هم هست، باد دمیدن در پوست است تا به راحتی پوست حیوان کنده شود. دوم، تدلیس است که برخی از مردم بر پوست نازکی که گوشت را فرا گرفته می دمند تا چاق به نظر برسد و این روشن تر است.

36. المجازات النبویّه: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در حدیثی طولانی ذبح با دندان و ناخن را نهی کردند که دندان همان استخوان و ناخن همان کارد حبشی است.

سیّد رضی الله عنه میگوید: این یک استعاره است؛ زیرا مِدیً به معنای کاردها است و گویا حضرت فرمود: ناخنها کاردهای حبشه است؛ چون با تیزی آنها سر بریده و به جای کارد در ذبح آنها را به کار میبرند. ظفر در اینجا مانند دینار و درهم اسم جنس است لذا وقتی میگویند: أهلک الناس الدینار و الدرهم، مقصود این است که مردم را دینارها و درهمها از بین بردند؛ لذا میتوان مدی الحبشه را به کار برد. مدی جمع بوده و مفرد آن مدیه است.(1) مؤید این قول چیزی است که در قاموس آمده: المدیه با ضمه، فتحه و کسره حرف میم خوانده شده و به معنای چاقو و کارد است و جمع آن مدی و مدی میباشد.

37. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: سر جایگاه تذکیه است.(2)

38. قرب الإسناد: علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره شتر قربانی پرسیدم که چگونه نحرش کنند

1- . المجازات النبویّه: 430
2- . محاسن : 469

ایستاده یا زانو زده؟ فرمود: دست و پای آن را ببندند و اگر خواهد ایستاده باشد و اگر خواهد زانو زده باشد.(1)

39. دعائم الإسلام: امام جعفر علیه السلام از پدران خود نقل می کند: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کسی که ذبیحه ای را بکشد، باید کاردش را تیز کند و باید ذبیحه اش را راحت نماید.

40. امام باقر علیه السلام فرمود: هرگاه خواستی حیوانی را سر ببری آن را شکنجه مده، کارد را تیز کن و ذبیحه را رو به قبله کرده و نخاعش را مبر تا جان دهد.

«لا تنخعها» یعنی قطع نخاع که استخوانی در گردن است.

41. امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: کسی که به سمتی غیر از قبله ذبح کند و این کار او از روی اشتباه، فراموشی و یا جهل به مسأله باشد، چیزی بر او نیست، ولی اگر عمدا چنین کند، کاری بدی را مرتکب شده و خوردن ذبیحه او جایز نیست؛ زیرا عمدا بر خلاف سنّت عمل کرده است.

42. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کسی از شما ذبح کرد، بسم الله و الله اکبر بگوید.

43. امام باقر علیه السلام فرمود: نام خدا را بردن در موقع ذبح کافی است. همچنین هر اسم خداوند عزّ و جلّ را ببرند، بسنده می کند. ولی اگر تسمیه را عمدا کنار بگذارد، ذبیحه او حرام است و اگر از روی نادانی و فراموشی صورت بگیرد، هر گاه یادش آمد، بسم اللَّه گوید و خورده می شود.

44. رسول خدا صلی الله علیه و آله از مثله کردن و حبس کردن جاندار نهی فرمود.

الصبر: زندانی کردن، از این روی گفته می شود: قتل فلان صبرا: بر مرگ باز داشته شد. حیوان مصبوره: عبارت است از مرغ و غیر آن که آن را ببندند و در مکانی قرار دهند آن گاه [با تیر و ...]بزنند تا بمیرد.

1- . قرب الإسناد : 104

45. امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی که بیهوده گنجشکی را بکشد، آن گنجشک روز قیامت شیون کنان آمده و می گوید: پروردگارا! از این بپرس برای چه مرا بدون ذبح کردن کُشت؟ پس باید هر کدام شما از مثله کردن دوری کند و بایستی کارد خود را تیز کند و جاندار را شکنجه ندهد.

46. رسول خدا صلی الله علیه و آله از پوست کندن و جدا کردن سر ذبیحه قبل از جان دادن آن و آرام شدن، نهی فرمود.

47. امام باقر علیه السلام فرمود: از جای ذبح سر ببر؛ یعنی زیر برجستگی حلقوم. و قبل از جان دادن ذبیحه، نخاع آن را نبر و گردنش را نشکن.

48. از امام صادق علیه السلام در باره کسی که نخاع ذبیحه را پیش از جان دادن آن جدا کند یعنی گردنش را بشکند، پرسیدند. حضرت فرمود: کار بدی را مرتکب شده است، ولی خوردن آن اشکالی ندارد.

49. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قطع کردن سر ذبیحه در هنگام ذبح نهی فرمود.

50. از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است: ایشان به رفاعه نوشتند تا به قصاب ها بگوید ذبح را خوب انجام دهند و هر کسی این سخن را نشنیده بگیرد، او را کیفر دهند و ذبیحه او را نزد سگان بیندازند.

51. امام باقر علیه السلام فرمود: ذبح کننده عمدا به قطع کردن سر ذبیحه اقدام نکند که این کار جهل است.

52. امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: کسی که عمداً سر ذبیحه را به وقت ذبح قطع نکند ولی کاردش از دست پیش افتد و سر را جدا کند، ذبیحه حلال است اگر از روی عمد نباشد.

53. رسول خدا صلی الله علیه و آله در صورت امکان ذبح کردن به غیر از زیر گلو را نهی کردند.

54. امام باقر علیه السلام فرمود: گوشت ذبیحه ای که در غیر از محل ذبح بریده شده، خورده نمی شود.

ص: 358

55. امام صادق علیه السلام فرمود: چون نرّه گاوی یا شتری در چاه یا گودال بیفتد به طوری که امکان نحر کردن آنها از محل نحر یا امکان ذبح کردن آن وجود نداشته باشد، پس با ذکر نام خدا به هر قسمتی ضربتی بزنند، حلال است.

56. رسول خدا صلی الله علیه و آله ذبح کردن به غیر از آهن را نهی کردند.

57. از امام علی، امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل است که فرمود: تذکیه تنها با آهن است.

58. رسول خدا صلی الله علیه و آله ذبح بی دلیل حیوان آبستن و شیرده را مکروه دانستند.

59. از امام باقر و امام صادق علیهما اسلام نقل است که ایشان ذبح کردن پسر بچه ای را که قادر بر ذبح کردن باشد، اجازه دادند. پس پسر بچه آن گونه که شایسته است، ذبح کند. همچنین شخص نابینا در صورتی که درست ذبح کند و نیز زن در صورتی که خوب سر ببرد.

60. از امیر المؤمنین علیه السلام درباره ذبح کردن حیوان توسط شخص بی طهارت پرسیدند. حضرت بر آن رخصت دادند.

61. امام باقر علیه السلام به ذبح کردن توسط فرد لال رخصت دادند، با این شرط که تسمیه را بفهمد و بدان اشاره کند.

توضیح: در النهایه آمده: در حدیث از مثله کردن حیوان نهی شده است. مثلت بالحیوان أمثل به مثلا: یعنی اندام حیوان را بریدم و کباب کردم. اسم آن مثله است؛ در این باره، در حدیث آمده «نهی أن یمثّل بالدوابّ» یعنی آنها را تیر باران کنند یا درحالی که زندهاند، اعضای آنها را ببرند، و به حدیث این عبارت را افزوده: «و از اینکه مثله شده را بخورند»(1) و میگوید: در حدیث از کشتن جانداران در حالت صبر نهی شده است؛ بدین معنا که جانداری را که زنده است نگاه داشته و به آن چیزی بیندازند تا بمیرد، و در حدیث است: «نهی عن المصبوره» «و نهی عن صبر ذی الروح». پایان.(2)

1- . نهایه 4: 82
2- . نهایه 2: 272

برخی از اصحاب ما ذبح در حالت صبر را این گونه تفسیر نمودهاند که به هنگام ذبح حیوان، حیوانی دیگر به آن بنگرد، البته این معنا را در لغت نیافتم.

تهدأ: آرام گیرد. جوهری میگوید: غلصمه: سر حلقوم که همان موضع برجسته حلق است، غَلصَمَه: یعنی قسمت برآمده حلق او را برید.

(فمن صمم) در نسخه ها این گونه آمده است و این واژه یا با تخفیف و فک ادغام - چنانچه جایز دانسته شده - بر وزن علم است یعنی نشنید و نگفت، و یا با تشدید و از باب تفعیل است؛ یعنی بر انجام خواسته خود عزم نموده و دست برنداشت.

در مسالک آمده: لال اگر با اشاره بتواند بسم اللّٰه را بفهماند، ذبیحه او حلال است و گرنه مانند فرد بی قصد می باشد.(1)

62. تهذیب: ابو مخلد بن سراج نقل می کند: نزد امام صادق علیه السلام بودم که معتب وارد شد و گفت: بر در خانه دو مردند. فرمود: آنها را داخل بیاور. آن دو مرد داخل شدند و یکی از آن دو گفت: من مرد زین سازی هستم و پوست پلنگ می فروشم. فرمود: دباغی شدند؟ گفت: آری. فرمود: اشکالی ندارد.(2)

63. تهذیب: ابو قاسم صیقل نقل می کند: به حضرت نوشتم دستگیره شمشیرها را که سفن نام دارند از پوست ماهی می سازم. آیا این کار جایز است با اینکه گوشت آن ماهی را نمی خوریم؟ در پاسخ نوشتند: اشکالی ندارد.(3)

توضیح: بدان که برخی حیوانات به اتفاق علما تذکیه پذیرند، و همان حیوانات حلال گوشت هستند و برخی نیز به اتفاق تذکیه ناپذیرند؛ مانند انسان به طور مطلق و نجس العین چون سگ و خوک؛ به این معنا که مردار آدمی گرچه ذبحش مانند ذبح کافر جایز باشد، به واسطه ذبح پاک نمیشود، و نجس العین نیز با تذکیه پاک نمیشود، بلکه بر نجاست خود باقی میماند و در تذکیه پذیری برخی حیوانات خلاف است؛ مانند مسوخ که هر کس آنها را نجس داند، مانند شیخ مفید و طوسی و

1- . مسالک الافهام 2: 225
2- . تهذیب 6: 374
3- . تهذیب 6: 371

سلّار، تذکیه پذیر بودن آنها را نمیپذیرد چنانچه سگ و خوک تذکیه نمیشوند. این قول ضعیفی است. و کسانی که آنها را پاک میدانند، اختلاف نظر دارند؛ سید مرتضی و عدهای آنها را تذکیه پذیر دانسته و جمعی تذکیه ناپذیر میدانند؛

و از این جملهاند حشرات چون موش، ابن عرس [جانوری شبیه به موش]، سوسمار، که اختلاف در اینها همچون اختلاف در مورد پیشین است.

سوّم جانوران درنده چون شیر، پلنگ، یوز و روباه. و مشهور میان اصحاب این است که تذکیه پذیرند به این معنا که تذکیه - به دلیل طهارتشان - باعث جواز انتفاع از پوستشان میشود. شهید - رحمه الله - میگوید: قائلی به عدم وقوع تذکیه بر درندگان نمیشناسیم. و روایات زیادی بر تذکیه پذیری دلالت دارند گرچه در سند بیشتر آنها انتقاد وارد است. و اگر درنده ها یا غیر آنها از حیوانات حرام گوشت را تذکیه پذیر بدانیم، اشهر میان متأخرین این است که پاکی پوستشان وابسته به دباغی آن نیست و شیخ مفید، طوسی، سید مرتضی، قاضی و ابن ادریس به استناد برخی از روایات که میتوان آنها را حمل بر استحباب نمود، معتقدند که نیاز به دباغی دارد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ص: 361

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109